

مناظره ها و محاضره ها

در پیرامون

«اردو و سیاست»



ستر جنرال محمد نبی «عظیمی»

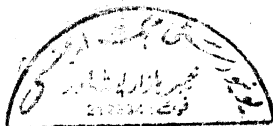
۹۵/

مناظره ها و محاضره ها

در پیرامون

«اردو و سیاست»

نوشته: م. ن. عظیمی





ویژہ گی ها

- ★ نام کتاب : مناظره ها و محاضره ها در پیرامون «اردو و سیاست»
- ★ نوشته : محمد نبی عظیمی
- ★ صفحہ آرای : وحید نور [حمید نور لیزر کمپوزنگ]
- ★ تیراژ : ۱۰۰۰ جلد
- ★ تاریخ چاپ : بہار ۱۳۷۹ خورشیدی
- ★ ناشر : کتابفروشی فضل، دهکی نعلبندی، قصہ خوانی بازار

پشاور - پاکستان 2566846 قون

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

صفحه	عنوان
۲ - ۱	چند کلمه با خواننده گرامی!
۵ - ۳	تبصرهء بخش پشتوی رادیو بی بی سی (بقلم داود جنبش)
۲۰ - ۵	جواب مولف به تبصرهء رادیویی بی بی سی
۲۴ - ۲۱	حقیقت اردو و سیاست (بقلم «افگار» و جواب ن. عظیمی)
۲۹ - ۲۵	اردو و سیاست یا دروغ های شاخدار (بقلم توریالی همت و جواب م. ن. عظیمی)
۳۵ - ۳۰	مجلهء آیینہ افغانستان (بقلم سید خلیل هاشمیان و جواب م. ن. عظیمی)
۴۱ - ۳۶	نکاتی چند در مورد کتاب اردو و سیاست (بقلم تورن جنرال محمد آصف الم)
۵۳ - ۴۲	نامهء سرگشاده بدوست و رفیق فرهیخته آصف الم (بقلم م. ن. عظیمی)
۶۳ - ۵۴	آیا صاحب جان خان جاسوس بود یا قهرمان؟ (بقلم م. ن. عظیمی)
۶۴ - ۶۳	جاسوس بود یا قهرمان (نوشتهء دگرمن متقاعد غوث الدین)

صفحه	عنوان
۶۷ - ۶۶	پیرامون نوشته دگرمن غوث الدین (بقلم م. ن. عظیمی)
۷۲ ۶۸	معرفی کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان (حامد علمی - لندن)
۸۴ - ۷۴	دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم (م. ن. عظیمی)
۸۶ - ۸۵	تغیر نظام شاهی به جمهوری افغانستان (دگرمن ربیع طبیبی و جواب م. ن. عظیمی)
۸۹ - ۸۷	مروزی چند بر قسمتی از کتاب اردو و سیاست (دگرمن محمد صدیق و جواب م. ن. عظیمی)
۹۲ - ۹۰	از انتقاد سالم تا نوشتار بازاری (م. ن. عظیمی)
۱۰۰ - ۹۳	تکذیب حرف های آقای نبی عظیمی (نوشته نصیر مهرین و جواب م. ن. عظیمی)
۱۰۹ - ۱۰۱	نظری بر کتاب اردو و سیاست (محمد ایوب عثمانی و جواب عظیمی)
۱۱۴ - ۱۱۰	آنابیکه با حقیقت تنها ماندند! (نوشته ن. قیوم زی)
۱۱۶ - ۱۱۵	تردید مدعیات آقای عظیمی (محمد آصف آهنگ و جواب عظیمی)
۱۴۷ - ۱۱۶	مطالعی چند پیرامون کتاب «اردو و سیاست» (دکتور میر محمد امین فرهنگ)

صفحه	عنوان
۱۴۸ - ۱۵۳	به جواب آقای محترم باقی خاک خاکسار (م. ن. عظیمی)
۱۵۴ - ۱۷۶	نقدی بر مقاله آقای فرهنگ (جنرال نبی عظیمی)
۱۷۷ - ۲۰۳	نگاهی بر کتاب "افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی" (بقلم م. ن. عظیمی)
۲۰۷	سر مقاله "امید" در مورد کتاب اردو و سیاست
۲۰۷ - ۲۱۶	نظری پیرامون کتاب اردو و سیاست (بقلم انجنیر خلیل الله رؤفی)
۲۱۷ - ۲۲۵	مشت نمونه خروار بقلم ع. کابلی (جواب م. ن. عظیمی)
۲۲۶ - ۲۲۷	جواب به "در ارتباط اثر اردو و سیاست محمد یوسف صفا" (بقلم ن. عظیمی)
۲۲۸ - ۲۳۸	جواب به "نگاهی گذرا به کتاب يك جنرال پرچمی" به قلم فرهاد لیبیب (م. ن. عظیمی)
۲۳۹ - ۲۴۲	پیرامون نامه تقلبی مندرج کتاب اردو و سیاست (بقلم انجنیر سید امان الدین «امین»)
۲۴۴ - ۲۴۶	تاریخ بی رحم است (بقلم م. ن. عظیمی)
۲۴۷ - ۲۴۹	از میان نامه ها (بقلم عبدالله مہمند)

صفحه	عنوان
۲۵۰ - ۲۵۴	از عظیمی و دیگران می پرسم (بقلم حامد علمی)
۲۵۵ - ۲۶۰	عرض حالی خدمت ژورنالیست و پژوهشگر جوان آقای محترم حامد علمی (م. ن. عظیمی)
۲۶۱	مجلهء مستقبل (مطیع الله نائب)
۲۶۳ - ۲۶۱	مجلهء امین منتشرهء مشهد - ایران
۲۶۴ - ۲۶۸	گفتگویی با نویسندهء کتاب اردو و سیاست (جریدهء کانون)
۲۶۹ - ۲۷۳	برنامهء رادیو بی بی سی در مورد پر فروش ترین کتاب «اردو و سیاست»
۲۷۴ - ۳۰۳	«کوتاه نگاهی به لاطائیات و لاف نامهء عظیمی» (داکتر نصری حق شناس)
۳۰۴ - ۳۲۹	کار با شیخ حریفان به مدارا نشود نشود یکسره تا یکسره رسوا نشود (بقلم م. ن. عظیمی)
۳۳۰ - ۳۳۲	از آقای حامد علمی می پرسم؟ «عبدالعزیز جولان - کالیفورنیا» (جواب عظیمی)
۳۳۳ - ۳۴۴	در بارهء پیشنهاد محترم حامد علمی (داکتر میر محمد امین فرهنگ)

صفحه	عنوان
۳۴۵ - ۳۵۹	جمعیت خاطر (م. ن. عظیمی)
۳۶۰ - ۳۶۱	مؤخره یی بر این مجموعه (م. ن. عظیمی)
(الف) - (ح)	جدول اغلاط چاپ اول کتاب «اردو و سیاست در سہ دہہء اخیر»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پاسخ

پیشانی آر، ز داغ گنای سیاه شود	بهتر ز داغ غماز از سر ریا
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب	بهر فریب خلق بگونی خدا، خدا
ماییم ما، که طعنه زاهد شنیده ایم	ماییم ما که جامه تقوا دریده ایم
زیرا درون جامه بجز پیکر فریب	زین هادیان راه حقیقت ندیده ایم

فروغ فرخزاد

چند کلمه با خوانندهء گرامی!

همین اکنون که این مجموعه را مطالعه میفرمائید، یکسال و اندی از چاپ نخستین «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» میگذرد. درین مدت کوتاه با وصف آنکه بار دیگر اثر مذکور تجدید چاپ گردید، ولی هنوز هم فراوان اند هموطنانی که از کمبود نبود آن در وطن عزیز و گوشه و کنار جهان شکایت دارند و معترض اند که چرا با این تیراژ اندک و این کیفیت فقیر تجدید چاپ شده است، و میپرسند که چاپ (معیاری) کتاب چه وقت عرضه می شود و چه وقت انعکاسات و بازتاب و نظریات و دیدگاه های موافقین و مخالفین و «مناظره ها و محاضره ها» ی اثر مذکور به اطلاع هموطنان رسانیده و تقدیم می گردد.

این اصرار و ابرام بخصوص در اروپا چنان پر حرارت و فراوان بود که مجبور گردیدم مجموعهء هذا را قبل از وقت تهیه و ترتیب نموده، پیشکش نمایم. زیرا که حتی تا همین اکنون نیز در باره «اردو و سیاست» می نویسند و می نویسند و

به نظر میرسد که به این زودی ها خلاصی ندارد. و دوستان و مخالفین اردو و سیاست رها کردنی نیستند و آنرا آرام، آرام به یکی از بحث بر انگیز ترین آثاریکه پیرامون حوادث و وقایع غمبار و خونبار اخیر کشور ما تحریر یافته است، تبدیل می فرمایند که موقع را غنیمت شمرده بدینوسیله از فرد فرد ایشان اظهار سپاس و امتنان عمیق می نمایم.

درین مجموعه سعی فراوانی بعمل آمده است تا نقاط نظر و دیدگاههای متفاوت دوستان و بالخصوص مخالفان «اردو و سیاست» بازتاب وسیع داشته باشد. بخصوص از آن آقایانیکه، سوالهایی را مطرح کرده اند، تردیدهایی را بمیدان کشیده اند و یا به توهماتی دچار شده اند، و مؤلف مکلفیت داشته تا به غرض توضیح و روشنی هر چه بیشتر حقایق به ارائه توضیحات و پاسخهایی بپردازد. البته تردیدی نیست که این مجموعه، در برگیرنده تمام ایرادات و یا تائیدات هموطنان نیست، زیرا یا مؤلف از آن آگاهی نداشته و یا با نوشتاری برخورده که در سطح کوچکی و بازار زبان به ناسزا، طعن و لعن و هجو و هزل گشوده اند، که در برابر آنها «سکوت» خود پاسخی است و وسیله نی : و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلما.

به امید آنکه این مجموعه کوچک بتواند به ده ها سوال دوستان و هموطنان پاسخهای لازم ارائه نماید و بر غنی بخشی چاپهای بعدی «اردو و سیاست» بیفزاید و علاقمندان برهه از تاریخ کشور ما را بکار آید، باید یکبار دیگر این سوال را خدمت بعضی از هموطنانی که متأسفانه در پشت دیوارهای تکبر، تعصب و جزم گرائی قرار دارند و در منگنه خودستانی، کینه توزی، حسادت و افتراً فشرده می شوند، بعرض رسانید که آیا نمیتوان در هر حالتی و در هر وضعیتی، نزهت، عفت و حرمت قلم را مراعات نمود و زبان و قلم را با دشنام، ناسزا، توهین و تحقیر دیگر اندیشان آلوده و کثیف نساخت؟

آری! به پندار من مراعات نمودن اصول بالا در گویندهگی و قلمزنی، خلاف شرف و حیثیت یک مرد سیاسی و یک انسان روشنفکر و یک افغان آزاده هست.

و من الله التوفیق

محمد نبی عظیمی

تبصرهء بخش پشټوی رادیوی بی بی سی

بقلم محترم داود جنبش

کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر در افغانستان» که از سوی جنرال نبی عظیمی یکی از جنرالان برجسته نظام طرفدار روس نوشته شده در این اواخر به زبان دری در پشاور به چاپ رسیده است. عظیمی یکی از جنرال های برجسته نظام طرفدار روسی است که اسراری را بی پرده فاش می سازد. داؤد جنبش که کتاب اردو و سیاست را مطالعه کرده می گوید :

(دا د لیکوال د کلونو نیټه لیک او ځکه دلوستلو دی چه د مهمو رازونو سره

تړاولری.

یو تورن ... چه د څو ساعتو څخه وروسته دیوی اونی ټگ لاری له مخی د لیکوال په انځور دیوه بودا، منزوی اویک سردار په لارښوونه، قولواکی په ولسواکی را اړوی. دانی د کلونو د اوژدو غونډیدلو لموی کپری شی، تورن جگړن شی، اغیزمن شی او په خپله وینا په څلورو کی شمیرلی. یو نسکوریدنی د نورو په ادامه شی او دا لاری د کلونو په سینه کی وزیزی او ... وروستی گذارنی د خپل منلی نظام د وروستی مشر په ککری وی.

لیکوال بواځی په همدی نسکوریدنی اعتراف نکوی. خو د ډاکتر نجیب خبره

به واورو چه همدی ته نی را نقل کړیده.

ملگری عظیمی ما هیله نه درلوده چه ته او ستا ملگری به دا ډول ځما په

خلاف کودتا کوی. هو : رښتیا د دی وروسته هم ورته هڅه کپزی چه یو مجاهد

مشرّدېل مشر شوی مجاهد په امر خپل ... مخکنیو... وروسره به ... نو ستر جنرال شوی تورن د واک غولی پرېزدي او د غربت لمن ئی خوبنيزی په ... سريره د دغو نیوکو خواب پرېزدي چه د عظیمی د منلی نظام په رتبه کی کورنیو او بهرنیو ناپلو و دروغ یا رښتیا کړی دی دغه مخه هم لری. د خان او خپلو نزدی ملگرو سپینول، د سپینولو دا هڅه د نقلونو او سندونو په راوړلو او د دریو بیلونکو کرښو په ایستلو شویدی. د اردو او سیاست دا دری کرښی ژنی، قومی، سیاسی او گوندی دی. قومی لیکل ئی د پښتنو او ناپښتنو د بیلولو مخه لری ... څه ئی لیکلی نو نه ارزی. که د عظیمی د سترگو ډیر قوی افغانستان ته وگورو. نو ... نا پښتانه په نظر راشی. چه زیارکښ، هیواد پال، رښتنی او ژمن دی. هیواد آبادوی او په سر تیری ئی د هیواد د ننګی بار په اوږو اخیستی دی. بل پښتانه دی خان غوښتونکی، لټ، ستم کوونکی او ناژمن، سیاسی گيله ئی د ټولواکی یا سوسیالیزم په ... هو رښتیا، د لیکوال وروسته د کتاب دوهم مثبت اتل همدا بېرک کارمل دی. څیره ئی د الهام سر چینه، غزنی د زره راتولونکی... او هیواد پالنئ، خو بخت ئی تور انځور شوی دی. په اردو او سیاست کی د ۱۳۵۸ کال د مرغومی یا د جدی په شپږمه نیټه د بېرک کارمل لومړنی رادیو وینا په اړه داسی لولو... د بېرک تود او آشنا غږؤ، لیکوال ډیری داسی خبری راوړی چه هم نادری او هم جالبی دی. په مسکو کی له سید محمد گلابزوی سره د یوی کتنی د نقل په ترڅ کی د نوموړی له خولی لیکئ. مونږ له محمود بریالی سره په تماس کی یو چه بېرک کارمل بیرته کابل ته ستون کړو. له مونږ سره همکاري وکړه چه نجیب وغورځوؤ.

د اردو او سیاست د مهمو سندونو یادولو په لړ کی د کابل خلاف د دوستم بغاوت او د پخلاینی... د هغه سره د نجیب وروستی تېلفونی خبری کابل ته د مجاهدینو د ننوتلو څرنگوالی او زیاتی داسی نوری بیلگی یادولی شو. په کتاب کی ځینی راغلی مشهور نومونه او شمیرنی ناسمی دی. خو ... اردو او سیاست د

دی هر شه سره سره د خپل ډول بی جوړی او لمړنی داسی مستند اثر دی چه د وروستیو کلونو د پیښو رناروی د مخکنی واکمن گوند او نظام له دریځه کوی. (متاسفانه متن نشراتی تبصره فوق را که در جایی به چاپ رسیده باشد، بدست آورده نتوانستم، پس ناگزیر به نقل نمودن مضمون فوق از طریق ثبت رادیویی آن که در اثر اختشاش و خرابی امواج رادیو بی بی سی با وصف چندین مراتبه به دقت گوش دادن، بعضی کلمات آن فهمیده شده نتوانست با معذرت زیاد به علامه چند نکته (...) تمثیل گردید. که امیدوارم در اصل مفاهیم جملات کمی و کاستی مهمی رونما نگردیده و آقای جنبش معذرت ما را پذیرا گردند.

* * *

آقای محترم داؤد جنبش گویندهء بخش پشتوی

رادیو بی بی سی!

امیدوارم تمنیات نیک مرا قبول فرمائید اما بعد :

نقد علمی، سیاسی و ادبی شما که در ماه اسد سال ۱۳۷۷ در پروگرام بخش پشتوی رادیوی بی بی سی بالای کتاب اردو و سیاست بخش گردید، مرا واداشت تا از یکطرف از توجه و الطاف شما که به آدرس نویسندهء کتاب حواله نموده بودید، اظهار سپاس نموده و از جانب دیگر بالای قسمتهای اساسی این نقد مکث کوتاهی نمایم :

قبل از همه فکر می کنم که کتاب «اردو و سیاست» را با عجله و شتاب فراوانی به مطالعه گرفته و با هیجان و شتاب به داوری و قضاوت در باره آن پرداخته بودید. گویی برای شما وظیفه ای داده شده بود و باید آنرا بسر انجام میرساندید، که الحمدلله بخوبی از عهده بر آمدید ! اما اکنون که آن احساسات و

جذبات اولیه فروکش کرده اگر بار دیگر مروری به آن می انداختید و یا بیندازید و با دید وسیعتر آنرا مطالعه و به داوری بنشینید، هیچگونه شکی ندارم که بسیاری از دیدگاه ها و قضاوت های تانرا وجداناً مورد بازنگری قرار خواهید داد. دوست گرامی! تردیدی نیست که هر کس میتواند، از آن تریبون معروف جهان، هر نوشته یی، هر اثری، هر کتابی و هر دیدگاه واقع بینانه ای را با لجن پرانی و بد اندیشی، مکدر و خدشه دار بسازد ولی این يك امر گذراست، زیرا که زمان با شتاب عجیبی می گذرد و بالاخره مردم بدون فشار و بصورت آزادانه قضاوت می کنند و واقعیت و حقیقت جای شایسته و بایسته خویش را در مسیر تاریخ می پیماید و بر ما که در جهان واقعیت های عینی زندگی می کنیم، نه در جهان افسانه ها و اسطوره ها و جهانی که زاده احساسات و هیجانات تند و تیز است، لازم می افتد که افزون بر دیدگاه های گذرا، مؤقتی و سطحی خویش، بر رخداد های گذشته نیز با همه ابهام، پیچیدگی ها، تلخی ها و شرنگ هایش، بینش گسترده تر که در برگرفته همه جوانب واقعیت، یا واقعیت ها باشد بنگریم، فقط در آنصورت است که نادم و پشیمان نخواهیم شد و وجدان بیدارمان خشنود و راضی خواهد گردید.

مادامیکه افسر بودم و مجبور به اطاعت کورکورانه از اجزای اوامر آمرین و مافوقان خویش و ناظر و شاهد رخداد ها و حوادث بسیار و هنگامیکه به حکم اجبار، مجری دساتیر کور، حقیقت بالا را با تمام تلخی های آن درک نموده بودم و منتظر فرصتی بودم، تا آنچه بر من گذشته است و آنچه را که با سلول سلول وجودم و با رگ، پی، گوشت و استخوانم احساس می کردم، برای مردم خویش و برای نسل آینده وطن سریلند مان باز گو کنم. ولی اکنون که صراحت گویی، پرده دری، افشای گری و روشن گری، فقط و فقط به جرم آنکه پشتون نیستی و پشتو زبان، با تعصب چرکینی به استهزاء گرفته می شود و عجولانه مورد داوری قرار می گیرد، فکر می کنم که این گونه برخورد ها، سرمشقی، درسی و نسقی برای دیگران، برای کسانی که بیشتر و بهتر از من و شما حقایق را میدانند، یعنی

برای کسانی که سیاست بازی می کرده اند و در بطن حوادث و جریانات سیاسی حضور فعال داشته اند، یا اشخاص و ذواتی که در کار زار دیپلماتیک و در دهلیز های زنده آن فعال و حرف های فراوانی برای گفتن دارند، یا نظامیانی که در کوران حوادث بوده اند، در جنگها و رزم های فراوانی اشتراک داشته اند، زخمی شده اند معلول گردیده اند، قربانی و ایشار داده اند و تا سرحد مرگ و نیستی به پیش رفته اند حاضر خواهند شد تا قلم بدست گیرند و گوشه های دیگر تاریخ تاریخی آن سالها را روشن بسازند؟ آیا آنها با چنین برخوردی قادر خواهند بود که لب به سخن بکشایند، آیا آنها درس عبرتی از این نقد تاریخی شما نگرفته اند بخصوص اگر ایشان تاجک، ازبک و یا هزاره باشند و بدانند که کتاب خاطرات و یادداشتهای ایشان برخلاف معمول و بصورت کاملاً استثنایی در برنامه های پشتو و به زبان پشتو سبک و سنگین می شود و شخصی از دید دگم و مغرضانه در باره آن داوری می نماید.

بله! هنگامیکه من «اردو و سیاست» را می نوشتم، کتابهای فراوانی را که در باره وقایع و حوادث سه دهه اخیر افغانستان به زیور طبع آراسته شده بودند، خوانده بودم. با سینه فراخ و قلب باز. و اکنون نیز پس از نوشتن «اردو و سیاست» هر کتاب، هر مقاله و هر اثر تازه ای را که درین گونه موارد منتشر می گردد و به آن دسترسی پیدا می کنم، با شور و اشتیاق فراوانی به خوانش می گیرم، ولی متأسفانه جو حاکم در فضای این اثار همانا عقیده و نظریه از پیش تلقین شده و دیکته شده ایست که بر افکار این نویسندگان حکمفرمایی دارد و آنها جرئت آنرا ندارند که از آن فضا و هوا خویشتن را رهایی بخشند یعنی اینکه اکنون که به اصطلاح رژیم «کمونیستی» سرنگون شده است، پس باید در جهت باد موافق قلم زد و تمام کاسه ها و کوزه ها را بر سر آنها شکست. بناً آنها مجبور اند تا در نوشته های خود به زبان افسانه، شایعه و زبان حدس و گمان و قیاس و تخمین پناه ببرند و از زبان فاکت ها، اسناد، شواهد، مدرک، ماخذ ها، دلایل محکمه پسند و قابل قبول ظفره برونند و بر گفتار شهود عینی واقعی نگذارند.

بلی! چقدر دردناک است که در حالیکه حوادث را از دید دیگری بنگری و یا برایت وقوع آن به گونه دیگری ثابت شده باشد برایت متن نوشته ات را دیکته کنند و یا سخن صدایت را معین نمایند!

تردیدی نیست که چنین نوشته هایی و یا گفتار هایی در کوتاه مدت کسانی را اقناع خواهد کرد و بدون تردید عده یی با خواندن این نکوهش کردن ها، الزام آوری ها و کژ اندیشی ها، تسکین مییابند و شاید هم قلوب کسانی آرامش پیدا کند. ولی آیا آنچه نوشته شده است حقیقت است یا کذب حقایق؟ آیا وظیفه نویسنده امروز دستیابی به حقیقت نیست؟ آیا اگر چنین نویسندگانی مینویسند که هبوط و فروپاشی شوروی دیروز تنها و تنها، مربوط به ایستادگی مجاهدین در برابر آنها بوده است و مجاهدین باعث گردیده اند تا رژیم شوروی از هم بپاشد درست گفته اند؟ آیا میتوان آنرا حقیقت نامید؟ در حالیکه برای پی بردن به حقیقت فروپاشی شوروی سابق بایست پیوند های تنگاتنگ آنرا در بطن جامعه دیروز شوروی، در حل نگردیدن تضاد های عمده اجتماعی آن، در نبود برنامه های ابتکاری برای اقتصاد دریند مانده آن، در رقابت های دو ابر قدرت زمان، در مبارزه تسلیحاتی و آقای جهان گردیدن و ده ها عامل دیگر جستجو کرد که یکی از آنها، عامل مجاهدین سابق بوده میتواند.

یا اگر بنویسیم که سقوط دولت جمهوری افغانستان یا به قول شما «رژیم دلخواه عظیمی» صرف از اثر غلبه مجاهدین در میدان های جنگ، بالای قوای نظامی یا اردوی سابق افغانستان صورت گرفته است، و ده ها عامل دیگر مانند اقتصاد، عامل خیانت، سازش، توطئه، نفاق، عدم اعتماد، دخالت بیگانگان و همسایگان را مد نظر نگیریم، نیز ممکن است نوشته های ما، از لحاظ ذهنی، عاطفی و احساسی برای عده خوشایند واقع گردد، ولی اگر تاریخ می نویسیم و میخواهیم حقیقت را بیان کنیم، باید بدون ترس و هراس حقایق را بگوئیم تا درسهای شایسته ای از آن نسل های آینده مان گرفته بتواند. ما نباید تاریخ را برای دلخوشی اشخاص و افراد تغییر دهیم زیرا روزی خواهد رسید که دیگر زنده

نباشیم که نخواهیم بود در آنصورت فرزندان ما با خواندن چرندیاتی بنام تاریخ دچار یأس و دلسردی خواهند گردید و تداوم این روند ممکن است به ان بیانجامد که دیگر آنها به هیچ حرفی از پدران خویش باور نداشته باشند. آیا فراموش کرده اید تاریخ خود ساخته دوران پادشاهی محمد ظاهر شاه را که حتی در همان صنوف ابتدایی مکتب بما میاموختند که حصول استقلال افغانستان توسط شمشیر بران محمد نادر شاه و برادرانش ممکن گردیده است و بس، و ایا فراموش نموده اید تاریخ نوین افغانستان را؟ تاریخی که بدستور حفیظ الله امین نوشته شد، تاریخی که همه چیز را مسخ می نمود و در آن از حق و حقیقت و عدالت خبری نبود؟

* * *

و اینک حیران و سرگردان که چگونه شخص خیره و آگاهی که تمام مسایل بالا را میداند و خویشان را مفسر قضاوت های آزاد در یگانه رادیوی بی طرف جهان معرفی میکند، چگونه میتواند حب و بغضش را مهار نکند و با برخورد عجولانه، شتاب زده و حتی با حرص و آز و حسد تمام محتویات تقریباً هفتصد صفحه ای کتاب (اردو و سیاست) را تنها و تنها در سه خط فکری کتاب یا نویسنده اش «لسانی قومی، سیاسی و حزبی» بررسی کند و به داوری بپردازد. در حالیکه هم عنوان کتاب و هم محتویات آن صریح و آشکارا بیان میدارند که از چه و در باره چه در کتاب صحبت شده است.

بلی! تعجب برانگیز است که نقاد، بخش اساسی و عمده کتاب یعنی تاریخ اردو، شکست ها و پیروزی ها، کودتا ها، سازش ها و خیانت ها و دسیسه هائیکه درین اردو صورت می گرفت، یعنی عروج و سقوط اردوی گذشته افغانستان را که نویسنده برای نوشتن آن زحمات فراوانی کشیده است، مد نظر نمی گیرد، یا

قصداً فراموش می کند و به سراغ همان يك اندیشه، اندیشه ايکه بدون در نظر گرفتن آن، شخصیت شان تکمیل نمی گردد، اندیشه مسلط بر افکار و عقل و خرد شان، یعنی به سراغ همان خط لسانی و قومی من در آوردی شان و تفکیک نمودن اقوام پشتون از غیر پشتون، بطوریکه تا سرحد اتهام بستن پیش میروند. چنانچه میفرمایند.

«خط لسانی و قومی که در آن پشتونها در مقابل غیر پشتونها دیده می شود، وقتی که عظیمی ارزیابی می کند دیده می شود که در آن در افغانستان کثیرالملیت، علاوه از پشتون ها، غیر پشتون ها نیز دیده می شود که آن ها انسان های زحمتکش، وطنپرست و متعهد و وفادار به عهد هستند که آن ها کشور خود را آباد می سازند و با سرسپردگی از کشور خود دفاع می نمایند، دیگر پشتون ها اند که خود خواه، مغرور، تنبل، ستمگر و ...»

اما شما بيمورد اتهام می بنديد.

و بهمين خاطر اينک «اردو و سياست» را ورق ميزنيم، تا ببينيم که اين خط قومی تصوری و خیالی ايکه شما از آن حرف زده ايد در کدام صفحات اين کتاب خود نمائی می کند و در کجا قوم پشتون، خود خواه لت و ستمگر خوانده شده اند؟

در صفحه ۲۱ اردو و سياست آمده است (نقل قول از مرحوم فرهنگ صفحه ۴۰۵ افغانستان در پنج قرن اخير).

«نادر خان به ايجاد يك اردوی منظم همت گماشت. مکتب حربهء جديد در بالا حصار کابل تعمير نمود و در حالیکه قبایل سمت جنوبي را با بعضی از قبایل سمت مشرقی و قندهار از خدمت نظام معاف ساخته بود، وظیفهء مذکور را بالای ساير مردم از طريق قرعه به شدت تطبيق نمود.»

در صفحه ۳۰ کتاب اردو و سياست چنین میخوانيم :

«بدعت ديگر آن بود که اکثر اين آقا زاده ها که به اساس فرمان پادشاهی از

خدمت عسکری معاف بودند، بالای سایر اقوام و ملل تحت ستم، بحیث قوماندان، والی و حاکم مقرر می گردیدند و با خشونت و تعصب و حتی نفرت فرمان میرانند، این در واقع ستم ملی بود، بهره کشی قوم حاکم از اقوام و اقلیت های محکوم بود، استبداد طراز فاشیستی که محمد نادر خان آغاز کرده بود و هاشم خان دنباله رو آن بود.»

اما بین خود ما باشد، مگر اینطور نبود؟ آیا حکومت و دولت ها و سرداران، آن وقت و زمان حق داشتند از چنین روشهای تبعیضی در مقابل يك ملت کار بگیرند؟ آیا نتیجه منفی قانونمند آن کنش های سیاسی غیر عادلانه آنها را، همین امروز به چشم سر مشاهده نمی کنیم و نمی بینیم که چگونه اقوام ساکن با هم برادر را به دشمنان خونخوار یکدیگر مبدل ساخته اند؟

در صفحه ۴۰ اردو و سیاست گفته شده است :

«سردار محمد داؤد ترجیحاً به رجل نظامی پشتونها و محمد زائی ها حق اولیت میداد و پستهای اردو به آنها تعلق می گرفت، کمترین حقوق را در سوق و اداره اردوی افغانستان، اقلیت های هزاره و ازبک داشتند، در حالیکه بیشتر از پنجاه فیصد افراد و سربازان اردو را فرزندان این اقلیت های ستمکش تشکیل می کردند.»

از شما می پرسم آقای جنبش! آیا حقیقت همینطور نبود؟ آیا در کدام منطقه بی از پکتیا تذکرهء تابعیت توزیع شده بود؟ آیا کدام فرزند هزاره و ازبک به کدام قوماندانی گک لوا و فرقه منصوب گردیده بود؟ اگر جواب آری است، پس اینجانب را نیز واقف بسازید تا در چاپ بعدی این کتاب به رفع این نواقص اقدام کند.

در صفحه ۵۲ اردو و سیاست (از قول صباح الدین کشکی - دههء قانون اساسی صفحه ۱۵۴) :

«سردار عبدالولی، مخصوصاً برصاحب منصبان ولایت پکتیا اعتماد می کرد. ترفیعات در اردو بر اساس و میل عبدالولی و شخصیتهای نزدیک به او صورت

می گرفت. این نوع روشهای تبعیضی سبب عدم رضایت میان افسران و ایجاد نفرت علیه دستگاه بر سر اقتدار گردید.»

و در صفحه ۶۴ اردو و سیاست :

«در رفتن بخارج تعلقات قومی و ملی رول بارزی داشت، که معمولاً پشتو زبانها و به صورت اخص مردم پکتیا بنا بر سیاست سردار عبدالولی چانس رفتن میافتند.»

فهمیده شده نمیتواند که در کدام قسمتی از پراگراف های بالا، نویسندگان با مردم واهالی پکتیا و یا پشتون ها، کینه و دشمنی ورزیده اند. در حالیکه مرام و هدف نویسندگان فوق روشن است، و آن عبارت از توضیح و تشریح همان سیاست های خطرناک تبعیضی و رجحان بخشیدن قومی بر قوم دیگر میباشد. تا مانع وحدت و یکپارچگی ملت افغانستان گردند و تخم نفاق و بی باوری را خوبتر در میان آنها غرس نموده باشند. زیرا که بقای رژیم های ستمگر فقط و فقط در همین امر نهفته است.

در صفحه ۷۱ «اردو و سیاست» ظهور الله ظهوری چنین اظهار نظر کرده است:

«ملت برادر پشتون که به ملت حاکم تبدیل شده، از پرداخت مالیه معاف است، خدمت عسکری انجام نمیدهد، کرسی های بالای دولتی را انحصار نموده، بورس های خارج را قبضه نموده، امکانات وسیع اقتصادی به شمول زمین های زراعتی، تسهیلات تجارتي و صنعتی را قبضه نموده است و غیره. بدین ترتیب ملیت های غیر پشتون که از اینهمه امتیازات محروم اند، از دو، ستم رنج می کشند، یکی ستم طبقاتی و دیگر ستم ملی.»

که البته در اظهار نظر ها و دیدگاه های محترم ظهوری صاحب تبصره نمی نمایم، زیرا که بی دخلم.

بلی! جناب جنبش! همانطوریکه می بینید درین کتاب قطور هر قدر جستجو

فردم بجز همان چند مورد بالا، که اکثر آن نقل قول نویسندگان و صاحب نظران با صلاحیت و صاحب نام و نشان در عرصه تاریخ و ادب کشور ما هستند کدام نظر منفی در سر تا پای این کتاب در باره لسان پشتو و اقوام پشتون به نظر نمی‌رسید. بخصوص که افاده آن چنین باشد: (خود خواه، بیکار، لت، ستمگر وغیره) حتی چنین جو و فضایی که چنین طرز تفکر را القاء نماید وجود ندارد و نمیتواند وجود داشته باشد.

ولی اگر گفته شده است که هزاره ها نیز مردم زحمتکش بوده اند و کمترین استحقاق را در لایه های بالای جامعه داشته اند و بعد از آن ازبک ها، مگر از یک حقیقت انکار ناپذیر صحبت نشده است؟ آیا آنرا کتمان می کردیم تا شما را خوش می آمد؟ آری این مردم تا سطح دردناکی ستمکش بوده اند و همین لحظه نیز مورد پیگرد و تحقیر قرار دارند. اما کجاست آن وجدان که به آن پی ببرد و کجاست آن چشم که آنرا بنگرد؟ پس دانسته نشد که آن کلمات مستهجن و من در آوردی که از طرف شما به ملیت پشتون نسبت داده شده است از کدام کلمات و جملات کتاب استنباط شده است خوب بود که آنرا نشان میدادند تا با معذرت در حذف آن اقدام می گردید.

آقای جنبش! گناه من چیست که بعضی از رفقای نزدیک شما، درین کتاب چهره و سیمای مطلوبی نیافته اند؟ اما در پهلوی آنها، افراد غیر پشتون نیز به همانظوریکه بوده اند ترسیم شده اند با همان خصوصیات فردی ایکه جامعه در باره آنها قضاوت می کرد و یا به ایشان می نگریست. درین تصویر نگاری ها، سعی فراوان من این بوده است که چهره و سیمای واقعی آنها تجسم گردد و هیچکس جز آنچه هست، نه بیشتر نه کمتر، معرفی گردد، هیچکس آماج تعرض قرار نگیرد و چهره نگاری بصورت ریالستیک، سچه و ناب بازتاب دهنده حقایق باشد. برآستی ایا میتوان چهره ای را که سیاه است، سپید، کله ایرا که طاس است پر مو و کسی را که قاتل انسانهای بیشمار این سرزمین است، مردم دوست، عادل

و پاک نهاد معرفی نمود؟

آقای محترم! در همین لحظه ای که این سطور را می نویسم، آواز خود تان را که اخبار بی بی سی را پخش می کنید، می شنوم که می گوئید:

« بنا بر گزارش سازمان های عفو بین المللی و حقوق بشر، در شهر مزار شریف دوازده هزار نفر از اقوام غیر پشتون که اکثریت آنها هزاره ها اند و به وسیله طالبان به قتل رسیده اند از طفل شیر خوار تا مرد هشتاد ساله، زن و مرد، پیر و جوان.» میخواستم از شما بپرسم که آیا دلیل این نفرت بیکران و این ستم وحشیانه عظیم و این توهین و تحقیر جاودان و سرمدی يك اقلیت قومی، نتیجه اعمال همان سیاستهای خطرناک قومی، لسانی، و همان تبعیض ها و رجحان بخشیدن های صاحبان قدرت در گذشته نیست؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که تاریخ وظیفه اش را انجام دهد و آن کسی را که چنین می اندیشد و چنین عمل می کند برای مردم ما و جهانیان معرفی کند؟ آیا نباید اکنون با فراخ دلی و ذهن روشن به این مسئله اندیشید؟ راست بگوئید، آیا قطره اشکی برای این شهیدان تیغ نفرت و انتقام که گاهی در چنسداول، گاهی در افشار و زمانی در مزار شریف به گور های دسته جمعی به منظور نابودی نسل شان و نژاد شان انداخته می شوند، ریخته اید؟ حد اقل اشک تمساحی؟

* * *

باری! از خط لسانی و قومی تخیلی شما که بگذریم، میرسیم به خط درشت دیگر «سیاسی و حزبی» که شما آنرا در اردو و سیاست تفکیک نموده و تشخیص داده اید. شما می نویسید که برای عظیمی پرچمی ها «سکه» اند و خلقی ها «اندر» یعنی اینکه آنچه را که خلقی ها انجام داده اند، عظیمی بد ارزیابی نموده و آنچه را که پرچمی ها انجام داده اند خوب و مثبت. در حالیکه هرگز چنین

نیست. اگر خوب توجه کنید، نویسنده خود در کتابش از وجود يك مریضی، یا به اصطلاح نور محمد تره‌کی دانه، سرطان در حزب خویش اعتراف نموده و آنرا باعث تباهی و برپادی رژیم دلتوازش و در فرجام کشور محبوبش وانمود کرده است. او هیچگاهی هراس ندارد که خود را که يك حزبی متعصب بوده است، طور دیگری وانمود بسازد. ولی هنوز کتاب نصف نمیشود که در مقطعی از زمان به یاد می‌آورد و می‌نویسد :

«... من که در آغاز يك حزبی کاملاً متعصب بودم، به تدریج پی میبردم که چقدر تابع احساسات و عواطف بیمقدار و تنگ نظرانه بی‌بوده‌ام و چطور نصف پیکر حزب را که هر روز قربانی میدهند و خون خود را نثار می‌کنند، نادیده می‌گرفتم، من درک نمودم که آنها نیز نه کمتر از پرچمی‌ها، مردم با وجدان، شجاع و وطنپرستی هستند و بخاطر مردم خویش از همه چیز خود می‌گذرند. من متوجه گردیدم که اگر رهبران بخواهند و فداکاری نمایند، بسیار به سادگی این موضوع حل می‌شود، و وحدت ارگانیک بین هردو بخش حزب بوجود می‌آید. ولی کسی را حاضر به قربانی شدن نمی‌دیدم. اما، من تنها نبودم که چنین فکر می‌کردم ده‌ها، صد‌ها و حتی هزاران تن اعضای حزب تشنه وحدت بودند و همه برای تأمین آن می‌سوختند. همچنانکه من نمیتوانستم چشمانم را رویهم بگذارم و عمل بد پرچمی را خوب و عمل خوب خلقی‌ها را بد بگویم. صد‌ها نفر کادر نظامی و ملکی حزب نیز چنین می‌اندیشیدند» (ص ۳۰۳) البته این ادعای مرا ده‌ها و صد‌ها تن خلقی‌های با ایمان و راستین که در قوای مسلح افغانستان خدمت می‌نمودند، تصدیق خواهند نمود، و گذشته از آن ضرورتی برای آن نمی‌بینم که واقعیت را به شکل دیگری بازتاب دهم. همچنان اگر درهنگامیکه خلقی‌ها قدرت را بدست داشتند و هزاران نفر در پولیگون‌های پلچرخی بصورت وحشیانه از بین برده شدند و این موضوع درین کتاب بازتاب داده شده است، شما چرا متأثر شده‌اید؟ زیرا این يك حقیقت تلخ بوده که هرگز فراموش ملیت‌های باهم برادر کشور نخواهد

شد. آیا اینرا بمعنی همان سابقه حزبی تان تلقی نمائیم. یا همان خط نیشنالستی و همان تعصب چرکین کور و بویناک؟ و یا بدتر اینکه شما شاید عناصر مشخصی مثل حفیظ الله امین و غیره را که روی سیاهی در کتاب اردو و سیاست کمایی کرده اند به نمایندگی ملیت پشتون گرفته اید و آنچنان استنباط نموده اید؟! که خود جفای دیگرست بالای ملیت پشتون که از طرف شما بالای شان وارد گردیده است.

و ازین حرف ها که بگذریم، می گوئید که شخصیت مثبت دیگر در کتاب بېرک کارمل است. و مثال داده اید که نویسنده بیانیه رادیویی ششم ماه جدی ۱۳۵۸ وی را توصیف نموده و صدای بېرک کارمل را، صدای گرم و آشنا خوانده است. بلی! صدای بېرک کارمل در طول سالهای مبارزه سیاسی اش چه در مبارزات خیابانی و چه در مبارزات پارلمانی اش، برای مردم کابل آشنا بود، و اگر این صدا بیگانه می بود و یا محبوب برای مردم کابل نمی بود، چگونه میتوانست در دوره های دوازدهم و سیزدهم ولسی جرگه از طرف مردم کابل بحیث وکیل ایشان انتخاب شود و به وکالت برسد؟ بناءً اگر درین صدا گرمی و جذبه بی نهفته بود حرف گزافی نیست بخصوص که مژده ناپودی امین جنایتکار و باندا او را میداد...

اما، شاید شما، آزرده هستید که چرا درین کتاب ثابت گردیده است که آمدن قشون سرخ در افغانستان، بنابر تقاضا های مکرر، نور محمد تره کی و حفیظ الله امین صورت گرفته است یا شاید مکدر گردیده اید که چرا بعضی از نویسندگان غربی، قابلیت و استعداد جلب و جذب مرحوم بېرک کارمل را ستوده اند و در بین رهبران آنوقت افغانی او را یگانه شخصیتی می دانستند که میتوانست به ملت روح بدمد؟ یا شاید بخاطر اینکه او خواهان تشکیل یک دولت فراگیر ملی بود و صدای او را و همکاری با او را روشنفکران زیادی مانند صدیق فرهنگ، غفور روان فرهادی، عبدالستار شالیزی، دوکتور عبدالحکیم ضیایی، محمود حبیبی

ولید حقوقی، فضل ربی پڑواک، نعمت الله پڑواک، سعید افغانی، عزیز الله واصفی، گل احمد فرید، محمد آصف آهنگ، محمد خان جلالر، دوکتور محمد حسن شرق، خلیل احمد ابوی، المنجیر سید امان الدین امین و غیره لبیک گفته بودند و عده زیادی از افغان ملتی ها ستم ملی ها و احزاب سیاسی دیگر به دولت او پیوستند و حمایت و پشتیبانی شانرا اعلان نمودند، به مزاج عالی برخورداره و خوش تان نیامده باشد و اعتراض نموده اید؟ یا ازینکه نامبرده در همان اولین روز کودتای ثور، مخالفت خویش را با این کودتا اعلان کرده بود و مخالف رنگ سرخ بیرق ملی، مخالف کشتن سردار محمد داود خان و قتل عام خانواده اش بود، یا بخاطر آنکه بیادبود شهدای پولیگون های پلجرخی عزای ملی را اعلان نمود و هزاران زندانیان سیاسی را بدون کدام تبعیض رها نمود و مخالف زور گویی، زدن و بستن مردم بی گناه بود، بر آشفته گردیده اید؟ و یا هنگامیکه تصویر غرق در گل او را بعد از مرگ در کتاب یافته اید خوش تان نیامده باشد؟ اما گناه من چیست که دست قضاء برای او چنین رقم زده بود که در میان غم و اندوه و احساسات هیجان انگیز هزاران نفر از علاقمندان خویش با عزت و احترام در کشورش دفن گردد و رهبران، پیشوایان، آموزگاران و زعمای دیگر قبل از وی و بعد از وی ازین لطف خداوندی محروم گردیده باشند؟

ولی برادرا اگر راوی هنرش را ستوده، عیبش را نیز برشمرده است، هم از زبان خود و هم از زبان مخالفینش، که البته این طرز دید و طرز نگارش در مورد تمام زمام داران و قهرمانان این کتاب مراعات گردیده است. بهر حال ! در مورد دوکتور نجیب الله شهید می گوئید :

«و ضربه آخری آن بر سر رهبر نظام دلخواهش وارد می گردد. نویسنده تنها به اعتراف این سرنگونی بسنده نمی نماید، و در این جا حرف دوکتور نجیب الله را می شنویم که نویسنده خودش از قول وی حکایت کرده است. (رفیق عظیمی! من از تو و رفقای انتظار نداشتم که بر علیه من کودتا کنید).

آقای جنبش، فهمیده شده نمیتواند که به کدام منظوری مبتداً را می گوئید و خبر رانه؟ معلول را می گوئید و علت را نه؟ که ثابت کنید، در مسخ حقایق ثانی ندارید؟ و میتوانید، راست را دروغ و یا بر عکس انعکاس دهید؟ در حالیکه اگر پراگراف را «شما کودتا کردید یا ما؟ از اینکه فرار می کردید و موفق نشدید من مقصر هستم؟ قوتهای جنرال دوستم را مگر من از مزار شریف خواسته بودم؟ درست در روزی که قصد فرار داشتید، چرا آنها را خواستید، چرا به من نگفتید که فرار می کنید تا من به شما مشوره میدادم و کمک میکردم» که بدینصورت بود مکملاً نقل می نمودید تا حق به حقدار میرسید و من نیز حرفی نمی داشتم.

* * *

و اکنون موقع آن فرا رسیده است که تا برای شما خاطر نشان نمایم، که در نقد تان، شما تنها و تنها همان مسایلی را دیده و انعکاس داده اید که تا مغز استخوان شما اثر کرده و درون تانرا به آتش کشیده بود، در حالیکه کوششهای نویسنده، بیشتر بخاطر آن بوده است، تا بخاطر زنده نگهداشتن نام، چهره و نقش اردوی افغانستان در طول تاریخ، بخصوص سه دههء اخیر کشور سخن بگوید و از جنگها، رزم ها، پیروزی ها، شکست ها و قهرمانان بی شمار این اردوی دشمن ستیز سخن بزند.

شما می نویسید :

«بلی! کتاب يك جنبهء دیگر هم دارد، دفاع از خودش و رفقاییش...» درینجا هم شعر می گوئید. زیرا که نه گفته اید و نه فرموده اید که در برابر کدام اتهاماتی؟ ولی اگر کسی و یا عده یی بدون موجب و بدون کدام دلیل محکمه پسندی به کس تهمت ببندد، و هنگامیکه شایعه و تخمین و قیاس و حدس و گمان جای حق و حقیقت را بگیرد و حقایق برای مردم روشن نباشد آیا نباید آنها را در جریان

حقایق قرار داد؟ و قضایا را مطابق واقع تشریح نمود؟ اگر شما به چنین برخوردی دفاع اسم می گذارید بفرمائید، ولی چه جای مکشی و کشیدن خط سرخ دیگری؟ از من بشنوید، که اگر در نیات طرف مقابل تان کوچکترین تحقیقی را احساس نمودید، آنهم در صورتیکه شما حق بجانب باشید، پس از من به شما نصیحت، که از هیچکس و هیچ چیز نترسید. حقایق را بگوئید، پرده ها را بدرید نقاب ها را کنار بزنید، چهره ها را عریان بسازید. مرد باشید و مکنونات دل تانرا مردانه بیان کنید. زیرا که با ملاحظه کاری، حزم، احتیاط و محافظه کاری نمیتوان به حقیقت دست یافت. و يك نکته دیگر اینکه شاید شما بدانید که حقیقت مطلق را نمیتوان جز در موارد خاصی در زندگی یافت، استثنایی و اندک. ولی دست یافتن و تجسم کردن آن مانند يك آئینه قدما، غیر ممکن و غیر قابل پذیرش است. زیرا که حقیقت مطلق را نمیتوان با تغییرات و تحولاتیکه در زندگی و در جهان پیرامون ما رخ میدهد، تحولاتیکه ناموس، کنه و یا تهداب زندگی اند، تغییراتیکه پر پیچ و خم اند تطابق داد. و چون چنین امکانی وجود ندارد پس کسانیکه به حقیقت مطلق میخواهند دسترسی پیدا کنند، جزم گرا می گردند و جزم گرایی و خود بینی را میتوان به شوره زار یا با طلاق تشبیه نمود که رهایی از آن آسان نیست.

آقای جنبش!

این تبصره، عریض و طویل را بر نقد شما بخاطری نوشتم، که اگر بار دیگر کتابی را نقد می کردید، به نکات بالا توجه بیشتر مبذول دارید، زیرا داوری های شما، بر کتاب «اردو و سیاست» میرساند که دیگی به جوش آمده و چنین کفی به بیرون انداخته است. اما، امروز که تا حدودی دیروز را با چشم های باز دیده می توانیم. باید برای فردا بیندیشیم و نکات روشن و عبرت انگیز آنرا ثبت کنیم. ما باید در این داوری های خود به مردمی بیندیشیم که رنجهای بیکران دارند، رنجهاییکه مقدار آن به اندازه زیاد است که تمام مهر و شفقتهای موجود در

سرتاسر جهان تکافوی تسکینش را نمی‌کند. اگر در داوری خویش به قوم و قبیله، خویش می‌نگریم و همه صفات پسندیده و نیکو را به آنها قایل می‌شویم، باید به قوم و قبیله، دیگری نیز ببیندیشیم؛ ما باید بدانیم و اذعان داشته باشیم که بدون جوشیدن اقوام در دیگر تحولات اقتصادی و بدون حل مسأله ملی و تضاد های اجتماعی، در جامعه سنتی بی مانند افغانستان دیوار های چین میان این اقوام و قبایل همچنان دست نخورده باقی خواهد ماند. ما در داوری های خود باید بدون محابا، کسی را متهم نسازیم، داوری های ما نباید مطلق باشند و جزم گرایی در آن راه پیدا کند بلکه آنها باید به نسبی های ایام تبدیل شوند در آنصورت سلك گرایانه، کلیشه بی و قالبی عمل کرده نمیباشیم. اینست شمه از تجربه های سوزنده من که امیدوارم به خطا نرفته باشم و جوانان را بکار آید.

در فرجام نوشته خود را با شعر نغزی از رازق فانی به انجام میرسانم و امید قوی دارم که شما آنرا بخود نمی‌گیرید :

خدا گر پرده بر دارد ز روی کار آدمها
چه شادی ها خورد برهم چه بازی ها شود رسوا
چه کاذب ها شود صادق، چه صادق ها شود کاذب
چه عابد ها شود فاسق، چه فاسق ها شود ملا
عجب صبری خدا دارد که پرده بر نمیدارد
وگرنه بر زمین افتد ز جیب محتسب مینا

با احترام

جنرال محمد نبی عظیمی

«حقیقت کتاب اردو و سیاست»

در شماره ۲۶ و ۲۷ اگست ۱۹۹۸ روزنامه سهار مضمونی به قلم نویسنده که اسم مستعار خویش را افکار وانمود می سازد تحت عنوان «حقیقت کتاب اردو و سیاست» به چاپ رسیده بود که نکات عمده آن ذیلاً آورده می شود :

او می نگارد : «... نام این کتاب اردو و سیاست است که از لحاظ شیوه نگارش، اصول تحقیق، شیوه بیان و صحافت خویش واقعاً کم نظیر است. اگر بگویم که عده بی کمی از کتابهای همین ردیف به پایه همسری اش خواهد رسید مبالغه نخواهد بود. خوانندگان بعد از مطالعه و مقایسه به این حقیقت متوجه خواهند شد و درک خواهند نمود که درونمایه چگونه با عنوان تا ختم کتاب تطابق مطلق و منطقی خود را حفظ نموده است از اینرو صادقانه اعتراف روا میدارم که کتاب «اردو و سیاست» خیلی متخصصانه محتاطانه، ماهرانه و مطابق اصول نگارش تألیف و نشر یافته است. ولی دریغ که با اینهمه اوصاف و خصوصیات ویژه اش این نویسنده نیست که قادر به آفرینش چنین اثر شیوا و شاعرانه باشد زیرا برای نوشتن چنین کتاب پخته از لحاظ نورم های نگارش، يك سابقه طولانی ملکه و ممارثه نویسندگی بکار است که تاکنون از جنرال صاحب چنین اقدامی در عرصه مطبوعات کشور سراغ نداریم حد اقل در شعبات اداری مکتوب نویسی هم سابقه ندارد که کمابیش با شیوه نگارش عادت کرده باشد.»

افکار صاحب شرح مبسوطی درین زمینه داده و سپس می نویسند که :
« ... پس سوال پیدا میشود که چه کسی این کتاب را نوشته است؟ ... ممکن جواب این سوال بصورت مطلق کار نهایت دشوار باشد. زیرا یگانه چیزیکه ما برای تهیه این جواب بر آن استناد میوزیم همانا، مقارنه، مقایسه، تشابه و سبک شناسی است که ما را در راه صدور حکم کمک کرده می تواند. » و می نویسد تا جائیکه با سبک عده یی از نویسندگان آشنایی دارد، یکی از این ذوات آقای «فخری» می تواند باشد که آثار زیادی در ادبیات دری دارند. سپس وی نمونه از نثر اینجانب را از صفحه ۲۰ اردو و سیاست نقل کرده اند :

«باری! حبیب الله کلکانی این سپاهی سرکش، علمبردار دهشت، اختناق و ترور، مظهر ساده لوحی و پاک دلی، تلخان خور بی بضاعت و سردار جنگی با مناعت، مرد کریم و مسلمان معتقد که میخواست دروازه صندل را به ارمغان آورد و بخارا را فتح کند، قصاص پس داد و دست انتقام غیب گلوله های ناجوانمردانه ایرا بر پیکر تنومند چهل ساله اش جا داد. این انتقام خونهای پاک بی جهت ریخته شده بود که دست فلک از وی می ستانید. این بهای عصیان علیه پادشاه جوان و محبوب خاص و عام مردم افغانستان بود که او پس میداد. » و می نویسند :

«از نوشته فوق بر میآید که جنرال صاحب عظیمی باید مدت طولانی را صرف مطالعه فنون ادبی و اصول زیانشناسی نموده باشد. چنانکه همه کتاب به همین شیوه شاعرانه و ادبی تحریر یافته است، در حالیکه چنین نیست و او بجای افتخار تخصص در ادبیات، حایز مقام ارکانحرب میباشد که بجای معیارهای ادبی اصول جنگ را خویتر فرا گرفته است. البته انکار شدنی نیست که مبادی و اساسات نگارش کتاب مذکور تا حد زیاد مربوط آنها پنداشته شده نمیتواند، بلکه همطراز نوشته های آقای فخری اند.»

از اینها که بگذریم، آقای افکار حرف و نکته مهم و دلچسپ دیگری در

نوشته، مطول چندین صفحه بی خویش ندارند. جز آنکه بالای یکی از رهبران حزب د.خ.ا. و اعمال نامه، او مکث کرده اند و یا شخصی را کله خام و دیگری را فرصت طلب خوانده و بدون موجب و حق و ناحق به منبری بالا شده و سخن پراگتی کرده اند که چون نام و عنوان خویش را پنهان داشته اند انسان شك پیدا می کند که آیا ایشان صلاحیت وارد نمودن چنین اتهاماتی را دارا هستند یا خیر؟ در حالیکه به تمام سوالات ایشان در اردو و سیاست پاسخ داده شده است در ارتباط به سوالات ایشان که شباهت زیادی به سوالات داود جنبش دارد، ایشان را به مطالعه جوابی که برای نامبرده تحریر کرده ام دعوت می نمایم.

در باره اینکه نویسنده، کتاب اردو و سیاست کیست؟ آقای حسین فخری پاسخ ذیل را در تاریخ ۳۱ اگست ۱۹۹۸ در همان روزنامه سهار به چاپ رسانیده اند که نکات زنده آن ذیلاً نقل می گردد: «اخیراً آقای افگار قلم رنجبه فرموده و در باره کتاب «اردو و سیاست» در آخرین شماره های روزنامه سهار مطالبی را به رشته تحریر در آورده و خیال های خامی که گویا «اردو و سیاست» را نه جنرال نبی عظیمی بلکه فخری نوشته است و برای اثبات آن به زعم خودشان برهان قاطعی هم تراشیده اند. تا جائیکه من میدانم جنرال نبی عظیمی از آغاز نوجوانی در اوایل دهه چهل با قلم و کتابت لطف و انسی داشته و حتی داستانی را به چاپ رسانیده و آن داستان از جانب مرحوم طاهر بدخشی تحت عنوان «نامه یی به نویسنده جوان نبی عظیمی» در مجله ادب کابل در سال ۱۳۴۲ از پرویز انتقاد گذشته است ... و با بانگ رسا اعلام میدارم که حتی يك سطر، يك پراگراف و يك عنوان و فصل و متن مربوط به کتاب «اردو و سیاست» از من نیست و به گفته شما اگر «از لحاظ اصول تحقیق، شیوه بیان و صحافت خویش واقعاً کم نظیر است...» همه و همه به نویسنده آن یعنی نبی عظیمی تعلق دارد اثر خالص ایشان شمرده می شود و همه از نوك قلم و مغز آن جناب تراویده است. و آگاهان میدانند که زبان و بیان و شیوه نویسندگی و شاید هم تفکر و زاویه

دید من و آقای عظیمی شباهت زیادی ندارد.»

بناءً یقین کامل دارم که آقای محترم افکار به جواب خویش رسیده اند و اگر من عرض شان باشم، منبعد تا هنگامیکه دلایل کافی و استدلال واقعی برای به کرسی نشاندن ادعاهای خود نداشته باشم، هیچوقت بامقارنه، مقایسه تشابه و سبک شناسی در مورد اشخاص و دنیای پیرامون به قضاوت نمی پردازم و اصداً حکم نمی کنم.

با احترامات فایقه

ستر جنرال محمد نبی عظیمی

چهارشنبه هژدهم سنبله ۱۳۷۷

اردو و سیاست یا دروغ های شاخ دار

به قلم توریالی همت

منتشره روزنامه بزار اواخر ماه سپتامبر ۱۹۹۸ مطابق ۳۱ سنبله ۱۳۷۷

توریالی همت در آغاز مقاله مطولش چنین می نویسد :

«... دا چی نبی عظیمی د «اردو و سیاست» په نامه کتاب لیکلی او له سره تر پایه ښکروړ دروغ دي ځکه چه له یوی خوا دی مؤرخ نه دی او نه د مؤرخ صفات لری. هر څوک پوزه توره کړی چی «زه آهنگریم» او بل دا چی کیدی شی چی ده ته حقایق لکه څنگه چی دی رسیدلی نه و، او که رسیدلی ورته هم وی نو به ځکه پری سترگی پتی کړی وی. چی دی دین فروش، وطنفروش، د کی.جی.بی غری، د اسلام وطن او مسلمانانو دشمن دی. نو یوه خبره یی هم د اسلام، وطن او مسلمانانو په گټه نه دی کړی. سر بیره په ټولو خبرو دا چی دا کتاب په مسکو کی لیکل شوی. او مجاهدینو پسی یی ښکروړ دروغ ټرلی دی...»

آقای توریالی همت لطف نموده و در اخیر مضمون مطول و تاریخ گونه خویش که فرازهائی (۱) از آن نقل قول شد و قسمت هائی از محتویات کتاب اردو و سیاست را به شیوه بی رحمانه برخلاف اصول و موازین اقتباس و پژوهشگری، تغییر داده و خویشان را مسخره کرده اند، در فرجام چنین می نویسند :

«... د نبی عظیمی کتاب می واخیست. په ډیرو علما وو وگرځاوه، خو د

دیرو بوختیدو او مصروفیتونو په نسبت هغوی سمدلاسه د دی خواب و نه لیکه. خو زه بیا هم هیله لرم چی د دی د هوتیکی خواب په مستندو توگه ورکول شی او زموږ په دی شو کرښو بڼه ونه کړی.

قدمو او گرانو لوستونکیوا له دی لیکي څخه زمونږ مطلب دا نه دی چی خپل فعالیتونه تاسی ته ووايو او نه بل څه مرام لرو. یوازی هدف مو دا دی چی د نبی عظیمی کتاب چی (اردو و سیاست) په نامه دی مسلمانو هیواد والوته ور معرفی کړو. چی ټول کتاب له سره تر پا یه ښکرو دروغ دی. نو په کار ده، چی هغه کسان د مسایلو په تحلیل نه پوهیږی د دغه کتاب له لوستونه ډده وکړی.

نویسنده که بناپر اظهار خودش یکی از قوماندانان گروپ های ۶۰-۷۰ نفری مجاهدین سابق و مربوط به دسته جات «سیاف» میباشد، به زعم خودش حقایقی از شش جنگ مجاهدین سابق را تحریر نموده است. که درحال حاضر هیچکس نه حوصله شنیدن آنرا دارد و نه حواس خواندن آنرا. به همین خاطر من نیز که در آغاز قصد نداشتم درین مورد سخن گویم، با تلفون های مکرر علاقمندان و دوستان که از اقصی نقاط عالم در مورد اظهار نظر کرده و فرموده اند که اگر تو جواب ندهی، ما مجبوریم جوابش را بدهیم، این چند کلمه را می نویسم تا آقای توریالی «همت» که وعده کرده اند چیزهای دیگری نیز بر لاطایلات شان خواهند افزود از آن استفاده نمایند.

نخستین مطلبی را که میخواستم به توریالی «همت» عرض کنم اینست که هنگامیکه از یک کتاب و یا یک اثری مطلبی را نقل قول می نمودید سعی کنید که حتی یک نقطه و یا یک ویرگل آن مطلب، بیجا و پس و پیش ساخته نشود. و اگر مطلبی را مثل محتویات صفحه ۳۸۶ اردو و سیاست «که در پراوتز گرفته اید» که شخص سوم یا آگاه کل آنرا بیان کرده و منظور وی توصیف شرایط وضعیت و حالات بحرانی و دشوار آن زمانی است که اردوی افغانستان با اردوی پاکستان در جلال آباد می جنگید، با جعل کاری و نیرنگ بازی و تردستی، از

ضمیر سوم، به ضمیر اول متکلم تغییر قیافه و چهره داده اند، بحیث يك انسان متقلب و دزد و جاعل و سارق ادبی معرفی می گردید و هستند چنین محاکمی که به حکم وجدان انسانها تدویر مییابند . شما را محکوم می کنند و هرگز نمی بخشند. در نوشتار مطول شما چنین مکر و حيله ها برای به کرسی نشاندن ادعاهای تان فراوان است و به دفعات ذکر شده است که اگر بالای آن مکث نمایم، حوصله خوانندگان عزیز را به سر می رسانم، فقط برای تان طلب امرزش دارم و می گویم که : و مکروا و مکرا لله والله خیرالماکرین. آیه شریفه.

مطلب دیگر اینکه : آیا کسی به شما گفته است که در پهنای روزنامه نگاری و در عرصه قلم زنی و چیزنویسی، اصول زرینی مراعات می شود که «عفت قلم» نام دارد. اصولی که هر کس چه کس است و چه نا کس، چه عربی است و چه عجمی، چه مسلمان است و چه ملحد (۱) باید آنرا مراعات کند و به آن گردن نهند. در غیر آن اگر تو صدها بار بگویی که فلان کس دین فروش، وطن فروش دشمن اسلام، عضو «کی.جی.بی.» و غیره و غیره است و کتابش را نخوانید که کافر می شوید مردم باور نمی کنند. زیرا که با اولین اظهار نظر و با اولین کلماتی که می نویسید سطح و سویه علمی و فرهنگی و تربیت فامیلی و خانوادگی تانرا به مردم هویدا می سازید و همه پی میبرند که شخصیکه چنین کلماتی را نوشته از کجا سرچشمه گرفته و به کجا می ریزد؟

بلی! هنگامیکه منطق ضعیف شود و عقل قاصر و تربیت و اخلاق فامیلی و خانوادگی غیرکافی، پس انسان ناگزیر عصبانی می گردد و چه بسا که چهره و نهاد باطن خویش را عیان کند ... اما برادر عزیز!

برو و دعا کن ! که مردم سخت پریشان اند و محتاج و سرگردان برای پیدا کردن يك لقمه نان و يك لحظه آرامش، ورنه برایت می نوشتند و می گفتند که بی انصاف! تو خود چه هستی که دیگران را متهم می سازی؟ آیا تو چیزی بیشتری از يك نوکرو يك مزدور حمیدگل و ضیاء الحق و اعجاز الحق و شهزاده فیصل و

نواز شریف و غیره که هرکدام آنها در دشمنی با مردم افغانستان گوی سبقت از یکدیگر ربوده اند بوده ای؟ و آیا همین تو نبودی که افغانستان آباد و آزاد را به ویرانه مبدل ساختی و بالاخره در بدل چند آهن پاره ایکه مولایت «حقانی صاحب» به پاکستان فروخت و در ازای آن به «کباری» معروف شد، وطنت را به سیاه ترین چهره ها و قشری ترین و سیاه کارترین مردم جهان و باداران آنها فروختی؟ آیا تو نشنیده ای صدای مردمی را که فریاد میزنند، توریالی جان! «همت کن و ما را از این بدبختی نجات بده! مگر تو نبودی که از سروبی حرکت می کردی و در يك گام طرفه العینی در گردیز و لوگر می بودی و برایت مشکلات رفتن و آمدن مفهومی نداشت و چون به لوگر میرسیدی و آنهم در شب نهم میزان، پس هر آئینه در يك فرصت کوتاه ترا قوماندانان دیگر تحویل می گرفتند و در ظرف يك ساعت ۳۲ پوسته رژیم «مزدور»! را به آتش می کشانیدی و از کران تا کران لوگر مصیبت کشیده را متصرف می شدی و تا نزدیکی های سحر چندین موتر کاماز را از غنایم جنگی می انباشتی و جیم می شدی؟ بلی! مردم هم از خود می پرسند و هم از من حقیر فقیر سراپا تقصیر، که کجا است این امیر ارسلان رومی «افغانی» که با يك ضرب شمشیرش سرخ وزیر و قمر وزیر را به دو نیم کند؟ و هرکسی را به سرچایش بنشانند؟

پس نتیجه اینکه، در همه احوال عفت قلم را باید مراعات کرد. زیرا که قلمزنی و چیزنویسی دنیای دیگری دارد که بنام دنیا یا جهان آداب و اخلاق و تربیت و فضیلت یاد می شود. دنیائیکه دنیای معنویت است و اصالت و پاکی و شفافیت روح و روان و ذهن انسانی که زیر بار هیچ رشوه یی نمیروند و به هیچ تمهیدی و تهدیدی سرخم نمی کنند. پس دوست عزیز! الحذر که دنیای نویسندگی و نقد يك اثر و یا يك کتاب دنیای سگ جنگی و بودنه بازی و بدماشی نیست و نمیتوان فرهنگ کلاشینکوف را جاگزین آن ساخت و با فحش و دشنام و خیره سری و زورگویی و تهدید و تخویف راه بجایی برد ...

و نکته سوم و آخری را برای خودت می نویسم که هر آئینه بدانید و آگاه باشید که «اردو و سیاست» بخاطر آن نوشته نشده است که حساب جنگ های توربالی همت یا معلم تور صاحب و غیره را با اردوی افغانستان بگیرد و محاسبه کند و نتیجه گیری کند که کی فایق بود و کی نه! زیرا که نویسنده آن «نگارنده» بهتر از تو می دانست که برای نوشتن يك تاريخ حرب واقعی از جنگ های چندین ساله اردوی افغانستان با مخالفین آن ضرور است که آگاهان و حرفوی های نظامی هردو طرف مشترکاً کار کنند و سالهای فراوانی را مصروف گردند تا حد اقل حساب آن جنگ های اساسی و بزرگ و مشهوری را که در طول بعد از پیروزی کودتای ۷ ثور بین اردوی افغان و مخالفین یا مجاهدین اسبق صورت گرفته است برسند و تصویر جامع و مشترکی برای تاریخ ارائه دهند.

بلی! برای شما باید بگویم که آنچه در کتاب اردو و سیاست آمده است در ماسکو نوشته نشده، و ضرورتی نیز نبوده است زیرا که برای بازگویی وقایع و حوادثی که درین کتاب آمده است ضرورتی، هیچگونه کست و فلم گیری های قلابی و مصنوعی «که اگر زبانم را شوریدهی حقیقت آنرا بهمه عالم خواهم گفت که به چه شکل این فلم ها را، بهتر بگویم با چه ذلالت و خواری می، تهیه می کردید، یعنی در حالیکه خود هم ساقی بودید و هم کوزه گر و هم گل کوزه» نیست و اکنون از بسکه مردم آنرا دیده اند خسته شده اند. اما آنچه تو خوانده ای، دروغ های شاخدار نیست، زیرا که گفته اند، «آفتاب آمد دلیل آفتاب» پس، دوست عزیز! کتابم را چه بخوانی و چه پاره کنی، چه تهدید نمایی و چه به نزد علمای کرام ببری و فتوی بگیر، به حال من فرق نمی کند، زیرا که معتقدم:

و تعز من تشأ و تزل من تشأ بيدك الخیر، ان الله علی کل شیء قدیرا

بااحترام

محمد نبی عظیمی

- همچنان مجله «آئینه افغانستان» که در آمریکا، توسط یکی از هواخواهان دو آتشه طالبان، آقای سید خلیل هاشمیان سابق استاد پوهنتون کابل و برادر حیدر مسعود عضو بیوروی سیاسی ح.د.خ.ا. منتشر می شود، در شماره ۷۴، دسامبر ۱۹۹۸ برابر با ماه قوس ۱۳۷۷، در مورد «اردو و سیاست» چنین می فرماید: «تبصره ای بر کتاب «اردو و سیاست» به قلم ستر جنرال کمونیستی نبی عظیمی:

یادداشت اداره: «کتاب فوق تازه بدسترس ما قرار گرفته مجله «آئینه افغانستان» نظر خود را برین اثر محفوظ می دارد. جریده اجیر «امید» که از پول ایران تمویل می شود و ناشر افکار ستمی ها و حکومت ستمی ربانی مسعود می باشد بخاطر ائتلاف پرچی ها با حلقه ربانی - مسعود تقریباً تمام کتاب نبی عظیمی را اقتباساً چاپ کرده می رود چونکه این امتیاز را از نبی عظیمی حاصل کرده است در حالیکه حق چاپ و تکثیر آن محفوظ خوانده شده است. به هر حال مجله «آئینه» این اثر کمونیستی را تکثیر نی بلکه نقد خواهد کرد. علی ایحال نقد مختصری بالای این کتاب از يك هموطن دانشمند از آلمان رسیده که درین شماره نشر می شود.»

و در شماره ۷۵، فبروری ۱۹۹۹، برابر با حوت ۱۳۷۷، یادداشت دیگری از مدیر مسؤل آئینه افغانستان به شرح زیر:

یادداشت اداره: «بقرار اطلاعات واصله از پشاور یکعده از اولیای باقیمانده حزب پرچم که عمدتاً در اروپا و هالیند، جرمنی و سویدن، بحیث ریونیوچی زندگی داشته و هنوز هم در سیاست مشق می نمایند. در سال ۱۹۹۹ اول در هالیند و بعد از آن در جرمنی جمع شده تصویب کردند که یکمقدار اسرار داخل حزب را خود شان فاش بسازند. این تصمیم درینوقت بخاطری گرفته شد که در

روسیه اسناد مخفی کا.جی. بی بی بازار بر آمده و روسها شروع کرده اند بنوشتن کتابها و خاطرات خود در مدت اقامت ده سال در افغانستان...

... هنگامیکه نوشتن کتاب به پایان رسید و منظور پروفیسور اردو و سیاست است، و بخش های مختلف آنرا قبلاً اولیای حزب پرچم ملاحظه شد کرده بودند، از یکطرف چاپ آنرا در پشاور از بودجهء پرچم اجراء کردند و از جانب دیگر ... به منظور معرفی و تبلیغات در بارهء کتاب جنرال عظیمی در اوایل سال ۱۹۹۸ به اساس يك قرار داد مبلغ بیست هزار دالر طور پیشکی از بودجهء پرچم در سوئیس به جریدهء امید تادیه گردید تا قسمت های عمدهء متن کتاب «اردو و سیاست» را در جریدهء امید اقتباس و نشر کنند که اینکار از مدت شش ماه به اینطرف در جریدهء امید بطور مسلسل دوام دارد. - ...»

که باید گفت آفرین به این کام و زبان و این قدرت تخیل که تنها و تنها از استادانی همچون سید خلیل هاشمیان انتظار میروند و پس.

ولی برای اینکه حقیقت سخنان فانتیزی گونهء هاشمیان مذکور معلوم شود. قبل از آنکه نقد آقای رسولی را که در شمارهء ۷۴ آیینهء افغانستان به نشر رسیده است به خوانش بگیریم، توجه خوانندگان عزیز را به یاد داشتی از هیئات تحریر «امید» که برای مؤلف «اردو و سیاست»، مدتها پس از نشر فرازهایی از «اردو و سیاست» در «امید»، فرستاده بودند معطوف میدارم، تا یقین حاصل کنند که فاصله بین واقعیت و هجو و هزل و تخیل از کجاست تا به کجا؟

«محترم ستر جنرال محمد نبی عظیمی!

با درود و سلام و آرزوی سلامتی آن عالیجناب، تازه ترین شماره (امید) تقدیم میشود.

محترماً! از آنجاییکه تا وصول آخرین نامه، از محل بود و باش تان اطلاعی در دست نبود، پس بی کسب اجازه به نشر پاره های از کتاب مستند (اردو و سیاست در سه دهه اخیر) در جریده (امید) اقدام شد که مرام ما همانا رفع ابهامات از

رویداد های تاریخی وطن بوده است و بس. امید است اجازه بدهید بخاطر تداوم این هدف پاک یعنی آگاهی عامه از حقیقت وقایع افغانستان به نشر بعضی قسمت های آن ادامه داده شود.

واقعیت امر اینست که نشر پاره های از کتاب شما در این جریده با استقبال بینظیر هموطنان ما مواجه گردید که مبارک باشد.

در حالیکه رسالت بس بزرگی را با نشر کتاب متذکره انجام داده اید، تمنا میروم از طریق این هفته نامه با تمام ناهمگونی های مطالب زشت و زیبا، مستند و غیر مستند و احساساتی و علمی آن، از ارسال یادداشت های پراکنده دریغ نورزید. در حالیکه هر هفته، جریدهء (امید) برایتان فرستاده میشود، لطفاً يك قطعه فوتوی تانرا با شماره تلفون بزود ترین زمان به اداره ارسال داشته ممنون سازید.

با احترامات بسیار

قدیر کبیر سراج

عضو هیئت تحریر

* *

جناب جنرال نبی عظیمی :

نامه تان رسید و اسباب مسرت ما گشت. همانطوری که خواسته اید کتاب جنرال کبیر سراج بزودی فرستاده خواهد شد. با اطمینان از حصول شماره (امید) که سه هفته قبل ارسال شد، شماره های تازه هر هفته بی تاخیر فرستاده میشود. صحت و سلامتی آن محترم را آرزو نموده و امید که تماس مطبوعاتی را با ما برقرار داشته باشید.

با احترام

قدیر کبیر سراج

محترماً :

بصورت ضمنی میخواستم عرض کنم که بتازگی از سوی نشرات بازاری مثل «آئینه افغانستان» و غیره که از سوی عناصر به لجن فرو رفته گاه گاهی به نشر میرسند، اعتراضات بی سویه پیرامون کتاب شما درج شده است. چون هدف آن کثافات، کشاندن شما در آن گونه یاوه سرایی هاست، پس خواهشمندم از پاسخ به چنین مراجع منفور خود داری ورزید.

بگذارید کتاب شما همچنان و شخص شما همچنان نزد اکثر مطلق هموطنان، گرامی و عزیز باقی بمانید.

با احترام مجدد

کبیر سراج

با احترام

آقای سراج

محترماً عرض می‌کنم که بتازگی از سوی نشرات بازاری مثل «آئینه افغانستان» و غیره که از سوی عناصر به لجن فرو رفته گاهی به نشر میرسند، اعتراضات بی سویه پیرامون کتاب شما درج شده است. چون هدف آن کثافات، کشاندن شما در آن گونه یاوه سرایی هاست، پس خواهشمندم از پاسخ به چنین مراجع منفور خود داری ورزید.

بگذارید کتاب شما همچنان و شخص شما همچنان نزد اکثر مطلق هموطنان، گرامی و عزیز باقی بمانید.

با احترام مجدد

آقای سراج

اما، نقدی که در آئینه به ز نگار گرفته شده به قلم آقای دوکتور غلام مصطفی رسولی، یکی از خویشاوندان بسیار نزدیک مرحوم محمد هاشم میوندوال تحت عنوان «نقد پیرامون کتاب ستر جنرال نبی عظیمی «اردو و سیاست در سه دهه اخیر» در شماره های ۷۴ و ۷۵، آئینه به نشر رسیده است، در حقیقت، نقد نه، بلکه دشنام واژه بود که هرگز از يك شخصیت علمی و فرهنگی توقع غیرت. پس از آنجائیکه دشنام را با دشنام جواب گفتن، از من بر نمیآید و هزل را با هزل و قباح نگاری، بگذار تا مادامیکه روش و اسلوب نوشتن نقد را فرا نگیرند نوشته شان پاسخ نیابد. تنها برای آنکه قلب آن فرهیخته مرد (۱) نشکند، یکی دو توضیحی را اندریاب مرحوم میوندوال ضروری می پندارم :

در صفحه ۵۵ «اردو و سیاست» از روی اشتباه آمده است که مرحوم میوندوال از فارغان امریکا بوده اند. در حالیکه ایشان صرف از لیسه حبیبیه فارغ شده و کدام تحصیلات عالی نداشتند. و این مسئله در چاپ بعدی «اردو و سیاست» اصلاح گردیده است که میخواستم خاطر آقای رسولی را جمع بسازم زیرا که ایشان با نگرانی و آشفتگی فراوانی چنین نوشته بودند :

«این تحصیل در امریکا نی، بلکه نبوغ و عقبریت ذاتی میوندوال بود که او را قهرمان قرن ساخت و تا افغانستان زنده است، نام میوندوال و اندیشه میوندوال با آن زنده خواهد بود.»

و نکته دیگر اینکه در سر تا پای «اردو و سیاست» هرگز اسانه ادبی نسبت به آن شخصیت دانشمند و سیاستمدار معروف از طرف مؤلف صورت نگرفته است. تنها اگر نوشته شده است که «در ادعای خود صداقت نداشت» نقل قولی است از یکی از مأخذ های بسیار معتبر تاریخ معاصر افغانستان.

و سوم اگر رسولی بخاطر ان خشمگین و غضبناک است که نگارنده امر مستقیم رئیس دولت و قوماندان اعلی قوای مسلح جمهوری افغانستان محمد داؤد فقید را بخاطر آوردن وی از منزلش به کوتی باغچه ارگ انجام داده بود، حرف دیگرست

که مربوط می شود به آیین نامه، نظامی و انضباط خشن زندگی عسکری. اما، این توهم را که از طرف نگارنده در برابر ایشان حتی برای يك لحظه زود گذری، بی حرمتی صورت گرفته باشد بی اساس میخوانم و امیدوارم از ذهن ایشان بیرون شود.

با احترام
م.ن. عظیمی

*

نکاتی چند در مورد کتاب اردو و سیاست

تورن جنرال محمد آصف الم

شب یلدا که شاعران گاهی آنرا به زاغان مشکفام دلبران تشبیه میکنند، چادرسیاهش را بر کوی و برزن گسترده و همه چیز در سیاهی و تاریکی مخوف و سنگین فرو رفته بود. سکوت عمیق و مرگباری بیداد میکرد جنگل اطراف دهکده در این تاریکی انبوه و وحشتناک مینمود ویه هیولایی هم مانند بود که گویی دهن باز کرده و دار و ندار دهکده را می بلعد گاه گاهی تند بادی زوزه کشان بر در و دیوار منازل می کوبید و این سکوت اندوهبار را می شکست. صدای غرش رعد و باران، آواز مهیب، گنگ و هولناکی را بوجود میآورد که دل و روان آدمی را می آزرد.

یکی از اعضای فامیلم، فلم مستند ویدیویی را در تلویزیون به نمایش گذاشته بود که رنجهای بیکران و مصیبت بار سرزمین بخون نشسته ما را منعکس میساخت. بلی ا حلق آویز کردنها، گردن بریدنها، دست و پا قطع کردنها را، غمها و غصه های مادران فرزندان مرده را، ندبه و زاریهای دختران یخن دریده و هستی به باد رفته را، اطفال یتیمی به آه و اشک نشسته را، از در و دیوار منزل ماتم می بارید و همه کس می گریست و چنان تصور میشد که در آن شب زندگی از رونق می افتد.

قصه ای فلم ناقم ماند چونکه غمها و غصه های مردم ما را تا هنوز پایانی

نیست و من با حالت افسرده و روان خسته که از وحشت و دهشت شوکه شده بودم، با کشیدن بار اندوه بی وطنی به بستر رفتم ولی ساعتها خواب به چشمانم راه نیافت و یکسره غرق در اندوه و عسرت بودم و پاسی از شب را در مورد بدبختی های نافرجام و بی انتهای مردم که بدان گرفتار آمده اند، اندیشیدم بیاد خطابه های پرطمطراق رهبران آزمان افتادم که میگفتند: اردوی دو صدهزاری ما برای هر حکومتی که بر اریکه قدرت تکیه زند (مقصد حکومت ائتلافی طرح آزمان است)، متضمن دفاع از استقلال و حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور خواهد بود. منحل کردن قوای مسلح از جانب هر حاکمیتی که باشد به معنی از دست دادن استقلال کشور، جفا بر مردم ستم کشیده ای افغانستان و مسلط ساختن وحشت، خودکامگی و قانون جنگل در جامعه خواهد بود و این يك خیانت نابخشودنی است.

فعالیت و مذاکرات بنین سیوان بحیث نماینده سرمنشی ملل متحد با طرفین درگیر و طرح و تائید های سایر مقامات بین المللی نیز که به تائید همین مطلب بود ما را مطمئن میساخت که آب از آب تکان نخواهد خورد و مردم وطن آسیبی نخواهند دید. ولی با دریغ و درد که این سناریوها جامه عمل نپوشید و حاکمیت دولتی و اردوی نیرومند و پرتوان افغانستان بدون علت ناشناخته یی برای ما مضمحل گردید. از حوادث مسموعی عقب پرده که اثرات آن چون خواب آشفته ای در ذهن و روانم باقیمانده بود، جواب سوالهای را که در مغزم نقش بسته بود یافته نتوانستم و بخواب ناآرامی فرو رفتم.

فردا که با تن خسته و بیحال برخاستم، هنوز بخود تکانی نداده بودم که زنگ دروازه بصدا در آمد و پوسته رسان بسته ای را به تسلیمی گذاشت. بسته ای مذکور را که از جانب یکی از دوستانم از انگلستان ارسال گردیده بود بسرعت باز کردم. محتوای آن کتابی بود بنام «اردو و سیاست در سه دهه، اخیر افغانستان» که بقلم دوست و رفیق دیرینه ام نبی عظیمی، نگارش یافته بود برق خوشی از

چشمانم جهید و علی الفور آنرا به خوانش گرفتم.

مطالعه این اثر مرا در خود مغروق ساخت و هنگام مطالعه خود و امثال خود را در امواج پرتلاطم حوادث و وقایع گذشته که از جانب نویسنده کتاب به شیوه دلنشینی برشته ای تحریر در آورده شده بود می یافتم.

از مطالعه این اثر ناب احساس سرور آمیخته به غم می کردم و در سطور آن تلخکامی ها و شیرین کامی های گذشته خود را باز می یافتم و در عین زمان پاسخ برخی از سوالاتم را که مربوط به حوادث ۳۰ سال اخیر افغانستان بود، نیز می گرفتم: گذشته ها که با زشتی و زیبایی توأم بود در شرایط جلاوطنی برایم گوارا و مقدس است و بخاطر آن و در پیوند با آن گذشته ها زنده استم. گویند از نهروی فقید زمانی پرسیدند که در دشوارترین حالات زندگی یعنی روزهای زندان آثار گرانبها و کم نظیری آفریدی که ترا جاودانه ساخت، و اکنون که بر زروه علیای قدرت جا داری، چرا از ادامه آن باز ماندی؟ پاسخ داد که در زندان اراده ام محدود و تعلق چندانی به من نداشت و آینده نیز سیاه، گنگ و در پرده ابهام پیچانده شده بود از اینرو یگانه کاری که میتوانستم انجام دهم این بود که بگذشته بچسبم و به آن چنگ بزنم. اکنون که میتوانم برای آینده ای وطنم کار و پیکار کنم، چه حاجت به گذشته.

ما نیز که اکنون در شرایط جلاوطنی و محدودیت اراده و تصمیم قرار گرفته و جبر زمان آنرا بر ما تحمیل کرده است، بیشتر به گذشته ها پیوند گرفته و یادآوری از آنرا سودمند میدانیم. من بحیث يك جنرال قوای مسلح افغانستان بخود می بالم که از میان ما، جنرال عظیمی این قدرت کفایت و شایستگی را داشت که در باره گذشته های مشترك مان، یعنی فعالیت اردوی افغانستان قلم بزند و آنرا بحیث يك اثر ناب و جادوانه ای به مردم پاس شناس، سربلند و آزادمنش افغانستان تقدیم نموده و به قضاوت ایشان بگذارد. کاش سایر سیاستمداران، ادیبان و قلم بدستانی که در گذشته ها برکرسی های بلند حزبی و دولتی اخذ

موقعیت کرده بودند. جهات سیاسی سقوط حاکمیت حزب ما را بنویسند و از روی حقایق پرده برداشته و بجواب آنهای پردازند که دانسته و یا نادانسته مسئولیت بسیاری از قضایا را بدوش حزب دموکراتیک خلق افغانستان می اندازند.

چند کلمه در مورد نویسنده ای کتاب :

با نبی عظیمی از گذشته دوری شناخت دارم. آنگاهی که در دیوانحرب حکومت عسکری در سال ۱۳۵۲ ش هر دو بر مسند عدالت تکیه زده بودیم، آشنا شدیم. هر دو جوان بودیم و مستعد به اجرای وظیفه ای بهتر. او گاهی یگان شعر نو را زمزمه میکرد و من آنرا تقدیر میکردم و گاهی هم من برایش طنزی می گفتم که هردو می خندیدیم و شوخی میکردیم تا اجرای وظیفه خستگی بیار. او آرام سخن میگفت و سخنانش بر دل می نشست، حرکاتش حسابی، موثر و موزون بود و از سلامت دانش و منطق برخوردار. چه شبهای دشواریکه جهت اجرای بهتر وظیفه بروز روشن رسانیده ایم. آهسته آهسته همدیگر را چنین درک کردیم که در برخورد با قضایا نقاط نظر مشترک داریم و از عین دیدگاه به حل آن می پردازیم و این اتفاقات ما را چنان بهم نزدیک ساخت که سرنوشت خود را مشترکاً در یک وقت با سرنوشت حزب دموکراتیک خلق افغانستان گره زدیم و از آن پس رفاقت و دوستی ما رنگ دیگری بخود گرفت و استواری و پیوند محکمی یافت. به هر صورت اگر از ارتباط خود با یکدیگر گسسته و در مورد کتاب «اردو و سیاست ...» نظر و عقیده ام را بیان کنم خواهم گفت که : نبی عظیمی در این اثر ناهش سوار بر زورقیست که در بین رهروان کاروان هستی بسوی ساحل مراد و نجات خلق عذابدیده ای کشور ما از قید ستم، در حرکت است. او از محل و موقعیتش ناخدایان - پاروزنان و مسافران زورق را تحت نظر دارد و در مورد هر یک با ژرف نگری و دقت خاصی ابراز نظر کرده است. کار سازنده و خلاق تاریخ سازانش را ارج فراوان گذاشته و استعداد و مهارت هر یک را

به ستایش گرفته و اما بر نواقص کار، خودخواهی ها، تن پروریها، معامله گریها، خودغرضی ها، نفاق افگنی ها و سایر اعمال نادرست و ناپسندیده باعث کندی در پیشروی بسوی ساحل آماج مردم شده است، نیز انگشت انتقاد گذاشته است و آنانرا که با قطب نماها و وسایل زنگ زده و از کار افتاده ای شان، زورق آمال و امیال توده های کشور را بسوی توفانها رانده و به صخره ها سخت کوبیده اند، مذمت کرده است.

نویسنده در کتابش اوضاع، شرایط و جوی را که زورق بر امواج پزنلاطم و توفانزای آن در سیر و حرکت بود، نیز بتحلیل گرفته و آنرا خوب توضیح کرده است و سرانجام را که بر او هام و خیال های واهی خود تکیه زده و با بی مبالاتی، خودخواهی و جاه طلبی کاروان را بگرداب شکست و بی سرنوشتی دچار ساخته اند، برملا ساخته است. او در این اثر حوادث را بسان حمایل زبینه بر گردن زمان بخوبی طراحی و آراسته است. دانه های حوادث درین حمایل با تردستی و مهارت کامل، چنان باهم ارتباط داده شده اند که ظرافتهای آن از بینش هیچ صاحب نظری پنهان نمی ماند. نگارنده ای کتاب بحیث یک جنرال نظامی در میدانهای نبرد بخاطر دفاع از منافع مردمش شمشیر زده است ولی با نوشتن این اثر زیبا و دلنشین به اثبات رسانیده که او تنها مرد شمشیر، بلکه مرد قلم و نویسندگی نیز هست.

نبی عظیمی مانند نبردهایش در میدان جنگ، در میدان نویسندگی نیز جسورانه، شجاعانه و حتی متهورانه همه چیز را بی پرده و عیان برشته تحریر درآورده و مسئولیت گفته ها و نوشته هایش را بدوش کشیده است.

مسأله مهم دیگری که باید برای آن ارج فراوانی قایل بود، اینست که او با نشر این اثر زیبایش سکوت سنگین چندین ساله را درهم شکسته است. افراد مطلع زیادی در هردو طرف وجود دارند که رازهای فراوانی را در سینه نهفته دارند و بیان آن عجتاً برایشان دشوار می نماید و یا اصلاً شجاعت بیان آنرا ندارند ولی مردم کشور و جهان منتظر اند تا طوری که نبی عظیمی با نگارش این کتاب پیش

آهنگ گردید و در این مقطعی از تاریخ خود را برجسته ساخت. سایرین نیز دین شانرا نسبت به مردم و وطن اداء نمایند و آنچه از حوادث خونبار کشور میدانند، صادقانه بنویسند.

نگارنده کتاب اردو و سیاست در این اثر به چیره دستی يك نویسنده ای وارد، مطالب را چون مروارید مرجان چیده و چنان نوشته است که بیان شیوا-سلیس و روان آن بر دل می نشیند و بدون شك این اثر جاویدان در آسمان ادبیات کشور ما چون ستاره روشن و تابناکی میدرخشد خوشتر آنکه نبی عظیمی برخلاف تعداد محدودی از سابقه داران حزب دموکراتیک خلق افغانستان که از عضویت درین حزب پشیمانی و ندامت میکنند. تا هنوز خود را به آرمانهای انسانی گذشته ای خویش وفادار میدانند و با ایمان خلل ناپذیر بدان معتقد است.

در اخیر مرا عقیده بر آن است که دمه و غباریکه بر سر راه کاروان زندگی مردم سایه افکنده است فرو خواهد نشست. ظلمت و سیاهی که امروز بالهای شومش را برکوی و برزن افغانستان هموار کرده، برچیده خواهد شد صبح امید خواهد دمید و آفتاب سعادت مردم ما بار دیگر طلوع خواهد کرد و شب یلدای آنها بروز با صفا و آفتابی مبدل خواهد گردید و وضع آشفته و سرگردان کنونی بتاریخ خواهد پیوست و بار دیگر کاروان هستی بسوی افقهای روشن که در آنجا هیچ نوع ستم و آزاری وجود ندارد، با سرعت بیشتری بحرکت خواهد افتید. زورق ها بار دیگر بگرداب نیستی فرو نخواهد رفت و بروی امواج آرام دریای رحمت به سیر و سفر ادامه خواهد داد و به سر منزل مقصود خواهد رسید و پیروان و راهیان راه حزب ما از عظیمی ها با قدردانی یاد خواهند کرد و خواهند گفت که آنها از بیان حقایق به پیشگاه مردم خود نهراسیدند و آنچه میدانستند جسورانه و شجاعانه بیان داشتند.

نامهء سرگشاده، به دوست و رفیق فرهیخته آصف الم :

از آنروزیکه همدیگر را برای آخرین بار دیدیم، سالهای طولانی و غمباری می گذرند، سالهای سیاه، شوم و حرام که ارمغان آور نیستی، نابودی، مرگ، آتش و خون برای مردم ما بودند. همان سالهای ظلمانی ایکه وصف یکی از شب های یلدایش در نوشتهء زیبا و نشر زرین تو عزیز پژواک یافته بود. روزیکه هردو کوله بار غم بر دوش داشتیم و قربانی باورهای صادقانه و بی ریای خویش گردیده بودیم. باورهای پاکیزه، منزه، مقدس و انسانی در برابر انسان وطن و سرنوشت او، و تجلی آن آرمانها را در سیما و چهرهء والا گهران (۱) حزب مان پنداشته بودیم. همان بالا نشین هائیکه تک و تنها رهایمان کرده بودند و راهی سواحل آرام گردیده بودند. بلی ۱ آنروز که در عقب گاه ما، تمام تأسیسات والای انسانی در جهت فنا راه می پیمود و همین اکنون در مقابل چشمان ما بکلی نابود می گردند و ما پاکباخته و به خط آخر رسیده بودیم و برای ما پایان جهان بود و از خود میپرسیدیم چرا چنین شد؟ درست هفت سال می گذرد. هفت سالیکه نه تنها برای «ما» که کوچندگان در دیار غیریم بلکه برای زادگاه خونین ما و مردم عذاب کشیدهء آن هر لحظه اش همانند شب یلدای تو غم انگیز و غمبار بوده است.

کوچ بزرگ آغاز شده بود، زندگی دوستان و همنصفان زیادی را از من میگرفت و سرنوشت چنین بود که تو نیز به این کاروان بپیوندی و از جبر زمان اطاعت نمایی. اما، باورکن همیشه حتی در همان بدترین حالات، هنگامیکه به تو می اندیشیدم در ژرفای قلب خود خوشی و سرور مبهمی احساس می کردم که زنده یی و باور داشتم که ترا باز مییابم و سرانجام اکنون که من نیز یکی از همان زاغه نشینان دیار غریتم و حتی از نزدیکترین نقطهء مرز نیز رانده شده ام ترا

یافتیم. قلبم فریبم نداده بود و زندگی موهبت بزرگی به من نموده بود: «آزادی» را که دوست و رفیق دوران تحصیل آقای دستگیر صادق برایم فرستاده بود. میخواندم و ورق میزدم که چشم روشن شد و تو همان گمشده عزیز را، با همان قلم شور آفرین، همان آرمانهای اوج گیر انسانی و همان بینش و عشق پرشکوه نسبت به مردم وطن و زادگاهت بار دیگر پیدا نمودم، خوشحالیم سرحدی نداشت و سرور و ابتهاجم را پایانی نبود. در نظر من نیز انسان سرفراز و سربلندی قد کشید، که سیمای صمیمی بی داشت با عینک های ذره بینی و دهن پر از خنده و نکاهی ها و لطایف حاضر و آماده در آستین. به آن شب یلدا نظر کردم، به اندوه عمیق و بیکرانی که در هر سطر و هر جمله ات بازتاب یافته بود و به نیکویی در مییافتم رنج و اندوه قرون را، رنج و اندوه آدمهای وطن ما را، و از آن جمله از آدمی را که از درد تلخ بی وطنی می نالد و شیون سر میدهد. من نیز گریستم با همان تلخی و همان سوز درون ...

* * *

خوشحالم که «اردو و سیاست» رسالتش را اداء کرد و مانند تو، ده ها و صدها دوست و عزیز گمشده ام را به من باز گردانید و روحاً و معنأً با من پیوند داد و خوشحالیم هنگامی بیشتر شد که مقبول خاطر تو نیز قرار گرفته است. همانطوریکه اطلاع هاری، آن کتاب در شرایط بد روحی و تضییقات روانی و در هنگامیکه دسترسی کمتری به آثار و مأخذ لازم داشته ام، تحریر یافته است و کاستی ها و کمبودی های فراوانی دارد، به هیچ صورت يك اثر فاضلانه نیست و تاریخ شمرده نمیشود که بارها و بارها در متن کتاب بالای این مسأله تأکید صورت گرفته است. ولی گزارش مختصر و مؤجزیست از کار و پیکار اردوی قهرمان افغانستان و شرح جانسوزیست از قربانی ها و ایثار هزاران سرباز و افسری

که به قربانگاه میشتافتند، میرزمیدند شهید می شدند، تکه تکه می گردیدند، می سوختند ولی از داعیه بزرگی، از داعیه صلح، دموکراسی و آزادی و حقوق انسان دفاع میکردند. پس کتابی است، بحیث تحفه درویش، به پیشگاه مردم افغانستان، راهیان راه سپید حزب مان و نظامیان سربکف گرفته. آن.

بردل امید بسته بودم که همانطوریکه در پیشگفتار تقاضا شده است همان بزرگان و مهتران و والاگران و صدرنشینان دیروزی، که با يك فرمان شان، هر روزی به قربانگاه می شتافتیم اگر کاستی بی بیابند، یا گفتمنی بی داشته باشند و یا از «راز» سریه مهری بخواهند پرده برگیرند و یا اگر سهوی یا اشتباهی مییابند، مرا آگاه خواهند ساخت و یا خود دست و آستین بخواهند زد تکه هایی به آن اضافه خواهند کرد نام ها و تاریخ ها و ارقامی را پس و پیش خواهند کرد گوشه ای بی فروغ آنرا روشن خواهند ساخت تا تاریخ گردد و نسل بالنده فردا را بکار آید، ولی از هیچکدام آنها صدایی برنخواست، عاقبت برای یکی از چهره های مشهور آنزمان که مهره مهمی بود چنین نگاشته بودم :

«... من معتقدم که اکنون هنگام آن نیست که «رازهایی» را در دل نگاه داریم، زیرا که مردم میخواهند این راز ها را بدانند تا حقیقت «سقوط» را درک کنند. چه فایده که نه خود بنویسیم و نه به دیگران آنرا بازگو کنیم...»

ولی او می گفت هنوز موقعش نرسیده است، نمیدانم چه ملاحظاتی او را از نوشتن باز میداشت؟ آیا حرفی برای گفتن نداشت و یا به ساده لوحانی مانند من که از سر صدق و صفا آنچه میدانستم. از مردم خویش دریغ نکردم، پنهانی می خندید.

از توجه پنهان که حتی همان والاگهران (۱) باعث آن شدند که بخش دری رادیوی بی بی سی توطئه سکوت را علیه این کتاب براه اندازد و برخلاف معمول در بخش پشتو، کتاب دری بی را سبک و سنگین کنند و نویسنده آنرا يك عنصر پشتون ستیز به خلیق معرفی نمایند ... اما علی الرغم اینهمه کژ اندیشی ها و

بدسگالیهای پشت پرده، کتاب راهش را گشود، به طبع دوم رسید، نایاب شد و اینک اقبال طبع سوم را یافته است. سکوت بی فایده بود و کاری از پیش نبرد زیرا که از پرویزن نقد و انتقاد ناقدین چیز فهم و حتی مخالفین ایدیولوژیکی گذشت. در باره اش حرف زدند، نوشتند فراهایی از آن را به چاپ رسانیدند و حتی آنرا فوتوکاپی و گستندر کرده، یکی به دیگری فرستادند، زیرا که به گفته تو با مروارید حقایق آذین بسته شده بود و از همین روی بر دلها می نشست و برجانها اثر می گذاشت.

دوست گرانمایه ام! این نامه را نه تکریمی و نه تبجیلی بخاطر نوشته ات تصور کن، زیرا که نه تو نیازی به شنیدن آن داری و نه من ضرورتی برای نوشتن آن. این نامه را از آن جهت سرگشاده می نویسم و بدست نشر میسپارم تا اگر بتواند نقش کوچکی در زنده ساختن روحیه و روان آن راهیان و رهروان حزب ما که در تزلزل فکری و انحطاط روحی بسر میبرند و در «جزیره سرگردانی» سردرگم اند و تو در نوشته ات از آنها یاد کرده ای، بازی کند. آنهاستیکه راه رفته را «کژ راه» میپندارند و خویشان را منفعل و سرافکنده. و یکی از اهداف نوشتن «اردو و سیاست» نیز همین بوده است که راهیان راه و آرمان والای انسانی مردم ما، حقیقت مبارزه طولانی و تابناک شانرا در آن بیابند و با گردن افراشته و نگاه بی آزر راه بروند و به چشمان طرف مقابل خویش بدون هیچ گونه سرشکستگی و انکساری بنگرند.

بلی! قضاوت تاریخ صریح و سهمگین و هولناک است. و آنگاه که تاریخ سپیدی به وسیله زال سپید موی تاریخ، این قاضی عادل و بی تعصب بصورت بی شانیه و بی پیرایه نوشته شود، بیگمان صفحات فراوانی در باره آرمان ما، نیات و آرزوهای والای ما، قربانی و ایثار ما در راه سپید ما، جایی بایسته بی در آن کتاب قطور خواهند یافت. گو اینکه همین اکنون این پیر مرد فرتوت ولی آگاه و فرزانه، مصروف نوشتن آن است.

بگذار آن دوستان بدانند که درست است که «ما» اشتباهات فراوانی کرده ایم. صحیح است که جامعه خود را، مردم خود را نمی شناختیم از تاریخ نیاموخته بودیم و جامعه بشدت سنتی، قومی و قبیله یی خود را که در برابر هر تغییر، هر تازگی و هر ریفورمی از خود مقاومت و ایستادگی و یا سخت جانی نشان میدادند کم بهاء داده بودیم و یا ارزشی برای آن قایل نبودیم. برخوردهای سطحی ذهن و خوشباورانه و حتی غیر واقعی با آن سنت ها و عقاید داشتیم و در آن بالا بالا ها نیز رهبرانی بودند که ززمه های مخالفت دگر اندیشان را تحمل کرده نمیتوانستند هرگونه آزادی و دگر اندیشی را مذمت میکردند و «هانهای شقی» و کله های «عاصی» را با گلوله های «آگسا» می بستند و برهاد میدادند. راه دادن قشون بیگانه نیز در سرزمین پدری مان توسط هرکسی که بود و به امر و دستور و یا خواهش هر مقامی که صورت گرفت، اشتباه فاحش و نابخشودنی دیگری بود که تا هنوز که هنوز است کسی توجیهی برای آن پیدا کرده نمیتواند.

اما، تو ای دوست گرامی و ای نظامی سرفرازا تو چرا سرافکنده یی! تو که سالهای دفاع مستقلاته را پشت سرگذارده یی، تو که با شمشیر بران حقیقت در کوه ها، دشتها و هامون کشورت بخاطر دفاع از انسان مظلوم وطن و خاک مقدست رزمیده ای و بارها پیکر زیبای ترا که بخاطر تحقق امر صلح و آشتی ملی و حقانیت آرمان کبیرت غرق در خون بوده است، در آغوش گرفته و به آن بوسه زده ام چرا و به چه مناسبتی دم فرو بسته یی و سکوت اختیار نموده ای؟

آری، تو مردانه می جنگیدی و از شمشیر آخته ات هر کس که خیالی تجاوز را در مقابل ناموس و شرف مردمت داشت، می ترسید و حذر می کرد.

آیا فراموش کرده ای روزهای را که مخالفین و کژ اندیشان و حامیان اجنبی آنها، چاره جز گردن نهادن به مشی مصالحه ملی را نداشتند و حاضر بودند در يك دولت وسیع القاعده اشتراك کنند. اینها همه از برکت تو بود از برکت همان شهامت و دلیری و مردانگی تو.

و در عرصه سیاسی نیز آنها منزوی گردیده بودند. بیاد میآوریم جبهه پدر وطن را، تیزس های ده گانه را و سپس سیاست آشتی ملی را که از صدها نفر افغانهای دور از وطن از دانشمندان فضلا، سیاستمداران و از رهبران تنظیم ها قوماندانان جهادی و حتی از شخص محمد ظاهر پادشاه اسبق افغانستان برای اشتراك در امر صلح و ختم جنگ بارها و بارها تقاضا صورت گرفته بود، تا به وطن برگردند و در این امر ملی سهیم شوند. در کتاب خاطرات عبدالحکیم طبیبی بنام «چهل سال خدمات دیپلوماتیک من» یکی از آن نامه های محرمانه و سری که از طرف دوکتور نجیب الله به آن مرحوم در مورد ایفای نقش فعال و سازنده ایشان در امر صلح و ختم جنگ نوشته شده است. چاپ گردیده است. و در صفحه دیگر مکتوب تقریباً مشابهی از طرف پروفیسور ربانی بهمین منظور که هر دو مکتوب عیناً در اینجا نقل می گردد :

دوکتور نجیب الله چنین نوشته بود :

« متن مکتوب دوکتور نجیب الله

کاملاً محرمانه و سری

بسم الله الرحمن الرحيم

شاغلی محترم داکتر عبدالحکیم طبیبی !

این نامه را به تعقیب مراسله قبلی خویش و هنگامی بشما مینگارم که توطئه کودتای خاینانه شهنواز تنی و گلبدین حکمتیار که دو روز قبل تحت رهبری سازمان استخبارات نظامی پاکستان، براه انداخته شده بود، در نتیجه عکس العمل به موقع و کوبنده قوای مسلح قهرمان کشور و همکاری قاطع مردم شریف و صلحدوست افغانستان به شکست ننگین مواجه شد. فرار سازماندهندگان و شرکت کنندگان کودتای نافرجام به پاکستان، صحت و درستی اسناد و شواهد انکار ناپذیر در مورد اتحاد و وابستگی شهنواز-گلبدین را به شبکه های جاسوسی پاکستان به اثبات میرساند.

ما قبلاً به تکرار گفته بودیم که عناصر و حلقات افراطی، متعصب و جنگ طلب در صفوف مخالفین دولت و مشتی از متحدین و هم نظران ماجراجو، جاه طلب و نظامیگرشان در درون دولت افغانستان دست بدست هم داده و با حمایت مقامات پاکستانی با استفاده از هر وسیله مانع دریافت يك راه حل سیاسی و صلح آمیز برای خاتمه بخشیدن به جنگ و خونریزی در کشور رنجیده و مصیبت زده ما میشدند.

با پیروزی های روزافزون سیاست مصالحه ملی و بخصوص پس از کشف و دستگیری يك قسمت مهم شبکه مخفی گلبدين در شهر کابل، این عناصر و حلقات وطنفروش امید خود را برای جلوگیری از استقرار صلح و تحقق مصالحه ملی از دست داده و تصمیم گرفتند تا با براه انداختن این کودتا يك دکتاتوری خونین و سیاه را برقرار نموده و جلو تصمیم و توسعه دموکراسی را در کشور سد شوند. این افراد و حلقات بخوبی میدانستند که در يك فردای صلح آمیز و دموکراتیک در افغانستان جایگاه و مقامی را نصیب نخواهند شد و بر عکس افرادی بی شخصیت و بی مقدار را تا سرحد خیانت و جنایت علیه منافع علیای کشور و مردم کشانیده و آن را به عامل و وسیله پیشبرد مقاصد شیطانی و ضد افغانی شبکه های استخباراتی پاکستان مبدل کرد.

با وصف آنکه کودتا بر اساس يك پلان دقیق و وسیع تدارک شده بود، و افراد کلیدی چون وزیر دفاع و قوماندان عمومی هوایی و مدافعه هوایی در رهبری آن سهم داشتند قوماندانی اعلی قوای مسلح جمهوری افغانستان توانست در ظرف مدت کمتر از ۲۴ ساعت در سرتاسر کشور مسلط شده و با کمترین تلفات این توطئه بزرگ ضد ملی و ضد صلح را عقیم سازد. این امر بار دیگر نیرومندی و شایستگی دولت جمهوری افغانستان را بحیث يك واقعیت انکار ناپذیر عینی و سیاسی جامعه ما به اثبات رسانید و امیدواری برخی محافل داخلی و خارجی را به انفجار آن از درون به یأس مبدل ساخت. این پیروزی ما توانست تا از وقوع يك

فاجعه بزرگ و دوامدار با عواقب نهایت وخیم و مرگ بار آن و تبدیل افغانستان به يك لبنان ديگر جلوگیری کند. به جرأت و اطمینان میتوان ادعا نمود که توطئه کودتا عکس العمل آشکار و خشونت بار نیروهای جنگ طلب، افراطی و ضد دموکراسی در برابر پیروزی های روز افزون سیاست آشتی ملی و نیروهای طرفدار صلح و دموکراسی بوده است.

با سرکوب قطعی کودتا و دستگیری حلقات اساسی رهبری آن، انشاء الله آخرین موانع در داخل دولت برای تسريع هرچه بیشتر پروسه مصالحه ملی و دموکراسی در کشور ما برطرف گردیده زمینه تجمع تمام نیروهای سیاسی، افغانی طرفدار صلح در داخل و خارج کشور برای تفاهم سالم، معقول و عادلانه هموار گردیده است. پیروزی نیروهای طرفدار صلح و دموکراسی در سرکوب توطئه کودتا، دولت جمهوری افغانستان را بیش از پیش نیرومند تر و مصمم به ادامه سیاست اسلامی، انسانی و افغانی مصالحه ملی ساخته و به مساعی آن به خاطر اتحاد نیروهای واقعبین، میانه رو و طرفدار صلح و دموکراسی تحرك و قدرت بیشتر خواهد بخشید.

درین فرصت خطیر بار دیگر از شما دعوت مینمایم تا با استفاده از حیثیت و اعتبار اجتماعی تان بکوشید در تقویت و نیرومندی جبهه صلح و آشتی در افغانستان نقش شایسته ایفاء نمائید. اکنون که نیروهای بنیادگرا جنگ طلب و آشتی ناپذیر دست به تلاش های وسیع و خطرناک جهت ادامه حیات ننگین خود و جلوگیری از صلح و مصالحه ملی در کشور میزنند، هیچ فرد وطندوست، طرفدار دموکراسی و صلح خواه اخلاقاً حق ندارد خاموش و عاطل باقی بماند. سرنوشت افغانستان را همان بخش هایی از مردم آن خواهند ساخت و در آینده آن سهم خواهند گرفت که به طور فعال و عملاً درین راه نقش سالم و مثبت خویشرا ایفاء نمایند.

ما بارها از طریق اعلامیه ها، بیانات، ارتباطات شخصی و اخیراً به وسیله يك

پیام خاص از شما دعوت نموده ایم که بیایید و با هم يك طرح معقول، عادلانه و قابل قبول برای همه را بریزیم و دست بدست هم داده افغانستان، این میهن عزیز و دوست داشتنی مانرا از شعله های آتش جنگ، کشتار و ویرانی نجات دهیم.

ما تا کنون از افشای اسامی شخصیت هائیکه از آنها برای کمک به امر صلح دعوت به عمل آمده است به خاطر ملاحظات معین خوداری ورزیده ایم. ولی اگر پاسخ قناعت بخش به تقاضا ها دریافت نکنیم مجبور خواهیم بود برای برائت به نزد مردم افغانستان، به آنها واضحاً بگوئیم که ما از کدام شخصیت ها دعوت نمودیم و پاسخ آنها چه بوده است.

لازم به تذکر میدانم که سکوت و عدم فعالیت سازنده بخاطر صلح و مصالحه، چیزی جز گناه و غفلت در برابر وظایف اسلامی افغانی وطنی و انسانی نیست. به آرزوی شخصیت اجتماعی چون شما که بطور فعال در مساعی ما بخاطر پایان بخشیدن به جنگ در افغانستان شرکت ورزید، مراتب قدردانی مردم و دولت جمهوری افغانستان را قبلاً به شما ابراز میدارم.

محجیب الله رئیس جمهور افغانستان.

آری. چنین شخصیت هائیکه بارها، توسط پیغام ها و نامه ها و حتی اعزام نمایندگان بلند رتبه، حزبی و دولتی با آنها تماس گرفته می شد و نام های بعضی از آنها در صفحه (۲۷۰) «اردو و سیاست» آمده است کم نبودند. همان هائیکه سنگ وطنپرستی را در سینه ها می زدند و از دور برای آن اشک تمساح میریختند، ولی هنگامیکه در برابر يك آزمون و امتحان قرار می گرفتند و مکرراً از آنها برای ختم جنگ و برادر کشی دعوت می شد. جا میزدند و به بهانه اینک رهزم رژیم وابسته است، به صدای مردم و ندای وجدان خویش پاسخ نمی گفتند و بهیچصورتی حاضر نبودند بازندگی آرام و راحت وداع بگویند و حتی یکبار هم به آن وطن غرق در اشک و آتش و خون سفر کنند.

اگر چنین نیست و از نظر مرحوم طیبی رژیم ها دست نشانده و وابسته بود.

پس چرا به نامه پروفیسور برهان الدین ربانی که متن آن در همین صفحه چاپ می شود و دولت دست نشانده نبود و جناب طبیبی بخاطر پیروزی آن مبارزات فراوانی نموده بود پاسخ نگفتند و آنرا نیز لاجواب گذاشتند؟

«برادر محترم دوکتور طبیبی

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته !

با اظهار امیدواری در مورد صحت‌مندی و موفقیت شما، قابل تذکر میدانم که مساعی پیگیر و مؤثر شما، در حمایت و پشتیبانی از جهاد مقدس هموطنان مسلمان، آزاده سرشت و سلحشور تان، همواره مورد توجه قرار داشته از ارج و اهمیت فراوان برخوردار بوده است.

خداوند را سپاسگزاریم که به فضل و عنایت بیکران خود، در اثر مجاهدات و قهرمانی های ملت مسلمان افغانستان، انقلاب اسلامی را در این سرزمین به پیروزی رسانید. اکنون در کشور ما فصل نوی و دوران کاملاً جدید آغاز گردیده است. تشکیل مؤفقانه شورای اهل حل و عقد با اشتراک نمایندگان سراسر کشور، همانطوریکه اراده ملت مسلمان ما را در مورد انتخاب زعامت آینده وطن روشن ساخت، همچنان نظر و تصمیم خدشه ناپذیر آنان را در زمینه تأمین امنیت سراسری ملی، اعمار مجدد و بازسازی هرچه سریع وطن ویران شده ما برجسته گردانید.

برادر محترم !

وطن ما خرابیهای زیادی را متحمل گردیده، به نحوی که شیرازه و بنیاد اقتصاد ضعیف آن کاملاً از هم متلاشی شده است. این خرابیها و این خسارات را تنها مردم خود کشور رفع کرده میتوانند، این رسالت و دینی است که تاریخ بردوش آنان نهاده است. بخصوص نقش و سهم قشر عالم و دانشمند، متخصص و اهل خبره، روشنفکر و کاردان در این لحظات حساس نهایت خطیر و کین

میباشد. نیاز و ضرورت وطن آنست که همه فرزندان آن در هر جایی که تا حال قرار دارند. با توجه به این نیاز عمیق و اساسی، بعد از این با همه امکانات دست داشته، در راه تکامل و رشد جامعه اسلامی خود و رفاه و آسایش هموطنان خویش بکوشند.

اینجانب، که در مجمع بزرگ نمایندگان برگزیده و منتخب ملت قهرمان مان، مسئولیت عظیم و تاریخی رهبری کشور به من محول گردیده است، به نام مردم رنجکشیده، اما غیور و حماسه آفرین افغانستان، از شما که يك شخصیت برانزده علمی و اجتماعی کشورمان میباشید، می طلبم تا در پروسه اعمار مجدد و بازسازی وطن در کنار دولت اسلامی و مردم سلحشور خویش قرار داشته، در این استقامت سهم عملی و فعال بگیرید. دانش، تجربه و مهارت خود را در راه احیای افغانستان تخریب شده بکار اندازید.

دولت به نوبه خود آماده است و جداً سعی میورزد هرگونه امکانات و تسهیلات ممکنه را در این زمینه فراهم سازد.

ومن الله التوفیق

برادران

برهان الدین «ربانی»

رئیس جمهور دولت اسلامی افغانستان.

بلی! آنهاست که امروز از چپ و راست ما را محکوم می کنند و بر مصداق همان متلی که چلو صاف طعنه زنان آفتابه را دو شکافه گفته بود و به گفته خودت مسئولیت بسیاری از قضایا را بدوش ما می افکنند خود چه کرده اند؟ جز آنکه در غندی خیر نشستند و حتی در بسیاری از موارد بمن چه گفته اند؟ و سرمویی و برای لحظه ای از رفاه و منافع شخصی شان منصرف نشده اند که همانا عدم همکاری شان در امر صلح و ثبات در کشور عزیز، خیانت و جفا بر مصالح علیای

وطن محبوب ما شمرده می شود، و همان بود که موسی توانا یکی از لیدران
جهادی به اشتباه عدم اشتراك شان در مصالحه ملی داکتر نجیب الله اعتراف نموده
تأسف نمود (۱)

باری! بگذریم اما بیاد داشته باشیم که بخاطر امر صلح و ثبات آنچه در توان
همه ما بود انجام داده ایم. و هیچگونه و هرگز لکه، ننگی بر دامان «ما» نمی
چسپد.

دوست گرامی: برای امروز بس است. نه بخاطر آنکه دیگر عرضی برای گفتن
نیست. بلکه بخاطر آنکه از پرگوئی زیاد خسته نشوی و باعث تکدر و ملال
خاطرت نگردم.

ای قلم آخر زیانت می برند
اینقدر حرف پریشان تا بکی؟

با احترام
زبی عظیمی



(۱) تاریخ شفاهی افغانستان در قرن بیست و یکم سی ظاهر طین.

آیا صاحب جان خان جاسوس بود یا

قهرمان؟

منتشره «امید» شماره ۳۴۶

جگرن صاحب جان خان «شهید» را که قوماندان گارد جمهوری سردار محمد داؤد خان فقید «رح» بود از نزدیک می شناختم. او دارای یکی از آن قیافه های جذاب و شرافتمندانه بی بود که انسان در سر تا سر زندگی اش اگر یکبار ببیند، هرگز فراموش نمی کند میتوان گفت خوش تراش بود و پیکرموزنی داشت که درخشنده ترین عضوش، همانا دو چشم پر فروغ و با حالتی بودند که در حاشیه آنها ابروان درشت سیاهی جوانه زده بود.

ما، هر دو در یک قطعه خدمت می کردیم. در غند ۷۱۷ انضباط شهری قول اردوی مرکزی. من از وی فقط دو سال بزرگتر بودم و به اصطلاح نظامی ها «قدم» داشتم. او نیز قوماندان یک تولی پیاده بود، مانند من، همطراز بودیم و بهمدیگر احترام می کردیم. اساساً صاحب جان خان، انسان مهذب و فوق العاده بی بود که به همه احترام می گذاشت و احترام همه را در مقابل خودش بر می انگیخت. با لهجه شیرین، خوش آهنگ و تر قندهاری به دری و پشتو صحبت می کرد، صدایش دل آزار نبود زیرا که آرام حرف میزد. او حتی در پاره بی مواقع به انسان

ظریف و نکته‌سنجی تبدیل می‌شد که انسان را به قهقهه وا میداشت. ضابط او جان محمد خان لمری بریدمن بود باقد بلند و اندام ستبر و خصایل نیکو. آن دو نفر باهم بسیار نزدیک و صمیمی بودند، و این باعث غبطه و حسد دیگران می‌شد. ما از جان محمد خان بیشتر حساب می‌بردیم، تا از صاحب جان خان، زیرا که جان محمد خان را از میان هزاران تن افسران خورد رتبه‌ء کمر بسته‌ء شق ورق آن وقت، دعوت کرده بودند تا در محفل عروسی یکی از پسران پادشاه در قصر دلکشا اشتراك نماید و از جمله چهار نفری باشد که چهار گوشهء دستمال گره خورده‌ء زری عروس را باز کند و از آن میان يك سکهء درخشان طلای ناب را که امضای اعلیحضرت محمد ظاهر شاه در آن حك شده بود، تصاحب نماید. آه، که این سکه گرامی و با ارزش چقدر دست به دست گردید و چه افتخارات! که برای صاحب خود بیار نیارود. و قصه های او، از آنشب عروسی که هرگز از شنیدن آن انسان سیر نمی‌شد.

در شیر پور که قطعه‌ء ما در آنجا وضع الجیش داشت، فضا، هوای کار و وظایف روزمره چنان تنگاتنگ و فشرده و گسترده بود، که تقریباً همیشه با هم می‌بودیم و از صبح تا شام از مصاحبت با یکدیگر لذت های فراوان می‌بردیم و چنان نزدیک شده بودیم که رازها و اسرار یکدیگر را می‌فهمیدیم و حتی گاهگاهی بر آن سرپوش می‌نهادیم. از جمله، صاحب جان خان و جان محمد خان میدانستند که تمام «سجل های» موترهای شورلیتی را که تولی ما در اختیار داشت و در بین خریطه یی «در سلاح کوت» و از میخی آویزان! موشها خورده اند و جویده اند و به تفاله یی تبدیل کرده اند. بطوریکه افشأ کردن این موضوع از طرف آنها همان و سرو کار مان با مستنطق و خارنوال و قاضی همان و اینک «غفلت» کرده ایم که سجل ها را موشها خورده اند قابل هیچگونه شك و تردید نبود که نبود.

پس، خداوند پدر آن دو را بیامرزد و خود شانرا نیز که لب لجنبنایندند و آبروی ما را حفظ کردند. همانطوریکه ما نیز «من و ستار» می دانستیم که يك میل

تفنگچه دست‌ی آنها «به اثر غفلت» شدیداً موربانه زدگی دارد و يك عراده موتر شورلیت سرلج انضباطان مربوط آنها بر اثر غفلت ماشین بچ کرده است. در چنین شرایطی که تمام مصروفیت‌های ذهنی و فکری افسران اردو را مسایل بالا تشکیل میداد و در آن از سیاست خبری نبود و امنای قوم (۱) به گفته چارلز دیکنز فکر می‌کردند که این وضع جاودانه است: (۲)

«... بهترین روزگار و بدترین ایام بود. دوزان عقل و زمان جنگ بود، روزگار اعتقاد و عصر بی باوری بود موسم نور و ایام ظلمت بود... همه بسوی بهشت می‌شتافتیم و همه در جهت عکس ره می‌سپردیم... الغرض آن دوره چنان به عصر حاضر شبیه بود که بعضی مقامات جنجالی آن، اصرار داشتند در اینکه مردم باید این وضع را، خوب یا بد، در سلسله مراتب قیاسات، فقط با درجه عالی بپذیرند.

پادشاهی درشت آرواره و ملکه زشت روی بر اریکه سلطنت انگلستان تکیه داشتند: پادشاهی درشت آرواره و ملکه زیبا روی بر اورنگ شاهی فرانسه نشسته بودند، و در هر دو کشور، در نظر امنای قوم از روز روشن تر بود که این وضع جاودانه است.»

در وطن ما نیز که پادشاهی نه با آن آرواره کلاسیک و ملکه نه چندان زشت و نه چندان زیبا، بر تخت پادشاهی تکیه زده بودند و امنای قوم و اجامر لشکر شان فکر می‌کردند که این وضع سرمدی و جاودانی است، ناگهان علی‌الرغم تمام این خوشباوری‌ها، تحولات شگرفی بوقوع پیوست... در چنین شرایطی بود که

(۱) یکی از امنای قوم، جنرال سردار عبدالولی بود، که در آن موقع در مقابل راپور به عتیق الله لری بریدمن یاروش مبنی بر وقوع يك کودتا توسط سردار محمد داود خان گفته بود که، کودتا و آنهم در کابل؟ ناممکن است. من برای هر کسیکه می‌خواهد کودتا کند، حاضرم حتی يك فرقه نیز بدهم، بفرمایند امتحان کنند.

(۲) داستان دو شهر، اثر چارلز دیکنز، چاپ سوم سال ۱۳۶۲ تهران، صفحه ۲۹.

توسط ضیا مجید، آمر پیژند قطعه انضباط شهری، با مرحوم دگروال متقاعد غلام حیدر رسولی آشنا شدم و برای اولین بار از وی اسم کودتا را شنیدم. و پس از آن که ستار خان ضابطم قانع شد و به جمع ما پیوست، با صاحب خان صحبت نمودم، اما صحبت های من آفاقی بود. وضع عمومی کشور را روشن می ساخت. زمان می گذشت، داؤد خان از طریق ضیا مجید بالای من فشار وارد می نمود که هر چه زود تر ترکیب قوا و وسایط طرفدار او را در قطعه انضباط معلوم نمایم، تا در محاسبات عمومی در نظر بگیرد. چاره نبود. همراه ضیا مجید و ستار خان با او به بهانه «اسپ سواری» تپه های شیر پور را عبور کردیم و به مزارع سبز و خرم رسیدیم در بیشه یی اطراق کردیم و با صراحت کامل از موضوع کودتا ضد سلطنتی او را آگاه نمودم. صاحب جان خان گفت که من نیز این موضوع را شنیده بودم. فکر هایم را کرده ام و اطمینان میدهم که تا پای جان و آخرین قطره خون با شما و با داؤد خان باشم. پرسیدم در مورد جان محمد خان چه فکر می کنی؟ آیا به ما خواهد پیوست؟ صاحب جان گفت: با نامبرده صحبت خواهم کرد چند روز بعد اطمینان داد که او نیز بجمع ما پیوسته است.

در شب کودتا با اولین قومانده سردار محمد داؤد خان که توسط ضیا مجید برای ابلاغ شد، تولی ما، به حرکت شروع و بجانب منزل خان محمد خان و اشغال رادیو افغانستان روان گردید و تولی جان محمد خان بطرف پغمان برای دستگیری مارشال سردار شاه ولی خان حرکت نمود. ... کودتا پیروز شد. زیرا همانطوریکه چارلز دیکنز نوشته است، بزرگان کشور فکر می کردند که این وضع جاودانی است و همه به خواب رفته بودند. کودتا چنان پس از پیروزی به جا و مقامی رسیدند و صاحب جان خان نیز جگتورن شد و رئیس ارکان گارد جمهوری و جان محمد خان نیز یاور سردار محمد داؤد گردید و دیدیم که نسبت به او تا اخیر وفادار باقی ماندند.

و اینک ناگهان در هفته نامه «امید» می خوانم که محترم دگر جنرال نذیر

سراج سابق رئیس عمومی لوژستیک اردوی افغانستان در کتاب خاطرات شان از قول سردار عبدالولی آورده اند که، تورن صاحب جان خان قوماندان گارد جمهوری داؤد خان، یکی از جمله اشخاصی بوده است که از طرف سردار ولی به شبکه های کودتاچیان نفوذ داده شده و اسرار آنها را کشف کرده و به او تقدیم می نموده است، مطالبی که در حاشیه مقاله یی بنام «شاه سابق محمد ظاهر» و سردار عبدالولی در خاطرات محرمانه اسدالله «علم» (۱) به قلم آقای محترم محمد نصیر مهین در شماره ۳۱۹ تاریخ اول جون ۱۹۹۸ م به نشر رسیده است. مقاله بسیار دلچسپی که در قسمتی از آن چنین می خوانیم :

اسدالله علم می نویسد :

{ «سه شنبه ۱۳ آذر، ملاقاتی با سفیر جدید افغانستان (۲) که فارغ التحصیل هاروارد و کلمبیاست و علاوه بر فرانسه و انگلیسی، فارسی را با لهجه شیرینی حرف میزند، داشتم. آدم خوش صحبتی است و خیلی تشویق لازم نداشت که رویدادهای اخیر کشورش را به وسط بکشد. او ادعا می کند که به پادشاه سابق پول پرداخت کرده است، که این موضوع به وسیله گزارشهای سفیر ما در رم که پادشاه به او اذعان کرده بود مشکل شهریه (فیس مکتب یا فاکولته) کوچکترین فرزندش را حل کرده است تأیید می شود. سفیر افغانستان آنگاه در ادامه صحبتش گفت که چطور پادشاه را با ریشخند وادار به کناره گیری و اعلام وفاداری به جمهوری جدید کرده است... شکایت کرد که افسران جوانتر افغانی جاهل و از همه جهان بی خبر هستند و همینطور هم نظر مساعدی به عبدالولی خان نداشت. ظاهراً وقتی عبدالولی خان تابستان گذشته در لندن بود، تلگرافی

(۱) اسدالله علم مدتی صدر اعظم ایران بود. و بعداً از سال ۱۳۴۵ الی ۱۳۶۵ وزیر دربار محمد رضا شاه پهلوی و از جمله دوستان نزدیک او به شمار میرفت.

(۲) زلی محمود غازی سفیر افغانستان در ایران، در زمان جمهوری سردار محمد داؤد خان.

که او را از کودتای قریب الوقوع آگاه می کرد، نادیده گرفته بود. حتی بعد از دستگیری اش معلوم شد که فهرست کامل توطئه چینان را در کشوی (خانهء) میزش نگهداشته است، اما حالش را نداشته که درین باره اقدامی بکند ... من به سهم خودم به سفیر گفتم که شاه چقدر مایل به حمایت از داؤد است، اگر داؤد سرنگون شود سرتاسر افغانستان غرق در هرج و مرج می شود. پرسیدم ارتش تا چه حد تحت کنترل است، اما جواب صریح دریافت نکردم. ظاهراً سفیر فکر می کند من شیفتهء داؤد شده ام. چون با رضائیت تمام از خود مرا ترك کرد...»

و در روز چهارشنبه ۱۴ آذر شاه مطلبی را برای «علم» گفته است که با گفته های عبدالولی در سالهای بعدی سازگاری دارد شاه به علم گفته بود که «عبدالولی خان بدستور مستقیم پادشاه هیچگونه اقدامی علیه توطئه و کودتای ۲۶ سرطان نکرده است. و آنچه سردار عبدالولی سالها بعد در پاسخ به پرسش محترم محمد نذیر کبیر سراج گفته است، این جانب اطلاعات دستگاه شاه ایران را تأیید می کند. آقای سراج می نویسند که در سال ۱۹۸۹ که به آلمان و در نزدیکی شهر فرانکفورت در دهکده ای بحال غربت و دور از وطن زندگی می کردم، دو مرتبه جنرال عبدالولی بدیدنم آمد...» از عبدالولی پرسیده اند که «شما که اطلاعات و قدرت هر دو در دست تان بود چطور جلوگیری کردید از داؤد خان را گرفته نتوانستید؟ جنرال عبدالولی که غرورش با اظهارات من جریحه دار شده بود، نتوانست تا چیزی نگوید. دریچهء قلبش را گشوده و بیان داشت :

«بلی ! من از تحریکات داؤد خان اطلاع داشتم و برای بدست آوردن اطلاعات مؤثق سه نفر از صاحبمنصبان جوان را وظیفه داده بودم که در حلقهء همکاران داؤد خان داخل شده و به من از جریانات خبر بدهند. از این سه نفر صاحبمنصب دو نفرش زنده است که نمیخواهم نام ببرم. نفر سوم که تورن صاحب جان خان قوماندان گارد داؤد خان بود، از طرف رژیم کمونیستی کشته شده است، هر سه نفر صاحب منصب مذکور تازه ترین خبرها را با نوارهای گفت و شنود های

جلسات داؤد خان به من آوردند. من نوارهای ثبت شده را به اعلیحضرت شنونده و به عرض رسانیدم تا به من اجازه دهند که همه این تحریکات را در ظرف يك شب از بین برده و داؤد خان را شخصاً به منزلش رفته و توقیف نمایم. اعلیحضرت گمان می کردند که نظر به نفرت و انزجاری که من از داؤد خان دارم در صدد انتقام گیری از او می باشم. از این رو به من چنین دستور دادند : «نی آغه لاله به هیچ تشبثی دست نخواهند زد، غرضدار او نباشید.» این جریانات چند بار تکرار شده و نتیجه باز هم همان بود که گفتم. «(رویدادهای نیمهء اخیر سدهء بیست در افغانستان، نوشته محمد نذیر کبیر سراج ص ۶۷ و ۶۸)»

و در آخرین پراگراف همین مقاله تبصرهء هفته نامهء امید را در بارهء کودتای ۲۶ سرطان چنین می خوانیم :

«در بارهء سردار عبدالولی یا گویندهء معروف «به قوم چیستین؟» حرفی نیست. مگر در مورد کودتای داؤد خان مرحوم و آوازهء مشهور ساخته کاری کودتا، مردم کشور هنوز منتظر اند، تا لبهایی باز شوند و قلم هایی بکار افتند و حقایقی از سایه به روشنی بخزند.» اداره

* * *

بلی! قابل تعجب است. که پس از ۲۵ سال سردار عبدالولی خان به حرف میآیند و اولین حرف تاریخی بی که میزنند همانا تهمت و افتراء بستن بالای یکی از معتمد ترین افسری است که به سردار محمد داؤد خان وفادار بوده است. همه میدانند که پس از آنکه سردار محمد داود خان از سفر تهران برگشت و چرخش های نوینی در سیاست خارجی و داخلی اش عرض اندام کرد. اولین ضربه های خویش را بالای قطعات «کودتاچی» مرکز وارد ساخت، مانند لغو قطعه انضباط. تصفیه قطعات ۴۴۴ کوماندو، پراشوت، گارد ریاست جمهوری و غیره. که درین

تصفیه قوماندان اسبق گارد ضیاء مجید نیز شامل بود. پس نامبرده بحیث آتشه نظامی در دهلی تعیین و عوض وی جگرن صاحب جان خان به حیث قوماندان گارد جمهوری برگزیده شد. که در گزینش وی دگر جنرال غلام حیدر رسولی عبدالقدیر و عبدالاله نقش برجسته داشتند.

صاحب جان خان در روز کودتای ثور ۱۳۵۷ بحیث قوماندان جسور، بیباک و وفاداری نسبت به سردار محمد داؤد خان تبارز کرد که نه تنها نویسندگان داخلی بلکه خارجی ها نیز او را به مثابه یک پشتون و فادار، با غیرت و نمک شناس تمجید و تحسین کرده اند. نویسنده گان کتاب «تجاوز یا تهاجم» داویدگای و سنگروف، می نویسند که قوماندان گارد داؤد، مظهر پایداری، از خودگذری، وفا به عهد و یک پشتون سرسپرده، بود که نظیر وی در اردوی افغانستان بسیار کم دیده شده است.

سید محمد گلاب زوی و زیر داخله در مورد او چنین میگوید :

«قوماندان گارد صاحب جان بود، وی با بسیاری از افسران ما دوست بود و ارتباط نزدیک با رهبران حکومت داشت، زمانی از وی نیز برای داخل شدن به ح. د. خ. ا. دعوت کرده بودند، او با بسیاری از نظریات ما هم عقیده بود. در روز انقلاب، صاحب جان مانند یک پشتون پاک و وفادار تا سرحد اخیر از دولت دفاع کرد. ولی گرفتار شد و اعدام گردید. بسیار افسوس برای این شخص که کشته شد.»

در صفحه ۱۴۲ اردو و سیاست نیز، از گارد جمهوری، بحیث اساسی ترین و آخرین کانون دفاع و مقاومت حرف زده شده است. کانون پرشوریکه در رأس آن جگرن صاحب جان خان «شهید» بود.

اما افسوس و صد افسوس برای این قصابی نابخردانه ایکه در اوج هیجانها و احساسات تند و مهار ناپذیر آن لحظات انجام گرفت ... روز هشتم ثور پس از آنکه مدت ۲۴ ساعت را با دلهره و تشویش و عذاب سپری کرده بودم و تازه به منزل واقع خیرخانه رسیده بودم که دوستی آمد همراه با او به طرف رادیو افغانستان

که تقریباً ستاد انقلابیون بود، رهسپار شدیم. در آنجا عده جمع بودند ولی همه کاره آنجا آقای سلیمان لایق بود. پس از ساعتی صحبت با دوستان، شنیدم که قوماندان گارد را نیز دستگیر کرده و در یکی از استدیوها، زندانی کرده اند، تا سرنوشت وی تعیین شود. بهترتیبی که بود به نزد او خود را رسانیدم.

بهر حال ا در داخل استدیو که به خارج هیچگونه منفذی نداشت. جز همان در آهنی ورودی، صاحب جان را با وضع بسیار پریشان و ابری یافتیم. ریشش رسیده بود، موهای سرش آشفته و درهم بود، چشمانش به دوکاسه خون شبیه بود و وضعیت و حالت روحی متشنجی داشت. پیراهن و پتلون بهاری نظامی بر تن داشت، سردوشی های سرخ جگرگنی هنوز هم بالای شانه هایش خود نمایی می کرد.

صاحب جان متوجه من گردید، نزدیکش رفتم و احوال پرسى نمودم صدایش می لرزید و در حالیکه معلوم بود که سخت خسته و زله شده است گفت به لحاظ خدا، به فامیلم احوال بدهید که تا هنوز زنده هستم به ایشان بگوئید که برایم دعا کنند. گفت خانم و اطفالم تك و تنها هستند خداوند رحم کند. منزل او را دیده بودم در خوشحال مینه بود. قول دادم که این کار را انجام بدهم. با نجوی پرسیدم دیگر چه کاری برایش انجام داده میتوانم؟ گفت، اگر توانستی بازهم احوال مرا بگیر. بغض گلوی هر دوی ما را می فشرد. با کوشش نمایان مانع ریزش اشکهایم شدم و با آخرین نگاه به او به آن مرد سرافراز و سربلند، استدیو را ترك گفتم و دیگر هرگز او را ندیدم.

بلی ا و اکنون پس از ۲۵ سال سکوت مرگبار لبهای کلفتی از هم جنبید و آرواره درشتی گشوده شد و اعتراف سوال برانگیزی صورت گرفت که با شنیدن آن انسان مسمئز می گردد. کسیکه دگر زنده نیست و نمیتواند از خود دفاع کند، به جاسوسی متهم می شود. انسان شجاع، صادق و جوانمردی که مظهر پایداری و ایثار بود و آدم باید صبر کند تا آن دو نفر دیگر که چنان وظیفه ای از سردار

صاحب گرفته بودند به رحمت ایزدی بپیوندند تا باردیگر آن آرواره ها شور
بخورد و آن لبها بجنبد و اسمای دیگری نیز فاش گردد.

ومن الله التوفيق
جنرال محمد نبی عظیمی

* *

جاسوس بود؟ یا قهرمان؟

نوشته دگرمن متقاعد غوث الدین

منتشره هفته نامه «امید» شماره ۳۵۶

وی می نویسد : «... من از رفیق عظیمی می پرسم که اگر يك مرجع مسؤل
مثل قوماندانی عمومی ژاندارم و پولیس، ریاست اخذ خبر وزارت دفاع، ریاست
ضبط احوالات (مصئونیت ملی)، استخبارات وزارت داخله، یا هر مرجع دیگری
از جمله قوماندانی قوای مرکز که سردار ولی در رأس آن بود، شخصی را مثلاً
صاحب جان خان را می فرستاد تا از دسیسه کودتا و هويت کودتا گران گزارش
بیاورد و او برای دفاع از نظم موجود و حراست از قانون اساسی و سلطنت مشروط
که وظیفه هر فرد افغان، مخصوصاً منسوبین وزارت دفاع بود میرفت و گزارشها
و راپور های صحیح تهیه میکرد و به آمر خود هر کسی میبود، می سپرد، چرا
ان شخص باید جاسوس قلمداد شود. چرا فرد وظیفه شناس بحساب نرود؟»
و در جای دیگر چنین می نویسند : «بیایید رفیق عظیمی فرض کنیم صاحب
جان خان را يك مرجع دولتی چه عسکری، چه ملکی (سردار ولی را فراموش

کنید؟) برای جمع کردن راپور کودتا میفرستاد و او همه راپور ها را با دقت جمع آوری کرده به آمر و مرجع مربوط می سپرد، آن مرجع دقیقاً به اساس گزارش های صحیح عمل می کرد و کودتای ۲۶ سرطان ناکام می شد. کودتاچیان پیرو داود خان که با استفاده از نام او کودتا را موفق ساختند دستگیر می شدند. قبول می کنید که کودتای ثور رخ نمیداد. زیرا کودتای هفت ثور فرزند کودتای بیست و شش است. در آن حال قوای اتحاد شوروی هم برای دفاع از رفقای شما وارد افغانستان نمی شد و هیچگونه فاجعه و مصیبتی که تا حال اتفاق افتاده، نمی افتاد... در آن حال آیا صاحب جان خان قهرمان بزرگی می بود که بالاترین خدمات را به مردم و مملکت خود کرده بود، یا آن که او جاسوس بحساب میرفت و خبرکشان سفارت شوروی که روزگار مردم و مملکت را اینطور سیاه ساختند قهرمان؟»

*

پیرامون نوشتهء دگرمن غوث الدین :

جناب محترم دگرمن متقاعد غوث الدین!

پیرامون نوشتهء تان «جاسوس بود یا قهرمان» در هفته نامهء وزین امید، فقط به آن نکاتی مکث کوتاه مینمایم که به مباحثه و تأمل و درنگ بیارزد.

۱- اگر آن مقاله را دقیق تر و با حضور ذهن کامل و بدون هر گونه تعصبی می خواندید، ملاحظه می فرمودید که از جگرن صاحب جان خان بحیث يك انسان و وظیفه شناس، وفادار، متعهد به عهد، و يك پشتون پاك و دلیر تجلیل بعمل آمده است، و در آخرین پراگراف ان مضمون، تلویحا به مشابهء يك قهرمان از وی یادآوری شده است.

۲- مراد از نوشتن آن مضمون این بود که با شناخت عمیقی که از کرکتر و شخصیت صاحب جان خان منیث یکی از همکارانش داشتم. ادعای جنرال سردار عبدالولی مبنی بر راپوردهی صاحب جان خان بر علیه رفقاییش يك ادعای تردید امیز به نظر می رسید. و از طرف دیگر، آرزو برده شده بود که اکنون که بعد از ۲۵ سال بالاخره حقایقی (۱) را افشا ساخته اند، کاش اسمای آن دو نفر راپورچی دیگر را نیز فاش می ساختند و منتظر مرگ آن دو نمی نشستند. تا برای مردم افغانستان روشن می شد که واقعاً سردار صاحب از همه چیز مطلع بود یا خیر؟ و آیا این اهمال و مسامحه از طرف وی پناهی امر محمد ظاهر شاه پادشاه اسبق افغانستان صورت گرفته است، یا از اثر غفلت و بی خبری شخص سردار صاحب عبدالولی.

۳- واژه جاسوس در هر بینش و نگرش، چه کمونیستی و چه کاپیتالیستی همان معنی ای را میدهد که در فرهنگ عمید قیده شده است : «جاسوس : خبرکش، خبرچین، جستجو کننده خبر، کسی که اخبار کسی یا اداره ای و یا مملکتی را بدست آورد و به دیگری اطلاع دهد.» (ص ۴۸۹)

همچنان در بعضی از لغت نامه های دیگر، به معنی تمام، راپوردهنده آمده است، و در فرهنگ های بسیار قدیم و کهن آنرا «شیطان» می گفتند، در سنت های جامعه افغانی مردم ما با این واژه آشنا هستند، و نفس این عمل را بهر منظور و هدفی که باشد، نکوهش نموده و مذموم می شمارند. بخصوص عمل کسی را که بنام دوست و همکار و رفیق (کلمه ای که سخت خوش تان می آید.) از حسن اعتماد و محبت آنها سو استفاده کرده و راپور دوستانش را به رده های بالایی اداره تقدیم می کند، و منتظر پاداش می باشد. این عمل در فرهنگ و سنت و عادات مردم ما، خلاف اصول زرین مردی، مردانگی، جوانمردی و عیاری تلقی می شود.

بناءً آقای غوث الدین خان، متوجه می شوید که درک عمومی، چه «رفقا» و چه «برادران» همه و همه از این واژه یکسان است، مگر آنکه شخصی خود به این بلا؟ اگر رفتار باشد و یا با فرضیات مالیخولیاگونه ای چنین عملی را صواب بشمارد.

۴- با تأسف فراوان باید گفت که جناب شما، از زاویه و دید بسیار تنگ و محدود و بینش «ملایی» کنونی مسلط در کشور ما، عوامل کودتاهای ۲۶ سرطان و ۷ ثور را منوط و مربوط به جاسوسی و راپوردهی و قیمت گذاشتن به آن می پندارید، و ده ها عامل نیرومند و برجسته و اساسی را که منجر به کودتا های مذکور و تغییرات شگرف بعدی شدند، نادیده می انگارید. مثلاً تضاد های حاد و روز افزون اجتماعی جامعه را، شدت مبارزات سیاسی را، فقر و بینوایی و مسکنت ملیون ها انسان گرسنه ان کشور را، بی عدالتی اجتماعی را... و تغییرات منطقه و جهان را که عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی چنان تغییرات بوده و منجر به نوزایی های تاریخی گردیدند. ابلهانه خواهد بود که بدون در نظر داشت این عوامل، با فرضیات و حدسیات خویشتن را فریب دهیم، و بگوییم که اگر کودتای داود خان به شکست می انجامید، کودتای ثور به وقوع نمی پیوست.

۵- و ابلهانه تر آنست که انسان بدون اسناد و مدارک محکمه پسند، خورد و بزرگ يك سازمان سیاسی را که تعداد آن بنا بر روایت و حکم تاریخ حتی به صدها هزار نفر می رسید، مزدور، وطنفروش و جاسوس بشمارد. در باره طرز تفکر و بینش این حقیر، فکر میکنم که در پاسخ به آقای محترم حامد علمی، توضیحات و روشنی و روشنایی بیشتری را خواهید یافت. و تا آن موقع بیابید به نصیحت و اندرز جاودان شیخ بزرگوار حضرت سعدی علیه الرحمه که در مورد مزایای خاموشی و آداب سخن گفتن صدها سال قبل فرموده اند، گوش دهیم :

نادان را به از خاموشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی نادان نبودی.

بیت :

چون نداری کمال و فضل آن به که زبان در دهان نگه داری
آدمی را زبان فضاچه کند جوز بی مغز را سبگساری

هر که سخن نسنجد از جواب سخن نرنجد :

بیت :

تا نیک ندانی که سخن عین صواب است باید که به گفتن دهن از هم نگشایی
گر راست سخن گویی و در بند بمانی به زان که دروغت دهد از بند رهایی

و امیدوارم که نرنجید.

با احترام

جنرال نبی عظیمی

معرفی کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان»

«اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان»، نام کتابیست که توسط ستر جنرال محمد نبی عظیمی قوماندان گارنیزون کابل حکومت داکتر نجیب به رشته تحریر در آمده و در سال ۱۳۷۷ از طرف کتابخانه سبا در پشاور به چاپ رسیده است.

این کتاب در دو جلد (یک وقایه)، ۶ بخش، ۱۳ فصل و ۶۴۱ صفحه طبع گردیده، شامل سه مقدمه یکی از ناشر، دیگری مقدمه شخصی به نام غلام حسین غزنوی و مقدمه نویسنده را دربر میگیرد.

کتاب اردو و سیاست؛ از جمله کتابهای محدودی است که درین اواخر از طرف حادثه آفرینان و تاریخ سازان معاصر کشور ما نوشته می شود، و برخی زوایای تاریک تحولات اخیر کشور را روشن و روشنتر می سازد.

مقدمه آقای غلام حسین غزنوی در آغاز کتاب ارزش اثر را بلند برده است و چنان تصویری از کتاب بدست می دهد که خواننده را با شتاب و عجله به خواندن آن می کشاند. آقای غزنوی در مقدمه اش چنین نوشته است: «نویسنده در بیشترین فصل ها با بینایی و فراست لازم به سیر و سفر مشغول است، و دیده ها و شنیده هایش اندک نیست، و به هنگام نگارش سخت در تکاپو است و ما همیشه

حضور فعالش را مشاهده و احساس می کنیم.»

غزنی در جای دیگری در باره کتاب میگوید: «کتاب جنرال عظیمی از لحاظ تاریخی و تذکر زمان و مکان و جزئیات زندگی شخصیت ها و اراده رخدادها و از لحاظ کثرت اشخاص و بازیگران تاریخی غنی است...»

بلی کتاب اردو و سیاست از چنین ویژگی ها برخوردار است، ولی اگر کتاب را بدقت مطالعه کنیم، میتوانیم کتاب و نویسنده آنرا حداقل از سه زاویه مورد ارزیابی قرار دهیم.

اول: سبک نوشتاری کتاب و شخصیت عظیمی منحیت نویسنده.

دوم: نویسنده منحیت يك شاهد عینی جریانات و رخدادهای مهم در چند دهه اخیر، و سوم، نویسنده منحیت يك جنرال اردو و شخص وابسته به حزب دیموکراتیک خلق افغانستان.

طوریکه اشاره شد، شیوه نگارش کتاب از ویژگی های برجسته هنر نویسندگی و واقعه پردازی برخوردار است. نویسنده چیره دست است. عناوین کتاب با دقت خاص انتخاب شده است. عناوین معرف حقیقی متون می باشد. پاراگراف های کتاب زیبا آمده و با پاراگراف قبلی و بعدی ربط شایسته ای دارد. تشبیهات نویسنده از صحنه های زیبا و زشت استادانه است. او توانسته صحنه يك جنك و درگیری را ماهرانه بیان کند، و زیبایی های زندگی خصوصاً زیبایی های طبیعی کشورش را در ذهن خواننده مجسم نماید.

در صفحه ۵۲۸ می خوانیم: «صبح من و پیگیر و پیکارگر به سواری موتر والکا بطرف روضه حضرت علی کرم الله وجهه حرکت کردیم روز اول سال ۱۳۷۱ خورشیدی بود آفتاب جهانتاب می تابید هوا فرحبخش و دل انگیز بود. طبیعت بار دیگر جوان و زیبا شده بود و عطر جانبخش شگوفه های بهاری مشام جان را تازه می کرد.» و یا اینکه در صفحه ۲۵۶ کتاب نویسنده یکی از خاطراتش را چنین بیان کرده است: «... و برای اولین بار با قطعات نظامی شوروی

عملیات مشترکی جهت تصفیه کاتل سیزک انجام گرفت حاجی وزیر ظاهر نشد. قطعات ما بدون کدام برخوردی به سیزک دست یافتند اجساد شهدا این طرف و آنطرف افتاده بود و بوی نامطبوعی در فضای دره استشمام می شد اجساد را با دست و پای بریده شده، چشم های از حدقه کشیده شده، گوش ها و بینی های قطع شده یافتیم بعضی ازین اجساد طعمه درندگان شده بودند و زاغ های سیاه و کلاغان خون آشام نیز که به رمقی رسیده بودند، در تمام طول و عرض دره پرواز داشتند.»

نویسنده با چیره دستی توانسته است از مأخذ استفاده کند، با وجودی که وی در کابل محاصره شده زیسته و با منابع متعددی، اخبار، مجلات و کتب فراوان دسترسی نداشته، اما از چند کتابی که در اختیارش قرار گرفته به وجه شایسته ای استفاده کرده و در جاهای مناسب گفتارش را با نقل قول از یک منبع دیگر قویتر و مستند تر ساخته است اگر چه نقل قول ها کمی طولانی است، ولی بجا استعمال شده است.

امید است نویسنده در طبع دوم کتابش که آنرا در مقدمه خویش وعده نموده، با استفاده از منابع و مأخذ بیشتر و تماس هایش با سایر بازیگران تاریخ معاصر که مانند نویسنده اکثراً در کشورهای غربی بسر می برند، معتبر تر بسازد. در متن کتاب لغات جدیدی خارج از فرهنگ لغات مروج در زبان دری دیده می شود، مانند لغات وریانت، پانیک، گروپمان و ... چون استعمال این لغات نا آشنا و بیگانه است، بنابراین خواننده را به مشکلات مواجه میسازد. اما در کنار این نقیصه، نویسنده با مهارت از لغات عامیانه استفاده کرده که به زیبایی متن کتاب افزوده است. عظیمی نشان داده است که نه تنها افسر نظامی است، بلکه به ادبیات نیز دسترسی و علاقه داشته، و می توانست یا میتواند نویسنده ماهری گردد، خصوصاً شعر برتولت برشت را که در آخر کتابش اقتباس نموده، ثبوت این ادعای ماست.

اگر نویسنده را منحيث يك شاهد حوادث سه دهه. اخير معرفى كنيم، مى بينيم كه وى با دقت كامل از حوادث يادداشت برداشته است. در بيان چشمديدهايش صادق است. آنچه را براى گفتن لازم دانسته، بى پروا و بى باك گفته است مانند آيينه ايست كه زشت و زيبا را منعكس ساخته است.

او با چيره دستى و عاقبت انديشى سالها قبل كه حتى مفكوره جنرال شدن رانيز در سر مى پروانيد، به يادداشت نمودن وقايع دست يازيده و يادداشت هاى بس ارزنده را براى مورخين و نسل آينده افغانستان فراهم کرده است بدون شك كتاب وى در اين راستا بس با ارزش و معتبر است.

بخصوص حوادث و خاطراتى را كه عظيمى در جلد دوم يعنى از خروج نيروهاى شوروى تا سقوط حكومت نجيب بيان داشته، تصوير كاملى است از جريانات چند سال اخير حكومت حزب دموكراتيك خلق افغانستان. هر آيينه نويسنده آنرا با امانت دارى كامل ثبت تاريخ نموده است. بنايران جلد دوم كتاب را كه از خروج شوروى آغاز مى يابد و نويسنده منحيث يكي از بازيگران مهم دوران و قهرمان داستانها تبارز مى كند، ميتوان در واقع صفحات زرين كتاب اردو و سياست خواند.

چون بنده (حامد علمى) از او ايل سالهاى جهاد تا اواسط سال ۱۹۹۳ منحيث خبرنگار در پاكستان و بعداً در افغانستان ايفائى وظيفه ميكردم، و بعضى از حوادث آنزمان را از نزديك تعقيب کرده ام، و مى خواهم كتابى را زير عنوان «از خروج شوروى تا سقوط كابل» بنويسم، بنايران در صدد جمع آورى اسناد بوده ام و راجع به سقوط حكومت داکتر نجيب با منابع و اطراف مختلف قضيه مصاحبه ها کرده و آنرا درج دفترچه يادداشتهايم کرده ام. با اتكا به اين يادداشتها، با صراحت گفته ميتوانم آنچه را در كتاب فوق الذكر خوانده ام با گفتار و چشمديدهاى سايرين، طورى كه برايم حكايه نموده اند، مطابقت كامل دارد.

فقط در چند مورد ذيل گفتار عظيمى را راجع به اين مقطع زمانى از منابع

دیگر نشنیده ام، و به نظر من باید نویسنده در طبع دوم اثرش به آن نکات روشنی بیشتر انداخته و اسناد موثق ارایه کند.

اول : ادعای عظیمی مبنی بر داخل شدن نیروهای جنرال دوستم بنا به امر داکتر نجیب به شهر مزار شریف است.

دوم : مسئله تشکیل شورای نظامی است که قبل از سقوط حکومت در کابل اعلان گردید، و نویسنده ادعا نموده که آن امر نیز بدستور شخص داکتر نجیب صورت گرفت.

علاوه برین دو موضوع مهم در جلد دوم کتاب، اسم يك قوماندان مجاهدین بنام مولوی شفیع الله اشتباه ذکر گردیده است، زیرا موصوف قوماندان کوه صافی بود، اما در سال ۱۹۸۵ شهید شد. شاید منظور نویسنده برادر او مولوی صدیق الله و یا جبهات و مجاهدین مولوی شفیع الله باشد.

در اخیر اگر کتاب را نوشته يك جنرال اردوی داکتر نجیب و يك افسر وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان مورد مطالعه قرار دهیم، بزودی درمی یابیم که نویسنده يك افسر است که به آرمان های حزیش وفادار و صادق معلوم میشود. نویسنده در آخر کتاب داستان فروپاشی حزب دموکراتیک خلق افغانستان را با آه و حسرت یاد نموده و رهبران حزیش را بخاطر غفلت در راه بقای حزب سهل انگار و خاین پنداشته است.

نویسنده تا نوشتن آخرین سطور کتابش خود را به حزیش وفادار خوانده است و عضویت در آن حزب را مایه افتخارش شمرده است، حتی آنهایی را که بخاطر بقای حزیش کشته شده اند، شهید خوانده است و کسانی را که بخاطر حاکمیت حزب و قوای متجاوز شوروی از بین رفته اند، قهرمانان ملی توصیف نموده است.

جنرال عظیمی خودش را وطنپرست واقعی می نامد، و از هر صفحه کتابش بوی وطندوستی بلند می شود و به افغانستان خصوصاً زادگاهش کابل عشق می ورزد، و به مردم کشورش علاقه خاص دارد و آرامی و سعادت کشورش را آرزو

می کند.

با وصف آنکه نویسنده نکات برجسته ای را در کتابش گنجانیده و جملات دلنشینی را در هر سطر و هر صفحه آن جا داده است، اما متأسفانه فراموش کرده که او در زمان حکمروایی قوای بیگانه، یعنی شوروی ها در خدمت آنها بوده است، و علیه کسانی می جنگیده که بخاطر استقلال کشور بپاخاسته بودند، وی به مخروبه خانه هایی تانک می راند که ساکنان آن از ترس قوای متجاوز بیگانه فرار نموده بودند، و بر دهاتی آتش می کشود که اهالی آن معصومانه قربانی تجاوز شده بودند، و بالاخره کسانی را می کشت که اکثریت آنها بدون پی بردن به سیاست و مسایل گروهی و حزبی صرف بنام خدا (ج) و اینکه وطن شان مورد تجاوز قرار گرفته، بپاخاسته بودند، و جان های شیرین شان را فدای نام آزادی استقلال کشور محبوب شان می کرده اند.

نویسنده هیچگونه دلیل برای برائت دادن خویش و همکارانش که در رژیم دست نشانده شوروی خدمت می کردند، ارائه نکرده حتی از این شرمساری تاریخی که مانند لکه ننگین به جبین و دامن او و همه کسانی که در راه تحکیم رژیم دست نشانده، خصوصاً در ۹ سال تجاوز شوروی بر افغانستان چه در ساحه نظامی و چه ملکی خدمت کرده اند، دیده می شود، ذکری نکرده است. بلکه خدمت بخاطر تحکیم قوای اشغالگر را از جمله حسنات خویش پنداشته است.

از خداوند متعال خواهانم تا صلح و ثبات را در کشور ویرانه ما باز گرداند، و به اشخاص با تجربه و دانشمندی چون عظیمی موقع داده شود تا در راه اعمار دوباره وطن مخروبه ما مصدر خدمت گردند، و با مساعی صادقانه شان در راه ایجاد اردوی ملی دردهای ملت بیچاره افغان را درمان نمایند. آمین.

* *

دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم

به جواب تبصره آقای حامد علمی در مورد کتاب «اردو و سیاست در سه دهه» اخیر افغانستان»

منتشره هفته نامه امید شماره ۳۷۴

جناب محترم مدیر مسئول!

درین فرصتی که انتشار کتاب اردو و سیاست با استقبال کم نظیر مردم مسلمان، آزادمنش و حق پرست افغانستان مواجه شده و اینک در مدت کوتاهی به طبع دوم خویش رسیده و عنقریب نایاب می گردد و به گفته حافظ شیرین کلام:

زبان کلك تو حافظ چه شكر آن گوید

که تحفهء سخنت میبرند دست به دست

و درین هنگامیکه عده انگشت شماری مانند «افگارها» «توریالی همتها» «داود جنبشها» و ... با خواندن کتاب اردو و سیاست از ترس و تشویش پی بردن مردم به حقایق و واقعیات تاریخی پکی از هولناک ترین و غمبار ترین برهه های تاریخ کشورما، عاصی و کفری اند و نمیتوانند آرامش خود را حفظ کنند بطوریکه گاهی از ورای امواج رادیو بی بی سی، بار باره آن لجن پراگنی می کنند و گاهی در روزنامه «سهار» پشاور که از طرف ISI تمویل می گردد، رجز خوانی کرده و دندان قروچه میروند بحدیکه تا سطح کوچه و بازار با استعمال

کلمات موهن و فحش های رکیک و بیمایه که خلاف مبانی و موازین قبول شده نویسنده است تنزیل می کنند و با خواری و خفت مشهودی از پذیرش حقایق ظفره میروند و یا به خود اجازه میدهند که مردم افغانستان را از خواندن این کتاب منع سازند. (۱)

«قدرمنو او گرانو لوستونکیوا له دی لیکنی څخه زموږ مطلب دا ندی چه خپل فعالیتونه تاسی ته ووايو، او نه بل څه مرام لرو. یوازی هدف مو دادی چی د نبی عظیمی کتاب چی (اردو و سیاست) په نامه دی، مسلمانو هیوادوالوته ورمعرفی کرو. چی تول کتاب له سره تر پایه بنکروو دروغ دی. نو په کار ده چی هغه کسان د مسایلو په تحلیل نه پوهیږی ددغه کتاب لوستونه دده وکړی.»

بلی ا در چنین فرصتی که سنگ ها را بیخ بسته و سگ ها را رها کرده اند بدون تردید خواندن تبصره از تحلیل گر و ژورنالیست مشهوری مانند آقای علمی در جریده شما (امید) که تا حدود فراوانی سعی کرده اند دیدگاه ها و نظریات شان را بصورت بیطرفانه در مورد کتاب ابراز بدارند، خالی از دلچسپی نبوده و حتی در پاره موارد، سخنان گرم ایشان در حالیکه تشویق آمیز تلقی می گردد، پاداش شایسته نیز برای نویسنده کتاب که با سعی و کوشش و زحمات فراوانی حاصل کار خود را به حیث تحفه ناچیز تقدیم هموطنان خویش نموده است، تلقی شده میتواند.

* * *

آقای حامد علمی را برای اولین و آخرین بار در لحظاتی که رژیم «ما» بنا بر ده ها عامل و اجباریکه شرح جانسوز آن در اردو و سیاست آمده است به مجاهدین

(۱) روزنامه سهار شماره ۲۹۸-۲۲ سپتامبر ۱۹۹۸ پشاور، مقاله تحت عنوان «اردو و سیاست که بنکر در دروغ» به قلم توریالی همت یکی از فرماندانان قلم بدست (۱) از تنظیم سیاف.

سابق انتقال میکرد، در نزدیکی فرستنده های یکه توت در حالیکه با یکی از افسران ارشد اردوی افغانستان، در حاشیه سرک سرگرم صحبت بود و انتظار موکب حضرت صبغت الله مجددی اولین ممثل دولت اسلامی افغانستان را داشت، ملاقات کردم. ما بهم معرفی شدیم، مصافحه نمودیم و به نظرم میرسد که به یکی دو پرسش ایشان نیز پاسخ هایی داده باشم. او جوانی بود خوش سیما، بلند بالا خوش برخورد و خوش پوشی که در اولین برخورد تأثیر نیکویی بالای طرف مقابل میگذارد و خطوط چهره وی همیشه بخاطر آدم میماند، و اکنون پس از سالیان متوالی در شماره ۳۳۵ هفته نامه امید مضمون ایشان را تحت عنوان «معرفی کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» می خوانم و بیاد میآورم همان لحظات سرنوشت ساز و تاریخی را با تمام ابعاد و ژرفای سوز و گداز و تلخی و حرمان آن، اندرین زاغه تنهایی و مهجوری. بلی! محظوظ و متحسس گردیدم و با شور و علاقمندی فراوان مقاله را از نظر گذرانیدم و متوجه شدم که اگر علمی صاحب قامت بلند و سیمای نیکویی دارند، در پهلوی آن خوشبختانه قلم بلند و خامه زیبایی نیز دارند که میتوانند منویات خویشرا بیان کنند و یا تردیدهای خویش را مطرح سازند، ولی نه به شیوه «جنبشی» و «همتی» شتاب آلود، تند و تیز و شق و رق، بل با تأمل در لفافه ملایم و با رعایت اصول و موازین نقد و پژوهش. وی چنین می نویسد :

«...اگر نویسنده را منحیث يك شاهد سه دهه اخیر معرفی کنیم می بینیم که وی با دقت کامل از حوادث یادداشت برداشته است. در بیان چشم دیدهایش صادق است. آنچه را برای گفتن لازم دانسته بی پروا و بی باک گفته است. مانند آینه ایست که زشت و زیبا را منعکس ساخته است.»

و در جای دیگر چنین ادامه می دهد :

«با صراحت کامل گفته میتوانم آنچه را که در کتاب فوق الذکر خوانده ام با گفتار و چشم دیدهای سایرین، طوریکه برایم حکایت نموده اند مطابقت کامل

دارد. فقط در چند مورد ذیل گفتار عظیمی را به این مقطع زمانی از منابع دیگر نشنیده ام و به نظر من نویسنده در طبع دوم اثرش به آن نکات روشنی انداخته و اسناد مؤثق ارائه کند.

اول : ادعای عظیمی مبنی بر داخل شدن نیروهای جنرال دوستم بنا بر امر داکتر نجیب به شهر مزار شریف است.

دوم : مسئله تشکیل شورای نظامی است که قبل از سقوط حکومت در کابل اعلان گردید و نویسنده ادعا نموده که آن امر نیز بدستور شخص داکتر نجیب صورت گرفت.

* * *

در مورد سوال اول آقای «حامد علمی» باید گفت که اگر بعد از انتقال مسالمت آمیز قدرت به مجاهدین همانطوریکه آرزو میرفت، يك دولت با ثبات مرکزی در افغانستان بوجود میآید و آنچه را که حاکمیت قبلی به اصطلاح آنها «کمونیستان» به ایشان به امانت سپرده بودند، یعنی نظام و سیستم و نهادهای ضروری يك دولت را نابود نمیساختند و از فرط غرور و تبختر با بی مسئولیتی فراوان اردوی افغانستان را تجزیه و امحاء نمی نمودند و از این توهم که آنچه از حاکمیت قبلی بجا مانده است شوم است و باید محو گردد، پرهیز می نمودند و آرشیف ها و بایگانی ها و ژورنال های ضبط و ثبت وقایع و حوادث و نوارهای مکالمات محرم تلفونی را به یغما نمیبردند و به حراج نمیگذاشتند تا از آنها پاکت و پوری مواد خوراکه در بازارها و دکان های کابل و پشاور از آن استفاده کنند در آنصورت اگر چنین انتظاری از من وجود میداشت که اسناد مؤثق ارائه کنم، تردیدی نبود و انسان میتواندست به سهولت و سادگی به آن دسترسی پیدا کند. ولی در حال حاضر آرزوی ارائه نمودن سندی و یا حجتی انتظاری است عبث و بیهوده. ولی با آنهم میتوان برای اثبات مسئله فوق از ذوات و شخصیت هایی

منحیث شهود عینی نام گرفت که خوشبختانه همه زنده اند و تا جائیکه شنیده ام در سلامت جسمی و روحی کاملی قرار دارند. مانند جنرال عبدالرشید دوستم، جنرال آصف دلاور و آقای سید اکرم پیگیر که شخصی اخیرالذکر نقش سرنوشت سازی در میانجیگری و وساطت بین جنرال دوستم و دوکتور نجیب الله بعهدہ داشت. همچنان عدہ یی از اعضای بیرونی سیاسی «اجرائیہ» حزب وطن کہ بہ منظور حل و فصل مسئلہ مزارشریف کمیسیونی را تشکیل داده بودند و بعد از فیصلہ همان کمیسیون بتعداد ۳۵۰ نفر سرایان بہ مزار شریف توسط طیارہ پیادہ شدند. منوکی منگل و گروپ وی و جنرال جمعہ اخک بہ کابل فرا خواندہ شدند و فردای آن مطابق همان فیصلہ قطعات جنرال دوستم کہ در پیشاپیش آنها جنرال مجید روزی قرار داشت، بہ مزار شریف رسیدند. همچنان در لحظاتیکہ دوکتور نجیب الله فیصلہ مربوط بہ آمدن قوتہای جنرال دوستم را بہ مزارشریف برای من ابلاغ نمود و امر کرد کہ بہ مزار شریف رفتہ مؤقتاً از گروپ اوپراتیوی آنجا سرپرستی نمایم، جنرال ناصر رئیس امنیت دولتی بغلان و سید جعفر نادری والی و قوماندان فرقه ۸۰ مربوط سیدکیان نیز در پلخمیری نزد من در دفتر رئیس امنیت مذکور حضور داشتند و از موضوع آگاہ گردیدند.

در بارہ سوال دوم آقای علمی، باید بگویم کہ طرح شورای نظامی در لفافہ، بصورت مجمل و مبہم اولین بار توسط آقای حسین بوتسالی تبعہ ترکی معاون بین سیوان نمایندہ خاص ملل متحد برای حل و فصل قضیہ افغانستان بہ نزد من طرح شد کہ موجبات حیرت و اعجاب مرا سبب گردید ولی در همان روز دوکتور نجیب الله «شہید» بہ آن وضاحت بیشتر داد تا جائیکہ رئیس و اعضای شورای نظامی را همانطوریکہ در کتاب آمدہ است اسم برد، و چون با تردیدها و سوالات من مواجه گردید، قرار شد تا آمدن بین سیوان بہ کابل بحیث یک «راز» بین ما باقی بماند و هنگامیکہ وی بہ کابل مواصت کرد جزئیات تخنیکی مسئلہ را روشن سازد. ولی چون این جریان در آستانہ فرار دوکتور نجیب الله و بصورت

مخفی و به حیث يك راز و پنهانی از بیوروی اجرائیه حزب وطن و جنرالان ارشد اردو، شكل میگرفت، طبیعی است که سخت سوال برانگیز بود و تشویش ها و تردیدهایی را دامن میزد. بیاد میآورم که با صراحت کامل به رئیس جمهور نجیب الله عرض نمودم که ضرورت این طرح در موجودیت شما چیست؟ و دیگر اینکه چگونه شورای نظامی با موجودیت وزرای قوای مسلح، کابینه، مجلسین شورای ملی خویشان را عنوان کند؟ توسط يك کودتای نظامی و یا به اساس فرمان رئیس جمهور؟ حتی همین اکنون نیز که به آن طرح می اندیشم، حیرانم که چطور و چگونه رئیس جمهور نجیب الله با آن دانش و بینش سیاسی و هوشیاری ذهن و کاردانی و کارکشته گی خویش در باره نهادی حرف میزد که بر پایی آن در آن شرایط که انقطاب ها، چند دسته گی ها، گروپ بازی ها همراه با شك، تردید، بی باوری از در و دیوار میبارید به چنین طرحی می اندیشید و آنرا گره گشای تمام مسایل و کلید حل تمام معضلات میدانست؟ یا شاید آن ذهن کارکشته و آن مغز مجرب و هوشمند در آن لحظات به تنها چیزی که نمی اندیشید همین مسئله بی شورای نظامی بود. بلی! موضوع همین بود و باقی مسئله همانست که در صفحات ۵۴۵ الی ۵۶۲ اردو و سیاست با جزئیات بیشتر آمده است.

شهود عینی درین مسئله فضل خداوند (ج) فراوانند و همه زنده و سلامت، از جمله : آقای اسحق توخی دستیار رئیس جمهور، آقایون بین سیوان و حسین بوتسالی، و ذوات محترمی که از ایشان بحیث اعضای شورای نظامی در کتاب نام برده شده است. که از آن جمله آقای جنرال پار محمد معاون اول وزارت امنیت دولتی در مقاله تحت عنوان «آخرین لحظات حکومت کمونیستی...» منتشره هفته نامه امید (۱) در باره شورای نظامی نیز سخن زده و دیدگاه ها و نظریات

(۱) «امید» شماره ۳۰۲ مقاله تحت عنوان «آخرین لحظات حکومت کمونیستی چگونه گذشت؟» به قلم

جنرال پار محمد معاون اول وزارت امنیت دولتی.

خویشرا بیان داشته اند.

در مقاله آقای علمی آمده است که استعمال لغات مانند «وریانت»، «پانیک»، «گروپمان» و ... که لغات نا آشنا و بیگانه است، خواننده را با مشکلات مواجه میسازد. که با نظر ایشان موافقم. ولی استعمال همین لغات در ترمولوژی نظامی چندان هم بیگانه نیست. زیرا اینها همان لغات تپیک نظامی اند که انگریز و روس و امریکائی و عرب و عجم آنرا بکار میبرند. البته پافشاری ندارم که «بی روحیه گی» معادل «پانیک»، «غونه» که معادل آن «وریانت» است و «گروپ بندی» را «گروپمان» بنویسیم. اما باید دانست که در زبان نظامی این واژه ها معادل دقیقی نیستند و طوریکه لازم است مطلب را افاده کرده نمیتوانند.

در مورد اشتباه اسم مولوی صدیق الله با برادرش مولوی شفیع الله قوماندان جبهات کوه صافی، آقای حامد علمی حق به جانب اند و امیدوارم که خوانندگان آن قوماندان را مولوی صدیق الله بخوانند.

سوالات شخصی آقای حامد علمی همان بودند که حتی المقدور سعی گردید تا توضیح لازم تقدیم شود. ولی همانطوریکه هیچ نوشی بدون نیسی، هیچ فرازی بدون فرودی، هیچ تفقدی بدون سرزنشی بدست نمیآید، پس نباید انتظار داشت که آقای علمی در نقد شان از آن پیروی نکنند و سنتها را حفظ ننمایند.

یعنی همانطوریکه خرق عادت است در اخیر باید شماتت کرد، ایراد گرفت و ملامت نمود تا نوشته به نقد تبدیل شود و کسی نگوید که فقط هنرش را گفته اند، نه عیبش را.

آری! در آخرین پراگراف این مقاله شان میخوانیم که از اینکه نویسنده کتاب اردو و سیاست در رژیم کمونیستی خدمت میکرده و برای بقای آن می رزمیده و یا در زمان حضور قشون بیگانه دوشا دوش آنها برای تحکیم حاکمیت دولتی پیکار می نموده، متأسف است و ملامت کنان می نویسد که نویسنده هیچگونه دلیل و سندی برای برائت دادن خویش و همکارانش ابراز ننموده و با کلمات نه

چندان خوشایندی ادامه میدهد که خدمت بخاطر تحکیم قوای اشغالگر را از جمله محسنات خویش پنداشته است. ولی با صدر و سبب به زودی بر خشم خویش فایق میآید و با این کلمات مقال خویش را ختم میکند: « از خداوند متعال خواهانم تا صلح و ثبات را در کشور ویرانه ما باز گرداند و به اشخاص با تجربه و دانشمندی چون عظیمی موقع داده شود تا در راه اعمار دیواره وطن مخروبه ما مصدر خدمت گردند و با مساعی صادقانه شان در راه ایجاد اردوی ملی، دردهای ملت بیچاره افغان را درمان نمایند. آمین.»

که البته با اظهار عمیق ترین تشکرات از آرزومندی و حسن نظر ایشان، بصورت مؤجز و مختصر به جواب ایرادات شان می پردازم:

از آنجائیکه کتاب اردو و سیاست یک اثر تاریخ گونه ایست، که هدف آن تقدیم یک گزارش مبسوط از چشم دیدهای نویسنده از وقایع و حوادث سالهای اخیر کشور به هموطنان است و به منظور روشن ساختن حقایق و واقعیات آن برهه تاریخ کشور، بخصوص در ایامیکه بر لبها قفل زده اند. بخاطر شکست سکوت سهمگین این سالها و برهنه و عریان ساختن چهره ها و آن بازیهای بدهنچار سیاسی ایکه در پشت پرده و دهلیزهای مطول و پر پیچ و خم سیاست صورت میگرفت، تحریر شده است. بناءً همانطوریکه در پیشگفتار کتاب آمده است، این کتاب به هیچوجه دفاع نامه نیست به منظور برائت گرفتن نوشته نشده و از هیچ فرد و سازمان سیاسی بی دفاع نمیکند.

آقای علمی این مسئله را با من خواهد پذیرفت که مقداری از آن ایراد های شان به بحث های تیوریک و علمی مربوط میشود و مقداری هم با تاریخ و علوم دیگر. گو اینکه این بحث و جدل سالها قبل بین حزب ما و مخالفین آن بگونه پیوسته بی ادامه داشت و تیورسین های هر دو خط، بحث های فراوانی و تیزس های گوناگونی در مورد ارایه نموده اند میتوان آنرا دنبال کرد اما اگر بصورت مشخص منظور آقای علمی شخص اینجانب باشد، باید عرض کنم که هر ق

بگذشته خویش مینگریم؟ هیچ موجبی برای شرمندگی و انکسار نمی یابم. وجدانم طیب و ظاهر است و دستانم پاکیزه، بلی! من عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بوده و هستم. و هنوز موردی نمی یابم که این افتخار را از دست بدهم و مانند بعضی ها (۱) از عضویت در این حزب پیشمان باشم و یا از ارتباط و پیوند نزدیک با آن شرمنده و خجل، و برای اینکه با شرایط و وضع نوین و آدمهای تازه وفق پیدا کنم یا مورد عفو آنها قرار گیرم و یا در مجالس شان راهی، برگزیده خویش خط بطلان بکشم، توبه و استغفار نمایم، آنهم به نزد آن ناکسانی که اگر خوب تول و ترازو شوند به پول سیاهی نمی ارزند.

من معتقدم و هنوز به این امر باور دارم که مرام نامه حزب د. خ. ا. بعدها حزب وطن، برنامه مترقی و پروگرام متعالی ایست که با تطبیق آن انقلاب ملی و دموکراتیک در کشور ما پیروز میگردد و صلح و ثبات، دموکراسی و ترقی و عمران دوباره کشور آغاز مییابد. بناءً اگر من برای تحکیم حاکمیت انقلابی و مردمی خویش مبارزه کرده ام و به خاطر همین آرمان انسانی بارها تا سرحد مرگ و نیستی پیش رفته ام و ده ها و صدها همزم خویش را که واژه قهرمان و شهید را شما برای آنها مناسب نمیدانید. بخاطر محقق همان آرمانهای اوج گیر و والای انسانی از دست داده ام. پس چه ضرورتی برای تبرئه می؟ و یا چه جای کتره و یا کنایه ای؟ اما این حرفها به معنی آن نیست که با بازنگری به گذشته متوجه اشتباهات و غلطی های خویش نگردیم و با تفکر باز و دید وسیع و ژرف بر آنچه که بوده ایم و آنچه که کرده ایم ننگریم و درسهای پایسته ای از آن نگیریم.

(۱) این اشخاص پیشمان کم نیستند. کسانی که فقط بعد از سقوط حاکمیت به دشمن سرسخت حزب خویش تبدیل شدند اما هنگامیکه صدراعظم عضو هیأت و شورای انقلابی، عضو پارلمان، سفیر، جنرال یا مانند آقای جلال باپانی رئیس حوزه اول امنیت دولتی بود، پرشورترین، صدیق ترین، و انقلابی ترین اعضای حزب را تشکیل میدادند.

اما در باره احساسات ضد بیگانه و ضد اجنبی در صفحات ۲۵۷، ۲۶۴، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴ و ۲۸۵. و غیره چنین احساساتی نه کمتر از هر افغان دیگر با فروغ بیشتر، درشت تر و پر رنگ تر نسبت به صفحات دیگر کتاب انعکاس یافته است. جان کلام این که این احساسات نویسنده را رها نمی کند، بطوریکه گاه با مشاور روسی برخورد می نماید، و گاه با جنرال شوروی و بارها و بارها مانع آن می گردد که به مخروبه خانه هائیکه ساکنان آن از ترس قوای متجاوز فرار نموده بودند، تانکی رانده شود. یا بر دهاتی آتش بگشایند که اهالی آن معصومانه قربانی تجاوز شده بودند. آه، من نمیخواهم در مورد عملکرد خویش در جنگهای دفاعی و مشروعی که بخاطر دفاع از زندگی و هستی و شرف مردم وطن مخصوصاً اهالی غزنی، هرات و کابل انجام داده ام سخن بگویم. بگذار این شهادت را مردم شرافتمند و نجیب وطن محبوبم و صدها افسر و جنرال و هزاران سربازی که در دوران حوادث با من و تحت قومانده من در برابر تجاوز مستقیم پاکستانی ها، عرب... و دست نشانندگان شان... در خوست، جلال آباد، هرات، کابل جنگیده اند و سینه را بخاطر دفاع از شرف، ناموس و حیثیت مردم خویش که هر روز قربانی راکت های کور، کوردلان و نامردان روزگار می شدند، سپر کرده اند اداء نمایند.

بلی، جنگی که به خاطر دفاع از شرف و ناموس و حیثیت و آزادی خودت و مردم انجام میدهی، چه در قاموس نظامی و چه در قاموس حقوقی، بنام جنگ مشروع و عادلانه یاد میشود و هیچ لکه ننگی بر جبین و دامن انسان نمی نشیند. و یک حرف دیگر، در مورد بیگانه و بیگانه پرستی اینستکه اگر تاریخ را ورق زنی متوجه می گردیم که امیران و شاهان و رؤسای جمهور و رهبران در روزگار ما حتی همین امیرالمومنین قندهار نیز، یکی کمتر و دیگری بیشتر ولی همراه با بیگانه یا در پیوند و ارتباط نزدیک و تنگاتنگی با آنها، یعنی انگریزها، امریکایی ها، روس ها، ازبک ها، عربها، ایرانی ها، فرانسوی ها و پاکستانی ها بوده اند و هستند. بطوریکه پرواک پاشنه ها آهنگ بیگانه

هنوز هم برسنگفرش کوجه های شهر مقدس ما شنیده می شود و آوای غمبار و شوم آن تا دور دستها، تا دل کوه ها، دره ها و هامین سدا-طین می افکند.

در فرجام با صدای رسا اعلان میدارم که این بنده حقیر، هیچگونه ضرورتی برای دفاع از شخص خویش در برابر هیچکسی ندارد. بلی! دوست گرامی! نه شفاعتی نه دفاعیه یی و نه برائتی. همین!

به امید توفیق هرچه بیشتر آقای حامد علمی در «تولد دیگر»، «از خروج شوروی تا سقوط کابل.»

و من الله التوفیق

سترجنرال محمد نبی «عظیمی»

تغییر نظام شاهی به جمهوری افغانستان

به قلم دگرمن ربیع طبیبی

منتشره، شماره ۳۵۴ «امید» مطابق ۱۴ دلو ۱۳۷۷

محترم دگرمن ربیع طبیبی در شماره ۳۵۴ «امید» تاریخی ۱۴ دلو ۱۳۷۷ مضمونی بنام «تغییر نظام شاهی به جمهوری افغانستان» به تأیید نوشته، دگرمن متقاعد غوث الدین به نشر رسانیده بود که قسمت هائی از آن چنین بود:

«... راجع به مضمون آقای نبی عظیمی چند سطرى خواستم بنویسم. در یکی از روز های مهاجرت در اسلام آباد، تصادفاً یکی از دوستانم که در وقت شاهی وظیفه مهم استخبارات را بدوش داشت دیدم. بعد از احوالپرسی وی برایم گفت که دیروز مکتوب سردار صاحب (عبدالولی) برایم رسید. مکتوب را برایم نشان داد که البته سردار صاحب راجع به آن به آقای گیلانی سفارش کرده بودند و از خدمات وی که در آنزمان انجام داده بود، ستایش بعمل آورده بود، من از وی پرسیدم که همه قدرت استخبارات بدوش خودتان بود، مگر شما آنقدر بی خبر بودید که داود خان توسط چند صاحب منصب سرلج و پا لچ، اردوی یکصد ساله را از پای در آورد و حالا هم سردار صاحب از خدمات شما قدر دانی می نماید؟ وی برایم گفت که تمام جزئیات کودتا را ما کشف کرده بودیم و برای سردار صاحب شفاهی و تحریری و هم توسط کست راپور داده ام، همچنان تذکر دادم که مرا نیز دگروال رسولی به کودتا دعوت کرده، مگر سردار صاحب برایم گفتند که يك دو نفر دیگر

هم اینچنین راپور برابم آورده اند که به گمان اغلب یکی از آندو نفر صاحب جان خان بودند مگر اینقدر بیاد دارم که گفتند که سردار صاحب هیچ به آن اعتنائی نکرد، وقتی کودتا موفق شد، جنرال رسولی از راپور هائی که من به سردار صاحب داده بودم مطلع بود و مرا زندانی ساخت، چون ارتباط فامیلی که بین ما موجود بود بعد از چندی مرا رها ساختند.»

در قسمت‌های دیگر این مقاله در باره شخصیت محترم دگر جنرال نذیر کبیر سراج و شخصیت صاحب جان خان مرحوم صحبت شده و نویسنده متذکر شده است که فرماندان گارد يك عنصر وفادار به نظام شاه و سردار عبدالولی بود، اما تا آخر مقاله اش روشن نمیسازد که در صورتیکه چنین بود، چرا صاحب جان در کودتای ۲۶ سرطان تحت رهبری سردار محمد داود خان فقید اشتراک کرد و چرا بر ضد نظام شاهی و سردار عبدالولی برخاست و با تولی مربوطه اش به پغمان رفت. سردار شاه ولی خان پدر سردار عبدالولی و مادر او را گرفتار نمود و در قصر صدارت و سپس در کوتی باغچه ارگ به امر سردار محمد داود زندانی ساختند؟ و هم توضیح نداده اند که در صورتیکه صاحب جان خان به سردار عبدالولی راپور میداد، چرا از ساعت حرکت قوت‌های که یکروز قبل همه، کودتاچیان میدانستند و احضارات گرفته بودند، به وی چیزی نگفته بود، یا از وظیفه اش که گرفتاری والدین سردار بود به وی خبر نداده بود؟

بهر حال، مراد من، از این توضیحات طولانی، اینستکه، همانطوریکه در مقاله، آیا صاحب جان خان جاسوس بود یا قهرمان، ثابت نمایم که حرف‌های سردار عبدالولی، در مورد شخص صاحب جان خان، که برای دگر جنرال نذر سراج گفته اند بنا بر دلایل بالا، دروغ محض پنداشته می‌شود، اما درین میان آن مقاله، تأثیر خود را بخشید، عواطفی را تحریک کرد وجدان هائی را تکان داد و زبان‌ها و قلم هائی را به حرکت در آورد و لااقل دانستیم که یکی از آن سه نفر، دوست و رفیق آقای دگرمن ربیع طبیبی بوده اند و یا شاید هم خود شان.

الغیب و عندالله

م.ن. عظیمی

مروری چند بر قسمتی از کتاب اردو و سیاست

عنوان مقاله ایست که به قلم دگر من محمد صدیق افسر فرقه پنج پیاده، خارتندی در شماره ۶۳۵، تاریخی ۲۶ اکتوبر ۱۹۹۸ روزنامه «سهار» پشاور، پاکستان به چاپ رسیده است :

در شماره ۶۳۵ تاریخی چهارده عقرب ۱۳۷۶ خورشیدی، در روزنامه سهار چاپ پشاور آقای دگرمن محمد صدیق افسر فرقه (۵) خارتندی وزارت داخله جمهوری افغانستان، مطلبی تحت عنوان «مروری چند به قسمتی از کتاب اردو و سیاست» تحریر فرموده بودند که در سرآغاز و پیشانی آن چنین آمده بود :
«نخست از همه سلام و احترامات خود را خدمت محترم حاجی محمد نعیم مصطفی (حسین خیل) محترم محمد زبیر شفیقی، و تمام کارکنان روزنامه تقدیم میدارم.»

که دگرمن صاحب خواسته بودند به این عاجز و خلق الله تلویحاً بیان دارند که تنها نیستند، بلکه در پشت پرده، دایرکتری، رژیسوری، سناریو نویسی، مکیاژ وری و رهبر ارکستی قرار دارند، که به هدایت و امر و فرمایش آنها، این مقاله ترتیب شده و حرف مفت و مهملی نیست زیرا که از حنجره ISI بیرون شده و چون چنین است، پس آیات منزل است و چه کسی را شاید که در مقام جواب گویی مقابل آن برخیزد!

راستش را اگر بخواهید، هنگامیکه نوشته جناب دگرمن صاحب و شرکاء را

که حتی اسم بعضی از آنها در متن مقاله آمده است، بخوانش گرفتیم، مقاله را در سطح بسیار فقیر و غربی یافتیم که ارزش مکث و پاسخ را نداشت، ولی چون نیک نظر کردم، به نکته برخوردیم، و به اعتراف و افشاگری هائی که حیف آمد خوانندگان هموطنان عزیز از آن آگاهی نداشته باشند :

«فرقه پنجم پیاده به تاریخ دوم ثور نه، بلکه به تاریخ ۲۸ حمل ۱۳۷۱ به قوای حزب اسلامی تسلیم شد. و آنها مسئله چنین بود... وزیر داخله هدایت داد که شش عراده موتر به چمن بېرک فرستاده شود. بنده با صد نفر افسر و شش عراده موتر به چمن بېرک رفتیم، از آنجا سه صد نفر پرسونل مسلح جبار قهرمان را تحت قوماندۀ قوماندان عبدالله هلمندی به قرارگاه فرقه انتقال کردیم. بعداً معلوم شد که افراد حزب اسلامی بودند. یعنی ورود افراد «حزب اسلامی نه عظیمی» به تاریخ دوم ثور، نه، بلکه ۲۸ حمل ۱۳۷۱ بوده است.»

... و آگاهان میدانند که به تاریخ ۲۸ حمل- تازه رئیس جمهور به دفتر ملل متحد پناهنگترین شده بود و هنوز قوتهای شورای نظار و جنرال بابۀ جان در کابل موجود نبودند، و صرف شب گذشته یعنی ۲۷ حمل قوتهای جنرال دوستم «۶۰۰ نفر» بنا به خواهش اعضای بیوروی سیاسی (بیوروی اجرائیه) حزب وطن و امر رئیس جمهور به کابل وارد شده بودند. پس در حالی که هنوز هیچگونه انقطابیی در قوتهای مرکز رخ نداده بود و گارنیزون کابل به منوال همیشگی تلاش صادقانه و وطنپرستانه اش را بخاطر تحکیم امنیت و نظم در پایتخت ادامه میداد، چرا و به کدام مناسبت در همان فردای روز تحصن رئیس جمهوری به دفتر ملل متحد، قوتهای گارنیزون کابل بنا بر امر مستقیم آقای پکتین و شرکاء به امر حکمتیار تسلیم داده می شوند؟

بهر حال، از حرف های بی سر و ته دیگر دگرمن صاحب می گذرم، زیرا که جزء تبارز سطح و سویه و تربیت ذاتی و واکنش سیاسی و درجه ضعیف نظامی ایشان، حرف دیگری و یا پیام رسا و راهگشای دگری در مقاله پر طمطراق ایشان

نمیابیم، و یا اگر حرف هایی است، از قبیل اینکه ، چه کسی قوماندان، سرپرست فرقه (۵) بود و با کی در کجا نان مکلف نوش جان کرد، چه کسی ترفیع و چه آدمی مجازات شد و یا بعد از دیدن مجاهدین در شهر کابل فرقه (۵) را چه کسانی سوق و اداره می کردند، هیچگونه ارتباطی به کتاب اردو و سیاست نمی گیرد. زیرا که این مسایل آنقدر سطحی، جزئی و پیش پا افتاده اند که برای خواننده ای که تاریخ می خواند، جزء اتلاف وقت معنی دیگری ندارد.

پس می گذرم و کتره ها و کنایه ها را نیز به سر و چشم قبول می کنم. ولی نمیتوانم از آخرین پراگراف مقاله ایشان بگذرم آنجائیکه میفرمایند : «... البته این نویسندگان نابکار با استفاده از وضع نابسامانی کشور که خود عامل تباه و برپادی وطن میباشد، با نوشتن چند سطری بنام تاریخ میخواهند بیگناهی خود را کتمان کنند»

بلی! به این می گویند، مرثیه ای بر تابوت يك مقاله.

و من الله التوفیق

م.ن. عظیمی

در هفته نامه «امید»، پس از انتشار مقاله «دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم» که به جواب آقای حامد علمی تحریر یافته بود. چند هموطن مقیم امریکا عکس العمل های خشن و بحث های داغ و غوغا برانگیزی براه انداختند و با انتقادات پرخاشجویانه با همان زبان ستیزه جو و همان عریده ها و پتکه ها و خط و نشان کشیدنهای بیهوده و عبث، بر آن مقال، قلم ها زدند و قدم ها برداشتند که چون سطح و سویه و برداشت آن آقایان در بسی موارد، بالاتر از این حقیر بود، با خونسردی کامل، «نه با دیده درائی» پس از آنکه گفتند و باد و بخارشان خالی شد و دیگر حرفی در چنته نماند. مقاله کوتاه «انتقاد سالم و نوشتار بازاری» را که در پائین به خوانش میگیرید در «امید» فرستادم که به نشر رسید. دوستانی که آن مقاله را نقدا کرده و بر من منت گزارده بودند عبارت بودند از :

دگرم من متقاعد غوث الدین، آقای ذوالمجد عالمشاهی در «امید»، آقای عبدالحمید «انوری» در آیینۀ افغانستان و همچنان یادداشت کوتاه ارسال مرکز تبلیغ و ارشاد اسلامی از کلفورنیا. و بعد ها، آقایان نصیر مهرین، میر محمد امین فرهنگ، فرهاد لیبب و غیره نیز، آن مقاله را نکوهش نموده و سنگ بنای نقد شان را بالای کتاب «اردو و سیاست» با تمهیدات تحریک آمیز و مغرضانه بر مبنی آن مقاله بنا نهاده بودند.

«از انتقاد سالم تا نوشتار بازاری» منشره جریده امید :

از یکطرف خوشحالم که هفته نامه «امید» با جرئت و شهامت بینظیری پرچمدار آرا و عقاید گوناگون مردم نجیب کشور ماست، و از طرف دیگر، می ترسم که این هفته نامه با پخش و نشر هتاکی ها، دشنام ها، توهین ها و ناسزاهای بازاری که به ارتباط کتاب «اردو و سیاست»، درین اواخر در آن راه یافته است، و از طرف اشخاص معین و حلقه های وابسته صورت میگیرد، در سطح نشریه ها و

ماهنامه ها و فصلنامه های حقیر و سیاهی که اینجا و آنجا نشر می شوند، و عرب و عجم را ناسزا می دهند، سقوط کند و اثرات منفی در اذهان خوانندگانش بجا گذارد.

طبیعی است که هیچکس از انتقاد سالم نباید مکدر شود، ولی هیچ کسی نیز حق ندارد که بدون اسناد و دلایل محکمه پسند و خلاف مبانی و اصول متعالی و زرین «نقد» و «انتقاد» با نوشتن بی مایه ترین و بازاری ترین کلمات و جملات، دیگری را توهین نماید.

در میان تمام اینهمه مضامین، فقط یکی دو موردی برای جواب یافتن که انشأ الله به موقعش به آن پرداخته خواهد شد، و اگر از آنها بگذریم به جز بغض، کینه، غرض و مرض و دشنام و ناسزا در لابلای آن صفحات، مطلب زنده، بچشم نمی خورد، اگر پالیسی نشراتی «امید» چنین باشد که هر یاهو سرایی خود را در آنجا امتحان کند، من حرفی ندارم، ولی فقط همین قدر میگویم که این یاهو سرایی ها، هرگز نمی تواند به مروارید های حقایقی که در «اردو و سیاست» آذین بسته شده اند صدمه ای وارد نماید. بگذار برای آنها قطعه شعر کوتاهی از شاملو را بنویسم... آنجا که می گفت :

هرگز از مرگ نهراسیدم

گر چه دستانش از ابتذال شکننده تر بود

هراس من، باری!

عردن در سر زمین نیست

که مزد گورکن، از آزادی آدمی

افزون تر باشد

بیشتر ازین مصدع نمی شوم، و دعا میکنم که درین هوا و فضای که هوای درک سالم و یا فضای بیان حقیقت آسان نیست، و هنوز هم تیره و تار هست، هفته نامه «امید» بتواند رسالت تاریخیش را در بازگو نمودن حقایق و واقعیات

غمبارترین سالهای کشور آزاد و مردم سرفراز مان اداء نماید.
بلی! خوانندگان گرامی! من بخاطر جلوگیری از تورم این کتاب و رعایت عفت
قلم و پرهیز از جنگ خامگی از نقل آن شاهکار های بی نظیر (۱) پرهیز نمودم،
زیرا میترسم که تداوم این ابتذال و این روند زیان آور که دامن صفحات سپید
کاغذ آزرمگنانه آترا پذیرا می شوند، روزی رواج پیدا کنند و نسل های آینده،
هنگام خوانش این اباطیل عرق جبین خود را پاك نمایند و بگویند شرم باد آنان را.

با احترام
جنرال نبی عظیمی



در حاشیهء رویداد سوم حوت ۱۳۵۸ خورشیدی،

تکذیب حرف های آقای نبی عظیمی

نوشتهء آقای نصیر مهین

منتشره شماره ۳۵۸ «امید»

از این آقا، که گاهگاهی مقالات شان را زیر عنوان و تیتر درشت «يك سينه سخن دارم» در مطبوعات برون مرزی بچاپ میرسانند، و از «شعله» و «لهیب» و «نفیر» سوزان آن مرد و زن را مسی سوزانند، و کوره سوادى دارند و در تاریخ نگاری خویشتن را به پایهء الوهیت فکر نموده و تا مقام هیروودت بالا میبرند، اتفاقاً در مقالهء «آیا صاحب جان خان جاسوس بود یا قهرمان» ذکر خیری نموده بودم و از اینکه از کتاب خاطرات محترم دگر جنرال نذیر کبیر سراج حقایقی را اقتباس نموده بودند. با حسن نیت و سعهء صدر یاد آور شده بودم. اما نامبرده حق نمك را اداء کرده در مقالهء تحت عنوان بالا، پس از تمهید ها، سرهمبندی ها، اتهام بستن ها و غر و فیش های فراوانی، با کرو فر و تبختر و تفرعن که امروز خریداری ندارد و پس از آنکه با اقتباس مفصلی از صفحات ۲۴۵ الی ۲۴۷ «اردو و سیاست» مقالهء شان را آراسته و مطول ساخته اند چنین می نویسند :

«... سوم حوت در شهر کابل در اوضاعی رویداد که مضاف بر نفرت مردم علیه دستگاه جهنمی حفیظ الله امین عامل تجاوز شوروی انزجار عمیق دیگری را نیز

بر آن نفرت تراکم کرده، افزوده بود. برای ابراز انزجار مردم روزنه ها و زمینه های حد اقل تبارز نیز کافی بود. از همان رو بود که نخستین زمینه توحید حرکت و همصدائی مردم را شعار های چند شب پیش از سوم حوت ایجاد کرد. آن فریاد ها که در میان شان شعار های ضد خپ ها «خلق و پرچم و خاد» و تجاوز روسی نیز شنیده شده بود، در شب پنجشنبه سوم حوت تمام شهر کابل و حومه آنرا فرا گرفت. فریاد الله اکبر همان نعره هایی که در قیام های ضد تجاوز کاران انگلیس نیز تاریخ ما با آن آشنا است، طنین همه گیر داشت. صبح روز سوم حوت، مردم کوچه ها و محل های جداگانه از همدیگر می پرسیدند که نمیدانید بعد آنچه واقع خواهد شد؟ با آن شرایط مساعد ناشی از همه گیر شدن ابراز نفرت و خشم، صبح روز سوم حوت، شنیدن يك خبر که مردم به شهر جمع میشوند و مظاهره می کنند کافی شده بود که گوشه‌اره به آواز خبر آنرا بگیرد و به دیگران و به همسایگان نیز برسانند هیچ نوع شبنامه سرتاسری از طرف گروه خاصی در آن روز ها منتشر نشده بود. در روز چارشنبه اول حوت از نوشته های تاپیی و انتشار محدود آن در قلعه زمان خان، و جدا از منبع ان از منبع دیگری در دشت برچی خیرهایی در میان بود اما روز سوم حوت برای يك مظاهره در آن اعلامیه ها تعیین نشده بود. چندین شب نامه قبلی روز ها بعد از تجاوز شوروی و آوردن کارمل به افغانستان انتشار یافته بود که در آنها نیز روزی برای قیام و مظاهره تعیین نشده بود. بنابراین آن حرکت زاده تصمیم خود مردم بدون داشتن رهبری و تمرکز انسجام، در حدود بیان انزجار و نفرت علیه قشون خارجی و دولت روس پای (عظیمی اصطلاح نو پای را بکار گرفته است) ببرک، در بستر زمانی نزدیک به تجاوز و در اوضاعی صورت گرفت که هنوز خاد قدرت مهار کردن مظاهره با پهنای و کمیت مردم پایتخت را نداشت... مردمانی بودند که هیچ نوع تکه و شعاری نداشتند. در بین راه با هم صحبت های سیاسی داشتند و آرام راه میرفتند و جمعیت هائی بودند که در بین راه شعار های ضد تجاوزی و عمال آن را بلند بلند

فریاد می کردند... در چند ماموریت پولیس گروه های ضربتی مخالفین که دوستدار اسلحه برای وظایف مبارزاتی بودند حمله نموده بودند. گزارشی از ماموریت پولیس کارته مامورین حاکی از این بود که پولیس های محافظ بدون مقاومت حاضر شده بودند اسلحه خویش را تحویل کنند. ... مظاهره حوالي ساعت یازده داشت قرار و تمرکز مییافت. اینکه کدام گروه و یا شخصیت از آن حرکت به نفع خود و یا گروه مربوط سود می جست بدانجا نرسید. در هم و برهمی در تجمع مظاهره حاکم بود. قبل از ظهر تقریباً در وقت معین بدنبال مشاهده، طیارات دولتی روسی در همان چند منطقه بخصوص در جاده، میوند و پل باغ عمومی مردم در معرض حمله، ناگهان قرار گرفتند. بیشترین فیر ها بطرف مردم از تعمیرات بلند صورت گرفت که برای مؤظفین از پیش تعبیه شده بود. گفتنی است که در روز سوم حوت سال ۱۳۵۸ ش مظاهره از نظر ترکیب هیچ تجانسی نداشت. هیچ خارجی در نظم و انسجام و رهنمائی و شعار دادن در آن مظاهره وجود نداشت... آن حرکت در هیچصورتی محصول کار تدارکاتی گروه خاص و یا محصول کار هماهنگ کننده ای نبود. گروه های مختلف سیاسی و نظامی که بعد ها تبارز یافتند برای براه انداختن آن مظاهره و یا رهبری آن تا سرحد يك قیام شهری دارنده، چنان مراوداتی نبودند تردیدی نیست که در عرصه تبلیغات گروه های مختلف، حضور قوا یشوروی و دولت دست نشانده، آن، از آن بنفع خود و یا بزرگ نشان دادن خود استفاده نموده باشند.»

آقای نصیر مهرین با این نوشته، خود، تصویری از قیام سوم حوت داده اند. که مردم کابل همینکه صبح وقت روز سوم حوت از خواب بر خواستند، بدون کدام آگاهی قبلی ساکت و آرام و تفرج کنان بطرف مرکز شهر روان شدند و گفتند، برویم مظاهره کنیم و چنان کردند. او در بخش دیگر مقاله خود از «اردو و سیاست» که در آن از قول بعضی از مؤرخین آمده بود که پس از قیام چندین نفر خارجی دستگیر شدند. از «اردو و سیاست» چنین اقتباس می کند :

«... گروهی که مرکب از ۱۶ نفر پاکستانی، دو نفر چینیائی (چینیائی ها با آن نفوس زیاد دو نفر را برای رهبری سوم حوت فرستاده بودند؟) دو نفر امریکائی و یک نفر مصری بود نیز دستگیر شدند.» در نقل قول بالا سوال از مهرین است. بلی مهرین محترم! از نوشته تان بر میآید که شما نیز قیام را به چشم سر ندیده بودید و در متن حوادث قرار نداشتید. و اگر داشتید، ممکن است. تصویریکه داده اید، از يك گوشه آن باشد، نه از عمق و وسعت و پهنای آن. و من نیز که در آنروز کابل را به مقصد هرات ترك گفته بودم، آنچه نوشته ام، مختصر، مؤجز و متکی بر مشاهدات شاهدان عینی و مطالعه آثار برخی از مؤرخین در مورد این روزاست.

ولی اگر آگاهان هر دو نوشته را مقایسه کنند. دیده می شود که کدام کشف تازه درین مضمون مفصل شما، وجود ندارد. زیرا در هر دو نوشته علل و انگیزه قیام همانا نفرت و انزجار مردم از حضور عساکر و سپاهیان بیگانه در زادگاهشان بچشم میخورد، در هر دو نوشته، مظاهره چیان با صدای مقدس الله اکبر و نعره های تکبیر به پیش میروند. در هر دو نوشته شعار هائیکه داده می شود، یکسان است. در هر دو نوشته از حرکت مردم و تجمع آن در نقاط مرکزی شهر صحبت بمان میآید. آقائی که يك سینه سخن دارند نیز یاد آور میشوند که مردم یا «گروه های ضربتی مخالفین» یعنی احزاب و تنظیم ها بالای ماموریت های پولیس حمله نموده بودند و مؤلف «اردو و سیاست» نیز از موجودیت اسلحه، گرم و سرد بین مظاهره چیان خبر میدهد مهرین نیز قیام سوم حوت را قیام مردمی میخواند. و در «اردو و سیاست» نیز آن را تظاهرات خود جوش، او نیز می نویسد که تبلیغات و بهره جوئی های مخالفین شوروی درین موضوع پوشیده و پنهان نبود و آنرا طبیعی تلقی می کند و این حقیر نیز می نویسد: «... دنیا غضبناک بود، تخت ها می لرزیدند، و فرمانروایان از جنگ بزرگ سخن میراندند و تشنه خون، آتش و انتقام بودند، و خدایان جنگ و جنایت براین کشتار بیرحمانه، این

جوهای خون و این سرهای بریاد رفته، مهر تائید میزدند و پنهانی می خندیدند. « اما، در مورد گرفتاری آن دو نفر چینی، که آقای مهرین برای آنها اشک تمساح ریخته است و منکر گرفتاری آنها پس از قیام سوم حوت شده است. باید گفت که در ابلغیه دولت، پس از قیام چنین آمده بود و آنتونی ها ین نیز در کتاب خویش بنام «افغانستان در زیر سلطه شوروی»، در فصل و عنوان مربوط به فاجعه سوم حوت، از آن خبر داده است.

ولی در مورد اینکه تظاهرات سوم حوت سازماندهی شده بود و شما می نویسید که صبح اول وقت مردم همینکه شیندند که مردم به مرکز شهر جمع می شوند و گوش به آواز بودند. سرها را خم انداخته و آهسته و آرام و تفرج کنان و سیاست کنان بطرف مرکز شهر برآه افتادند، دیدگاه های ما متفاوت است. زیرا که چگونه عقل سلیم حکم می کند. همینکه صبح مردم از خواب بیدار شدند، به هم گفتند بیایید برویم به مظاهره!

سرور آذرخش نویسنده چیره دست کشور در کتاب خویش بنام مصیبت نامه هابیل (۱) جریان آنروز شوم را چنین می نویسد: «... روز سوم حوت بود، شب را تا صبح با عصمت و اسماعیل در کوچه ها گشته بودند و مردم را برای قیام فردا تحریک کرده بودند مردم از بام خانه های شان، صدای الله اکبر سر داده بودند، تا سپیده سحر الله اکبر گفته بودند، تا سپیده صبح الله اکبر گفته بودند، تمامی بامهای خیر خانه زیر پای مردم می لرزیدند، تمام خیرخانه از فریاد الله اکبر می لرزید، بانگ الله اکبر از خیرخانه تا، تایمی و از تایمی تا خانه آنها در حصه سوم خیرخانه طنین می انداخت. صبح سحر با جمعیت خشماگین به سوی تایمی حرکت کرده بودند روز سوم حوت بود. مردم در سر راه آنان با بیل و چوب و داس و تبر از خانه هایشان بیرون می شدند و به جمعیت می پیوستند. مردم که پیش

(۱) مصیبت نامه هابیل، چاپ سبا کتابخانه پشاور، خزان ۱۳۷۷ چاپ اول صفحه ۵۴ - سرور آذرخش.

روی سفارت چکوسلواکیا رسیدند، تعداد شان از هزاران تن می گذشت. اهالی خشمناک شهر فریاد می کشیدند، چیخ میزدند، نعره سر میدادند، به روسها و شوروی و کارگزاران وطنی شان دشنام میدادند، شعار میدادند الله اکبر می گفتند و به پیش میرفتند.»

و جناب مهرین می نویسند که کسی مردم را به قیام تحریک نکرده بود، آرام راه میرفتند و صحبت های سیاسی داشتند. (در مصیبت نامه هاپیل، راوی داستان، عصمت و اسماعیل، هر سه نفر عضو تنظیم جمعیت اسلامی افغانستان اند که شب تا صبح کوچه، به کوچه و خانه به خانه سرزده بودند و مردم را برای قیام فردا تحریک کرده بودند.)

آقای نصیرمی نویسند که در پارک زرنگار در دقایقی پیش از شروع تیراندازی اعضای خاد شعارهائی را با تکه های سبز برافراشتند پس بر آنچه در «اردو و سیاست» نوشته شده است که علم های سبزی برافراشته شده بود، مهر تائید می زنند، ولی با سرهمبندی کردن و درهم برهمی خاص، قصداً خاد را وارد معرکه می نمایند و فراموش می کنند که در همین مقاله شان آورده اند که «مظاهره در بستر زمانی نزدیک به تجاوز و در اوضاعی صورت گرفت که هنوز خاد مظاهره با پهنا و کمیت مردم پایتخت کشور را نداشت» پس سوالی پیدا می شود که چنان خاد ضعیفی که ده ها وظیفه دیگری بمقابل خود داشته است، چگونه توانست عده بی را با شعارها و تکه های سبز برافراشته شده بداخل آن جمعیت خشمناکین عظیم داخل نماید و بهره ببرد. و همچنان ننوشته اند که هدف خاد از این عمل چه بوده است و چه بهره حاصلش می شد و یا شده باشد؟

یا می نویسند که هیچگونه شبنامه نشر نشده بود، اما خود از وجود نوشته های تاپیی و انتشار محدود آن در قلعه زمانخان و دشت برچی خبر میدهد که آگاهان میتوانند به تناقض گویی نامبرده درین مضمون پی ببرند ولی حقیقت اینستکه شب نامه هائی فراوانی نشر شده بود که مردم را به قیام سرتاسری فرا میخواند. در

یکی از این اوراق چنین آمده بود :

(بسم الله الرحمن الرحيم)

ای مردم مسلمان و مجاهد افغانستان با نعره های رفیع «الله اکبر» با مشت‌های پولادین بدماغ بی مغز متجاوزین بیدین و عمال حکومت کمونیست بکوبید. مجاهدین مسلمان بخاطر داشته باشید که سلاح های ما عبارت از ایمان ماست. ایمان بهترین، مؤثر ترین و قویترین سلاح در جهان است و عصریترین سلاح برابر ما تاب نخواهد آورد. از همین سبب است که اگر ما علیه امپریالیزم روس و حکومت ملحد کمونیستی مقاومت و رزمیم ما فاتح خواهیم بود و آنها دستخوش شکست مدهشی خواهند شد... یگانه راه فلاح، جهاد و شهادت است. « این شب نامه در ماه فبروری ۱۹۸۰ درست دو روز قبل از سوم حوت بطور وسیعی پخش شده بود که هانری براد شر آنرا در کتاب «افغانستان و اتحاد شوروی» آورده است. (۱)

بلی! انتقاد شما را در مورد شهادت ناهید صاعد که در روز سوم حوت، نه بلکه در روز نهم ثور جام شهادت را نوشیده بودند می پذیریم و آنرا در چاپ بعدی کتاب در نظر میگیرم. و از تذکر شما اظهار سپاس می نمایم. گو اینکه این تذکر را آقای محمد امین قدیرزاده نیز طی مقاله «چند خاطره جانگداز در باره ناهید شهید» در ارتباط با کتاب آقای نبی عظیمی در شماره ۳۶۵ «امید» به نشر سپرده بودند که از ایشان ممنونم. باری ا به پندار من، اینک این مضمون که هم شامل نوشته شما و هم شامل نوشته آقای سرور آذرخش و این حقیر است. شاید برای کسانی که بخواهند تصویر کامل و جامعی از قیام تاریخی سوم حوت مردم آزاده و مسلمان کابل را، در برابر تجاوز خارجی، بدهند و بنویسند بکار آید. بلی، آقای نصیر محترم! این شعر را که همین طوری بخاطرم آمد و مرد بزرگی

(۱) افغانستان و اتحاد شوروی، نوشته هانری برادشر، جزوی ۱۳۷۰، چاپ اول، صفحه ۱۴۶.

آنرا سروده است، اگر موافق باشید بعنوان حسن ختام این مقالت می آورم :

آن فسون دیو در دل‌های کز
می‌رود چون کفش کز در پای کز
و آن کلام پاک در دل‌های کور
می‌نپاید می‌رود تا اصل نور
خانه خود را شناس و خوان دعا
تو بنام هر که خواهی کن شنا

والسلام و علی من التبع الهداء
جنرال نبی عظیمی

*

نظری بر کتاب «اردو و سیاست»

از خاطرات جنرال عظیمی

در شماره ۳۵۶ «امید» هموطنی بنام محمد ایوب عثمانی قلمفرسائی کرده مضمونی را بنام «نظری بر کتاب اردو و سیاست از خاطرات جنرال عظیمی» به نشر سپرده اند، که از توجه ایشان نسبت به این اثر سپاسگذارم. اما بعد : زبان و شیوه بیان این مقاله نیز که با قباحث نگاری و هجو و هزل پهلو میزند. نمایانگر عقده ها کمبودی ها و کاستی های فراوانی اند که بر روح و ذهن نویسنده اش مسلط اند. درین نوشته نیز زهت ادبی، عفت قلم و فرهیختگی واژه های کمیابی اند و داد گری داد گرانه، انصاف و واقعبینی حکم کیمیا را دارند. و احترام به کرامت انسانی در حد الماس و برلیان. در عوض اتهام است و کذب حقایق و دروغ گویی و سیاهدلی که از هر روزنه سر می کشد و کینه و غرض و مرض است که از هر سوراخ سنبله سر در میآورد که انسان بی اختیار بخود میگوید، نوشته، نانوشته بهتر از نوشته، با قباحث آمیخته !

اما ایرادات آن جناب عالی !

- ایشان نوشته اند که در جمله اعرام شدگان در فقره قتل نادرشاه، اسم مرحوم میر سید قاسم خان شخصیت برارنده جنبش مشروطیت اول در صفحه ۲۴ اردو و سیاست به غلط آمده است. که بر آن معترفم. اما ، ان اشتباه را از

رساله « یاد نامه مبارز راه آزادی و قهرمان ضد استبداد » که از طرف مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در ماه جدی ۱۳۷۲ در ایران انتشار یافته است، بدون کدام قصد و نیت منفی تکرار کرده ام. که البته اگر منظور همان میر قاسم خان که به میر صاحب مشهور بود اند، بوده باشد، صحیح نیست، زیرا که ایشان بعد از آن واقعه مدتها زنده بودند و در زندانهای ظاهر شاهی رنج و عذاب و عقوبت بسیار دیدند.

- آقای عثمانی نوشته اند که در صفحه ۶۱ اسمای یکعده افسران با شهامت و دانشمندان قوای مسلح به صفت جواسیس سردار عبدالولی قلمداد شده است که بکلی عاری از حقیقت است. اما اگر نامبرده باردیگر صفحه مذکور را بدقت بخوانند چنین مییابند : « سطر دهم، آخر سطر صفحه مذکور »

«... از جمله سر سپردگان و هواخواهان وی شخصیت های آتی بیشتر معروف بودند : دگروال رحمت الله صافی... الی اخیر» ولی اینکه از میان این ذوات، عده از آنها در اردوی آنزمان جهت خوش خدمتی به سردار مذکور و ارتقاء بدرجات و مقام های بالاتر، سر و دست می شکستند و حتی راپور آب خوردن همکاران خویش را تقدیم می کردند، حرف گزافی نیست و همه از آن واقفند. و در مورد شخصیت علمی و سطح و سویه آقای علی احمد جلالی، من نیز حرفی ندارم.

- جناب عثمانی می نویسد :

«... موصوف در صفحه ۱۰۴ در قسمت هیئات تحقیق بر توطئه کودتای مرحوم میوندوال شهید نظر انداخته اند و هیئات را از جمله روشنفکر ها و بیطرف ها معرفی میدارند»

در حالیکه نه درین صفحه و نه در صفحات ما قبل و ما بعد راوی ننوشته است که هیئات تحقیق از جمله «روشنفکرها و بیطرف ها» بوده باشند.

- نامبرده می نویسد که نویسنده «اردو و سیاست» در صفحه ۱۲۲،

محمد خان جلالر را نیز در جمله تکنوکراتهای طرفدار به داود قلمداد کرده است. در حالیکه او خائن، وطنفروش و ... بوده است.

که باید گفت، ده در کجا، و درخت ها در کجا؟ و این می‌رساند که :

به عقیده عثمانی صاحب، هرگز يك تکنوکرات خائن و وطنفروش نمی شود، و این سایرین اند، همان توده های ملیونی مردم که هم چنین اند و هم چنان. ولی مرا با عقیده او چه کار؟ صرف همینقدر عرض می کنم که اگر در آن پراگراف دقیق می شدند، به منظور نویسنده براحته پی میبردند که از انقطابی که در حزب حاکم غورخنگ ملی در سطوح بالائی رخ داده بود، صحبت شده است. نه آنکه از آقای جلالر و کدام شخصیت دیگر دفاعی و یا تبجیلی بعمل آمده باشد.

- در مورد قاتل خرم مرحوم وزیر پلان جمهوری محمد داود خان، نیز آقای عثمانی، تردید ها و سوالهائی را مطرح کرده و بحر طولی از حدسیات و فرضیات آورده و ریسمانی از حدس و گمان بافته اند. وی مرجان نام را عضو کی.جی. بی و در جای دیگر پرچمی خوانده و می نویسد که چون مرحوم علی محمد خرم قیمت گاز را بالای شوروی بلند برد، بناءً شوروی ها به مرجان نام مذکور هدایت دادند تا خرم را به قتل برساند. و در این ادعای خود مصر اند و اما، نفهمیدم که چه نفعی از آن متصور؟ ولی آقای عثمانی، اگر ده ها تاریخ را ورق بزنید، مأخذی را نخواهید یافت که آن شخصی مجنون مشرب و ژولیده به اثر هدایت کا.جی.بی به چنین عمل دست زده باشد؟ و اگر کسی از شما بپرسد که پس از قتل مرحوم خرم توسط مرجان که عضو کی.جی.بی بوده است قیمت گاز بالای شوروی ها تخفیف یافت؟ چه جوابی می‌دهید؟

- عثمانی در مورد جریان کودتای ثور، آنچه را که مؤلف «اردو و سیاست» آورده است، فانتیزی های تخیلی و دور از حقیقت خوانده و جریان مذکور را از زبان شخصی بنام محمد اکبر دربور قوماندان قوای ۴ زرهدار چنین شرح می‌دهد :

«... او (محمد اکبر) می گوید که در شب ۵ و ۶ ثور که رفیع دو روز قبل از

اتحاد شوروی عاجل به کابل آمد. و هنوز تدارک خاتمش در شوروی خلاص نشده بود. (البته بدستور شوروی ها که هنوز هم خاتمش بستر شفاخانه در مسکو بود، بصورت عاجل از شفاخانه اخراج و بکابل برگشتند. اگر روزی زنده بودیم و سترجنرال محمد رفیع سخن بر لب آورد، شاید جریان تمام حقایق را برای مردم خود افشاء خواهد نمود "عثمانی") حدود ساعت هشت شب بود که قادر که در آنوقت رئیس ارکان قوای هوایی و مدافعه هوایی بود. با آتشه نظامی شوروی و آقای ابولوف که خیلی به زبان فارسی روان صحبت می کرد (اکبر می گوید، من قبلاً هر دوی شانرا میشناختم، برای اینکه چندین بار بخاطر اخذ ویزه با قوماندان قوای چار محمد سرور نورستانی به سفارت شوروی رفته بودم و نیز آنها را در دعوت های رسمی دیده بودم که جهت اشتراك برای دیدن مانورها به قوای چار می آمدند) ، نزد رفیع آمدند، و رفیع برای من هدایت داد که به دهن دروازه باشم و هیچکس را نگذارم که در اتاق داخل شود. بعد از تقریباً یکساعت رفیع زنگ زد که کمی چای برای مهمانان بیاورم. دفتراً نظرم به مدل شیشه نی دلگشا و ارگ افتاد که روی میز کار رفیع قرار داده شده بود. و شوروی ها آنها را خود آورده بودند و برای قادر و رفیع تشریح میکردند. بکلی حیرت زده شده بودم، مرا زود از اتاق خارج کردند و به من امر کرد که در دهن دروازه باش و کس را نگذاری که داخل اتاق شود. به ساعت های ۱۲ شب مرا رفیع صدا کرد که این دو نفر روسی را به مکروریان ها برسان، در جیب خودم، نه در والگا، قوماندان نام شب را برایم داد و برایم گفت که اگر کسی سوال کرد که اینها کی هستند، برایشان بگو، مشاورین قوای ۴ زره دار هستند، تانکها خراب شده بود، ترمیم کردند و حالا من آنها را به خانه شان میبرم. من میدانستم که اینها چنین پلان شوم برای وطنم و مردم در همان شب طرح کرده اند) و آقای عثمانی از گفتار بالای محمد اکبر در یور چنین نتیجه گیری نموده و به اصرار حکم می پردازند :

« ... آمدن رفیع بصورت عاجل از ماسکو بدون علت نبوده و چشمدید اکبر

دریور این حقیقت را ثابت می نماید که روسها مستقیماً در کودتا دست داشتند. و پلان کودتا از طرف روسها طرح و به امر و قومانده آنها اجراء شده و بروز ۶ ثور، رهبران حزب خلق را بهمین جهت بمیدان هوائی کابل برده بودند تا در صورت ناکامی کودتای سیاه ثور توسط طیاره به شوروی انتقال داده شوند. و اینک آقای ستر جنرال آنرا يك قیام افغانی خوانده و دست روسها را در کودتا شامل ندانسته اند. که این بکلی عاری از حقیقت است و روسها کودتا را مستقیماً اداره و قومانده میکردند.»

باری! اگر درین افسانه سرمگسک دقیق شویم، وی از قول یکنفر دریوری صحبت می کند و میخواهد حرفش را به کرسی بنشانند که به گمان اغلب بیسواد و یا کم سواد بوده، فرق بین ماکت کرهء زمین و «مدل شیشه ای ارگ و دلگشا» را نمیدانسته است. همچنان درین افسانه معلوم نیست که چرا محمد اسلم وطنجار که ابتکار قیام مسلمانان ثور را از وی میدانند و سازماندهی حرکت قوای ۴ را مربوط به وی، درین مجلس حضور ندارد و جای وی خالی است و به کدام مناسبتی عبدالقادر در آن لحظات سرنوشت ساز که به محل قومانده خویش در خواجه رواش میبود، به قوا ۴ زرهدار تکلیف رنجه فرموده اند، زیرا اگر حتی منظور از تشریک مساعی قوتهای زرهی و هوائی هم میبود، صرف زمان شروع حرکت قوتهای زرهدار و تعیین اهدافی که میبایست توسط قوای هوائی از بین میرفت و حمایه نیروهای زرهدار، در زمان معین، توسط جدول تشریک مساعی قوتها، به وی خبر داده می شد و اشارات لازم تعیین می گردید. که ده ها وسیله برای انتقال این مسئله برای عبدالقادر و با خبر ساختن وی وجود داشت. واز طرف دیگر عبدالقادرچهره شناخته شده بی در آن وقت در اردو بود و آیا رفتن وی در قوای ۴ زرهدار، درست در زمانیکه رهبران ح.د.خ.ا. زندانی شده بودند و تمام شبکه های اطلاعاتی و جاسوسی فعال بودند، سوال برانگیز نبود؟ همچنان فهمیده شده نمیتواند که چرا آتشهء نظامی شوروی، که يك دیپلمات محسوب میگردد،

مجبور شده باشد که درین پلان گذاری سهم بگیرد؟ در حالیکه متخصصین و مشاورین نظامی فراوانی نه تنها در قوای ۴ و ۱۵ زرهدار، بلکه در گارنیزون کابل وجود داشتند که میتوانند بدون استفاده از ماکت و مدل دلگشا و ارگ، صرف بالای خریطه کابل، وظایف قوت‌های زمینی و هوائی را مشخص نمایند و اهداف را دقیق تر از ماکت و مدل شیشه‌ی کذایی، نمره گذاری و تعیین نمایند، گذشته از آن، برای افسران چون عبدالقادر و رفیع که ارگ و دلگشا را مانند کف دست خود می شناختند، آیا ضرورتی احساس می شد که وظایف خود را، از آتشه نظامی روسی و آقای ابولوف، در بالای مدل شیشه‌ی دریافت کنند؟

و حرف دیگر آنکه همین ابولوف که متهم به کشتن میر اکبر خیبر شده بود، چگونه از طرف سفارت شوروی ماموریت مییابد که به ستاد انقلابیون برود و در حالیکه همه حزبی‌ها اعم از خلقی و پرچی او را می شناسند که او قاتل یکی از رهبران شان است با خونسردی تمام فرمانده کودتای ثور را بدمت بگیرد. و همچنان نکته دیگری نیز روشن نیست، که چرا این دو نفر دیپلمات را که میبایست پس از اجرای وظایف پلان گذاری کودتا، به سفارت شوروی میرفتند، اکبر دربور به مکروریان می‌رساند؟ دوازده بجه شب و آتشه نظامی شوروی در بلاک مشاورین واقع مکروریان؟؟ در حقیقت معاون پوزانوف؟! سوال برانگیز نیست؟

و اینکه آقای عثمانی برای تقویه افسانه اش می نویسد که آمدن رفیع بطور عاجل از ماسکو، دلیل آنست که روسها مستقیماً در کودتا سهم داشتند، دلیل بسیار فقیر و ضعیفی بنظر میخورد. زیرا که چون محمد سرور نورستانی قوماندان قوای ۴ زرهدار، در آن شب و روز در ماسکو بسر میبرد، و قوای ۴ نمیتوانست در آن واحد هم بدون قوماندان و هم بدون رئیس ارکان محصوفاً در آن شب و روز حساس رها گردد. همین و بس و خلاص.

ولی با همه این حرف‌ها آقای عثمانی، نه محتویات کتاب «تجاوز بر کشور

مستقل و جنگ اعلام نشده، تألیف داویدگای - و - ولد دیمیر سبگروف چاپ اول سال ۱۹۹۲م» نه مطالب صریح، روشن و واضحی را که آقایان سلیک هریسن و دیگو کوردوویز، در کتاب «حقایق پشت پرده» تهاجم شوروی در افغانستان،» که به ارتباط عدم مداخله روس ها در کودتای ثور نوشته اند، نه نوشته های آنتونی هاین نویسنده کتاب «افغانستان در زیر سلطه شوروی» نه کتاب «افغانستان گذرگاه کشور گشایان» تألیف جورج آرنی و نه ده ها کتاب دیگر را که به این مطالب پرداخته و بعد از پژوهش های علمی فراوانی، دریافته اند که در کودتای مذکور روسها نقشی نداشته اند، یا خوانده اند و یا ارزشی نمیدهند.

در کتاب «حقایق پشت پرده تهاجم شوروی بر افغانستان» مؤلفین آن در صفحه ۴۷ بصورت قاطعی چنین می نگارند :

«... مطالعه جزئیات کودتای هفت ثور نشان میدهد که کودتا در آخرین فرصت توسط خود افغانها تنظیم شد»

بهر حال !

- چند سطر پائین تر عثمانی مذکور می نویسد که «آقای ستر جنرال، شهامت و جان نثاری های قطعات قوای مسلح فرقه ۱۱ ننگرهار، فره ۷ ریشخور، گارد جمهوری را فراموش کرده اند.» که فراموش نکرده ام و در صفحه ۱۴۴ بصورت مفصل و مشرح نظر به حوصله، ظرفیت و حجم کتاب، از آنها یاد آوری شده است.

- پس از این حرف ها میرسیم به ناسزا ها و دشنام هائیکه جناب عثمانی بر خرق عادت به تمام خلائق نثار می کنند و از آنجمله بالای مرحوم مغفور جنرال شاهپور احمدزی قوماندان خوشنام و با شرف حرمی پوهنتون، جنرال اسماعیل خان «فرمان» که حیثیت استادی را بالای تمام منسوبین اردو داشتند و انسان محترمی هستند و دیگران و حتی بالای احفاد و اولاد آن دو شخصیت محترم که با نیش و

زهر عقرب گونه، خود، همه را گزیده اند حتی حمایت الله آمر سیاسی خدمات تخنیکی را.

- در قسمت دیگر نوشته هایش نامبرده بدون هیچگونه ضرورتی راجع به خصوصیات تخنیکی و تاکتیکی انواع تانکهای آنوقت اردوی افغانستان، شرح مفصل وبی موردی نگاشته اند (آدم حیران میماند که چگونه دست اندر کاران جریده «امید»، موقع نشر چنین مطالب مسلکی را که برای خواننده عادی ارمغانی ندارد و نفعی جز خسته گی نمیرساند، داده است.) و بار دیگر حتی در کودتای ۲۶ سرطان، سعی دارد تا پای شوروی و نقش آنرا درین کودتا به اثبات(۱) برساند وی چنین می نویسد : «اگر آقای عظیمی بیاد داشته باشند که در میدان هوائی کابل طیارات ترانسپورتی جهت فرار دادن داود خان و کودتاچیان از طرف مشاورین روسی آماده گردیده بود.»

که صادقانه می گویم که این موضوع واقعیت نداشت و اگر داشت اینجانب از آن بی خبر بودم و باورم نیز نمیآید، زیرا که داود خان فقید را پس از گرفتاری محترم خان محمد خان وزیر دفاع ملاقات کردم که ایشان با پیراهن و تنبان سفیدی ملبس بودند و هیچگونه علایم و عزایمی در وجنات شان مشاهده نمیگردید، که در صورت ناکامی کودتا، کشور را ترك بگویند و آنهم توسط طیارات شوروی و به مقصد ماسکو.

در جای دیگر می نویسد : «اگر آقای ستر جنرال بیاد داشته باشند که يك قوای منظم شوروی قبل از کودتای ۲۶ سرطان در سرحد شوروی نزدیک به آمو دریا، به بهانه این که قوای شوروی مانورهای محاروبی اجراء می نماید، جابجا گردیده بود» که اینهم بیاد نمیآید و بخاطرم نیست، و اگر چنین هم بوده باشد، چه ربط به کودتای ۲۶ سرطان خواهد داشت؟

و سپس می افزاید «... از دلایل فوق و شواهد روشن به اثبات میرسد که اظهارات جگرن شهید دین محمد خان کاملاً واقعیت داشته، که از جمله افسران

و تانکسیت های روسی ۳۲ تن آنها به کلوب عسکری جا داده شده بودند که شب هم در انجا استراحت میکردند و متباقی آنها در بلاکهای مکروریان ... که این به ذات خود ثابت میسازد که آنها وظیفه داشتند تا بصورت عاجل قوای نجات را تشکیل دهند.»

و منظور از «قوای نجات» از نظر عثمانی این بوده است که همین افسران تانکیست روسی در صورت ناکامی کودتا، سردار محمد داود و کودتاچیان نخبه و طراز اول را به طیارات ترانسپورتی حاضر و آماده، در میدان هوایی خواجه رواش رسانیده و به شوروی انتقال میدادند. یا جل الخالق!؟

در سطور پائینتر می نویسد که استعفی محترم دگر جنرال عبدالکریم مستغنی از اثر بر خورد هائی که با ضیاء مجید قوماندان گارد جمهوری داشته بودند، صورت گرفته است، و می نویسد که جناب مستغنی چند بار نامرده را (ضیاء مجید) را از دفتر کار خود اخراج نمود. و حیرانم که چطور و از کجا و به چه مناسبتی به چنین نتیجه گیری پی رسیده اند، در حالیکه هر کسی که آقای ضیاء مجید را می شناخت و می شناسد، نامرده را بحیث یک افسر مهذب، آراسته، مطیع و خوش برخوردی در نظر میآورد. و تا جائیکه من بخاطر دارم ضیاء مجید برای محترم دگر جنرال عبدالکریم مستغنی حتی برای پسر ایشان جگرن رحیم مستغنی حرمت و احترام فراوانی قایل بود.

بلی ! خواننده عزیز ! بحث و فحص بیهوده یی بود، اما ناچار بودم که از کرکتر قلمی برایتان حکایه کنم، که روز را شب، راست را دروغ، شیر را سیاه و زیبا را زشت می انگارد و با این تصور باطل در پی آن است که آگاهان ایشان را دون خامه نه انگارند.

فهم سخن گر نکند مستمع قوت طبع از متکلم مجوی

و من الله التوفیق

م. ن. عظیمی

آنانیکه با حقیقت تنها ماندند!

نوشته: ن، قیوم زی

منتشره: شماره هشتم سال دوم حوت ۱۳۷۷ ماهنامه «آزادی»

در این اواخر که در حلقات مختلف افغانها، بخصوص روشنفکران، کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» بر سر زبانهاست و به اصطلاح به نقل مجلس تبدیل شده و تقریباً همه را به حرف آورده است، بيمورد ندانستم بمشابه يك افغان علاقمند به مسایل کشورم، مطالبی را در مورد این اثر ارزشمند در قید قلم آورم.

این اثر درست در شرایطی انتشار یافت که مردم افغانستان تشنه ای حقایق اند، حقایق تلخ و دردناک سالیان جنگ که متأسفانه شماری از بیان آن عاجز اند در حالیکه عده ای از تماس با آن هراس دارند، من نمیخواهم در وصف این اثر زیاد بنویسم زیرا بقول معروف «آنچه عیان است، چه حاجت به بیان» هر خواننده ای با بصیرت با مطالعه این اثر بخوبی در میآید که کتاب از وزنه معینی برخوردار است، وزنه ایکه توانست این اثر را بزودی در قطار خوبترین آثار تاریخ نگاری کشور، جای مناسبی بدهد، از نظر من نظیر این کتاب را در سه دهه اخیر تاریخ کشور و حتی بیشتر از آن، نمیتوان یافت، من بهیث تحصیل کرده تاریخ، دشواریهایکه برای آفرینش چنین يك اثر تاریخی، آنهم در شرایط مهاجرت و عدم

دسترسی لازم و کافی منابع و مأخذ، وجود دارد، بخوبی پی برده و آنرا نشانه ای توانمندی و لیاقت نویسنده میدانم.

این اثر، طوریکه نویسنده اش نیز بدان معترف است، همه ای حقایق نه، بلکه بخش و شمه ای از آن حقایقست که نویسنده با آن در جریان حوادث همراه بوده است.

در نوشته های نویسنده در مورد انگیزه ها و دلیل نگارش این اثر، چنین میخوانیم که وی از سکوت و خاموشی ایکه بر همه ای ما حاکم است، شاکی بوده و برای شکست آن و روشن شدن حقایق، تلاش کرده است. حقایقیکه دیگران نمیخواستند و نمی خواهند، بیان دارند.

نویسنده در نامه ای بجواب آقای حامد علمی در جایی از «پشیمانیهایی»، حزب دموکراتیک خلق یاد کرده است، اما معلوم میشود که گفتنی های بیشتری داشته که نتوانسته و یا هم نخواسته است به صراحت به آن قاس گیرد.

ولی حالا که سکوت شکسته است و زمان آن فرا رسیده تا بگفته نویسنده ای کتاب «قفل ها را از لبان برداریم» اینک میخواهم به این جریان یعنی «شکست سکوت» وسیله ای دیگری شوم تا دیگران نیز لب بکشایند و آنچه در ابهام و تاریکی است، در روشنی قرار داده و بدینگونه راه خود را در گمراهی هایکه بر ما عمداً تحمیل شده تا دیر نشده است، بیابیم.

حوادث دو دهه ای اخیر کشور دروس زیادی با آموخت، بخصوص سالیان قدرت حزب دموکراتیک خلق (بعداً حزب وطن)، سالیانیکه بسیاری سنگ وطن دوستی و محبت مردم را سخت به سینه میکوفتند، ولی دریغا که این کوفتن ها فقط تا زمانی ادامه یافت که حاکمیت و قدرت وجود داشت، ولی حال که دیگر از قدرت و امتیاز خبری نیست و کشور به خاکدان و لانه ای دزدان مبدل گشته، نه شعاریست، نه آرمانی، نه از شاعران خبریست و نه از ادیبان، گوئی زمین چاک شد و همه را بلعید.

آری! کجا هستند آن تیوریسن های ما که برای هر پدیده و هر حرکت و هر شکست و پیروزی مقوله های فلسفی و فورمول ها وضع میکردند؟ کجا هستند آن شاعران «انقلابی» ما که برا ی مردم می سرودند؟ آن بلبلان خوشخوان ما مگر در کدام شاخه ای درختی بخواب غفلت فرو رفته اند که با اینهمه درد و رنج و عذاب و آه و ضجه مردم ما که در آسمان بلند است، هرگز از خواب برنخاستند و شعری به آنها، به کابل ویران و کابلیان سرگردان و آواره و در مجموع ب مردم بلاکشیده و رنج دیده ای ما نسروند، آن شاعرانیکه زمانی سروده بود: (دوست دارم این وطن را، سنگ اورا، چوب اورا... کجاست؟ و چرا برای ویرانه های کابل نمی سراید؟ آن نطاقان ما کجا هستند که زمان سخنرانی حاجت به مکروفون ها نداشتند زیرا صدای رسای شان که می گفتند «فریاد مردم» است به آسمانها بلند میشد و در وطنپرستی به کس تن در نمیدادند؟ کجاست آن سوگندها، وعده ها و وعیدها به مردم و وطن؟ گیرم که آنان گذشته خویش را مالا مال از «خطا» و «گناه» میدانند، ولی برای جبران همان «خطا ها» و «گناهان» خویش چه کردند و چه میکنند؟ خاموشی؟ در انزوا زیستن و لب و زبان بستن؟! و صرفاً از گناهان دیروز سخن راندند و بار گناهان خود را بر دوش دیگران انداختن؟ و ناجوانمردانه بر همه مقدسات پا گذاشتن؟

از دوستی شنیدم که: يك تن از افغانهای مهاجر به دیداری یکی از همان کهنه کارانیکه سالیان درازی عضو دفتر سیاسی حزب بود و امروز در همین اروپا تشریف دارند، رفته و از او میخواهد تا اعضای حزب را جمع و تکلیف آنها را روشن سازند، ولی آن «رفیق انقلابی و مبارز آتشین» در جواب میگوید: «رفقا را جمع کنم تا برویم تف بیندازند؟!...» شخص به آخر کلام میرسد و به قول معروف که: «اگر در خانه کس است، يك حرف بس است»، راه خود را می گیرد و میرود. آری! او پاداش اش را دریافته بود و بخوبی میدانست که جز تف انداختن برویش، به سنگچلی نمی آزد.

از گفته های بالا بوضاحت در میابیم که چرا شماری «سکوت» اختیار کرده و با هم همه آن سالیان را «پر از گناه» می پندارند؟ آری! آنها درست میگویند، آنها گناهان بزرگی را مرتکب شده اند، آنها گنهکاران واقعی اند؛ زیرا به آنچه سوگند خورده بودند، هرگز وفا نکردند و آنهمه وعده ها و وعید ها را بجا ننمودند. و چون دیگر به اصطلاح روی ندارند و از آینده و محاسبه ای مردم در هراس اند، باید سکوت اختیار کنند و حرف بر زبان نیاورند ولی آنانیکه سینه های خویش را برای وطن سپر کرده بودند و در راه مردم قدم گذاشتند و هرگز از میوه قدرت و دوران حاکمیت نه چشیدند، و آن را گناه می پنداشتند، از چه باید بهرسانند و چرا از بیان حقایق پرهیزند؟ به قول معروف «وقتی حساب پاک است، از محاسبه چه باک است»، لذا آنها هیچگاه خجل، افسرده و نادم و پشیمان نبوده و نیستند و با صدای رسا اعلام میدارند که: فرزند حزب خویش بوده و به آرمانهایش وفادار اند، چه رسد به هزارانیکه در گورهای خونین خوابیدند و جاودانه شدند، گویند سربازی برای دوست اش که در خارج از وطن قرار داشت و او را در مورد ویرانی کابل و حوادث سال ۱۹۹۲ که او سرباز گارد جمهوری بود، ملامت کرده بود، چنین نوشت: «... ما به سوگندی که سر میدهیم ولی سنگر نمیدهیم وفادار ماندیم چنانچه صدها و هزارانی مانند ما در این راه جان دادند و تپه های بیشماری را رنگین ساختند، ولی نفرین به آن بزرگان ما که تنها سر ندادند، بلکه سنگر را با ما یکجا به دشمن سپردند...»

آری هموطن! آنها را شك و وسوسه بسوی منجلاب کشانید، ولی «آنانیکه با حقیقت تنها ماندند» به قول طبری: «هرگز به لشکر مغرور دروغ، نپیوستند، زیرا با شرف و خلق خویش پیمان داشتند.»

من فکر میکنم هر قدر این سکوت را به سختی بشکنیم، پر صدا تر و دردناک تر میشود ولی بگذار به این جمله این بحث را عجالتاً ببندیم که: مبارزه برای رسیدن به «حقیقت» ادامه دارد و با آنکه در پله های نخستین این راه پیمائی

دشوار قرار داریم و طی سالیان بعد از سقوط، به حقایق بسیاری دست یافته ایم، یقین کامل داریم که با روشن شدن بیشتر قضایا در آینده ای نه چندان دوری، مردم حقیقت جوی افغان، بطلان نظر شماری از نیمه راهان و غرب زده گان را که گویا حزب دموکراتیک خلق مایه ای همه بدبختی های مردم افغانستان است، ثابت خواهند ساخت. بگذار درین راه یعنی پیوستن به «حقیقت» و رسیدن به «حقیقت» همه با ما نیایند و بگذار تعدادی هم خاموش بنشینند و نظاره بکنند، ولی آنچه مسلم است اینکه : از چشمان تیزبین تاریخ هیچ چیزی را نمیتوان پنهان نمود، «حقیقت» چون آفتاببست که بالاخره و سرانجام از عقب ابر های سیاه سر بالا خواهد کرد و خواهد درخشید، ذی سعادت به آنانیکه در راه و جستجوی «حقیقت» اند و در این راه سرافراز راه پیمانی میکنند، زندگی کوتاه است بگذار در سر فرازی بگذرد.

کونهاگ، ۱۵ فبروری ۱۹۹۹

تردید مدعیات آقای عظیمی

در شماره ۳۶۳ «امید» محترم محمد آصف آهنگ تردید هائی را، تحت عنوان «تردید مدعیات آقای عظیمی» مطرح ساخته اند که از ایشان به غلط بحیث یکی از مؤسین ح.د.خ.ا. در صفحه ۳۲۰ «اردو و سیاست» یاد آوری شده است و دگر اینکه هیچگاهی با دولت، چه در جبهه پدر وطن و چه در پروگرام صلح و مصالحه ملی، همکاری نداشته اند که با عرض معذرت، مؤلف «اردو و سیاست» نیز معترف است که شخصیت ملی بی همچو ایشان، چگونه میتوانست از جمله اساس گذاران حزب د.خ.ا. باشند؟ ولی این حقیر پس از آنکه در دهه قانون اساسی اسم جناب ایشان، نورمحمد ترهکی، ببرک کارمل و سیدهاشم صاعد را مطالعه کردم و در دهه دیموکراسی، ایشانرا که در فرکسیون چپ پارلمان تحت ریاست ببرک کارمل موضعگیری چپ گرایانه و ضد رژیم شاهی داشتند و هنگامیکه در روزهای جشن پشتونستان ایشانرا پهلو به پهلو ببرک کارمل در پشتونستان وات می دیدم، به این صرافت افتاده بودم که نکند که ایشان از جمله مؤسین حزب باشند و تاریخ غافل! ولی اکنونکه خود انکار می نمایند، چه جانی برای اصرار باقی می ماند. ولی تنها حکمت این موضوع را که از سهم گیر شان در امر صلح و مصالحه ملی و جبهه پدر وطن نیز انکار می فرمایند، نمیدانم. و از خود میپرسم که آیا اشتراک در چنین اموری نیز خفت آور تلقی می شود و اشتراک کننده مورد سرزنش تاریخ قرار می گیرد، و او را از ما بهتران تحویل نمی گیرند؟

مطالبی چند پیرامون کتاب «اردو و سیاست»

دوکتور میر محمد امین فرهنگ، منتشرهء جراید «امید» ۳۶۵ الی ۳۶۸

کتاب بالا که عنوان مکمل آن «اردو و سیاست در سه دههء اخیر افغانستان» میباشد توسط جنرال محمد نبی عظیمی یکی از صاحبمنصبان ارشد اردوی رژیم کمونستی کابل در سال ۱۳۷۶ ه.ش در پشاور بچاپ رسیده است. این اثر شامل دو جلد و مجموعاً شش بخش و ۱۴ فصل میباشد.

نویسنده در جلد اول بعد از مقدمهء مختصری پیرامون تاریخچهء اردو در افغانستان مطالبی چند در بارهء نقش اردو در کودتاهای متعدد دههء هفتاد و رول آن در دوران حکمرانی نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین ارائه میدارد. (بخش های اول تا سوم جلد اول از صفحه ۴ الی ۳۲۳) در جلد دوم مذکور عملیات اردوی کمونستی را در سالهای زمامداری داکتر نجیب و خاصاً در دورهء بعد از عزیمت سپاه اشغالگر اتحاد شوروی سابق تشریح و در ضمن آنرا به اصطلاح خودش «دفاع مستقلانه» (۱) میخواند (بخش های اول تا سوم جلد دوم صفحات ۳۲۴ تا ۶۱۳). از مطالعهء دقیق کتاب این انتباه حاصل میگردد که اثر حاضر نتیجهء کار دسته جمعی يك تیم نگارندگان میباشد زیرا بخش های مختلف آن با سبکهای متفاوت نگارش یافته و این تفاوتها در طرز جمله بندی و حتی در استعمال واژه ها و اصطلاحات نیز سراغ میگردد. احتمال آن موجود است که این

کتاب مانند کتاب «تاریخ نوین افغانستان» که در اوایل دهه هشتاد ذریعه یک تیم از مؤرخین روسی و افغانی از طرف کمیته فرهنگی حزب دیموکراتیک خلق تدوین شده و در آن تلاش صورت گرفته تا تاریخ معاصر افغانستان را از دیدگاه کمونیسم سر از نو تحریر و آنرا تحریف نماید. (۱) توسط یک گروپ نویسندگان مربوط به همین حزب ترتیب و بعد بنا بر ملحوظاتی بنام یکنفر از جنرالان ارشد اردوی کمونستی به نشر سپرده شده باشد.

بنده نمیخواهم در این نقد مختصر جمیع مطالب ادعا شده در اثر مذکور را مورد تحلیل و توضیح قرار داده در رد و یا تائید آنها چیزی بنویسم زیرا بیشتر مطالب کتاب را موضوعات پیچیده و اختصاصی نظامی و تخنیک های حربی و یا سیاستهای طرح شده جنگی رژیم کمونستی در مقابل «جهاد» که بنا بر اراده مستقل مردم افغانستان براه افتاده بود، تشکیل میدهد. من توقع داشتم و هنوز هم این انتظار را دارم که کارشناسان نظامی افغان و خاصاً آن افسران ارشد اردوی کشور که با خصوصیات قوای مسلح افغانستان در طی دو قرن و نیم اخیر آشنائی دارند و بویژه نقشی را که این اردو در دوره جهاد تا اضمحلال خود در سالهای بعد از ۱۹۹۲ ع در کشور بازی نموده است مطالعه و با تحلیل جنبه های مختلف آن از دیدگاه مردم و جهادشان در مقابل بیگانه بدیلی در قبال این کتاب عرض نمایند، آنها به این دلیل که نویسنده کتاب حاضر قضایا را صرف از زوایا

(۱) «تاریخ نوین افغانستان» از انتشارات کمیته روابط بین المللی حزب د.خ.ا. کابل ۱۹۸۲. از جمله مؤرخین افغانی صرف یکنفر پدر مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ نقدی بر این کتاب تحریر نموده و در آن تیزس ها مدعیات بی اساس این کتاب را در باره تاریخ کشور با دلایل قوی رد نموده بود. من این نقد را بعد از فوت ایشان در لاهلای اوراق مرحومی پیدا نموده و برای اینکه نسل امروز و فردای افغانستان از جعل کاری ها و تحریفیات این حزب در تاریخ میهن ما آگاهی حاصل دارند آنرا به نشر سپردم. مراجعه شود به: م.ص. فرهنگ: نقد کتاب تاریخ نوین افغانستان. نامه خراسان، شماره یکم، سال سوم، فرم ۱۱، مؤرخه دلو - حوت ۱۳۷۰ ه ش (فبروری ۱۹۹۲ع)

و علائق خاص حزبی خود که اخیر الذکر متکی همین حزب و توسط آن بخارج متکی بود دیده و نتیجه گیری نموده است.

با آنهم مطالبی چند در این اثر سراغ نموده ام که نمیتوانم بدون تبصره و عرضه نظر خودم در این موارد توأم با ارائه اسناد و مدارک از آنها صرف نظر کنم و با سکوت در زمینه در واقعیت مهر تائید بر آنها زده در مقابل منحرف ساختن وقایع و حوادث تاریخی کشور خویش از مسیر اصلی آن بی تفاوت مانده باشم. روی این ملاحظات این نوشتار خود را در چند مطلب اساسی خلاصه نموده خدمت هموطنان گرامی و مؤلف کتاب «اردو و سیاست» تقدیم میدارم. شیوه بنده در این نبشه طورریست که مطالب مورد بحث به ترتیب تسلسل صفحات کتاب نه بلکه به سلسله مسایلی مطرح شده اند که آنها را نظر به اهمیت شان خودم از متن انتخاب نموده ام.

مؤلف در پیشگفتار خود ادعا میکند که در کتب متعدد هر کس موضوعات را بر اساس ارتباطات شخصی، خانوادگی، گروهی، قومی، سمتی و تنظیمی نوشته و از حقایق بدور شده اند. زیرا انگیزه اولین دشمنی با کمونست ها و روسها بوده است. (۱)

این ادعای مؤلف عاری از حقیقت میباشد و وی از بن صدحا و یا حتی هزاران کتاب، رساله و مقاله که خاصتاً در طی دو دههء اخیر در افغانستان و انکشافات آن به السنه مختلف بشمول دری و پشتو از جانب پژوهشگران و کارشناسان عدیده افغان و خارجی به نشر رسیده است شاید چند اثر محدودی را مطالعه کرده باشد. (۲) جنرال عظیمی یقیناً در مسایل نظامی و عسکری تخصص

(۱) محمد نبی عظیمی: «سیاست و اردو در سه دههء اخیر پشاور، ۱۳۷۶ صفحه ۲.

(۲) طوریکه از ست مؤخذ کتاب بر می آید مؤلف در مجموع از ۳۷ منبع استفاده به عمل آورده است که از آن جمله صرف ۲۱ آنرا کتب علمی و پژوهشی تشکیل داده و متباقی شامل راپور ها و گزارشات وقایع دوره های مختلف کشور میباشد. م. ن. عظیمی، سیاست و اردو... منبع فوق، صفحهء اخیر کتاب، بدون شماره.

داشته و دارای این صلاحیت میباشد که راجع به جنگ تحمیلی رژیمی که خودش در خدمت آن قرار داشت ابراز نظر کند و در زمینه نتیجه گیری نماید ولی بهیچوجه صلاحیت علمی آنرا ندارد که بر هزاران اثر و تحقیق نویسندگان و علمای افغان و غیرافغان در مورد افغانستان یکدم چنین اتهامی وارد نموده و بدون اینکه آنها را مطالعه کرده باشد بر آنها يك سره خط بطلان بکشد. مگر آنچه در این رابطه هنوز هم جالب تر بنظر می خورد این واقعیت انکار ناپذیر است که خودش اثر خود را بر اساس وابستگی عام و تام به حزب به اصطلاح دیموکراتیک خلق بخش پرچم و زیر تأثیر ایدیولوژی کمونیسم پرشسته، تحریر در آورده و این وابستگی او را چنان يك ذهنیت خاص داده است که باید جمیع حوادث مورد مطالعه را در کتاب خویش در پرتو همین ایدیولوژی تحلیل کند. در چنین يك محدودیت فکری و ذهنی طبعاً آفق دید و مطالعه دريك چوکات از آنهم محدود تر در حبس مانده هر نوع تخلف از آن بمشابه دشمنی با عقیده و جهان بینی مورد نظر تلقی می گردد. این همان نارسائی و کمبود علمی و سیاسیست که در تمام دوره، قریباً هشت دهه، قرن حاضر که جهان بینی کمونیسم عملاً سیستم های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یکتعداد کشورها را تشکیل میداد در نزد علما و سیاستمداران آنها در عملیه، انتخاب و سایل مؤثر برای انکشاف همه جانبه کشور های شان انجماد نظر و عمل را بار آورده بود و ایشان با سماجت و پافشاری بیجا و عموماً جاهلانه بر تطبیق یکسلسله وسایل غیر عملی و دور از واقعیتهای عندی و انفسی موجود در جوامع خویش اصرار ورزیده و چون در عین حال و همیشه در مقابل آنها بروز عکس العمل های اجتماعی را حدس میزدند، بنا بر آن برای جلوگیری از آن و تحمیل آرا و نظریات خود به نظام های مطلقه و دیکتاتوری پناه میبردند. اما بر عکس در سیستم های مبنی بر دیموکراسی که در آنها آزادی بیان و گفتار و عمل و عقیده و افکار تضمین می گردد موضوعات مورد مطالعه و بحث نیز مانند نظام سیاسی و اجتماعی آنها در داخل یکنوع «پلورالیسم علمی» تحلیل و

پژوهش گردیده منجر به چنان نتیجه گیری میشود که مورد پذیرش و قبولی اکثریت جامعه واقع شده و تطبیق آنها هم بدون ایجاد تشنجات و بحرانات جدی عملی میشود زیرا ذهنیت عامه مردم قبلاً در ایجاد آنها مراعات گردیده و تهداب متینی برای شان تهیه نموده است.

با در نظر داشت مطالب بالا دیده میشود که مؤلف کتاب در همان پیشگفتار خویش مرتکب يك نقاضت گوئی بزرگ شده است. نقاضت گوئی دوم مذکور وقتی نمودار میگردد که میخوانیم که نامبرده از یکطرف ادعا دارد که هیچکس نباید آوازه های سرچوک را شاخ و برگ داده بپذیرد و یا شایعات کوچه و بازار را مدار اعتبار قرار دهد (۱۱) ، ولی خودش به کرات بر روایات و آوازه هائیکه توسط اشخاص ثالث پخش گردیده اند اتکا نموده و تیزسهای خود را بر آنها استوار کرده است. خوانندگان محترم میتوانند که این شیوه، متناقض نویسنده را در بخش ها مختلف اثرش سراغ نمایند. بنده بقسم نمونه به یکی دو تای آن بشرح زیر بسنده میشوم :

مذکور در صفحه ۱۲۴ کتاب خود در پاورقی شماره ۲ مینگارد : « گفته میشود که در قتل میر اکبر خیبر یکی از کارمندان سفارت شوروی در کابل بنام اوپلوف دست داشت و قتل توسط شخص خودش اجراء شده بود. » هکذا او در صفحه ۳۲۷ به ارتباط معرفی سجایای داکتر نجیب میگوید : «...شایعه بود که وی (نجیب) به پول و ثروت زیادی در هنگام ریاست امنیت دولتی رسیده بود و هنگامیکه رئیس جمهور شد مقدار زیاد اسعار خارجی و پول را توسط خانمش به هندوستان انتقال داد » (کلمهء نجیب در بین قوسین از طرف این نگارنده ازدیاد گردیده است.)

در هر دو مثال فوق دیده میشود که نویسنده، کتاب خود هم شایعات و آوازه

(۱) م. ن. عظیمی : سیاست و اردو... منبع فوق، صفحه ۲.

ها را اهمیت فراوان داده است ولی تعقیب عین شیوه را از طرف سایر نویسندگان کوبیده و حتی اعتبار کتب ایشان را مورد سوال قرار داده است که اینهم عدم پابندی مؤلف را در اصول و روش پژوهش و نگارش بر ملا میسازد. چنانچه آن کار را در صفحات ۸۶ تا ۸۸ اثر خود به ارتباط قرآینی انجام میدهد که در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر از طرف مؤلف آن، پدر فقیدم شادروان میر محمد صدیق فرهنگ، در باره سهم اتحاد شوروی در کودتا مفصلاً تشریح و قسماً با استناد به اظهارات شاهدان عینی ثبت تاریخ گردیده است. (۱) نامبرده در همین صفحات کتابش باز هم بزعم خود برای پائین آوردن اعتبار کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر میگوید که فرهنگ راجع به نسبت دادن رفیع، وطنجار، محتاط و قادر به حزب پرچم مرتکب اشتباه شده است. احتمال دارد که فقید فرهنگ در متعلق بودن آنها به گروه های خلق و پرچم اشتباه نموده باشد ولی این سهو بهیچوجه این واقعیت تلخ و تأثر آور را تغییر داده نمیتواند که آنها همه شان از کمونستان دو آتشفشان بوده و در چاکری از اتحاد شوروی و بر آورده شدن اهداف آن در افغانستان و بخصوص در قتل عام ملت قهرمان افغان مانند سایر اعضای این حزب وابسته يك لحظه هم درنگ نمسی کردند و در کودتا ها نیز بهمین منظور شامل بودند و هر دو بخش حزب هم در شرارت و جنایت دست کمی از یکدیگر نداشتند. قطع نظر از آن این نقطه هم جالب است که خود مؤلف کتاب سیاست و اردو نیز از چنین اشتباهات بر کنار نمانده است چنانچه در صفحه ۲۳ اثر خود شادروان مهدی ظفر را متعلم مکتب حبیبیه معرفی مینماید در حالیکه آن زنده یاد از اول تا اخیر از متعلمین لیسه استقلال بود و از همین مکتب فارغ گردید. نا گفته نماند که آن نطق چیره دست رادیو افغانستان که در مسلمانی، وطندوستی و اصالت افغانی اش در نزد هیچ کسی شك و شبهه وجود ندارد در همان اولین روز

(۱) م. ص. فرهنگ : افغانستان در پنج قرن اخیر، چاپ نهم، جلد سوم، قم ۱۳۷۴، صفحه ۵ - ۶.

های بعد از فاجعه ۷ ثور ۱۳۵۷ ه.ش خیر دستگیری سردمداران حزب را از رادیو قرائت نموده بود بیغیرتانه و در تاریکی به شهادت رسانیده شد. روحش شاد و مکانش فروس برین باد! و لعنت ابدی بر قاتلین سفاک او!

مؤلف در صفحه ۲۱ کتاب خود به ارتباط تنظیم مجدد اردوی افغانستان از طرف محمد نادر شاه باز هم از کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» اقتباس نموده ولی متأسفانه در این رابطه نیز روش علمی را کنار گزارده است. اساساً وقتیکه يك نویسنده از يك اثر ثالث اقتباس مینماید مکلف است که جمله و یا جملات اخذ شده را در بین ناخنک آورده در اخیر آن شماره، پاورقی مربوطه را درج و در پائین صفحه و یا در پایان فصل منبع آنرا با همه خصوصیاتش معرفی دارد. ولی متأسفانه جنرال عظیمی این قاعده را به ارتباط اقتباس متذکره فوق در نظر نگرفته است و خواننده فکر میکند که اقتباس از کتاب فرهنگ تا اخیر صفحه ادامه دارد. مراعات این قاعده حیثیت يك مقرر اجباری را در پژوهش علمی داراست زیرا در غیر آن می تواند که مطالب کتاب مورد استفاده با مطالب کتاب استفاده کننده خلط گردیده هر دو جانب متضرر گردند و خوانندگان سر در گم شوند. افزون بر آن در این رابطه جنرال عظیمی در معرفی کتاب فرهنگ در صفحات متعدد اثر خود نیز مرتکب يك اشتباه دیگر علمی شده است و آن اینکه نامبرده کتاب را با تمام خصوصیات آن که عبارت از سال و محل چاپ و اینکه چاپ چندم اثر مذکور میباشد معرفی ننموده است. این کوتاهی در مورد سایر آثار مورد استفاده او نیز صدق میکند. تا جائیکه به کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر مربوط است این اثر تا امروز مجموعاً ۱۴ بار تجدید چاپ شده است و نشر پانزدهم آن همین حالا در پاکستان در جریان میباشد. چون ناشرین محترم در قطع و صحافت کتاب و حتی در تعداد مجلد های آن تغییر وارد کرده اند بنابراین آن ذکر سال چاپ خیلی ها ضروری است زیرا در غیر آن اشتباه رخ میدهد چنانچه آقای عظیمی در صفحه ۶ کتاب خود صفحه ۴۳۰ چاپ اول کتاب فرهنگ را

مأخذ داده است در حالیکه در این صفحه متن فرمان سردار محمد هاشم خان در باره اجباری ساختن زبان پشتو در مکاتب افغانستان درج می‌باشد نه ارقام مربوط به اردوی افغانستان در عصر امیر عبدالرحمن خان. مطلب اخیر الذکر در صفحه ۲۹۱ چاپ نخستین کتاب فرهنگ آمده است و شاید در کدام چاپ دیگر آن در صفحه ۴۳۰ درج باشد. عدم مراعات چنین قواعد ضروری پژوهش علمی میتواند که بسرعت بر شهرت آثار ذکر شده صدمه وارد نماید.

مؤلف در جای دیگر باز هم از کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» اقتباس نموده و این ادعا را میکند که فرهنگ قتل محمد نادر شاه پادشاه افغانستان را يك حرکت انقلابی عبدالخالق دانسته انگیزه آنرا تحریکات خانواده چرخ میخواند. (۱) این ادعای او نیز با حقیقت مطابقت ندارد و برای اینکه بر موضوع روشنی بیشتر انداخته شود ببینم که فرهنگ در زمینه چه میگوید. مرحومی مینویسد: «...تاریخ نویسان خارجی در باره هویت عبدالخالق و انگیزه او در این کار مرتکب اشتباهاتی شده اند که منشاء آن نشرات نادرست و غرض آلود مطبوعات دولتی افغانستان بوده است و به اساس آن ویرا پسر نامشروع غلام نبی خان شمرده اند. اقدام او را نیز اکثر مؤلفین مذکور يك حرکت انتقامی وانمود کرده اند که صرفاً بفرض خونخواهی غلام نبی خان چرخ صورت گرفته است.» (۲) موحوم فرهنگ با رد این نظر بحیث یگانه انگیزه این قتل می افزاید که تنها علاقمندی به خانواده چرخ عامل عمده این حرکت نبوده بلکه نا رضایتی عمومی نسل جوان از سیستم خود کامه و دیکتاتوری وقت عمل عبدالخالق را در قطار يك سلسله قتل‌های سیاسی قرار میدهد که در همین زمان در افغانستان بوقوع پیوستند. (۳)

(۱) م. ن. عظیمی: سیاست و اردو... منبع فوق، صفحه ۲۳.

(۲) م. ص. فرهنگ. افغانستان در ... کتاب بالا، جلد دوم، صفحه ۶۳۱

(۳) م. ص. فرهنگ: افغانستان در ... کتاب بالا، جلد دوم، صفحه ۶۳۱ - ۶۳۳.

با در نظر داشت مطالب فوق فوراً دیده میشود که مؤلف کتاب سیاست و اردو میخواهد با ایزاد کلماتی از قبیل «تحریکات انقلابی» و غیره نظریه متوازن و همه جانبه مؤلف فقید کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر را که در آن علاقه عبدالحق به خاندان چرخ و نارضایتی نسل تعلیمیافته در پهلوی هم ذکر گردیده اند از مسیر اصلی آن منحرف سازد. فهمیده شده نمیتواند که انگیزه نامبرده در این تلاش از نظر علم و معرفت کاملاً ناجایز چه میباشد؟

در محل دیگری مؤلف قاطعانه ادعا میکند که فرهنگ جنرال عبدالولی را مسؤل دادن امر فیر بروز سوم عقرب سال ۱۳۴۵ ه. ش میخواند. (۱) بکمال تأسف باید مکرراً بنویسم که وی باز هم بر روی انگیزه های نامعلوم مرتکب عمل عملاً و اخلاقاً ناجایز تحریف مطالب از واقعیت آن میگردد. یکبار دیگر مراجعه میکنیم به آنچه مرحوم فرهنگ در این رابطه تحریر نموده است. او چنین مینویسد: «بر اساس شایعه محیط امر آتش از جانب سردار عبدالولی صادر گردید...» (۲)

طوریکه از جمله فوق معلوم میشود مؤلف کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر در این رابطه شایعات محیط را باز گو نموده است و این ادعا بهیچوجه مبین نظر و یا حکم شخصی او نیست. بر عکس فرهنگ خواسته است با ذکر این جمله که... مخالفان حکومت بخصوص وابستگان حزب دموکراتیک خلق با استفاده از این پیش آمد تبلیغات راشدت بخشیده... و در شرایط فقدان مطبوعات آزاد چنانچه معمول است بازار شایعات گرم گردید. (۳) ، و به خوانندگان کتاب حالی سازد که وارد نمودن اتهام بر سردار عبدالولی به ارتباط صدور امر فیر بر مظاهره

(۱) م. ن. عظیمی : سیاست و اردو... منبع فوق، صفحه ۵۵.

(۲) م. ص. فرهنگ : افغانستان در ... کتاب بالا، صفحه ۷۴۳.

(۳) م. ص. فرهنگ، افغانستان در ... کتاب بالا، صفحه ۷۴۳.

چیان صرف يك شایعه بوده تا امروز توسط هیچ کدام سند مؤثق ثابت نشده است. در حالیکه يك تعداد نویسندگان دیگر و بخصوص وابستگان حزب دیموکراتیک خلق نتیجه معلوم مبنی بر مسؤولیت جنرال عبدالولی را در این حادثه بر يك استدلال مجهول و فاقد مؤخذ استوار نموده بارها حکم مسؤولیت او را صادر نموده اند که اینهم از نگاه روش علمی و پژوهش که بر واقعیتها استوار میباشند يك عمل کاملاً ناجایز و يك جرم علمی و اخلاقی بشمار میآید. (۱)

یکی دیگر از موضوعات جالب در تحریر کتاب «اردو و سیاست» باز هم چگونگی استفاده مؤلف از مآخذ آن میباشد که در این رابطه نیز وی هر نوع

(۱) جالب آنست که خود نویسنده کتاب سیاست و اردو در صفحه ۵۵ کتاب خود باز هم قاطعانه حکم مینماید که امر از طرف جنرال عبدالولی صادر گردید و بر اساس آن افراد اردو بر مظاهره چیان فیر نمودند. ولی نامبرده برای این حکم خود هیچگونه سند و مدرک و یا حتی کدام شاهد عینی را معرفی نمیدارد. بر علاوه نویسندگان آتی نیز در این باره نظریاتی ارائه داشته اند :

م. حسن کاکر : سقوط سلطنت افغانستان در سال ۱۹۷۳، مجله منتشره از طرف مؤسسه مطالعات شرق میانه، لندن ۱۹۷۸، صفحه ۲۱۳.

صباح الدین کشکی: دهه قانون اساسی. غفلت زدگی افغانها و فرصت طلبی روسها، پاکستان ۱۳۶۵، صفحه ۴۱.

تفاوت در بین نظر کاکر و کشکی به ارتباط سهم جنرال عبدالولی در حادثه سوم عقرب در دو مطلب ذیل نمودار میشود. کاکر با قاطعیت ولی بدون ارائه کدام مدرک معتبر حکم میکند که عبدالولی به نسبت اینکه امر فیر را بدون استشاره حکومت صادر نموده بود در بین دانش آموزان و احزاب مخالف منفرود بود. کشکی بر عکس از حکم قاطع اجتناب میورزد و صرف بر شواهد تکیه نموده بیشتر شایعات محیط را بازگو میکند. از طرف دیگر کاکر در همین مقاله و باز هم بدون ارائه کدام سند معتبر ادعا مینماید که در حادثه سوم عقرب بکتمداد زیاد محصلین و رهگذران از طرف اردو بقتل رسیدند (کاکر، صفحه ۲۰۸) در حالیکه کشکی صرف از مرگ پکنفر سخن زده و معتقد است که تعداد تلف شدگان در بین يك تا سه ذکر گردیده، اما موضوع تا امروز روشن نشده است. بگفته کشکی مخالفین دولت (کمونیستها) بعداً این روز را بنام «سوم عقرب» =

امانتداری و رعایت مقررات و شرایط پژوهش را کنار گزارده و مرتکب اعمالی گردیده است که با نویسندگی و نوشتن منافات مطلق دارد. این هم يك قاعده انصراف ناپذیر تحقیقات علمی بشمار میرود که نویسنده باید منابع و مأخذ خود را با همه کم و کیف آن ذکر کند و در جاهائیکه از نوشته های ثالث چه جملتاً و چه از نگاه مفهوم و معنی استفاده نموده است منبع آنها به تفصیل معرفی دارد زیرا در غیر آن موضوع سرقت علمی یا Plagiat مطرح میگردد. این مقررہ آنقدر مهم تلقی میشود که حتی کسانیکه در يك پوهنتون تیزس دیپلوم و یا داکتری خود را مینویسند در اخیر کار خود بشکل تحریری سوگند یاد مینمایند که مأخذ خود را معرفی کامل کرده اند و اگر در آینده در کدام جمله اثر شان مطلبی موجود باشد که منبع آن معرفی نشده باشد مقامات مسؤل حق دارند که لقب اکادمیک نویسنده را فوراً واپس گیرند چنانچه این کار در سالهای شصت در یونیورسیتی «مونشن» آلمان در مورد نواسه ویلهلم دوم، آخرین قیصر آلمان، تطبیق گردید. ولی متأسفانه جنرال عظیمی این اصل را مراعات نکرده است. برای اثبات این ادعای خود اجازه دارم مدارك ذیل را تقدیم دارم :

اول : جنرال عظیمی در رابطه با پیشنهاد سردار محمد داود خان به پادشاه افغانستان برای وارد نمودن تحول سیاسی و اجتماعی در کشور این دو مطلب را مینویسد :

۱. تبدیل نمودن حکومت به حکومت حزبی بر مبنای تشکیل يك حزب واحد و سپردن تمام صلاحیت ها به آن.
۲. منع نمودن اعضای خانواده شاهي از مداخله و اشتراك در کار های سیاسی

=> بزرگداشت میکردند و آنها مثل اختناق دستگاه حاکمه می خواندند که بقول ایشان سبب قتل بسا محصلان و زحمت کشان گردد (کشکی، صفحه ۴۱) بدین ترتیب دیده میشود که کاکر به این ارتباط تئوری کمونیستان را تأیید و خود را در ردیف ایشان قرار میدهد.

و امور دولتی. (۱)

در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» در همین رابطه چنین آمده :

۱. تبدیل حکومت شخصی به حکومت حزبی بر مبنای تشکیل حزب واحد و سپردن تمام صلاحیت به آن.

۲. منع اعضای خانواده شاه که خودش جز آن شمرده نمیشد از مداخله در

کارها سیاسی و مملکت داری. (۲)

از مقایسه دو اقتباس فوق دیده میشود که نویسنده کتاب سیاست و اردو در یک مورد عین عبارت مؤلف کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر را گرفته و در مورد دیگر عین مفهوم را با تغییر در عبارت آن در کتاب خود قید نموده است.

دوم : جنرال عظیمی در جایی مینویسد : «در تابستان سال ۱۹۷۳ شاه که از ناحیه قرار داد آب هلمند اطمینان حاصل کرده بود برای استراحت به اروپا رفت و به اساس حکم قانون اساسی پسر ارشدش شهزاده احمد شاه نیابت او را به عهده گرفت.» (۳)

در مقابل در کتاب فرهنگ چنین میخوانیم : «در تابستان سال ۱۹۷۳ شاه که از ناحیه تصویب قرار داد هلمند اطمینان حاصل کرده بود برای استراحت به اروپا رفت و بحکم قانون اساسی پسر ارشدش سردار احمد شاه نیابت او را به عهده گرفت.» (۴)

طوری که در اینجا نیز بمشاهده میرسد مؤلف کتاب سیاست و اردو جملات کتاب فرهنگ را عیناً و یا با تبدیل کردن بعضی کلمات مرادف اقتباس مینماید ولی با

(۱) م. ن. عظیمی : سیاست و اردو ... کتاب فوق، صفحه ۴۸.

(۲) م. ص. فرهنگ : افغانستان در ... کتاب بالا، جلد دوم، صفحه ۷۰۰.

(۳) م. ن. عظیمی : سیاست و اردو ... کتاب بالا، صفحه ۵۹.

(۴) م. ص. فرهنگ : افغانستان در ... کتاب بالا، جلد دوم، صفحه ۷۷۲.

این فرق که منبع آنرا اصلاً معرفی نمیکنند.

سوم : به ارتباط معرفی اعضای نخستین کنگره حزب دیموکراتیک خلق جنرال عظیمی چنین مینویسد : « ۱- آدم خان جاجی رئیس جلسه، ۲- نورمحمد تره‌کی، ۳- بېرک کارمل، ۴- صالح محمد زبیری، ۵- محمد طاهر بدخشی، ۶- سلطان علی کشتمند، ۷- دستگیر پنجشیری، ۸- شهر الله شهپر، ۹- ظاهر افق، ۱۰- نور احمد نور، ۱۱- محمد اسماعیل دانش، ۱۲- دکتور شاه ولی، ۱۳- دکتور طاهر، ۱۴- عبدالکریم میثاق، ۱۵- عبدالکریم شرعی جوزجانی، ۱۶- سلیمان لایق، ۱۷- اناهیتا راتب زاد، ۱۸- محمد حسن بارق شفیعی، ۱۹- نظام الدین تهذیب، ۲۰- عیسی کارگر، ۲۱- دکتور درمانگر، ۲۲- قدوس غوربندی، ۲۳- یاور شیرزی، ۲۴- هادی کریم، ۲۵- عبدالحکیم هلالی.

در جلسه مذکور اساننامه حزب به تصویب رسیده و کمیته بنام پلینوم کمیته مرکزی مرکب از ۱۸ نفر انتخاب شد که از بین خود کمیته مرکزی حزب را مرکب از هفت عضو اصلی و چهار عضو علی البدل قرار ذیل انتخاب کرد، اعضای اصلی : نور محمد تره‌کی، بېرک کارمل، صالح محمد زبیری، طاهر بدخشی، سلطان علی کشتمند، شهر الله شهپر و دستگیر پنجشیری. اعضای علی البدل : دکتور شاه ولی، ظاهر افق، دکتور طاهر، نوراحمد نور. کمیته مرکزی نور محمد تره‌کی را بحیث منشی عمومی حزب و بېرک کارمل را بحیث معاون حزب انتخاب نمود. (۱)

بهمین ارتباط در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر چنین قید است : « ۱- آدم خان جاجی بعنوان رئیس جلسه، ۲- نور محمد تره‌کی، ۳- بېرک کارمل، ۴- صالح محمد زبیری، ۵- محمد طاهر بدخشی،

(۱) م. ن. عظیمی : سیاست و اردو ... کتاب بالا، صفحه ۵۱.

- ۶- سلطان علی کشتمند، ۷- دستگیر پنجشیری، ۸- شهپر، ۹- ظاهر افق،
 ۱۰- نور احمد نور، ۱۱- اسمعیل دانش، ۱۲- داکتر شاه ولی، ۱۳- داکتر
 ظاهر، ۱۴- عبدالکریم میثاق، ۱۵- عبدالکریم شرعی جوزجانی، ۱۶- سلیمان
 لایق، ۱۷- اناهیتا راتب زاد، ۱۸- بارق شفیعی، ۱۹- نظام الدین تهذیب،
 ۲۰- ملا عیسی کارگر، ۲۱- داکتر درمانگر، ۲۲- عبدالقدوس غوربندی،
 ۲۳- یاور شیرزی، ۲۴- هادی کریم، ۲۵- عبدالحکیم هلالی.

در جلسه مذکور اساسنامه حزب به تصویب رسیده و کمیته بنام پلیونوم
 کمیته مرکزی مرکب از ۱۸ نفر انتخاب شد که از بین خود کمیته مرکزی حزب
 را مرکب از هفت عضو اصلی و چهار عضو علی البدل قرار ذیل انتخاب کرد :
 اعضای اصلی، نورمحمد ترهکی، ببرک کارمل، صالح محمد زیری، طاهر بدخشی،
 سلطان علی کشتمند، شهرالله شهپر و دستگیر پنجشیری. اعضای علی البدل :
 دکتور شاه ولی، ظاهر افق، دکتور ظاهر، نور احمد نور، کمیته مرکزی نورمحمد
 ترهکی را بحیث منشی عمومی حزب و ببرک کارمل را بحیث معاون حزب انتخاب
 نمود. (۱)

در مثال بالا نیز مطابقت اقل ۹۸٪ هر دو متن جلب توجه مینماید و یقیناً
 هموطنان گرامی علاقه دارند تا بدانند که هدف آقای عظیمی از این عمل ناجایز
 چیست؟ و حالا که این کار او بر ملا شده است بهتر نیست که مؤلف کتاب سیاست
 و اردو اقل از نویسنده فقید کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» پوزش
 بخواهد که از یکطرف او را میکوید و از طرف دیگر کار علمی او را از آن خود
 ساخته مرتکب عمل ناجایز سرقت علمی Plagiat میشود؟

چهارم : چون ذکر همه این مطابقتهای بدون مؤخذ خیلی زیاد بوده باعث
 طوالت این نوشتار و ملالت علاقمندان میگردد بنا بر آن در اینجا صرف به بعضی

(۱) م.ج. فرهنگ : افغانستان در ... کتاب بالا، ج دوم، صفحه ۷۳۴ - ۷۳۵.

آنها اشاره مختصر کردیم تا باشد که پژوهش گران در آینده متوجه این عمل ناجایز در کتاب سیاست و اردو شوند. (۱)

نویسنده کتاب سیاست و اردو حل مشکل آب رود هیرمند را بین دولتین افغانستان و ایران که در وقت صدارت مرحوم محمد موسی شفیق صورت گرفت مورد اعتراض قرار داده بدون اینکه صلاحیت آنرا داشته باشد گویی به نمایندگی از مردم افغانستان مینویسد که : «در دوره وی مسأله فروش آب هلمند به دولت ایران مشکلات زیادی را برای وی خلق کرد و شخصیت او را در بین مردم و عوام الناس پائین آورد.» (۲)

مقدم بر همه باید این واقعیت را قبول کرد که دریای هیرمند يك رود خانه سرحدی بین افغانستان و ایران بوده و مطابق به اصول و پرنسیپ های قبول شده بین المللی ایران حق مسلم استفاده از آب هیرمند را دارا بود. از ان واقعیت بهیچوجه نمیتوان انکار کرد. پس مسأله مهم در مناقشه هیرمند بین افغانستان و ایران تعیین مقدار آبی بود که ایران استحقاق آنرا داشت. بهمین منظور در طول سالهای مختلف تا سقوط سلطنت در افغانستان هیأت های متعدد بین المللی برای داوری موضوع به منطقه رفته فیصله هائی نمودند که بنا بر ملحوظاتی یا از طرف افغانستان و یا از طرف ایران مورد پذیرش قرار نگرفتند. تفصیل این قضیه در کتب مختلف آمده و ما در اینجا توجه خوانندگان محترم را به مآخذ مربوطه جلب مینمائیم. (۳) اما در مورد آنچه جنرال عظیمی ادعا میکند میخواهم به این نکته

(۱) خوانندگان محترم میتوانند شباهت های خیلی ها نزدك جملات. پاراگراف ها و تحلیل ها را در بین هر دو کتاب در اوراق ذیل بالترتیب مشاهده و مطالعه فرمایند : صفحات ۵۴ و بعدی کتاب سیاست و اردو و صفحات ۷۴۹ افغانستان در پنج قرن اخیر.

(۲) م. ن. عظیمی : سیاست و اردو ... کتاب بالا، صفحه ۵۸.

(۳) در این رابطه مراجعه شود به کتب ذیل :

م. ص. فرهنگ : افغانستان در پنج قرن اخیر، کتاب بالا، جلد دوم، صفحات ۷۶۹ - ۷۷۱.

اشاره کنم که بعد از انفاذ قانون اساسی سال ۱۳۴۳ و عملی شدن انتخابات آزاد در کشور پارلمان افغانستان برای اولین بار مبدل به مؤسسه ای گردید که ممثل اراده آزاد ملت افغانستان سراغ شده میتوانست. در همین دوره دموکراسی بود که پادشاه افغانستان متوجه این واقعیت تلخ گردید که نزدیکی افغانستان به اتحاد شوروی در دوره صدارت سردار محمد داود مبدل به یکنوع وابستگی اقتصاد و سیاست افغانستان به آنکشور گردیده است. پادشاه این پارلمان را بهترین وسیله ای سراغ نموده بود که میشد با فیصله های آن در باره نکات متنازع فیه بین افغانستان و دو کشور همسایه مسلمان آن اعنی ایران و پاکستان و رفع این منازعات بتدریج از نفوذ شوروی کاسته و سیاست کشور را مجدداً در حد وسط و تعادل بین بلاکهای شرق و غرب قرار دهد. از طرف دیگر توأم با آغاز دور جدید مذاکرات بین افغانستان و ایران در دوره صدارت مرحوم شفیق کتاب سفیدی از طرف وزارت خارجه افغانستان نشر و به دسترس عامه قرار داده شد که در آن تمام سوابق قضیه با فیصله های مختلفی که بعمل آمده بود گزارش داده شده بود. (۱) از مطالعه این کتاب سفید معلوم میشد که موافقه در باره تقسیم مقدار آب بین ایران و افغانستان بمقایسه جمیع پیشنهادات قبلی از هر نگاه بیشتر بمفاد افغانستان بود و آنهم بدین معنی که از یکطرف فیصله شده بود که در وقت آب خیزی مقدار زیاد تر آب برای ایران داده شود و از جانب دیگر با کم شدن تدریجی آب هیرمند در ماههای تموز و خزان این سهمیه متناسب به تقلیل مقدار مجموعی آب دریا کاهش یافته و مقدار کمتر آب به ایران تعلق گیرد. افزون بر آن طرفین موافقه نموده بودند که تا زمانیکه افغانستان نظر بفقدان

< = -- بررسی مایکس : تاریخ افغانستان، لندن، ۱۹۴۰، جلد ۲، صفحات ۲۱۰ و بعدی.

(۱) کتاب سفید، گزارش در باره مسأله دریای هلمند، از نشرات وزارت خارجه دولت پادشاهی

افغانستان، کابل ۱۳۵۱.

پروژه های لازمه خود از آب استحقاقیه خود استفاده کامل کرده نمیتواند در عوض اینکه این آب مانند گذشته بصورت رایگان داخل خاک ایران شود بعد از عقد این قرار داد دولت ایران قیمت آنرا پرداخت نماید. بعد از عقد قرار داد هیرمند بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۲ هـ ش (۱۳ مارچ ۱۹۷۳ ع) پارلمان افغانستان آنرا مطالعه و بتاريخ ۱۰ جوزای همین سال از طرف ولسی جرگه و بتاريخ نهم جوزا از طرف مشرانو جرگه تصویب گردید (۱) و بدین ترتیب اراده آزاد مردم افغانستان در عقب این قرار داد قرار گرفت. بنابر آن هیچ فهمیده شده نمی تواند که جنرال عظیمی روی کدام سند و مدرک با کدام صلاحیت این ادعای تعجب بر انگیز را در تاریخ معاصر افغانستان مینماید که محمد موسی شفیق با عقد قرار داد مذکور حیثیت خود را از دست داد؟ از طرف دیگر طوریکه گفتیم در عقد قرار داد هیرمند پادشاه، حکومت و پارلمان افغانستان که مجموعاً دولت قانونی افغانستان را تشکیل میدادند سهم بودند. بنابر آن مطابق به استدلال جنرال مذکور گویا دولت افغانستان خودش به حیثیت خود صدمه وارد کرد. (۱) این اتهام بزرگ و فاقد کدام سند از قماش همان بر چسپهانیست که در سالهای دموکراسی منسوبین حزب دموکراتیک خلق و نامه های عوام فریب خلق و پرچم بر حکومت و زمامداران کشور وارد میگردند. (۲)

و اما اگر خواسته باشیم در مورد عکس العمل هائیکه در همین وقت در مقابل

(۱) م. ص. فرهنگ : افغانستان در پنج ... کتاب بالا، جلد دوم، صفحه ۸۱۱.

(۲) فروش آبهای اضافی دریا های مشترک در بین کشورهای همسایه از قرون متمادی در تمام جهان بشمول اتحاد شوروی سابقه مروج بود و چگونگی آن در بین ممالک معامله گر بر مبنای قرار داد های دو و یا حتی چند جانبه مطابق به تعاملات حقوق بین الدول تنظیم میگردد و امروز هم تنظیم میگردد. بنابر آن مرادف قرار دادن فروش آب دریا با فروش خاک (یعنی وطنفروشی) يك ادعای واقعاً مضحك و ساده لوحانه است. در مورد معامله آب در بین ممالک مراجعه شود به : ح. هایدریکس : دریا های مشترک در اروپا، کلن ۱۹۹۳، بویژه صفحات ۱۶۶ - ۱۹۲.

قرار داد هیرمند و حکومت شفیق پیدا شد و علل و انگیزه های واقعی آن چیزی بیان داریم اجازه دارم مطالب ذیل را خدمت وطنداران و جنرال عظیمی تقدیم کنم: در دهه دموکراسی قوه های مختلفه سیاسی موجود بودند که به اشکال و وسایل مختلف تلاش دائمی و پیگیر داشتند تا از مؤفقت نظام نوین متکی بر قانون اساسی جدید افغانستان جلوگیری نمایند. یکی از این قوه ها حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق متشکل از دو جناح خلق و پرچم بود که بنا بر امر کار فرمای مقتدر خود اتحاد شوروی شدیداً متوجه این امر بود که مؤفقت دموکراسی در افغانستان پایه های نظام جدید را طوری مستحکم و پایدار می سازد که سرمایه گذارهای طویل المدت مادی و معنوی شوروی در افغانستان بمنظور و هدف طویل المدت توسعه نفوذ نظامی و ایدیولوژیکی اش در آسیا به استقامت نیمقاره و بحر هند مواجه به ناکامی میشود زیرا شوروی افغانستان را کلید ان سیاست توسعه جوئی خود قرار داده بود و برای تکمیل ان هدف شوم مستخدمین خاص خود را در چوکات حزب دموکراتیک خلق در بخشهای نظامی، سیاسی و ملکی آن تربیه و تعبیه نموده بود. همین ملا زمین صادق و نمک حلال بودند که در موقع امضای قرار داد هیرمند هم در خیابان ها و هم در تالار شوری شعار آب فروشی را مرادف به خاک فروشی میدادند. یقین کامل دارم که این وقایع از نظر جنرال عظیمی که خودش در همان آوان مصروف گرفتن ترتیبات نظامی برای اجرای کودتا و سقوط دادن مؤسسه عنعنوی سلطنت و نظام دموکراسی کشور بود پوشیده نمانده است و از کجا که خود در جمله همین شعار دهندگان نبوده باشد و اگر چنین نباشد نمیتواند که حالا دیگر از عناصر خائنی مانند ببرک کارمل و حفیظ الله امین معلومات بدست آرد که چرا ایشان در تالار ولسی جرگه علیه آن گلو پاره میکردند بخوبی میتوانند و میتوانند که در حال حاضر و قبل از این ادعای بی اساس و بی بنیاد خود از بقایای آن چاکران و خدمتگزاران اهداف شوروی معلومات لازم را بدست میاورد و یا بیاورد که اینک همه به غرب پناه

آورده و تصادفاً تعدادشان در کشور هالند که جناب جنرال نیز در آنجا اقامت دارند زیاد میباشد. آیا آقای عظیمی میخواهد باز هم مخالفت و اعتراض يك حلقه محدود و معلوم الحال را که آنرا بنابر صوابدید کار فرمایان خود براه انداخته بودند بحیث اراده ملت افغانستان جازده و با نتیجه گیری غلط اینکه این قرار داد بر حیثیت افغانستان صدمه وارد نموده آنرا بخورد مردم بدهد؟ اگر چنین ساده سنجیده باشد برای آن دیگر دیر شده است و امروز ملت افغانستان با حقایق آشنا شده است! در همین ارتباط ذکر این مطلب نیز ضروری است که طوریکه همه میدانیم بر خلاف بعضی از منابع طبیعی از قبیل معادن یا زمین آب يك عنصر قابل تجدید است و آب رود هیرمند نیز هر سال تجدید میگردد منتهی با این تفاوت که مقدار مجموعی آن نظر به اندازه بارش و ترسبات جوی سالانه فرق مینمود و چنانچه اشاره کردیم قرار داد هلمند ان نکته را به مفاد افغانستان جدلاً در نظر گرفته بود. بر عکس معادن و زمین دو ثروت طبیعی دیگری اند که با استخراج و یا فروش آنها ذخایر شان ختم شده و خود را تجدید نموده نمیتوانند. در سال ۱۳۴۷ ه.ش باری در ولسی جرگه دوره ۱۲ موضوع فروش گاز طبیعی کشور که اتحاد شوروی در تکمیل پروژه آن برای خود یکتوع «انحصار تقاضا» ایجاد کرده بود و بر اساس آن گاز افغانستان را به قیمت گاه ماش بدست میآورد بالا شد و یکعده وکلا بر این حالت سخت انتقاد نمودند. در جریان مباحثات باز هم وکلای مربوط به حزب دموکراتیک خلق و در رأس ببرک کارمل از فروش گاز به اتحاد شوروی شدیداً دفاع مینمودند، در حالیکه همه میدانستند که گاز يك عنصر غیر قابل تجدید بوده و افغانستان از این ناحیه ملیون ها متضرر میگردد. حال خود مؤلف کتاب سیاست و اردو قضاوت نماید که آیا فروش آب اضافی و قابل تجدید رود هلمند صدمه به اقتصاد ملی، منافع علیا و حیثیت افغانستان وارد مینمود یا فروش گاز طبیعی غیر قابل تجدید کشور به نرخ بمراتب نازلتر از قیمت بین المللی به شوروی جهانخوار و تأئید آن از طرف پیروان حزب ایشان؟

نکته دیگر قابل یاد آوری آنست که آقای عظیمی در صفحه ۲۶۹ اثر خود این مطلب را با تبختر بیان میدارد که شفاخانه عسکری چار صد بستر در کابل که با قرضه اتحاد شوروی اعمار و تجهیز گردیده بود در سالهای جهاد خدمات بزرگی برای تداوی مجروحین جنگ انجام داد. نویسندگان در همین جا باز هم از مؤلف کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر یاد نموده با کنایه میگویند که این همان بیمارستانی بود که در موقع بحث بر اعمار آن در ولسی جرگه آقای فرهنگ با آن مخالفت کرد. مؤلف کتاب سیاست و اردو با این ادعای شگفت آور خود که باز هم تلاشی برای بی اعتبار ساختن تاریخ فرهنگ میباشد مرتکب چند اشتباه شده است:

- ۱- از اعتراض آقای عظیمی چنان استنباط میشود که گویا آنعده وکلای ملت افغانستان که با اعمار این بیمارستان با شرایط پیش شده از طرف روسها مخالفت داشتند باید پیشبین می بودند که روزی این ابرقدرت بر کشور شان حمله میکند و این شفاخانه باید برای آتروز آماده باشد (۱)
- ۲- در شفاخانه چارصد بستر در دوران جهاد عمدتاً منسوبین اردوی کمونیستی تداوی میشدند که بر علیه مبارزین راه آزادی جنگ خونینی را در پیش گرفته بودند. مجروحین ملت پهاخته افغانستان اصلاً در آنجا راه نداشتند و طوریکه همه میدانیم بالعموم از ناحیه عدم امکانات معالجوی تلف میشدند. بنا بر آن این شفاخانه در طول جهاد بهیچوجه بدرد ملت افغانستان نخورد.
- ۳- از همه جالب تر اینست که آقای عظیمی با ذکر این مطلب یکبار دیگر امانتداری علمی را کنار گذاشته باز هم ادعای غلط نموده است واقعیت امر اینست که در دوره ۱۲ شوری چنینکه مسأله شفاخانه چارصد بستر که اعمار آن باید از کردیت بالغ برده ملیون دالر اتحاد شوروی تمویل میشد مطرح گردید یکتعداد وکلا که در رأس شان مرحوم عبدالاول قرشی وکیل چاه آب، مرحوم گل پاچا الفت وکیل ننگرهار، مرحوم مصطفی خان وکیل تگاب، مرحوم فرهنگ وکیل کابل،

مرحوم محمد اسمعیل مبلغ وکیل سیغان و کهمرد، مرحوم قاضی هدایت وکیل خوگیانی، محترم عبدالاحد کرزی وکیل قندهار، محترم محمد آصف آهنگ وکیل کابل و یکتعداد دیگر قرار داشتند با اصل پروژه مخالف نبودند بلکه مخالفت شان با چگونگی و خصوصیات و شرایط آن بود که آنرا مخالف منافع افغانستان میدانستند و پدر مرحوم در بیانیه خود در این موضوع چنین استدلال کرد که ضرورت آن موجود نیست که تمام مصارف توسط کربدت شوروی تهیه گردد. مرحومی گفت که صرف باید آن وسایل، آلات و ادواتی که در افغانستان تهیه شده نمی توانند از این قرضه و آنهم در جانی خریداری گردد که در آنجا مواد مذکور به کمترین قیمت دستیاب شده میتواند. سایر کار آمد ها مانند تعمیرات، خشت، سمنت، چوب و غیره از پیداوار داخلی کار سازی شده و از بودجه انکشافی دولت به افغانی تمویل گردد. (۱) این استدلال که کاملاً با منافع ملی افغانستان هم آهنگ بود و تصویب هم بر اساس آن صورت گرفت شدیداً مورد اعتراض کارمل و یکتعداد همکارانش واقع شد زیرا آنها را عقیده بر این بود که هر آنچه را اتحاد شوروی لازم میدانند باید بدون چون و چرا قبول کرد چرا که مفاد افغانستان در آن مضمّن است (۱). کاملاً طبیعی است که طراحان پلانهای پنجساله افغانستان که عمدتاً متخصصین شوروی بودند میخواستند با بلند بردن فشار ناشی از قرضه های آنکشور به افغانستان وابستگی اقتصادی و در انجام وابستگی سیاسی و اجتماعی مملکت ما را هنوز هم بیشتر سازند. این مطالب در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر درج میباشند ولی آقای عظیمی از انهمه تفصیلات فقط يك جمله آنرا اخذ و استدلال بی محتوای خود را بر آن استوار ساخته است. در باره شیوه شوروی در ظاهر برای همکاری اقتصادی با کشور ما ولی در اصل بمنظور تلاش پیگیر جهت وابسته ساختن مطلق جامعه افغانستان به شوروی

(۱) چریده رسمی، از انتشارات دارالانشای ولسی جرگه، کابل ۱۳۴۷، صفحات ۶۷ و بعدی.

اینجانب قبلاً طی یک سلسله مقالات که در جریده «محقق» به نشر رسیده است امثله متعددی ارائه نموده ام که تکرار آن این نبشته را طولانی میسازد و علاقمندان میتوانند آنرا در همانجا مطالعه فرمایند. (۱)

در بخش اخیر این نقد آمیخته با دفاع از کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر و مؤلف مرحوم آن که دگر در بین ما نیست تا خودش از خود دفاع نماید میخواهم راجع به سه ارزش دیگر نیز ابراز نظر کنم که هر سه برای ما افغانان در طول تاریخ ما بحیث یک ملت اعتبار مطلق داشته و خاصتاً بعد از نزول فاجعه هفتم ثور و تهاجم نظامی اتحاد شوروی سابق به سرزمین مقدس ما مقام عالی ترین را پیدا نمودند و برای آنها هیچگونه بدیلی را قبولدار نمیشوم. این سه ارزش بزرگ یکی «وطن پرستی» دیگر آن «دفاع مستقلانه از ناموس و وطن» و سومی «افتخارات» ما میباشد که مؤلف کتاب سیاست و اردو آنها را نیز از نگاه جهان بینی متکی بر ایدیولوژی خود و حزیش تشریح نموده و انتباهی که از آنها حاصل نموده است کاملاً در سمت مقابل برداشتیست که اکثریت ملت با شهامت افغان از آنها داشته و دارد.

اول : دفاع مستقلانه از وطن : این مطلب برای نویسنده آنقدر اهمیت داشته است که حتی یک فصل اثر خود را به آن اختصاص داده است. (۲) ولی باید بلافاصله یاد آورد شد که توجیه دفاع مستقلانه در نزد ایشان و رفقای شان یک چیز و پیش همه ملت افغانستان که در جهاد قرار داشتند مطلقاً چیز دیگریست. آقای عظیمی مانند بیشتر اعضا حزب خود دفاع مستقلانه را ادامه جنگ با ملت افغانستان از طرف اردوی کمونیستی بعد از خروج قشون متجاوز و دفاع از

(۱) م. امین فرهنگ : اقتصاد صلح، اقتصاد جنگ و جنگ اقتصاد، جریده امید، شماره های ۲۲۶

الی ۲۲۹ مژرخه ۲۲ میزان تا ۱۹ سنبله ۱۳۷۵ ه.ش.

(۲) م. ن. عظیمی : سیاست و اردو ... کتاب بالا، صفحات ۳۷۳ - ۴۰۴.

دست آورد های انقلاب خود و تلاش در پیاده نمودن سیاست به اصطلاح مصالحه ملی داکتر نجیب میداند، در حالیکه اکثریت مردم افغانستان از دفاع مستقلانه درک مقابل آنرا داشته جهاد را بدین منظور ادامه میدادند تا رژیم کمونیستی را از بنیاد آن برکنده و آنرا با چنان یک نظامی تعویض نمایند که آرزو ها و خواسته هایشان و اهداف والای جهاد را برآورده بسازد. این نظام جدید هم با آنچه کمونیستان طی ده سال کردند و هم با آنچه تنظیم های جهادی میخواستند پیاده کنند یک چیز نیست بلکه شامل یک سلسله ارزشها و حقوقی میباشد که ملت مجاهد افغانستان آنها را مانند تمام ملل گیتی حق مسلم خود دانسته و بارها توسط قوه های افغانی غیر وابسته به کدام سمت و یا سازمان به نمایندگی از طرف اکثریت صامت ملت افغانستان اعلان گردیده و در رأس آنها حق انکار ناپذیر افغانان به تعیین سرنوشت شان مطابق به اراده آزاد خود آنها قرار میگیرد.

اینکه بعد از خروج قوای اشغالگر، اردوی کمونیستی ابداً قدرت و توانائی آنرا نداشت تا از نظام خود «دفاع مستقلانه» نماید از محتوای این مقاله روزنامه کثیرالانتشار آلمانی بنام «برگیشرلند تایتونگ» بر می آید که بنسبت دهمین سالروز خروج قوای شوروی از افغانستان در جمله سایر مطالب چنین نگاشت: «بتاریخ ۱۵ فروری ۱۹۸۹ آرامشی در جهان حکمفرما گردید. تلویزیون (شوروی) از جنرال بوریس گروموف یکی از محبوب ترین فرماندهان شوروی یک ستاره درخشان مطبوعات ساخت این جنرال ۴۶ ساله آنوقت در حالیکه بیری در دست داشت از فراز رود آمو گذر نموده به میهن خود برگشت. شخصیت های بزرگی رخسار این آخرین فرد اردوی سرخ را بوسیدند که اینک با سر بلند (۱) از سرحد تاجیکستان اتحاد شوروی عبور نمود و این جمله معروف را اعلان کرد: بعد از من دیگر کسی نمی آید»

اما این یک دروغ بود. در کابل یک گروه بزرگ منسویین وزارت دفاع شوروی باقی مانده بود که صرف عنوان خود را تغییر داد، اینک نه بنام «گروه رهبری»

بلکه تحت عنوان «گروه مشاورین» مانند سابق کمکهای عظیم نظامی آنکشور را انسجام میداد و عملیات ظاهراً اردوی افغانی را هدایت میکرد.... در بهلولی این حقیقت تلخ هنوز هم در مسکو دروغ گفته میشود، باوصف اینکه مقامات شوروی دائماً وعده کمک را به پیشتر از يك ملیون جنگ آوران آنکشور در افغانستان تکرار مینمود در عمل هر چیز متوقف بود. این جنگندگان بالاخره خود شان عمل نموده در قدم نخست تعداد تلف شدگان را دروغ محض نامیده گفتند که رقم ۸۹۹۴ نفر کشته شده. در بین ایشان چار نفر جنرال و ۴۹۹ نفر منسوبین ک.ج.ب هم شامل بودند. در واقعیت صرف رأس مخروط را تشکیل میدهد. علاوه آن اینان خیانت دیگر زعمای خود را برملا ساختند و آن اینکه ایشان از همان آغاز باید میدانستند که چنین يك جنگ و آنهم در يك سرزمین کوهستانی و علیه اکثریت مردم آن کاملاً ناممکن بود.» (۱)

بنابر آن آنچه را آقای عظیمی دفاع مستقلانه میخواند در واقعیت ادامه و تطول اشغال افغانستان با يك شکل و کیفیت جدید بود که در خلال آن منسوبین اردوی کمونیستی باز هم از هدایات فرماندهان روسی خود مطابعت عام و تام داشتند.

دوم : وطن پرستی : در درک و فهم ارزش دومین که عبارت از «وطن پرستی» باشد باز هم تفاوتهای بزرگ در بین طرز دید ناشی از جهانبینی آقای عظیمی بر اساس کمونیسم و اندیشه اکثریت ملت افغانستان بز مبنای اسلامیت و ملیگرانی سراغ میکنیم. ما بار ها شنیدیم که سرد مداران نظام کمونیستی افغانستان تا آن پیمانہ در لجنزار وابستگی و اطاعت از «همسایه بزرگ شمالی» فرو رفته بودند که از ترهکی گرفته تا امین و از کارمل گرفته تا نجیب و سایر کدر های رهبری آن

(۱) بنز - دورنر : افغانستان يك خیال باقی میماند. برگیشرلندتسایسترونک مؤرخه. ۱۶
فبروری ۱۹۹۹.

هر کدام نه تنها در دوره زمامداری خود بلکه خیلی ها پیشتر از آن و در تمام دوره زندگانی ذلالت بار سیاسی خویش طوق اطاعت عام و تام از شوروی را بگردن بسته بودند. آنها در این مسابقه آنقدر پیش رفتند که مفهوم مقدس وطن دوستی افغانها را اندازه دوستی و وفاداری شان به اتحاد شوروی تعیین مینماید (۱)، و بدین ترتیب میخواستند که میهن دوستی عنعنوی افغانها را که در ذهنیت عامه تمام جهان مبدل به ضرب المثل شده بود به سویه شوروی دوستی تنزیل بدهند.

نمونه دوم چنین وطن پرستی (۱) را یکتعداد زیاد هموطنان و منجمله اینجانب خودم در زندان پلچرخی وقتی ملاحظه نمودیم که بروز جمعه ۷ جدی ۱۳۵۸ هـ ش مطابق به ۲۸ دسمبر ۱۹۷۹ ع یعنی فردای هجوم اردوی سرخ بر قلمرو مقدس میهن ما صد ها نفر پرچمی که با ما در بلاک دوم این زندان بودند میتنگ به اصطلاح خود شان انقلابی بزرگی را براه انداخته با دادن شعار های حزبی به خیز و جست افتادند. آنها عساکر شوروی را که شب قبل آن زندان را اشغال نموده بودند در آغوش کشیده از سرو رویشان بوسه میزدند و فریاد میکشیدند که میدانستند که دوست واقعی و همسایه بزرگ شمالی شان آنها را در مصیبت تنها نمیگذارد و روزی بحیث ناجی آنها و افغانستان بکمک شان می شتابد، و بالاخره نمونه سوم آن از محتویات کتاب خود آقای عظیمی استخراج شده میتواند که در حالات متعدد اعتراف مینماید که اردوی رژیم کمونیستی و فرماندهانش بشمول خود وی متداوماً از اوامر صاحبمنصبان قشون اشغالگر اطاعت کرده پلتهای آنها را برای نابودی مبارزان راه آزادی افغانستان بشکل سیستماتیک تطبیق کرده بر ضد ملت خود میجنگیدند و هموطنان خود را به امر بیگانه

(۱) م. امین فرهنگ : در اطراف تئوری کمتر کمونیست و بیشتر وطن پرست بودن امین و امینی ها

دامید، شماره های ۲۶۳ و ۲۶۴ مؤرخه ۵ و ۱۲ می ۱۹۹۷.

میکشتمند. (۱)

شاید در این رابطه آقای عظیمی و همتا‌های او فکر کنند که نهضت مقاومت افغانستان نیز با حصول کمک از به اصطلاح ایشان «ارتجاع سیاه» به آن سمت وابسته گردید، ولی باید بلافاصله بیفزایم که امکان دارد آقای عظیمی فراموش کرده باشند که این خود افغانها بودند که جهاد را با وسایل بسیار بدوی در دست داشته، خود ولی با يك عزم آهنین آغاز نمودند. این عزم و اراده آنقدر خلل ناپذیر بود و برای دفاع از میهن و طرد دشمن آنقدر پاك منزه و بی آرایش بود و با چنان احساس عالی انسانی از اعماق عقیده و ایمان شان نشأت میکرد که دنیا انگشت حیرت بدنان میگزد تا جائیکه تعدادی از مردم در جهان غرب در ابتداء حتی از «غیر عقلانی» بودن آن صحبت می کردند و میگفتند که به اصطلاح وطنی ما «مشت و درفش» با هم مساوی نیست و مثال کشور های بلاک شرق را میدادند که چطور در مقابل شوروی سر تسلیم خم نمودند. ولی دیدیم که چطور بتدریج وقتیکه آنها متوجه این عزم خلل ناپذیر افغانها شدند و این قربانی بزرگ ملت افغان را در راه میهن و عقیده شان دیدند خود را در يك مکلفیت اخلاقی یافتند و مجبور شدند که چنین يك ملت با شهامت را تنها نگذارند. بنا بر آن اعطای کمک به افغانها بهیچوجه کدام عنایت ممالک خارج نبود، بلکه مکلفیتی بود که ملت بزرگ افغانستان با دادن قربانی های بینظیر خود برای آنها ایجاد کرد و این خود عالی ترین درجه و معیار وطن پرستی افغانها را نمودار میسازد.

سوم : افتخارات : من نمیخواهم که در این مختصر از افتخاراتی که در نتیجه قهرمانی های ملت افغانستان در طول تاریخ نصیب آن گردیده است

(۱) بطور نمونه مراجعه شود به : م. ن. عظیمی : سیاست و اردو... کتاب بالا، صفحات ۲۸۳ و بعدی،

صفحات ۳۰۹ و بعدی و خاصاً صفحه ۳۳۳. در این صفحات نویسنده بقلم خود از فرماندادن و

اوامر روسان و اطاعت صاحبمنصبان اردوی رژیم کمونیست یاد آور میشود.

مطالب جدیدی افزود کم زیرا همه آنها در کتب متعدد تاریخ از خامه افغان و غیر افغان بارها برشته تحریر در آمده است. در اینجا فقط میخواهم به یکی دو گفته آقای عظیمی تبصره هائی نمایم که موصوف در متن کتاب خود آورده و بصورت غیر مستقیم عضویت خود را در حزب دیموکراتیک خلق و دفاع از دست آورد های انرا بزرگترین افتخار برای خود میدانند. مذکور در جوابیه خود به نقد منتشره شماره ۳۳۵ مؤرخه ۲۰ سنبله ۱۳۷۷ هـ ش جریده امید ژورنالیست و پژوهشگر جوان و وطن دوست افغان، جناب حامد علمی که در شماره ۲۵۴ مؤرخه ۱۴ دلو ۱۳۷۷ جریده امید زیر عنوان دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم چاپ کرده است، هنوز هم صریح تر گردیده چنین مینگارد :

«...بلی! من عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بودم و هستم و هنوز موردی نمی یابم که این افتخار را از دست بدهم و مانند بعضی ها از عضویت در ان حزب پشیمان باشم و یا از ارتباط و پیوند نزدیک با آن شرمنده و خجل، و برای اینکه با شرایط و وضع نوین و آدمهای تازه وفق پیدا نمایم یا مورد عفو آنها قرار گیرم و یا در مجالس شان راهی، بر گذشته خویش خط بطلان بکشم، توبه و استغفار نمایم، آنهم در نزد آن ناکسان که اگر خوب تول و ترازو شوند به پول سیاهی نمی ارزند.» نامبرده در همین نوشتار خود باز هم چنین مینویسد :

«... در فرجام با صدای رسا اعلام میدارم که این بنده حقیر هیچگونه ضرورتی در هیچ موردی برای دفاع از شخص خود در برابر هیچکسی ندارد. بلی! دوست گرامی! نه شفاعتی، نه دفاعیه نمی و نه برائتی، همین!»

اینکه حزب دیموکراتیک خلق افغانستان در دوره طولانی که قدرت را به دست داشت چه کرده است کم و بیش بهمه هموطنان ما که در سمت مقابل آن قرار داشتند معلوم است. من میخواهم در اینجا بصورت بسیار مؤجز یک بیلانس دست آورد های این حزب جنایتکار را باز گو نمایم. آنچه این حزب و سردمداران ملکی و نظامی آن در موقع سقوط رژیم خویش به یادگار گذاشتند به جملات

ذیل خلاصه میشود :

- ۱- زیاده از دو میلیون شهید در بین ملت مؤمن و بیگناه افغانستان بقسمیکه امروز کمتر خانواده افغان را سراغ داریم که هنوز هم در ماتم يك یا چند تن از عزیزان خود ننشسته باشند.
- ۲- بیشتر از نیم میلیون صدمه دیدگان جنگ که همه بشکلی از اشکال ناقص العضو شده و یا به امراض مهلك روانی مصاب گردیده اند و هیچگونه وسایل تداوی و تیمار داری شان موجود نیست.
- ۳- زیاده از پنج میلیون آوارگان افغان در پاکستان و ایران و سایر کشورها که اکثریت شان با شرایط غیر انسانی و طاقت فرسا زندگی دارند بقسمیکه در مطبوعات بین المللی همیشه این وجیزه تکرار میشد که «در جهان از هر دو نفر پناهنده یکی آن افغان و از هر دو نفر افغان یک نفر آن پناهنده میباشد.»
- ۴- غایب شدن هزاران هموطن ما از زندانهای رژیم و بنابر شهادت بعضی شاهدان عینی، انتقال اجباری شان به اتحاد شوروی سابق و غایب شدن ابدی آنها.
- ۵- انتقال اجباری ده ها هزار طفل افغان به شوروی بمنظور «تربیه و آموزش شان برای این حزب شریر و با هدف ناپاک «شوروی ساختن» افغانستان.
- ۶- تخریب و نابودی زیربنای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اصیل و عنعنوی افغانستان که مؤفق گردیده بود تا با آمیختن سالم، متوازن و مفید ارزشهای عنندی خود با ارزشهای مدرن و عصری جهان نوین راه خود را برای انکشاف همه جانبه افغانستان پیدا نماید و تعویض آن با يك ایدئولوژی منحط و زورگو به قسمی که نتایج دلخراش آنرا برای وطن و وطنداران بچشم سرمشاهده نمودیم.
- ۷- محو و فنای روستاها و قراء کشور و کشت میلیون ها ماین کشنده، بشمول ماین های شبیه سامان بازی اطفال و غیره بقسمیکه تا امروز هموطنان ما و حیواناتشان قربانی آنها میشوند.

۸- گسیل نمودن سالیانه، زیاده از صدویست هزار عسکر بیگانه و مجهز به پیشرفته ترین سلاح عصر حاضر و استعمال آن در مقابل يك ملت غریب و بی دفاع بجرم اینکه حاضر نیست تایک مفکوره، خلاف عقیده وطنگرانی و عنعنه خود را بپذیرد.

۹- طرح پلانهای عملیاتی برای تحمیل جهان بینی غیر ملی خود بر ملت افغانستان در ساحه های مختلف حیات افغانی بویژه در سیاست و اردو.

۱۰- همکاری با اردوی متجاوز در پیشبرد و تطبیق یورشهای سیاسی و حزبی بر علیه ملت افغانستان و عملکرد مطابق به امر و فرمان بیگانه.

۱۱- گمراه ساختن و اغوای هزاران جوان پسر و دختر خونگرم افغان و جذب و جلب ایشان ظاهراً برای حزب ولی در واقعیت بمنظور استفاده سؤ و ناجایز از احساسات و جذبات خاصه، دوره جوانی شان و ... (۱)

پس اجازه دارم از جناب عظیمی سوال کنم که آیا همین دست آورد های حزب شماس است که شما با چنین تبختر هنوز هم به آن افتخار میکنید؟ بفرمائید و بگوئید که کدام يك از اجزای این بیلاش مختصر کارنامه های حزب شما چنین افتخاری را بشما اعطاء میکند؟ لطفاً از تمام دوره زمامداری حزب منحوس خود فقط يك مثال هم بیان دارد که آن بمفاد ملت افغانستان بوده باشد و بتوان بر آن افتخار کرد؟

(۱) در حال حاضر يك گروه از دانشمندان افغان که عمدتاً علمای اقتصاد می باشند و منم افتخار همکاری شانرا دارم مصروف آن میباشیم تا خسارات مادی ناشی از جنگ تحمیلی اتحاد شوروی سابق را بر ملت افغانستان از روی اعداد و ارقام موجود و بر اساس تجارب دیگر کشور هائیکه بعین شکل قربانی شده اند، سنجش و آنرا برای يك حکومت ملی و مردمی که بکروز در کشور ما آمدنیست تکمیل نمائیم تا در قسمت مطالبه، غرامات جنگ در مقابل وارثین اتحاد شوروی سابق مورد استفاده قرار گرفته بتواند.

ولی اجازه دارم موازی به گفتار بالا يك بیلانس كوچك از کارنامه های ملت مبارز افغان را نیز پیشکش نمایم که از همان آغاز تا ابدیت مایه افتخار هر فرد افغان مسلمان و وطندوست باقی خواهد ماند :

۱. قیام همگانی و بی امان در مقابل يك رژیمیکه با دستبرد ۷ ثور می خواست دین، خاک و ناموس وطن را به بیگانگان تسلیم نماید.
 ۲. مقابله و دفاع از عقیده، ایمان و میهن با کمترین وسایل در دست داشته در برابر يك ابرقدرت وحشی با این عزم راسخ که یا آزادی و یا مرگ.
 ۳. غلبه بر بزرگترین اردوی تا دندان مسلح يك ابرقدرت که در باره آن گفته میشد : اردوی سرخ شکست نا پذیر است (۱) و شکستاندن این افسانه.
 ۴. گشودن راه توصل به استقلال و آزادی برای تمام کشور های بلاك شرق که از ده ها سال به اینسو از استعمار سرخ شوروی رنج میبردند.
 ۵. داشتن نقش اولی و تعیین کننده در اضمحلال و فروپاشی «کشور بزرگ شوراها» و تجزیه آن به کشور های مستقل.
 ۶. سهم اساسی و انکار ناپذیر در محو و نابود شدن ایدیولوژی منحط کمونیسم در بسا کشور ها و سپرده شدن آن به زیاله دادن تاریخ و ...
- با قرار دادن این دو بیلانس مختصر وقایع افغانستان و ماحول آن در زیاده از دو دهه اخیر در مقابل هم میخواهم از جناب عظیمی بپرسم که کی بیشتر مستحق است که افتخار نماید؟ او و همتا هایش و یا ملت مبارز افغانستان؟
- و یا نمونه دیگر مقایسه چنین افتخارات : جنرال عظیمی در صفحه ۲۹۶ کتاب خود از حادثه انتحار یکنفر جنرال کمونیستی بنام احمد الدین رئیس ارکان قول اردوی مرکزی با احترام و افتخار یاد آور میشود که چطور مرگ را بر اسارت ترجیح داد و نامبرده را نمونه «پایمردی و شهامت» افغانی قلمداد میکند. قطع

نظر از اینکه این انتحار بیشتر بمنظور گریز از اسارت و فرار از حساب دادن گناهان و مسؤلیت صورت گرفته و در عین زمان بی سرپرست ماندن واحد نظامی اش و تسلیمی آن به مبارزین تلقی میگردد، کی بیشتر سزاوار افتخار است؟ آیا افسران دیگری از اردوی افغانستان مانند شهید جنرال محمد صفر وکیل غرزی، شهید جنرال محمد عیسی نورستانی و شهید جنرال محمد شاهپور احمدزی و شهید داکتر میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت که چطور دو نفر اول الذکر در مقابل فشار رژیم کمونیستی مبنی بر اینکه بروند و مردم نورستان را در قیام شان علیه دولت دست نشانده آرام سازند و ایشان باقد بر افراشته و سربلند مرگ و شهادت را بر این خفت ترجیح داده به استقبال آن شتافتند، و دو هموطن اخیر الذکر که می خواستند با يك تكتيك وطنپرستانه کشور را از شر نظام کمونیستی و پیروان آن برهاند ولی گیر آمدند و شجاعانه زندگی های خود را در راه وطن باختند و همه با هم حماسه آفریدند و نمونه های بیشمار «پایردی و شهادت افغانی» را ایجاد نمودند. بدین ترتیب همه با میلیونها شهید دیگر جهاد اسمای شریف خود را در تاریخ پر افتخار افغانستان جاویدان ساختند یا نمونه هائیکه جناب جنرال از آنها در کتاب خود یاد میکنند؟

اینجاست که باید گفت که من، و یقیناً میلیونها هموطن دیگرم، به چنین قهرمانان ملی افتخار میکنیم!

گر چه هر فرد افغان که به شکلی از اشکال خودش و یا نزدیکانش مورد تجاوز و ظلم حزب دموکراتیک خلق قرار گرفته است حق مسلم آنرا داراست تا از چرخانندگان این حزب تقاضا نماید که اقلأ از ایشان عفو خواسته شود ولی در عمل هیچیک در این صحنه قدم نگذاشته است و آقای عظیمی نیز با وصف بیلاست خون آلود بالا هنوز هم ضرورت آنرا احساس نمی کند که از این افغانان طلب عفو نماید. ولی آیا اینهم کدام تقاضای اضافی خواهد بود اگر جناب جنرال

یکبار در مقابل ملت بزرگ افغانستان قامت خود را خم نماید، سر فرود بیاورد و با تواضع از این مردم شریف بحیث یک ملت واحد از اعمال زشت و غیر انسانی که حزب و منسویین آن در مقابل آن انجام داده اند، طلب عفو و پوزش کند و از ادعا های کاملاً واژگونه «دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم» صرف نظر کند؟

والسلام

هامبورگ ۱۹۹۹ - ۲ - ۱۵

آقای محترم باقی خاك خاکسار :

در جریده «فریاد» شماره ۲۸ سال ششم جوزای ۱۳۷۸ چنین می نویسند :

«دفاع از هستی و شرف مردم افغانستان یادفاع از منافع تزاران نوین شوروی؟»

آقای جنرال نبی عظیمی در صفحه های هفتم و ششم جریده «امید» شماره ۳۵۴، بیشتر از ۳۵۴ سطر را به پاسخ چند پرسش آقای حامد علمی نوشته که تمام خواننده های امید پاسخ ایشان را خوانده اند و اینکه قناعت آقای علمی فراهم شده است یا خیر؟ یکطرف مسئله است ولی طرف دیگر مسئله این است که آقای نبی عظیمی تلاش ورزیده اند تا مطالب جالب و بحث بر انگیز را در این پاسخ شان مطرح سازند که در خور تعمق و تأمل میباشد.

آقای خاکسار می نویسند : «رنوس مطالب آقای عظیمی به نظرم چنین جلوه

میکند :

آقای نبی عظیمی نوشته اند که :

- ۱- «اگر به صورت مشخص منظور آقای علمی گذشته شخصی این جانب باشد باید عرض کنم که : هر قدر به گذشته خویش مینگریم هیچ موجبی برای شرمندگی و انکسار نمی یابم، وجدانم طیب و طاهر است و دستانم پاکیزه.
- ۲- بلی : من عضو حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بوده و هستم و هنوز موردی نمی یابم که این افتخار را از دست بدهم.
- ۳- من معتقدم و هنوز به این امر باور دارم که مرا منامه حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بعد ها حزب وطن برنامه مترقی و پروگرام متعالی است که با تطبیق آن انقلاب ملی و دیموکراتیک در کشور ما پیروز میگردد.
- ۴- صلح و ثابت و دیموکراسی و ترقی عمران دو باره کشور آغاز میگردد.
- ۵- من برای تحکیم حاکمیت انقلابی و مردمی خویش مبارزه کرده ام...

۶- به خاطر همین آرمان انسانی... بارها تا سرحد مرگ و نیستی پیش رفته ام...

۷- این حرف ها به معنی آن نیست که با بازنگری به گذشته، متوجه اشتباهات و غلطی های خویش نگردیم و با تفکر باز و دید وسیع و ژرف بر آنچه که بوده ایم و آنچه که کرده ایم ننگریم و درس های بایسته از آن نه گیریم.

۸- آه من نمیخواهم در مورد عملکرد خویش در جنگ های دفاعی و مشروعی که به خاطر دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم وطن مخصوصاً اهالی غزنی، هرات و کابل انجام داده ام سخن بگویم...

۹- بلی جنگی که به خاطر دفاع از شرف و ناموس و حیثیت و آزادی خودت و مردمت انجام میدهی چه در قاموس نظامی و چه در قاموس حقوقی به نام جنگ مشروع و عادلانه یاد میشود هیچ لکه ننگی بر جبین و دامان انسان نمی نشیند. (صفحه ۳۵۴ شش امید شماره ۳۵۴)

«خواننده های ارجناک جریده امیدا با شمردن نه بخش از گفتار آقای عظیمی یک بار یکا یک آن بخش ها را با همدیگر از دیدگاه ستر جنرال پروفیسور محمود قاری اوف مشاور ارشد دکتور نجیب اللہ... که در کتاب «نبرد واپسین من» انتشار یافته است نیز مطالعه می نمائیم تا وجوه اشتراک یا افتراق دیدگاه های آنها را یافته و آن وقت آقای نبی عظیمی با بحث های تیوریک و علمی... اگر لازم دیدند این بحث وجدل را دنبال نمایند و من هم به مثابه یک پراتیسین باز هم درس های مثبت و منفی از آموزگار های منفی خواهم گرفت.»

محمود قاری اوف در کتاب «نبرد واپسین» مینویسد :

«نویسنده هنگامیکه روند بازگشت سپاهیان شوروی از قلمرو این کشور پایان یافت به تاریخ هفتم فبروری ۱۹۸۹ به سمت مشاور ارشد نظامی رئیس جمهور فرمانده نیرو های مسلح جمهوری افغانستان ... به کابل رفتم...»
این مشاور ارشد دکتور نجیب اللہ از ریسمان تا آسمان میبافد اما نمیتواند

انکار کند که :

« این حزب در اپریل ۱۹۷۸ موفق گردید حکومت داود را سرنگون کند... در واقع این چرخش نه يك انقلاب توده ای بلکه يك کودتای نظامی بود » (صفحه ۱۶ و ۱۷ همان کتاب) پس همه کسانی که کودتای هفت ثور را انقلاب هفت ثور نامیده اند و یا مانند آقای نبی عظیمی برای تحکیم حاکمیت به اصطلاح انقلابی که در واقع تحکیم حاکمیت کودتاگران بوده است و به خاطر تحقق همان آرمان های کودتای نظامی... تا سرحد مرگ و نیستی پیش رفتند... بایست يك بار دگر بیندیشند که چه کرده اند و تفاوت انقلاب و کودتا را دریابند! »

ولی آقای باقی خاک خاکسار مثل اینکه با چشمان بسته اردو و سیاست را خوانده اند. زیرا که مؤلف کتاب « اردو و سیاست » نیز، با دیدگاه سترجنرال قاری بیف موافق است و حادثه ثور را انقلاب توده ای نمی شمرد. بلکه با عنوان درستی در صفحه ۱۳۱ « اردو و سیاست » می نویسد : « دومین کودتای اردو یا قیام مسلمانان ۷ ثور. » و امیدوارم که خاک خاکسار، هم به حرافی و راجی خویش پی برده باشند و از ژرفای قلب شان با من همنا شوند که راه و مقصود شان از این نقد، چیدن گل سپید، نه، بلکه جستجوی عبثی برای یافتن لاله سیاه و عقیمی است در دامان سبز و همیشه بهار اردو و سیاست.

آقای خاک خاکسار سپس از صفحات ۲۵، ۲۶، ۲۷ و ۲۸ کتاب قاریف آورده و در باره تصمیم اعزام قوای شوروی به افغانستان اقتباس مفصلی نموده و می نویسد که : « آقای نبی عظیمی ! ممکن اکنون ملتفت شده باشید که در کجای کار قرار داشتید و از که با چه وسیله دفاع میکردید. آیا از برنامه ترقی... « پروگرام متعالی »، « صلح و ثبات » و « دموکراسی »، « تحکیم حاکمیت انقلابی » و آرمان انسانی... دفاع می کردید و یا از منافع تزاران نوین شوروی، البته در ساحه تمامیت ارضی افغانستان که حاکمیت ملی اش را با کودتا های ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، ۷ ثور ۱۳۵۷ و تجاوز اشکار شوروی در ۶ جدی ۱۳۵۸ به بازی

گرفتید و وطن را به خاک و خون کشیدید؟»

به گمانم آقای خاک خاکسار بخش بزرگی از اردو و سیاست را که در باره تصمیم اعزام قوای شوروی به افغانستان در صفحات ۲۱۳ الی ۲۲۱ کتاب آمده است. دقیقاً مطالعه نفرموده اند. زیرا که مؤلف تحلیل های فراوانی در باره این تصمیم نابخردانه زعمای آنوقت شوروی ارائه نموده و اخیراً با نقد کتاب ستر جنرال گریف، «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» یا «نبرد واپسین» و «جنگ بدون برندگان» دقایق لمحات و صفحات گوناگون آن تصمیم کذایی را که با گذشت زمان روشن تر و برهنه تر شده است و می شود و قسمت هائی از آنرا در همین کتاب تحت عنوان «نگاهی بر کتاب افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» ملاحظه میفرمائید، تحلیل و به رشحه قلم آورده است.

و اینکه جناب باقی خ. خاکسار می نویسند که حتی با کودتای ۲۶ سرطان نیز حاکمیت ملی کشور ما از بین رفته بود. مربوط به طرز تفکر جناب ایشان است. ولی به پندار من برای چنین حکم قاطع و فرمان جزم و خشک، میبایستی دلیل و برهان ارائه میفرمودند. زیرا اگر حاکمیت یک کشور از بین برود، باید تمام نهادهای حقوقی، سیاسی اقتصادی و اجتماعی آن جامعه نیز منعدم گردد. و ما دیدیم که نه در دوران جمهوریت محمد داود خان فقید «رح» و نه در دوران حاکمیت حزب د.خ.ا. (وطن) این نهاد ها دستخوش کدام تغییری نگردیدند و صدمه ندیدند واضحتر عرض شود. اینکه اگر کشوری یعنی دقیق کلمه اشغال می گردد باید اولاً اردو و نهادهای انتظامی و امنیتی آن خلع سلاح گردد، بیرق ملی کشور، تغییر بخورد و بیرق کشور اشغال کننده به اهتزاز آید، با نکوت عوض گردد، قانون اساسی تغییر بخورد و قانون اساسی کشور اشغال کننده مسلط شود، استقلال سیاسی کشور از بین برود و در تمام جهان با هیچ کشوری مناسبات سیاسی به سویه سفارت وجود نداشته باشد، پارلمان از بین برود، مناسبات حقوقی جامعه مطابق نورم ها و مناسبات حقوقی کشور غاصب تغییر

بخورد، آزادی دین و مذهب از بین برود، و غیره... در حالیکه افغانستان یک کشور مستقل بود و تا هنگامیکه حاکمیت حزب د.خ.ا. (وطن) سقوط نکرده بود مستقل باقی ماند و از وجب، وجب خاک آن در برابر تجاوز خارجی دفاع گردید. بناءً نمیتوان چنین قاطعانه حکم کرد که حاکمیت ملی کشور از بین رفته بود. اما شکی نیست که دعوت دولت ها و حکومتات وقت از شوروی سابق مبنی بر ارسال و اعزام قوا و تصمیم زعمای شوروی در رأس لیونید بریژنف با فرستادن قوای آن کشور به افغانستان، در تاریخ بصورت قاطعانه محکوم می گردد و نویسنده نیز در اردو و سیاست بارها به این امر اشاره نموده است.

باقی خاک. خاکسار در همین پراگراف بطور اسف انگیزی، با واژه ها و مقوله های برنامه، مترقی، پروگرام متعالی صلح و ثبات و دموکراسی در ستیز اند و معلوم می شود که با روح و روان چنین واژه های بلند و فخیم که هدفی جز آزادی و رهایی انسان فقیر و اسیر و مظلوم ما، از ظلم و ستم قرون نداشت، میانه ندارند و تمسخرکنان آنرا منافع تزاران نوین شوروی، میخوانند. و خواهان بحث تیوریک درین مسئله اند. بگذار از ایشان بپرسم که آیا در نفس برنامه ایکه خواهان تقسیم عادلانه زمین، تقسیم عادلانه تولید و نعمات مادی است و در نفس پروگرامی که انسانها را احترام می کند و هیچکس را بر دیگری رجحان و برتری نیست و هم در برابر قانونیکه خود وضع می کنند برابر اند و به دین مقدس اسلام، سنت های نیکو و عنعنات پسندیده مردم با دیده حرمت نگرسته می شود و خواهان ریشه کن ساختن بیسوادی، فقر، جهل و مرض است. در کجای این برنامه و با کدام واژه، آن آقای ب.خ. خاکسار مخالفت دارند. و این پروگرام چگونه با منافع تزاران شوروی سازگار بوده است؟ میخواستم از ایشان سوال کنم که چه پروگرامی را پس از سقوط حاکمیت حزب وطن برای کشور خود روی دست گرفته بودند و حاصل آن چیست؟ پس از تقریباً هشت سال، که از سقوط حاکمیت حزب وطن می گذرد. چه کرده اند؟ و چه دستاورد دارند؟ کابل خرابه و بخون نشسته

افغانستان زخمی و خون چکان، و با تلخی دریغ و افسوس کشور وابسته به منافع تزاران پنجاب و شیوخ عرب و دال خوران دیوبندی. و هنوز هم سر را بالای شانه ها بلند نگهداشتن، نغمه قدیمی و منفور افتراق و جدائی بیشتر را ساز کردن و آب به آسیاب قشری ترین و سیاهترین و نادان ترین آدم های آدم نما ریختن... جناب از مسلخ افشار، از قربانگاه مزار از کشتار بیرحمانه يك نژاد در بامیان و از کوچ وحشیانه اجباری مردم شمال کابل، از تحقیر سرمدی و جاودانه يك ملت، که حاصل همین خوشبآوری ها و سطحی اندیشی های ا همفکران ایشان بوده است، يك کلمه حرف نمی زنند. و فراموش می کنند که همین اکنون در آن وطن بلا کشیده چه میگذرد؟

در مقاله خاک. خاکسار که قسمت های اصلی آن، اقتباسات مطول از کتاب جنرال قاریف است، تنها و تنها يك حرف برجستگی دارد. و آن اینکه چرا نویسنده مقاله دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم، گستاخی بی نموده و هنوز هم به برنامه مترقی حزیش افتخار می کند، و دیگر هیچ! و آنچه آقای قاری اف نوشته، آیات منزل فکر می شود و فراموش می گردد که حوادث را هر کسی میتواند به زعم خود تفسیر و توجیه نماید برای جلوگیری از مطول کلام در این زمینه توجه شان را به پاسخ های که در همین ارتباط به آقای حامد علمی، امین فرهنگ و دیگران داده شده است جلب می کنم. و یاد آور می شوم که کتاب گریف نیز در همین کتاب نقد شده و ایشان می تواند پاسخ های فراوانی از آن نقد دریابند.

با احترام

م.ن. عظیمی

نقدی بر مقاله آقاي فرهنگ

جنرال نبی عظیمی

دانشمند محترم جناب داکتر محمد امین فرهنگ در شماره های ۳۶۵ الی ۳۶۸ امید، مقاله مطولی بنام «مطالبی چند پیرامون کتاب اردو و سیاست» بچاپ رسانیده بودند. اینجانب با درک این موضوع که هر فعالیت فرهنگی که منظور آن رهیابی و رهبری و جستجوی حقیقت باشد، خواه ناخواه با مت‌تردیدهایی مواجه میشود با خونسردی کامل نه تنها نظریات ایشان را مطالعه کردم، بلکه بعضی حملات و ناسزاگویی‌ها و برچسپ‌ها و اتهامات چند نفر دیگر را که ناشی از هیجانانگیز تب‌آلودی بودند به خوانش گرفتم و بیاد گفته مشهور سپینوزا که مدت‌ها قبل آنرا در فصلنامه «روشنی» (۱) خوانده و یادداشت برداشته بودم، افتادم آن گفته پر مغز چنین بود :

«نی تمسخر، نی تجلیل، نی محکوم کردن و نی نفرت ورزیدن، بل فهمیدن» و با این عقیده که جنگ خامگی درین شرایط غمبار تأثیرات زیانبارتری از جنگ خانگی برآذهان و افکار مردم بجا می‌گذارد، تنها به پاسخ تردیدها و سوالهایی میپردازم که آقای م. ا. فرهنگ مطرح کرده‌اند و امیدوارم که در پرتو آن، سایرین نیز جواب‌های خود را دریافت کنند. البته با زبان معمول و پذیرفته

(۱) فصل نامه، روشنی «یادداشت مدیر» شماره اول بهار ۱۳۷۷ ه.ش، چاپ آلمان.

شده در بازار گرم و داغ نقد، که همانا حرمت قلم است نه با زبان بازاری که تربیت ذاتی و فامیلی ام بن هرگز، حتی در بدترین حالات، اجازه نداده است و نمی دهد، هر چند که بکار برد آن چه آسان و چه ارزان شده است.

* * *

نوشته های جناب محمد امین فرهنگ که علی الرغم توقع از آن شخصیت فرهنگی، با احساسات و هیجانان مہار ناشدنی و سرکشی آغاز و پایان یافته، متأسفانه از محیط و فضای تنگ و محدودی بر خوردار بود که قبل از همه ابر حضور يك تعصب کور و يك تفکر بسته در آسمان آن سنگینی می نمود، و از چنان سکوی بلند و صنفه رفیع نقد شانرا آغاز و فرجام بخشیده بودند که گویی در تمام آفاق و نفس تنها و تنها شخص شخیص ایشان است که «صلاحیت» نقد، پژوهش، اظهار نظر و عقیده را دارند، و دیگران هیچ، هیچ! این مقاله متأسفانه حامل پیام سازنده نبود و در آن از آینده نگری و پرداختن به مسایل مبرم افغانهای بخون نشسته، نه خبری و نه اثری، و اگر پیامی داشت، صدای افتراق، پیام جدایی، نفاق و شقاق بیشتر، حامل خودبینی و خود ستایی و تحقیر و توهین آنانی که به گونه وی نمی اندیشند. مقاله محصور در چهار چوب منافع خانواده گی و پرداختن به مسایل کم اهمیت عاطفی، مقاله مطولی که انسان بعد از خواندن آن، بیاد گفته کاسیوس (۱) رومی می افتد که هنگامی که از جاده «روم» که بطرف «کاپوا» کشیده شده بود، با همسفرانش می گذشت و اجساد شش هزار و چار صد و هفتاد و دو تن همزمان سپارتاکوس را بالای صلیب ها مشاهده کرد،

(۱) «سپارتاکوس» نوشته هوارد فاست، ترجمه ابراهیم یوسنی، چاپ آفست مطبعه دولتی

سال ۱۳۶۲ صفحه ۱۷.

بی اختیار و از فرط نخوت گفت: «حیف اینهمه تیرا» بلی! حیف اینهمه وقت و کاغذ!

باری، قبل از همه میخواستم خاطر مبارك فرهنگ را جمع بسازم و اطمینان دهم که خواب راحت داشته باشند، زیرا که «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» يك كتاب تاريخ نيست، بلکه گزارشی است در سطح يك كتاب خاطرات، و نویسنده آن نیز هرگز نه ادعای کمال را داشته است و نه ادعای فضل و دانش را و در همان پیشگفتار معترف شده است که این خزعبلات سرشار از کاستی ها و کمبودی های فراوان است، بخصوص در بخش مقدمه آن که با شتاب و به گونه گذرا، حوادث را اعم از سیاسی و نظامی به رشحه قلم آورده است. پس نویسنده آن حد و حدود خود را می شناسد و هرگز آنرا بدیل هیچ کتاب تاریخ نمی داند. بخصوص بدیل آثار گرانسنگی که یکی از آنها «افغانستان در پنج قرن اخیر» تألیف میر محمد صدیق فرهنگ فقید است، و در نوشتن اردو و سیاست بارها و بارها از آن استفاده شده است.

و اینک بصورت بسیار موجز و فشرده می پردازم به پاسخ ایرادات آن دانشمند بزرگوار!

ایشان در سطور ۱۲ و ۱۳ بخش اول و آغاز مقاله شان نوشته اند: «از مطالعه دقیق کتاب این انتباه حاصل میگردد که اثر حاضر نتیجه کار دستجمعی يك تیم نگارندگان میباشد، زیرا بخش های مختلف آن با سبک های متفاوت نگارش یافته.» (۱)

اما، اینکه چگونه این اتهام بزرگ را ثابت می سازند، واضح نساخته اند. به

(۱) اگر گاهی تفاوتی در شیوه نگارش بعضی از صحنه ها و رویدادها در «اردو و سیاست» به ملاحظه میرسد، بخاطر آنست که از سنگینی و ثقلت زبان نظامی کتاب گامسته شده، و خوانندگان آنرا به مثابه يك تعلیمنامه نظامی تحویل نگیرند. پس زبان کتاب تلفیقی است از زبان نظامی و تا حدودی زبان ادبی، که نویسنده درین کار کمتر توفیق یافته است.

پندار من، در کشور های پیشرفته کسی که مورد چنین اتهامی قرار میگیرد، حق دارد وکیل بگیرد و اقامه دعوی کند، اما روی ناداری سیاه، که غم نان نمی گذارد ورنه عرض می کردم که بسم الله، بفرمائید ثابت بسازید، و یا از بهتانی که وارد نموده اید معذرت بخواهید.

و نکته دیگر درین رابطه اینست که برای نوشتن يك كتاب خاطرات، به ایجاد يك تیم نگارندگان ضرورت نیست، و تا جاییکه این هیچمدان تصور کرده میتوانم، تیم های این چنانی برای نوشتن دایره المعارف ها، سالنامه ها و یا تاریخ حرب که ایجاد میکند تا مسایل گوناگونی مورد پژوهش و تحقیق قرار گیرند تشکیل میگردد و گاهگاهی برای نوشتن کتب درسی برای مکاتب و پوهنتون ها، که نخبگان علم و دانش به آن میپردازند.

همچنان می خواستم با اغتنام فرصت متذکر گزدم که خطاب شما، به رجال و شخصیت های نظامی محترم افغانستان، برای نوشتن بدیلی برای کتاب اردو و سیاست، مورد تأیید این حقیر نیز قرار دارد زیرا که همانطوری که آگاهان در امور نظامی می دانند، راوی نمی توانست بنا بر عدم معلومات دقیق از حوادث و صحنه های ناهمگون جنگ، بخصوص در آنسوی خط، معلومات موثقی بدست آورد و خدمت هموطنانش تقدیم کند حتی همانطور که در پیشگفتار آمده است، آنچه در اردو و سیاست بازگو شده است قسمتی از حقیقت است، نه تمام و کمال حقیقت.

در باره پیشگفتار کتاب «اردو و سیاست» آقای فرهنگ چنین فرمایشاتی دارند : «ادعای مؤلف عاری از حقیقت میباشد، و وی از بین صدها و یا حتی هزاران کتاب (۱) (۲)، رساله و مقاله که خاصاً در طی دو دهه اخیر در باره

(۱) هنگامیکه نویسنده کتاب «اردو و سیاست» را می نوشت، سال ۱۳۷۴، متأسفانه هزاران رساله و مقاله در مورد حوادث سه دهه اخیر کشور تحریر نشده بود و یا اگر شده بود، اینجانب به آن =

افغانستان و انکشافات آن به السنهء مختلف بشمول دری و پشتو از جانب پژوهشگران و کارشناسان عدید ها افغانی و خارجی به نشر رسیده است، شاید چند اثر محدودی را مطالعه کرده باشد (۱)، ولی بهیچوجه صلاحیت علمی آنرا ندارد که به هزاران اثر و تحقیق نویسندگان و علمای افغان و غیر افغان در مورد افغانستان یکدم چنین اتهامی وارد نموده و بدون اینکه آنها را مطالعه کرده باشد بر آنها یکسره خط بطلان بکشد.» و اضافه میکند :

« مؤلف در پیشگفتار خود اداعای کند که در کتب متعدد هر کس موضوعات را بر اساس ارتباطات شخصی، خانوادگی، گروهی، قومی، سمتی و تنظیمی نوشته و از حقایق بدور شده اند. زیرا انگیزهای اولین دشمنی با کمونیستها و روس ها بوده است.»

در حالیکه در پیشگفتار «اردو و سیاست...» چنین آمده است : «عده بی حوادث نظامی و سیاسی دههء اخیر کشور را فقط از یک زاویه و یک طرز دید نگاه کرده و به تحلیل گرفته بودند، از زاویهء بغض، کینه و دشمنی با کمونیستها و روسها، بعضی ها (۲) منافع شخصی، خانوادگی، گروهی، سمتی و لسانی و تنظیمی خویش را از حقیقت داده و از همان چند سطر اول سخن ایشان بارگران تعصب را بردوش می کشند و بدل نمی نشینند.» (ص. اول اردو و سیاست.)

البته خوانندهء آگاه و واقعین با این حقیر همنا خواهد گردید که چه درهء عمیق و ژرفی بین واژه های «هر کسی» و «عده بی» و «بعضی» وجود دارد. و پس از مقارنه، این دو نقل قول به اصول و موازین علمی «امانت داری علمی» که

=> آثار بر نخورده بودم. پس انتباهات این عاجز که در پیشگفتار آمده است، مربوط میشود به همان ۳۷ منبعی که در اخیر «اردو و سیاست» ذکر شده و جناب داکتر فرهنگ با کنایه در شماره سوم پاورقی خویش یاد آور شده اند.

(۱) از گذاشتن چند نکته (...) در نقل قولهای این نوشته بخاطر جلوگیری از طوالت کلام سرود جسته ام.

(۲) تکیه ها درین مقاله از من است.

آقای فرهنگ آنرا اصل زرین پژوهش علمی می‌شمارند، بعین مشاهده می‌کند که نامبرده خود مرتکب عمل نا جایزی گردیده اند که همانا تحریف و دستکاری نوشته‌های دیگران است.

ولی با اینهمه، تنها نویسنده کتاب «اردو و سیاست» نیست که کار عده‌ای، بعضی و برخی را که حقایق را مسخ نموده و از حوادث تاریخی به نفع خویش استنتاجاتی نموده اند، شکوه دارد، بلکه خوانندگان و نویسندگان فراوانی در هنگام خواندن چنان اباطیلی مضمتم می‌گردند و گردیده اند. درینجا نمونه می‌آورم از اندیشمند نامدار و شاعر و نویسنده فرهیخته، استاد واصف باختری که چگونه اندرین باب گلایه و شکوه دارند (۱) :

«... می‌بینیم که ده‌ها نویسنده در باره آن چیزهایی که این جماعت می‌خواهند سرگرم نوشتن و انتشار دادن هستند و چند تایشان هم با احساس مسوولیت و نغز و پر مغز می‌نویسند. با اینهم در میان اینهمه مقاله‌ها و مقامه‌های سیاسی که نگاشته میشوند و از دولت سر مطبوعات کثیر الانتشار، بیشترین، دماغ خلق بیگناه خدا را معیوب می‌سازند، کمتر می‌توان نوشته‌یی خواند که از ژرفا و قدرت تحلیل و آینده‌نگری و از همه مهمتر داوری دادگرانه بهره داشته باشد. سیاسی نویسان ما دریای پهناوری از تحلیل و نقد و نظر جاری ساخته اند، اما به قول معروف دریایی به عمق نیم‌وجب. بگذریم از تاریخ‌نویسی که جز چند پژوهنده، انگشت شمار، دیگران کار را به هجو و هزل و حتی قباح نگاری کشانده اند و چه سیل عرقی جاری خواهد شد از جبین وجدان نسل آگاه آینده در هنگام خوانش این اباطیل.

بگذار تندگامان نوشته‌هایی مرا درین دفتر چیزی از مقوله نیش قبر بشمار آرند، اما گمان نمیکنم، نباشی بهتر از فحاشیست و آزر مکنانه تر از قلاشی.»

(۱) گزارش عقل سرخ، نوشته استاد واصف باختری، چاپ اول سال ۱۳۷۷ هـ ش - پشاور، صفحه (الف و ب) مقدمه کتاب.

بهر حال، آقای م. ا. فرهنگ چند سطر بعد تر در بخش اول مقدمهء شان چنین نگاهشته اند : «... در چنین يك محدودیت فکری و ذهنی طبعاً افق دید و مطالعه در يك چوكات، از آنهم محدود تر در حبس مانده هر نوع تخلف از آن به مشابه دشمنی با عقیده و جهان بینی مورد نظر تلقی می گردد.»

پس معلوم میشود که افکار، افق دید و مطالعهء آقای فرهنگ در يك چوكات محدود مانده، بلکه جولانگاه وسیعتری دارد، جغرافیه ذهن شان تنگ و تاریک نیست، حقایق را می پذیرند و به سخریه نمی گیرند، به پلورالیسم علمی باور دارند و از نظریات دگر اندیشان و جویبار های فکری دیگران مکدر نمی گردند و کینهء بدل راه نمی دهند. ولی ایکاش چنین می بود، زیرا در مقالهء شان «مطالبی چند پیرامون کتاب اردو و سیاست» خواننده عمق و ژرفای کینه، تعصب، غرض و مرض را که از آغاز تا فرجام مقاله، لحظه ای او را رها نمی کند، درمی یابد. اما به پندار من، افکار و اندیشه ها و بینش های هر مکتب فکری، هر ایدیولوژی و هر دگر اندیشی که برای جستجوی حقیقت و باز تاب دادن آن در تلاش و تکاپو است، در روند و پروسهء رهیابی و رهیویی بسوی روشنی یا کشف حقیقت، باید در نزد همه از احترام والایی بر خوردار باشد.

ایشان (فرهنگ) می نویسند : «نقااضت گویی دوم مذکور وقتی نمودار می گردد که میخوانیم که نامبرده از یکطرف ادعا دارد که هیچکس نباید آوازه های سر چوک را شاخ و برگ داده بپذیرد یا شایعات کوچه و بازار را مدار اعتبار قرار دهد ولی خودش به کرات به روایات و آوازه هایی که توسط اشخاص ثالث پخش گردیده اند، اتکاء نموده و تیزس های خود را به آنها استوار کرده است... بنده به قسم نمونه به یکی دو تای آن به شرح زیر بسنده می شوم :

گفته می شد که در قتل میر اکبر خیبر یکی از کارمندان سفارت شوروی در کابل بنام اوپلوف دست داشت و قتل توسط شخص خودش اجراء شده بود (پاورقی شماره ۲ صفحه ۱۲۴ اردو و سیاست)

و یا : شایعه بود که وی (نجیب) به پول و ثروت زیادی در هنگام ریاست امنیت دولتی رسید بود و هنگامی که رئیس جمهور شد تعداد زیاد اسعار خارجی و پول را توسط خامش به هندوستان انتقال داد. »

آگاهان در فقره اول این اتهام یعنی نقاضت گویی، درمی یابند که اگر مؤلف «اردو و سیاست» به این شایعه باور میداشت، آنرا در متن کتاب می گنجانید، نه در حاشیه و پاورقی.

و در مورد فقره دوم عرض میشود که منظور بازگو کردن و انعکاس دادن شایعاتی بوده است که در مورد وجود داشت، اما مؤلف کتاب از این شایعات نتیجه گیری قاطعی ننموده و به اصدار حکمی نپرداخته است، و در مورد صحت و سقم این شایعات تردید داشته است، و هنوز هم دارد.

ولی باید گفت که مرحوم محمد صدیق فرهنگ در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» پس از آوردن قراین و ذکر شایعات سهمگیری فعال اتحاد شوروی سابق و نقش آن کشور را در ترتیب و تنظیم و اجرای کودتای ۲۶ سرطان، بر مبنای همان قراین و شواهد ضعیف، انکار نا پذیر خوانده و قاطعانه اصدار حکم کرده اند. البته قابل درک است که چرا مرحوم فرهنگ پافشاری داشته اند تا حتماً سردار محمد داود را در تاریخ خویش محکوم سازند که از بیطرفی و قضاوت دادگرانه شان در این مورد مشخص کاستند، و مؤلف اردو و سیاست، با درک این نکته که هر انسانی میتواند اشتباهی داشته باشد، و کتابهای تاریخ و احکامی که در آنها آمده است، آیات منزل نیستند، گستاخی ای نموده و آن شایعات و قراین را در مورد سهم شوروی در کودتای ۲۶ سرطان بی اساس خوانده و رد نموده است و همانطوریکه شخص مرحوم فرهنگ نیز از ارائه سند و حکمی آگاهی نداشته اند و یا بآن بر نخورده اند اینجانب نیز تا کنون در این زمینه به کدام برهان قاطعی نه از طرف نویسندگان خارجی و از طرف محققین و پژوهشگران افغانی بر نخورده ام. ولی واقعیت همان است که کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۰

بنابر اراده تعدادی از افسران تحول پسند بخاطر تأسیس نظام جمهوری صورت گرفته بود، و يك حرکت نظامی کاملاً افغانی بود.

در قسمتی از مقاله، محترم داکتر سردار محمد شادمان (۱) که در باره کتاب خاطرات سیاسی مرحوم سید قاسم رشتیا نوشته اند. در مورد کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ چنین آمده است :

«آیا گل اندازی بر تانکها و در آغوش کشیدن نظامیان کودتاچی، حکایت از عمق نفرت مردم از يك نظامی به اصطلاح رهبر کودتا « فاسد و پوسیده شاهی» نمی نمود؟ من باور دارم که آقای رشتیا که در زمان کودتای جمهوری بحیث سفیر افغانستان در کدام کشور خارجی تشریف داشتند، این ادعای بی اساس را تکرار نخواهند کرد که در آن کودتا روسها دست داشتند و مستقبلین چپ ها بودند.»

پس تو خود حدیث مفصل بخوان ازین مجمل!

محترم محمد امین فرهنگ چند سطر بعد تر مینویسند که مرحوم مهدی ظفر متعلم لیسه، حبیبیه نبوده بلکه متعلم لیسه استقلال بوده اند، که از این یاد آوری ایشان اظهار تشکر میکنم. و البته که قبل از جناب ایشان محترم دگروال امام الدین عبادی (مسلك هوایی) طی نامه ای این موضوع را بمن نوشته بودند و بالافاصله برای ناشر کتاب اردو و سیاست در باره تصحیح آن در طبع بعدی کتاب اطلاع داده ام. بی مناسبت نمی دانم که از آشنایی و شناخت ژرفی که با شاد روان مهدی ظفر از همان سپیده دم و سحرگاهان ۲۶ سرطان که ایشان به رادیو تشریف آورده و انانس دادند که «اینک محمد داود بیانیه رادیویی اش را خدمت هموطنان عزیز ایراد میفرمایند» پیدا نموده بودم یاد آور گردم. ایشان بودند که پس از کودتا مرا تشویق به نوشتن خاطرات آن شب سپید و مهتابی نمودند و

(۱) هفته نامه «امید» چاپ ورجینیای امریکا، شماره ۲۰۷، «درنگی بر قسمت دوم خاطرات جناب

رشتیا»، نوشته داکتر سردار محمد شادمان.

شخصاً آن نوشته ها را پس از اخبار درى در راديو افغانستان طى دو سه شب متوالى با صدای رسا و دانشین خویش قرائت کردند و پس از آن دوستى هاى بى شائبه، همنفسى ها و همدلى هاى پاکیزه راوان شان را شاد مى خواهم.

اعتراض اساسى جناب محمد امين فرهنگ اينست که نویسنده يا مؤلف اردو و سياست از اصول و موازين پژوهش علمى تخطى نموده و نقل قولها و اقتباسها را در بسى موارد در گيمه «ناخونک» نياورده و از معرفى نمودن نويت چاپ کتابها و مأخذ هاى مورد استفاده ياد آور نشده است. از جمله ننوشته است که از کدام طبع کتاب افغانستان در پنج قرن اخير که اينک برای پانزدهمين بار به چاپ ميرسد، سود جسته است.

بايد اعتراف نمايم که در يکى دو موردى چنين کوتاهى از من سرزده است که نقل قول ها در گيمه گرفته نشده اند و يا فراموش گردیده اند. که مقتضى سن و سال و پيرى زودترس است. اما در صفحه ۸ اردو و سياست، در پاورقى بصورت واضح و خوانا نوشته شده است : ۱- افغانستان در پنج قرن اخير، ص. ۵۴۶ ج. ۱، چاپ اول. و مؤلف از تکرار آن در پاورقى صفحات ديگر بخاطر نبود ضرورت آن خود دارى ورزیده است. از طرف ديگر اين اولين کار بلند فرهنگى مؤلف در سطح يك کتاب تقريباً هفتصد صفحه بى بود، که نسبت فقدان تجربه و سابقه با چنين کاستى هاى پيشکش شده است، زیرا او نمى دانست که بزرگان و آگاهانى مانند آقای فرهنگ، آن اثر را چنان جدی ميگيرند و گرانسنگ!؟ مى شمروند که تفافلى را نمى بخشند و تسامحى را نه. و با چنين شد و مد و پرخاشگرى و خط و نشان کشيدن هاى فاضلانہ حرف را تا گور باباى ويلهلم دوم قيصر آلمان مى کشانند، و لقب اکادميک خلق خدا را باز پس مى گيرند، که ترسيديم و لرزيديم و بخود گفتيم اى دل غافل! ما دامى که چنين استادان سختگيرى وجود دارند که پى نقط ميگردند و فيل را قبيل مى خوانند، هبهات که بار دگر خطاهائى از آن دست نمايى، ورنه اشتباه نمودن همان و سنگسار شدن همان!

اما همین استاد سختگیر هستند که خود یکی از همان خطاهای تاریخی را مرتکب میشوند و اسم و عنوان کتاب اردو و سیاست را در مقاله شان می نویسند: «سیاست و اردو» نه یکبار، نه دوبار، بلکه حد اقل بیست بار، که با اطمینان میتوان گفت که غلطی چاپی نبوده است. و این بدان می ماند که شخصی بدعتی کند و بنویسد «پنج قرن اخیر در افغانستان» که معنی دیگری دارد و مفهوم دیگر. مثل اینکه جمله «بحری در کوزه» را منقلب ساخته و بنویسیم «کوزه ای در بحر» و اکنون حیرانم و سرگردان که چگونه جوانکی را که نواسه و ویلهم دوم قیصر آلمان بود و در یونیورسته مورش تنها بجرم آنکه «ناخنک» یادش رفته بود و مأخذ خود را معرفی «کامل» نکرده بود، از کمایی کردن لقب اکادمیک محروم ساختند، و کسی را که عنوان کتاب را عمداً تغییر می دهد چیزی نمی گویند و سرزنشی نه!

و بهمین ترتیب اگر از امانتداری علمی یادآور شوم، موارد بسیاری را در مقاله آقای م. ا. فرهنگ میتوان برجسته ساخت که از آن شخصاً عدول نموده و دیگری را به نقض آن متهم می سازند. ایشان از «اردو و سیاست» چنین نقل قول کرده اند: «... فرهنگ قتل محمد نادر شاه پادشاه افغانستان را يك حرکت انقلابی عبدالحالق دانسته، انگیزه آنرا تحریکات خانواده چرخ می خواند.» و در اردو و سیاست این جمله که از من نیست بلکه به ادامه نقل قول و اقتباسی است که از رساله «یاد نامه مبارز راه آزادی و قهرمان ضد استبداد، شهید عبدالحالق» (۱) گرفته شده، و از سطر اول الی سطر ۲۲ صفحه ۲۳ اردو و سیاست آمده است و اتفاقاً در بین ناخونک «گیمه» ثبت شده است: و آن جمله چنین است:

(۱) رساله «یاد نامه مبارز راه آزادی و قهرمان ضد استبداد شهید عبدالحق» که توسط مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در سال ۱۳۷۷ در قم به چاپ رسیده است.

«... ولی بعضی از مؤرخین مانند صدیق فرهنگ و سید مهدی فرخ حرکت انقلابی عبدالحالق را از اثر تحریکات خانواده چرخى و وفادارى اش به این خانواده وانمود مى کنند.»

آگاهان با يك نظر متوجه میشوند که چگونه کلمات «بعضی از مؤرخین و اسم سید مهدی فرخ» از قلم افتاده، «وانمود مى کنند» قلب ماهیت شده به «میخواند»، که اولی معنی احتمال دادن را میرساند و دومى اصدار يك حکم قطعى را، تبدیل و تحریف شده اند. و در همین بحث نوشته اند که گویا مؤلف «اردو و سیاست» با ایزاد کلماتی از قبیل «تحریکات انقلابی» و غیره نظریه متوازن و همه جانبه مؤلف فقید افغانستان در پنج قرن اخیر را ... از مسیر اصلی منحرف سازد.»

و اینست يك بهتان و خلاف گویی دیگر. زیرا که اولاً «و غیره» را توضیح نداده اند که شامل کدام کلمات دیگر بوده است. و ثانیاً در همین مبحث و همین صفحه واژه های «تحریکات انقلابی» اصلاً وجود ندارد.

آقای داکتر محمد امین فرهنگ در مقاله شان در مسئله حادثه سوم عقرب نیز حرف هایی دارند. و از آنجمله اینکه مؤلف کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر، در رابطه به حکم فیر از طرف سردار عبدالولی شایعات محیط را بازگو نموده و این ادعا بهیچ وجه مبین نظر و یا حکم شخصی او نیست، و ادامه می دهند: «وارد نمودن اتهام به سردار عبدالولی به ارتباط صدور امر فیر بر مظاهره چیان صرف يك شایعه بوده تا امروز توسط هیچکدام سند موثق ثابت نشده است.»

و همین جناب داکتر صاحب، در چند سطر بالا، نقش و سهم شوروی را در کودتای سردار محمد داود خان به اساس شایعه و قرینه موجه می پندارند. بلی! به این میگویند تناقض گویی و مسخ حقایق!

و در پاورقی شماره ۱۲ مقاله شان نقل قولی از مؤرخ نامدار محمد حسن کاکر را که در اثر خویش بنام «سقوط سلطنت افغانستان در سال ۱۹۷۳» در رابطه با

حادثه سوم عقرب نوشته اند، ذکر کرده ولی آنرا قابل تردید و بی اعتبار می پندارد. آن نقل قول قاطع چنین است: (۱)

«عبدالولی به نسبت اینکه امر فیر را بدون استشارهء حکومت صادر نموده بود، در بین دانش آموزان و احزاب مختلف منفور بود.» و آگاهان می دانند که محمد حسن کاکر مؤرخ گمنامی نیست و با زبان شایعه نا سازگار.

و آنچه دانشمند محترم صباح الدین کشکی درین رابطه نوشته اند چنین است (۲): «بعد از اینکه از ورود مظاهره‌چیان به عمارت شوری جلوگیری شد، آنها بسوی خانهء داکتر محمد یوسف بحرکت افتادند. عبدالولی قوماندان قوای مرکز مواظبت امور را در مناطق اطراف عمارت شوری شخصاً بعهدہ گرفته بود. او در آنجا با یک تعداد تانکها حضور داشت. بر اساس همه شواهد دست داشته عبدالولی بود که فیر را اجازه داد.» با یک نگاه به جمله بالا، قاطعیت حکم محترم صباح الدین کشکی واضح می شود.

در همین ارتباط در کتاب «افغانستان و اتحاد شوروی» نوشته هانری برادرش (۳) چنین میخوانیم: «راجع به موقف عبدالولی در قبال سلطنت کینه و عداوت ها بیشتر می شد و بعد از آنکه در تظاهرات ۲۵ اکتوبر ۱۹۶۵ (۳ عقرب) امر فیر را بر مظاهره‌چیان صادر کرد، مخصوصاً چپسی ها وی را به دیده اکراه می نگریستند.»

و نگارنده این سطور که در همان روز در صحنه حاضر بود، چشم دید های

(۱) از بانویس شماره ۱۲ مقاله محمد امین فرهنگ تحت عنوان مطالبی چند پیرامون کتاب «اردو و سیاست»، منتشرهء شماره ۳۶۸ امید گرفته ام.

(۲) «دهه قانون اساسی»، تألیف صباح الدین کشکی، چاپ اول ۱۳۷۰، صفحه ۴۱.

(۳) «افغانستان و اتحاد شوروی» نوشته هانری برادرش، ترجمه شورای ثقافتی جهاد افغانستان، چاپ اول جوزای ۱۳۷۷، صفحه ۴۱.

خود را بیان کرده است. و آن مطلب را که سردار عبدالولی حکم و یا امر فیر را داده، از زبان افسرانی که جز و تام های شان در صحنه زد و خورد با محصلین داخل شده بودند، آورده ام، که گرفتن اسمای آنها را ضرور نمی پندارم.

بیشتر ازین ضرورتی به مکث بالای موضوع فوق را نمی بینم و می پردازم به مطلب بعدی: که همانا سرقت علمی یا (Plagiat) است به ارتباط اقتباس اسمای اشتراک کنندگان کنگره مؤسس ح.د.خ.ا از اثر گرانسنگ میر محمد صدیق فرهنگ فقید، که گویا این شاهکار علمی را فرهنگ صاحب مرحوم کشف کرده بودند، اینجانب عیناً اقتباس و حساب کار علمی (۱) خود جا زده باشم. ولی باید عرض کرد که راویان اخبار و ناقلان گفتار اندرین باب چه قبل از نوشته های مرحوم فرهنگ و چه بعد از آن، چه عرب و چه عجم کم نبودند و به سبب همان کثرت مأخذ از بهترین آنها که همانا «افغانستان در پنج قرن اخیر» است، بهره برده شده است. ولی همین کار علمی (۱) را که محترم داکتر فرهنگ با تبختر یاد آور شده اند، اکنون پس از گذشت سالها، دستگیر پنجشیری در اثر تازه خود بنام «ظهور و زوال حزب د.خ.ا» کامل نمی پندارد (۱) و نواقص و خلاهای آنرا برجسته می سازد. «... خلاف نوشته جنرال عظیمی مؤلف کتاب اردو و سیاست، محترم داکتر اناهیتا، شهید میر اکبر خیبر، محمد اسمعیل دانش، داکتر

(۱) «ظهور و زوال حزب د.خ.ا.» بخش اول، تألیف دستگیر پنجشیری، چاپ اول، سال ۱۳۷۷ پشاور، صفحه ۱۵۲ که نامبرده از صفحات ۱۵۲ - ۱۶۳ به تفصیل در مورد کنگره اول حزب د.خ.ا. و جریان کار کنگره، ترکیب ملی کنگره، انشعابات متعدد الی وحدت ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ روشنی انداخته و در اخیر این مبحث متذکر میشود که: «بنا بر این به وارثان میر محمد صدیق فرهنگ، سید قاسم رشتیا و مؤلفان محترم «دهه» قانون اساسی»، «تحلیل واقعات سیاسی...» و «اردو و سیاست» احتراماً پیشنهاد میشود تا اشتباهات تاریخی شان را از روی این فهرست های دست اول تصحیح کنند، تا حقایق تاریخ نوین و زنده ما مغشوش نگردد.» که اینجانب فهمیدم و انشا الله در طبع بعدی «اردو و سیاست» وارثانم آنرا در نظر خواهند گرفت.

در مانگرو عبدالقدوس غوربندی در جریان کنگره اولی اشتراك مستقیم و غیرمستقیم نتوانسته بودند. همچنین در جلسه کنگره اول اساسنامه قطعاً به تصویب نرسیده بود.»

ما را بین که فکر می کردیم در این مورد بهترین مأخذ را برگزیده ایم و اگر دست به (Plagiarism) هم بزنیم عیبی (۱) ندارد. داکتر صاحب م.ا. فرهنگ به ارتباط مسئله آب دریای هیرمند که در وقت صدارت مرحوم محمد موسی شفیق اتفاق افتاد. شرح مفصلی نوشته اند، که امینوارم خوانندگان از آن بهره ها و فیض های فراوانی گرفته باشند. ولی آنچه مربوط به کتاب اردو و سیاست می شود، تحریف جملات و کلماتی درین بخش مقاله شان است که به تأملی می ارزد. ایشان می نویسند (۱) : «بنابراین هیچ فهمیده شده نمی تواند که جنرال عظیمی روی کدام سند و مدرک این ادعای تعجب برانگیز را در تاریخ معاصر افغانستان می نماید که محمد موسی شفیق با عقد قرار داد مذکور «حیثیت خود را از دست داد؟»

در حالیکه در «اردو و سیاست» در صفحه (۸۵) به این ارتباط چنین می خوانیم : «در دوره وی مسئله فروش آب هلمند به دولت ایران مشکلات زیادی را برای وی خلق کرد و شخصیت او را در بین مردم و عوام الناس پائین آورد.» ملاحظه می فرمایید که چگونه واژه های «حیثیت» و «شخصیت» که مترادف هستند ولی از لحاظ معنی متفاوت، مقلوب شده اند و چگونه کلمات «از دست دادن» یعنی به یکبارگی بی حیثیت شدن، با پایین آمدن شخصیت که معنی خدشه دار شدن وجهه ملی محمد موسی شفیق را می رساند، مساوی و یکسان استعمال شده اند؟ و یکبار دیگر دم زدن و یاد آوری کردن از همان مسئله کذایی «صلاحیت» ا.

(۱) م.ا. فرهنگ «مطالبی پیرامون اردو و سیاست» شماره ۳۶۶ «امید»، ستون دوم سطر ۳۵ مقاله شان.

ولی، در ارتباط خدشه دار شدن شخصیت و وجهه ملی آقای محمد موسی شفیق مرحوم، نه تنها چپی‌ها بلکه دهقانان بسیار ساده دل و خوش قلب کشور در هنگام قتل آب «میراب» را به رگبار طعنه می‌بستند و وی را «او فروش» می‌خواندند، و آن بیچاره‌ها چه می‌دانستند که فروش آب کشورشان به جانب ایران جنبه‌های مثبتی هم داشته است.

دستگیر پنجشیری در «ظهور و زوال حزب د.خ.ا» درین رابطه چنین می‌نویسد (۱): «گرچه موسی شفیق آخرین صدراعظم دهه اخیر سلطنت، با امیر عباس هویدا صدراعظم ایران در ماه مارچ ۱۹۵۳م قراردادى در زمینه استفاده از آب دریای هلند امضاء کرد و برای بهبود مناسبات با ایران گامهای «جسورانه» بلند نمود. اما این اقدام موسی شفیق به واکنشهای جدی همه نیروهای دموکراتیک، ملی ترقیخواه، از جمله ح.د.خ.ا، افغان ملت و محمد هاشم میوندوال رهبر دموکراتیک مترقی مواجه گردید. و علیه این قرارداد نا برابر وحدت عمل نیروهای سیاسی با ملی‌گرایان تأمین شد. در تظاهرات خیابانی، در مطبوعات و شبنامه‌ها، خشم و خروش اعتراض آمیز میهن پرستان، از جمله هیجانانگیز انقلابی حلقه‌های مخفی باز تاب یافت و سرنگونی رژیم سلطنتی برای نخستین بار در نشرات زیر زمینی حلقه نوینباد «گروه کار» و دیگر میهن پرستان در پوهنتون کابل پخش شد.»

ولی این تنها نیست، حرف‌های دیگری نیز در خدشه دار شدن چهره و سیمای ملی مرحوم محمد موسی شفیق رول بارزی بازی کرده‌اند، که محترم مرحوم سید قاسم رشتیا عم بزرگوار آقای داکتر م.ا. فرهنگ در کتاب خاطرات سیاسی خویش آنرا بیاد آورده‌اند: (۲) «ظاهراً چنان معلوم میشد که شاه بالاخره صدراعظم

(۱) «ظهور و زوال حزب د.خ.ا». تألیف دستگیر پنجشیری، چاپ اول، ۱۳۷۷- پشاور، صفحه ۲۰۴.

(۲) «خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا» مطبعه امریکن سپیدی، ورجینیا امریکا، صفحه ۳۷۵.

چاپ سال ۱۹۹۷م.

مطلوب خود را یافته است، و تمام اختیارات دولت را در دست او گذاشته باشد. چنانچه صدراعظم جدید برای نشان دادن مقام و قدرت خود با اسکورت موتر سایکل سوار بدرقه میگردید، در حالیکه خود شاه مثل همیشه بدون اسکورت در جاده ها و اطراف و اکناف مملکت گشت و گذار می نمود. همچنین صدراعظم جوان لباسهای خود را در روم فرمایش می داد و موتر سواری خود را از فرانسه با طیاره وارد کرد، و هر شب در یکی از قصر ها و مهمانخانه های دولتی می خوابید. رویهمرفته زندگی لوکسی را که با حالت افغانستان تناسب نداشت، در پیش گرفته بود.»

بلی، و همین جناب ایشان بودند که گلبدین حکمتیار را قبل از بسر رسیدن موعد حبسش از محبس رها نموده، تاج گلی بر سرش نهاده و بالاخره به قصاب کابل و کابلیان تبدیل نمودند. ولی در مورد لیاقت، اهلیت، زبان رسا و بیان گرم و نرم آن مرحومی چه کسی است که نداند و یا از آن انکار نماید؟

در بخش سوم مقاله داکتر م.ا. فرهنگ در مورد اعمار شفاخانه اردو صحبت شده است. ایشان این مطلب را از «اردو و سیاست» چنین آورده اند: «این همان بیمارستانی بود که در موقع بحث بر اعمار آن در ولسی جرگه، آقای فرهنگ با آن مخالفت کرد.» در حالیکه اصل این جمله در صفحه (۲۹) اردو و سیاست چنین آمده است: «این شفاخانه را که قبل از جنگ عده ای مانند میر محمد صدیق فرهنگ علیه ساختمان آن در شورا مخالفت داشتند، میتوان یکی از بزرگترین مراکز صحتی کشور حساب کرد که نقش و رول آن در اثنای جنگ جهت تداوی مریضان و زخمی های جنگ برجسته و چشمگیر بود.»

و برای بار چندم اگر آگاهان این دو جمله را مقایسه کنند و مطابقت دهند، یکبار دیگر به تحریف و دستکاری جناب ایشان در نوشته های دیگران که ناقض اصل زرین امانتداری علمی است، پی میبرند، که اگر عمل قصدی و عندی است، ناروا و ناجایز تلقی میگردد، و اگر سهوی است قابل اغماض؟ که «شفاخانه به

بیمارستان» مقلوب شده، «ولسی جرگه به شورا»، «عده یی» حذف شده و اسم مکمل میر محمد صدیق فرهنگ به آقای فرهنگ اختصار شده است.

داکتر م.ا. فرهنگ می نویسد (۱): «... و یکتعداد دیگر قرار داشتند که با اصل پروژه مخالف نبودند، بلکه مخالفت شان با چگونگی و خصوصیات و شرایط آن بود» که به پندار من، مخالفت و مخالف که یکی مصدر و دیگری اسم فاعل است، و در قاموس لغت. به معنی ضدیت، ناسازگاری کردن و بر ضد سخنی و یا عملی قرار گرفتن است، و آنرا میتوان یکی از همان واژه هایی دانست که مانند واژه «آبستن» حقیقت مطلق تلقی میشود. از موضعگیری مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ که خود در اثر گرانسنگ شان اظهار داشته اند سخن میگویند، یعنی عدم موافقت فرهنگ فقید را با این پروژه و یا چگونگی ساختمان آن، که در نفس واژه مخالف و یا مخالفت تغییری وارد نمی کند. و اندر باب واژه «آبستن» که مشابه به واژه مخالفت و مخالف بودن است. نمی دانم در کدام اثر استاد ستیغ های قلمرو سخن واصف باختری چنین خوانده بودم: اگر زنی آبستن است، پس آبستن است. آبستن کم و یا زیاد و یا بیشتر و یا کمتر تأثیری بر حقیقت آبستن بودن وارد نمی کند. «این عین کلمات استاد نیست ولسی از لحاظ محتوی با سخنان استاد منافاتی ندارد.» پس مخالف بودن و مخالفت کردن در بسی حالات حقیقت مطلق اند مگر اینکه زوری، فریبی، مکرری و حیلہ یی در کار باشد و یا جبری که موافق بودن و موافقت کردن سرآمد را بر باد دهد. که در آنصورت مانند واژه های «خوب» و «بد» و «خیر» و «شر» و غیره به نسبی های ایام تبدیل میشوند.

اما در مورد استفاده از بیمارستان (بقول داکتر م.ا. فرهنگ) مذکور باید عرض

(۱) مقاله «مطالبی چند پیرامون اردو و سیاست»، نوشته م.ا. فرهنگ، سطر ۲۲، ستون اول

کرد که شفاخانه مذکور تنها و تنها در خدمت اردوی کمونیستی (۱) قرار نداشت، و نه تنها حیات هزاران سپاهی ساده را که داکتر م.ا. فرهنگ در مورد حیات و زندگی آنها بی تفاوت بودند و هستند، بلکه زندگی و حیات هزاران نفر همشهریان کابل را که روزانه ده ها و صد ها نفر آنها از اثر اصابت راکتهای کور و انفجار بمب ها و ماین ها مجروح و زخمی می شدند، و از طرف منسوبان گارنیزون کابل به تمام شفاخانه ها و در مرحله اول به شفاخانه چارصد بستر اردو بصورت عاجل آورده می شدند، نجات می بخشید. همچنان بارها و بارها، مجاهدینی که در اطراف کابل با همدیگر در جنگ و ستیز دائمی بودند و زخمی می شدند، به این شفاخانه توسط اقارب شان مراجعه کرده و بدون هیچ تبعیضی پذیرفته شده و تداوی می گردیدند، و باید گفت که منسوبان قوای مسلح مستقر در شهر کابل، خاصاً گارنیزون کابل از جمله نگارنده این سطور، بارها و بارها از هدیه خون خویش برای چنین زخمی ها و مجروحین دریغ نمی کردند، که تاریخ شاهد آنست. پس اگر کسی دستور دهد یا ندهد، کسانی که از بذل خون خویش یعنی گرانبها ترین جوهر و عنصر حیات در مقابل مردم خویش دریغ نکرده و نمی کند، واژه های تعظیم کردن، خم شدن، عفو خواستن و امثال آنرا بشدت عاطفی و اضافی می پندارند.

در همین بخش محترم داکتر م.ا. فرهنگ در باره ارزشهای دفاع مستقلانه از وطن، وطنپرستی و افتخارات بحر طویلی ساخته و پرداخته اند، که پرداختن به آن حال و حوصله دیگر می خواهد و درین مقال نمی گنجد، زیرا که سخنان ایشان چنان در حاله ای از آشفتگی های فکری و ذهنی که همان چارچوب و چوکات تعصب است، در بند مانده است، که سه سال واندی دفاع مستقلانه، قوای مسلح افغانستان را از استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور، در حالیکه تمام جهانیان با تعجب و تحسین به آن می نگرستند، بهایی نمی دهد و ارزشی قابل نمی شود. مرگ جنرال احمد الدین آن کوه شرف و اسطوره، مقاومت و عاشق آزادی را

تسخر آمیز، گریز از محاسبات (۱) میداند و نویسنده این سطور را که در مقاله نوشته بودم، هنوز هم موجبی نمی بینم که از رابطه ام با حزب د.خ.ا. یا حزب وطن پشیمان باشم، به خواندن بیلانس، یا طراز نامه دعوت میکند، که در پرتگاه عمیق و ژرفی با حقیقت و واقعیت قرار دارد. و تعجب بر انگیزتر این است که ایشان خویشان را نماینده ملت افغان جا میزنند و آن ارزشها را از دیدگاه همان ملت سرفراز توضیح میدهند. تا جاییکه به نگارنده این سطور معلوم است، جناب میر محمد صدیق فرهنگ، مدتی نماینده مردم یکی از نواحی کابل در شورا بودند، ولی نه فرزند ایشان آقای دکتر م.ا. فرهنگ و از این لاف و گزافها چنین بر می آید که وکالت شورا مانند نظام سلطنتی موروثی بوده است و ما نمی دانستیم.

اما در مورد شهادت آن چهار جنرال و شخصیت های وطنپرست کشور که مرگ را نسبت به همکاری با رژیم خونخوار حفیظ الله امین ترجیح دادند، بایشان موافقم و بروح پاک آن بزرگمردان اتحاد دعا میکنم. ولی باید گفت که آدم های بسیار ساده و حتی بیسوادی نیز بوده اند که با تلقیاتی خاص خود از وطنپرستی، چه در این طرف جبهه و چه در آنطرف جبهه، بانثار خون خود، سنگرها را گلگون کرده اند، وظیفه تاریخ است تا از آنها یاد کند و بگوید روان شان شادباد!

اما اگر مثال جنرال احمد الدین فقید و ده ها نفر افسر دیگری که درین کتاب از ایشان یاد آوری شده است، برای افاده ارزشهای دفاع مستقلانه، وطنپرستی و افتخارات کافی نیست، پس ورق میزنیم روزنامه «توس» ایرانی را که چه میگوید و چه می نویسد؟ (۱) :

«... زمانی که چند باکستانی به همراه طالبان به مقر سازمان ملل متحد در کابل

(۱) روزنامه «توس»، بهدا «جامعه» - مقاله، بنام «افغانستان، نگاهی از درون» اگست ۱۹۹۸، نوشته، ماشالله شمس الراعظین سر دبیر روزنامه مذکور.

رخنه کردند، برگی جلوی داکتر نجیب الله گذاردند که با امضاء آن می توانست زنده بماند. قرار دادی برای تمدید معاهده سال ۱۸۹۳ که به مدت صد سال «خط دیورند» را بعنوان مرز دو کشور رسمیت می بخشید. این وطنپرست با تف به رخ مخاطبین خود پاسخ داد. مگر گلوله ای او را به زمین انداخت. جسد بدارزده او مدتها بود که جان داده بود.» (۱)

و با اینهمه جناب داکتر م.ا. فرهنگ ارزشهایی را توضیح میدهند و افتخاراتی

(۱) گرچه این آوازه ها را بعد از به دار کشیده شدن دکتور نجیب الله توسط طالبان بعضی از هراخوان وی نیز شایع ساخته بودند و اینک يك روزنامه ایرانی نیز آنرا به نشر سپرده است، نگارنده با بیطرفی کامل و با حفظ نظریات قبلی اش در مورد خصوصیات مثبت و منفی دکتور نجیب الله، وارسته از هر گونه تعصبی آنرا ثبت تاریخ نموده است. و چند تصحیح و تذکر توضیح ضروری : از تذکر اسم محترم محمد آصف آهنگ در کنار مؤسسين ح.د.خ.ا. که بنا بر عدم آگاهی اینجانب اشتباهاً صورت گرفته و از همان مأخذی که ایشان اسم گرفته بودند و استفاده شده بود، جداً معذرت می خواهم. از اینکه تاریخ شهادت دختر مبارز افغان ناهید «صاعد» به عوض دهم ثور، سوم حوت در «اردو و سیاست» قید شده است، از فامیل محترم شان عذر خواهی می کنم. امیدوارم خوانندگان محترم مطالب ذیل را که اشتباهاً در «اردو و سیاست» اما نه بصورت عمدی قید شده است، الی طبع بعدی کتاب اصلاح فرمایند :

در صفحه ۲۴ در لست اعدام شدهگان فقره عبدالخالق، شماره ۱۵ یعنی اسم مرحوم میر قاسم خان را حذف نمایند.

در صفحه ۵۵ سطر ۱۳ جمله «از تحصیل یافتگان امریکا بود» به «از تحصیل یافتگان امریکا نبود» اصلاح فرمایند.

در صفحه ۸۷ سطر ۲ تانکهای تی ۵۱ را به تانکهای تی ۱۵۴ اصلاح فرمایند.

در صفحه ۱۰۰ به عوض ترکیه، پرلند خوانده شود. سطر دوم همین صفحه در صفحه ۳۳۳ پطر پتروویچ به اسم ویکتور پتروویچ پلیچنکه تصحیح شود.

در صفحه ۵۴۹ و صفحات بعدی اسم حصین اوغلی تبعه ترکی به حسین بوتسالی تصحیح فرمایند. و قابل تذکر میدانم خدمت دوستانی که نوشته اند راری در کودتای هفت ثور نیز سهم داشت. به عرض برسانم که اینجانب تنها و تنها در کودتای ۲۶ سرطان بخاطر استقرار نظام جمهوری سهم داشته است و بس.

را و از آنکه کسی گستاخی ای کرده و نوشته است که من به چنین حزبی افتخار می‌کنم، پوز خند می‌زنند. پس باید بصراحت گفت که جناب داکتر م.ا. فرهنگ‌ا در بیلاتس واقعینانه ای که بعد ها تاریخ خواهد نوشت، این موضوع خواهد آمد که اگر اردوی شوروی به افغانستان تجاوز کرد، در عوض افسران و قوماندانان اردوی افغانستان بودند که نجیب الله شهید را قانع ساختند و اطمینان بخشیدند که اگر روسها بوطن خویش برگردند، اردوی افغانستان از استقلال ملی و تمامیت ارضی کشور دفاع خواهد کرد و دفاع نمود، و در آن تراز نامه ایکه زال سپید موی تاریخ خواهد نوشت، یاد آوری خواهد شد که چگونه همین اردو، تجاوز پاکستانی ها را در شهر جلال آباد دفع و طرد نمود، و چگونه جلو ده ها توطئه و دسیسه را گرفت. در آن تراز نامه تاریخ خواهد آمد که چگونه پس از حکومت آتش و خون صد روزه امین جنایتکار، ده ها و صد ها اقدام و ابتکار به نفع صلح و ثبات و جذب طیف وسیعی از تمام اقشار کشور، بخاطر ایجاد يك دولت ملی با پایه های وسیع اجتماعی صورت گرفت و پس از آن مشی مصالحه ملی که تا همین امروز الترناتیف دیگری ندارد، برای تأمین صلح و ثبات در کشور عرض اندام کرد. بی خود نیست که نویسنده گان غربی از جمله جورج آرنی می نوشت (۱) : «اگر در افغانستان به انتخابات آزاد و عادلانه موقع داده شود، برای من قابل تعجب نخواهد بود که حزب دموکراتیک نسبت به هر حزب دیگری به تنهایی کرسی های زیادی را بدست خواهد آورد.»

و البته در آن بیلاتس نوشته خواهد شد که از کشوری که به اصطلاح داکتر م.ا. فرهنگ اردوی کمونیستی در طول سه سال دفاع مستقلانه دفاع کرد چگونه پس از بقدرت رسیدن مخالفین آنها، ویرانه باقی نماند. و دیدیم که چه واقع شد!

(۱) «افغانستان گذرگاه کشور کشاورزان» تألیف جورج آرنی، ترجمه پوهاند یوسف علمی و پوهاند حبیب

الرحمن هاله، حمل ۱۳۷۰ - پشاور، صفحه ۲۰۷.

و زمینه آن فراهم گردید که در نبود همان اردوی کمونیستی که نواز شریف امر انحلال آنرا داده بود، یکبار دیگر پاکستانیها، و این بار با پیروزی درخشانی بر سرزمین مقدس پدران ما پا بگذارند و آنرا بحیث یکی از ایالات خویش تصور کرده و بر دولتمردان (۱) آن امر و نهی کنند.

و در باره افتخارات که جناب داکتر فرهنگ متذکر شده اند، فقط بخاطر جلوگیری از طوالت کلام و تورم این مقاله به دو نقل قول از بزرگان بسنده می‌کنم:

مولوی عبدالباقی ترکستانی در تلویزیون مزار شریف در سال ۱۳۷۳ ضمن صحبتی خطاب به مردم مزار شریف چنین گفتند: «در طول چارده سال حکومت، کمونیستها يك سوزن ملت و دولت را چور نکردند، ولی ما مجاهدین در ظرف یکسال يك سوزن برای دولت و مردم باقی نگذاشتیم.»

و جناب مستطاب حضرت صبغت الله مجددی اولین ممثل دولت اسلامی افغانستان، شخصیتی که اولین بار فتویٰ جهاد را صادر کرده بودند، بارک گویی خاصی که خاصه آن شخصیت محترم روحانی است، در یکی از مصاحبه هایشان این افتخارات را چنین جمع بندی کرده بودند:

«... چه کارها که نشد، والله اگر روسها این کارها را کرده باشند، والله اگر کمونیستها این کارها را کرده باشند، یا هیچکس دیگر، والله ما خجالت می‌کشیم که نام مجاهد را بگیریم، عزتی را که خدا برای مجاهد داده بود، به زمین زده شد.» دیگر عرضی ندارم.

با احترام

م. ن. عظیمی

نگاهی بر کتاب

«افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی»

تألیف سترجنرال محمود تاربیف «گریف» لوی مستشار نظامی دوکتور نجیب‌الله

از آنجائیکه دیدگاه های کتاب «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» تألیف سترجنرال گریف مستشار نظامی، سیاسی دوکتور نجیب‌الله، در بعضی موارد، با دیدگاه های «اردو و سیاست» شباهتی دارد و از طرف دیگر، کتاب مذکور میتواند، در پهلوی سایر آثاری که مسایل نظامی، سیاسی افغانستان عزیز را در آن برههء خونین و غمبار نوشته اند، مأخذ خوب و غنیمتی برای پژوهشگران تاریخ بشمار رود نگارنده، به معرفی آن کتاب پرداخته و بصورت مختصر و مؤجز آنرا به نقد کشیده است. این تبصره در ماهنامه «آزادی» شماره های «نهم و دهم» نیز بچاپ رسیده است.

*

درین اواخر نامه بی و کتابی برابم رسید که هر دو غیر منتظره ولی بسیار جالب بودند. نامه از آقای عزیز آریانفر مترجم چیره دست (روسی به فارسی) که متأسفانه هیچگونه سابقهء آشنایی نداشتیم و کتاب ترجمهء ایشان از سترجنرال محمود تاربیف «گریف» Məhmud Ahmetewitsch Garjev، بنام «افغانستان

پس از بازگشت سپاهیان شوروی.» (۱)

آقای آریانفر نوشته بودند که بر علاوه این کتاب، «ارتش سرخ در افغانستان» نوشته جنرال بوریس گروموف و «توفان در افغانستان» نوشته جنرال لیاخوفسکی را نیز به فارسی-ایرانی- برای واژه فارسی زبان ها، یعنی ایران تاجکستان، افغانستان ترجمه کرده و آثار دیگری از رجال و نویسندگان روسی را در دست ترجمه دارند. من کتاب ارتش سرخ در افغانستان را که داود جنبش به زبان پشتو برگردان نموده بود، خوانده بودم و قسمت هایی از نوار مکالمات تلفونی رهبری شوروی سابق با نور محمد تره‌کی را خلاف معمول به زبان پشتو، در يك اثر دري آورده بودم، از ترس آنکه مبادا، با ترجمه ناقص به سلامت سند مذکور لطمه وارد شود. غافل از اینکه آقای آریانفر با فارسی سلیس، نثر شیوا و زبان بسیار نفیسی، با امانت داری کامل کتاب مذکور را به فارسی ترجمه کرده اند.

اگر در کتاب گروموف مشهور که از قضاء مانند گریف روزگاری از نزدیک با هم آشنا و همکار بودیم، بجز از همان اسناد محرمانه که از آرشیوهای دولتی گرفته شده و نقل گردیده اند، و مطالب در مورد وظایف قطعات محدود شوروی و پروسه عودت آنها چیز جالبی جز توهین و تحقیر و کم زنی نظامیان و اردوی افغانستان و یارهبری حزبی و دولتی آن وقت جمهوری افغانستان و ادعاهای بلند پروازانه چیز دیگری، بچشم نمیخورد. در عوض درنوشته های آقای گریف این پروفیسور علوم نظامی و تاریخ، واقع بینی های بیشتری در رابطه با مسایل سیاسی و نظامی-وضعیت و حالت دشوار جنگی سالهای ۱۹۹۰-۱۹۹۸م پیدا می شود که نمایانگر دیدگاه های وسیع و افق نظر نامبرده نسبت به قضایای نظامی،

(۱) (Afghanistan nach dem Abzug der Sowjetischen Truppen 1996) که از طرف

مرکز مطالعات استراتژیک سوئیس به زبان آلمانی ترجمه و چاپ شده است.

سیاسی و حوادث غمبار و خونین آن سالها است که اتفاقاً این داوری ها ارزیابی ها و دیدگاه ها در موارد بسیاری با نظریات و قضاوت ها و تحلیل های نویسنده «اردو و سیسات در...» نزدیکی و مشابهت دارد. چون در حال حاضر هنوز کتاب «توفان در افغانستان» نوشته جنرال لیاخوفسکی برای توزیع آماده نشده و مترجم محترم آقای آریانفر، یکی از سه نسخه آنرا قبل از صحافت و پشتی نمودن برای اینجانب فرستاده اند. بناءً از تبصره بالای آن خودداری میورزم ولی همینقدر یادآور می شوم که با وصف ترجمه فاخر و یکدست و روان، آن کتاب نیز در مقام مقایسه با «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» حرف و مطلب تازه و جالبی ندارد و متأسفانه در همان يك خط پشتیبانی از حق بهجانب بودن نظامیان ارشد شوروی خاصاً سترجنرال «ورونیکوف» که در افغانستان بنام «ورانیکوف» یا ویران کننده یاد می شد، می چرخد.

با وصف آنکه آقای گریف درین کتاب نسبت به این حقیر کم لطفی مشهودی ابراز داشته اند، اما از آنجائیکه تاریخ تاریخ است و ملتی که از تاریخ گذشته خود آگاهی نداشته باشد، ناگزیر اشتباهات گذشته خویشرا تکرار می کند، بر آن شدم تا نگاهی بر این کتاب بیفکنم و نکات مثبت و منفی آنرا برای قضاوت و ارزیابی هموطنان عزیزم برجسته بسازم.

* * *

آقای ستر جنرال «محمود تاریف» یا «گریف» را که دارای قد نسبتاً بلند، چهارشانه و دارای جلد سفید روشن، چشمان میشی و نگاه پر آزر می است و موهای بوری که تنک و کم پشت اند و به یکطرف سر با دقت خاصی شانه شده و خوابیده اند با آن یونیفورم مرتب بدون علائم نظامی افسری و تفنگچه، مکاروف روسی که با جلد چرمی براقی با بیقیدی از بغلش آویخته است و گویی وظیفه

دارد که این جنرال سپید موی ۷۰ ساله بیگانه را که در کشور جنگ زده تک و تنها مانده است محافظت نماید اولین بار در یکی از جلسات قوماندانی اعلی قوای مسلح افغانستان ملاقات کردم درست در روزهاییکه قطعات محدود نظامی شوروی به کشورشان عودت کرده بودند و قرار گاه قوماندانی اعلی قوای مسلح افغانستان نیز از «شر» آدم های گزافه گو، بلند پرواز و خودخواهی مانند سترجنرال وارنیکوف که خویشان را در مقام گریاچف می شمرد رها گردیده بود، و به اصطلاح تازه بخود آمده بود و می فهمید که درین کشور بی در و پیکر، منبهد اگر صلاحیتی است و یا قدرتی و یا شأن و مرتبتی و یا صلاحیتی، تنها و تنها همین مقام را شاید و بس.

در آن روز که از رئیس قرارگاه شروع تا اینجانب که در آن موقع حتی عضو آن نیز نبودم، همه نوعی احساس سبکی رضائیت و استقلال میکردند. سخنان آرام، جالب و پرمحتوی «گریف» که خویشان را معرفی میکرد و کمک و مساعدت فکری و ذهنی اش را وعده میداد و انسان را بیشتر به اتکاء به نفس و اطمینان به آینده تشویق می نمود. چنین احساس به آدم تلقین می کرد که شخص قلدر و زورگویی جایش را به انسان ساده اما با قلب بزرگ سپرده است. انسان دلسوز مهربان و با تهذیبی که آداب و نزاکت های ساده ولی سنتی نظامیان را میداند و با در نظرداشت حیثیت و کرامت اشخاص بزودی جایگاه مطلوبی در قوای مسلح افغانستان پیدا می کند. این شخص را که صفات ذاتی و معنوی فراوانی داشت ولی مانند تمام انسانهای این کره، خاکی آدم بی عیبی نیز نبود، یعنی همان پرگویی، شله گسی خودسری و خودپسندی «ما» شرقی ها را! تقریباً هر روز میدیدم و اذعان میدارم که در موارد بسیاری از وی میآموختم. زیرا که او اشتراك کننده جنگ دوم جهانی، یکی از ناظران در حوادث نظامی و سیاسی ۱۹۶۸ چکوسلواکیا و اکنون یکی از اشتراك کنندگان در جنگ افغانستان بود. شخصی که بدون تردید، تجارب سوزنده، نظامی داشت و پروفیسور علوم تاریخ

دوکتور علوم نظامی و صاحب آثار فراوان حد اقل ۲۰۰ اثر علمی در مسایل متدولوژی علوم نظامی، نظریه، هنر نظامی، آموزش و پرورش نظامی، تاریخ نظامی و همچنان خالق آثاری مانند «هرگاه فردا جنگ درگیرد؟» یا «صفحات ناهمگون جنگ»، «جنگ زروی» و غیره بود و جایگاه رفیع و بلندی در مسایل علوم نظامی داشت و سزاوار آن بود که به حیث یک خبره و کارشناس نظامی مصروفیتهایی علمی بی ازین دست در سطح جهانی داشته باشد، نه به گفته خودش سردرآوردن از کارزار جنگی و آشفته افغانستان و پرداختن به امر عبثی که ده ها نفر همطراز او قبلاً آنرا تجربه کرده رلی راهی به جایی نبرده بودند.

چنین شخصی را که خداوند مفت و آسان و ارزان (۱) در اختیار ما قرار داده بود که میبایست راضی میبودیم که بودیم. و اینک بعد از گذشت سالیان متمادی و بی خبری ژرف و فراموشی مطلق، کتاب پر محتوی و ارزشمندی از یک آشنای قدیمی، یک دوست و یک هم مسلک، یک کار شناس و پژوهشگر آگاه نظامی که گاه مسایل را از دیدگاه فیلسوفانه بی توضیح میدهد، گاه از دیدگاه های نظامی به داوری میپردازد و زمانی از کارزارهای مخفی و دیپلوماتیک پرده بر میدارد و یا رازهای مخفی و پشت پرده را افشاء می سازد. کتابی که حدیث فراوانی دارد از بی نظمی ها، آشفتگی ها، کودتا ها، جنگ ها، ایستادگی ها و مقاومت های جانبازانه اردوی افغانستان، با چهره نگاری هایی در مورد برخی از رهبران بلند پایه نظامی آن وقت و حتی بعضی از نام آوران و چهره های مشهور جهاد و مقاومت افغانستان.

* * *

به نظر من مهمترین بخش های کتاب گریف را که دارای ۲۰۶ صفحه و هفت بخش است، موضوعات آتی تشکیل میدهد. چگونگی تصمیم اعزام قوا به افغانستان، وظایف مطروحه در برابر این قوا، نظریات گریف در مورد شکست

سیاسی یا نظامی این قوا در افغانستان و دیدگاه او در باره شخصیت ها و رجال نظامی آن وقت جمهوری افغانستان.

در باره تصمیم اعزام قوا به افغانستان، نویسندگان و مؤرخین شوروی در طول این سالها، روایات مختلفی تحریر کرده اند که پاره از این نظریات و داوری ها، یکجانبه و پاره با بدبینی ها و غرض ورزی های آشکاری بیان گردیده اند. اما به نظر میرسد که آقای سترجنرال گریف مستشار ارشد نظامی شوروی در افغانستان در سالهای ۸۹-۱۹۹۰ که مشاور خاص نظامی دوکتور نجیب الله نیز بود، علل و عوامل ریشه یی و اساس این تصمیم گیری عاقبت نا اندیشانه را برملا ساخته است. گریف می نویسد :

در حالیکه برای انجام تحولات سوسیالستی در افغانستان نه تنها آرد آسیاب شده آماده نبود (۱۱)، بلکه هنوز درخاک آن تخم لازم برای این کار نیز پاشیده نشده بود، این برنامه پرمدها، افراطی و در همان آغاز ماجراجویانه بود و به همین دلیل محکوم به شکست بود. (ص ۱۷)

و ادامه میدهد که : پروگرام های انقلابی و فرمان های رنگارنگ آن با روح، روان و سنت های جامعه ناسازگار بود و تلاش برای تحمیل جبری این برنامه ها، روش های ستمگرانه و زور و بیدادگری های گروهی در برابر روحانیون ولایه های گسترده مردم، به پوشالی بودن این برنامه های پرمدها و افراطی مهر تائید میزد و شکست محتوم آنرا در اولین سالها وعده میداد پس همانطوریکه میدانیم مقاومت ها آغاز شد، دولت تجرید گردید و خطر فروپاشی نظام نوپای افغانستان، اتحاد شوروی را وادار نمود تا به افغانستان نیرو بفرستد.

در باره علل و عوامل چنین تصمیم گیری های مبنی بر اعزام قوا به

(۱۱) پلخانف زمانی می گفت روسیه مقارن سال های ۱۹۱۷ هنوز آردی را که بتوان از آن نان سوسیالیزم را پخت، آسیاب نکرده بود.

افغانستان، آقای گریف قبل از همه تحلیل هایی ارائه می کند که با محتویات مضمون بنام افشاء مداخله امریکا در افغانستان، منتشره، نشریه کیهان چاپ لندن شماره ۶۹۲ مؤرخ ۲۹ جنوری ۱۹۹۸، از زیان رابرت گیتس رئیس سازمان سیا و تائید برژنیسکی مغایرت ندارد.

«رابرت گیتس رئیس پیشین سازمان «سیا» در کتاب خود بنام From the shadows «از درون سایه ها» فاش کرده است که سازمان سیا ۶ ماه قبل از حمله شوروی به افغانستان کمک به گروه های افغان مخالف شوروی را آغاز کرده بود. «زینیگو برژنیسکی» که در آن زمان مشاور امنیت ملی جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا بود، در مصاحبه ای با مجله «نول البرواتور» چاپ پاریس این افشاگری حیرت انگیز را تائید کرد و آن را دامی دانست برای از هم پاشیدن امپراتوری شوروی. برگردان این مصاحبه را در زیر می خوانید.

سوال : رابرت گیتس رئیس اسبق سازمان «سیا» در کتاب خاطرات خود نوشته است که سازمان های مخفی امریکایی شش ماه قبل از حمله شوروی به افغانستان کمک به «مجاهدین» افغان را شروع کردند، شما در آن زمان مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر بودید و لاجرم نقش کلیدی درین جریان برعهده داشتید، آیا این اظهارات را تائید می کنید؟

جواب : بلی بر اساس روایات رسمی، کمک «سیا» به مجاهدین افغان در سال ۱۹۸۰ شروع شد، یعنی بعد از ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ که شوروی به افغانستان حمله کرد. ولی واقعیت، که تا به حال پوشیده نگاه داشته شده بود، اینستکه پرزیدنت کارتر در سوم ژوئیه «جون» ۱۹۷۹ نخستین رهنمود کمک محرمانه به مخالفان رژیم افغانستان را که طرفدار شوروی بودند، امضاء کرد. من در همان روز یادداشتی برای پرزیدنت کارتر فرستادم به این مضمون که «معتقدم این اقدام، حمله نظامی شوروی را به دنبال خواهد داشت.»

سوال : با وجود خطراتی که چنین اقدامی در پی داشت، شما طرفدار آن

بودید. نکنند می خواستید شوروی را تحریک کنید که وارد جنگ شود؟
جواب : دقیقاً به این شکل نیست. ما روسها را وادار به حمله نکردیم بلکه
عمداً احتمال اینکه دست به چنین کاری میزنند افزایش دادیم.

سوال : وقتی روسها می گفتند که برای مبارزه با مداخلات مخفی آمریکا به
افغانستان نیرو فرستاده اند هیچکس حرف شانرا باور نمی کرد، حال آنکه این
چندان خالی از حقیقت نبوده است ... امروز پشیمان نیستید؟
جواب : از چه پشیمان باشم؟ این عملیات مخفی واقعاً فکر درخشان بود.

پای روسها را به دام افغانستان کشید آن وقت میخواهید پشیمان باشم؟ (۱)
گریف در صفحه ۲۵ می نویسد : «سرویس های مربوطه غربی از طریق
رخنه دادن عمال خود و تولید کذب اطلاعات که ماهرانه به رهبران شوروی
رسانیده می شد کار بسیاری را انجام دادند، تا هرچه ژرفتر پای اتحاد شوروی را به
حوادث افغانستان بکشانند. با آنکه این گمانزنی به گونه مستند تائید نگردیده
است. با آنها حقایق فراوانی گواه به این امر اند. بناً همه اقدامات آنها پیگیرانه در
همآهنگی با برنامه کلی ستراتیژیکی که شالوده سیاست ایالات متحده را در
دوره جنگ سرد تشکیل میداد و با بسی آبرو ساختن سیاسی (۱) اضمحلال
اقتصادی و تضعیف نظامی شوروی بستگی داشت صورت می گرفت.» (ص ۲۵)
علت دیگر تصمیم گیری رهبران شوروی آن وقت را جهت اعزام نیروهای شوروی
به افغانستان به نظر آقای گریف حمایت و پشتیبانی دولت متبوع او از پندارهای
ایدیولوژیکی کودتاچیان شور تشکیل میدهد :

«هرگاه رهبران شوروی به کمک انقلاب آوریل نمی شتافتند و به ویژه هر گاه
این انقلاب در همان آغاز ناپود می گردید، در آنصورت سهل انگاری اتحاد شوروی

(۱) مقاله کیهان - افشاء مداخله امریکا در افغانستان - چاپ لندن، شماره ۶۹۲ مورخ ۲۹

جنوری ۱۹۹۸.

غیر قابل درک می بود و در جنبش بین المللی کمونیستی و شماری از کشورهای نا
متعهد نکوهش می گردید. «

و دلیل دیگر مداخله و اعزام سپاه را که با پافشاری کی.گی.بی صورت می
گیرد، سترجنرال گریف، از قول سفیر پیشین شوروی در افغانستان فکرت احمد
جانوویچ تابییف که به نظر گریف بک شخصیت سیاسی خیلی ها پرشور و مجرب
بود، چنین توضیح میدهد :

«شاخه خلقی خود را بی آبرو ساخته و شاخه بورژوا دموکراتیک «پرچم»
کمتر تند رو و افراطی و بیشتر میانه رو بود. از اینرو میتوانست سریعتر مورد
اعتماد مردم قرار گیرد. مگر این امیدوارها تحقق نپذیرفتند.» گریف به ادامه
می نویسد :

(هرژنف می گفت : «یگانه وظیفه ای که پیش روی واحدهای شوروی قرارداده
شده است، همیاری با افغانها در دفع تجاوز از خارج است. به محض رفع عواملی
که رهبران افغان را ناگزیر به تقاضا مبنی بر اعزام آنان گردانید، نیروهای شوروی
کاملاً از افغانستان خارج خواهند شد» واقعاً این تصمیم، تصمیم دشواری بود و
البته این درست نیست که گویا چند نفر در دفتر سیاسی گردهم آمدند (هرژنف،
اندروپوف و گرومیگرو) و با شتاب تصمیم ناسنجیده را اتخاذ نمودند)

«حکومت جمهوری افغانستان نزدیک به ۲۰ بار از حکومت شوروی تقاضای
گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان را نمود. در آغاز همه این خواهش ها را رد
کردند.» (ص. ۲۷)

«ولی کشته شدن نورمحمد ترهکی که لئونید هرژنف چندی پیش در ماسکو با
او دیدار کرده بود، در برانگیختن رهبر شوروی در برداشتن این گام نقش مؤثر
داشت. امین حتی به نظرات نمایندگان شوروی که به نمایندگی از حکومت شوروی
از او خواهش نموده بودند تا نورمحمد ترهکی را پس از برکناری اش از کرسی
ریاست جمهوری نگذارد و قوی نگذاشت. همه این دلایل گواه بر آن بود که

نمی‌توانستیم به امین تکیه بزنییم و ببرک کارمل که به جای او به کابل آمد بدون حمایت سپاهیان شوروی نمی‌توانست اوضاع پدید آمده را دگرگون سازد. پس، پس از کشته شدن تره‌کی دیگر سخن از ارزیابی آرام و فراست سندانیه اوضاع در میان نبود. چیزهای زیادی با شتابزدگی انجام میگرفت، در پارهء تصمیم مبنی بر اعزام سپاهیان به افغانستان حتی به برخی از اعضای دفتر سیاسی کمیتهء مرکزی حزب به موقع اطلاع داده نشده بود. رهبران کشورهای متحد در پیمان ورشو را نیز در جریان قرار نداده بودند. « (ص ۲۷-۲۸)

به نظر ستر جنرال گریف عوامل بالا رول اساسی و قاطعی را در پارهء تصمیم گسیل سپاهیان شوروی به افغانستان داشته است که از نظر او چنین تصمیم دارای بار منفی بوده و محکوم می‌گردد. در واقع تحلیل های آقای گریف در مورد عوامل اساسی مداخلهء شوروی تا حدود فراوانی صایب است و نویسنده گان غربی نیز در پارهء از موارد با وی هم عقیده اند. مثلاً نویسندهء کتاب «جنگ بدون پرندگان» آقای «رسول بخش رایس Rasul Bakhsh Rais» پروفیسور بررسی های منطقه در دانشگاه کولمبیای نیویارک New York در رابطه به علل و عوامل تجاوز و مداخلهء شوروی به افغانستان چنین می نویسد: (۱)

«مارکس گرایان افغان به ادامهء حیات سیاسی بدون کمک و حتی مداخلهء مستقیم شوروی -نظم به شدت شکنندهء سیاسی که تلاش می کردند آنرا بنا نمایند - در برابر مقاومت که شکل بسیج سراسری به خود اختیار نموده بود. تاب ایستادگی نداشتند. همچنان این مسئله که همگرایی منافع منطقهء شوروی با یک رژیم مارکس گرای وابسته گره خورده بود، نباید از نظر دور انداخته شود این منافع چنین اند: مقابله با قدرت روز افزون جنبش های اسلامی در منطقه که

(۱) صفحه ۳۹ - ۴۰، فصل نامه روشنی، ارگان نشراتی کانون نویسندگان افغانستان - آلمان، ترجمهء

زمینه مساعد اثر گذاری بر انکشافات سیاسی در آسیای مرکزی شوروی در قبال داشت. فراهم آوری زمینه برای تضمین ثبات در ساحه های مرزی و ابراز این امر که توانایی آنرا دارد تا در دفاع از دوستانش به مداخله نظامی دست بزند. « ولی با وصف اینهمه توضیحات مداخله شوروی تاکنون همچنان بحث انگیز باقیمانده است و به آن سادگی نبوده است که دکتر حق شناس «در تحولات سیاسی جهاد افغانستان» صفحات ۲۲۹-۲۴۵ به گونه بلاهت آمیزی ادعا می کند که تصمیم اعزام قوا مربوط بوده است به آنکه بیرک کارمل با تبلیس و تزویر برژنف را به گرفتن آن وادار نموده باشد.

پروفسور محمود تاریف متذکر میشود که بدعت بزرگ همانا تصمیم مداخله در امور داخلی يك کشور مستقل بود و بدعت دیگر این که در کشوری با پهنا و وسعت و اراضی کوهستانی و شرایط خاص افغانستان «قطعات محدود» فرستاده شد. کشوری که با پاکستان و ایران و چین مرزهای طولانی دارد و این مرزها هیچگاهی حتی در طول تاریخ تحت کنترل قرار نگرفته بودند. او مدعی است که در چنین کشوری میانگست استعمال قوتهای نظامی با کیفیت و مخصوصاً کمیت فراوان و با سازماندهی عالی صورت می گرفت. تا نتیجه مطلق در پی می داشت. او معتقد است که از دیدگاه بین المللی و سیاسی در اصول تفاوتی نداشت که به افغانستان چند فرقه و چقدر نیرو فرستاده شده بود. مهم نفس عمل بود، یعنی تجاوز به يك کشور مستقل. بناءً بازتاب و پیامدهای آن در عرصه سیاست خارجی یکسان و همانند می بودند.

به نظر او برای اشغال يك مملکتی مانند افغانستان چندین فکتور ضروری بود، یکی آنکه بصورت واضح و روشن و صریح در باره اشغال آن مملکت برای قوای مسلح شوروی امری صادر نشده بود و دیگر آنکه برای اشغال يك کشور بزرگ مانند افغانستان قوا و وسایط اندک و بسیار محدود محاروبی و نظامی اختصاص داده شده بود. و سوم آنکه حتی از استعمال ماهرانه و مستقلانه و آزادانه این

قوای اندک و محدود نیز جلوگیری صورت می گرفت وی در مورد می نویسد :

« از دیدگاه نظامی خردمندانه ترین اقدام آن بود که تهاجم گسترده تر و پرتوان تری به افغانستان صورت میگرفت وزیر دفاع پیشین شوروی مارشال اتحاد شوروی، اندره گریچکو در نشست با فرماندهان در شهر لگنیتس Legnits « در اوایل ۱۹۶۸ » حکایت میکرد که در آستانه گسیل سپاهیان شوروی به چکوسلواکیا به او اعزام قطعات محدودی را به تعداد ۴-۵ فرقه به این کشور پیشنهاد نموده بودند. مگر آندره گریچکو که اسان با اراده و قاطعی بود و به گفته خودش بر آن پافشاری داشت تا کم از کم ۲۰-۲۵ فرقه بخصوص ۲۸ قوماندانی نظامی بلاروسیه و دو فرقه (فرقه ۱۵ تانک و فرقه ۳۰ موتوریزه) فرستاده شود. ما به چشم سر میدیدیم که چگونه تهاجم ناگهانی با نیروی بزرگ امکان داد مهمترین شهرها، راه ها، شهرکهای نظامی انبارها و ... را به محاصره در آوریم. بناءً اگر کدامین قطعات و جزوتامهای نظامی تلاش میکردند تا دست به مقاومت بزنند به این کار موفق نمیگردیدند. البته نمیخواهم درباره انگیزه های سیاسی تهاجم شوروی و دیگر کشورهای پیمان ورشو به چکوسلواکیا سخن بگویم مگر هرگاه تنها جوانب نظامی مسئله را بنگریم، بی تردید میتوان گفت که خیلی ها خوب، قاطعانه، هدفمندانه و نهایت مضر سنجیده شده بودند. مهمترین فکتور این بود که اقدامات قاطع اجازه دادند به سرعت اوضاع را درین کشور با ثبات گردانیده و عملاً جلو خونریزی را بگیریم. البته که اوضاع در چکوسلواکیا و افغانستان از ریشه تفاوت داشت، مگر اصل عملکرد در افغانستان باید تقریباً همین گونه مانند چکوسلواکیا میبود. » (ص ۳۲)

گریف با اندوه فراوان می گوید که برایم آسان نیست تا پیامدهای سیاسی يك تهاجم بزرگ و گسترده را در افغانستان تصور کنم ولی با قاطعیت کامل می توانم بگویم که قربانیان انسانی و زیان های مادی جنگ کمتر می بود. این طرز تفکر از لحاظ پرنسیپ ها و اصول علم و هنر نظامی همانطوریکه در چکوسلواکی در

دوران معاصر تجربه شده بود. در ادوار گذشته، در جنگهای اول و دوم جهانی بارها، مورد استفاده قرار گرفته و قوتهای فایق از لحاظ کمی و کیفی توانسته اند نتایج چشمگیری را در مدت کوتاه کماهی نمایند.

گریف می گوید: «اما، تصمیم متزلزل، بی ارادگی و سست مایگی رهبران آن وقت شوروی که در بهلوی دیگر لغزشهای معروف و کژ اندیشیهای دیگر رهبران، شوروی و افغانستان را به يك جنگ دامنه دار، فرساینده و ویرانگر کشانید.» زیرا که مرگبار ترین اقدامات در عرصه سیاسی و نظامی، اقدامات متزلزل، لرزان، پراکنده و غیر قاطعانه است.

در این کتاب گریف، حرف هایی بسیاری دارد که در نوع خود تازه است از جمله می نویسد که فقدان يك مشی مشخص سیاسی در مورد اینکه آیا سپاهیان شوروی در افغانستان بجنگند یا در بارک های نظامی خویش به تعلیم و تربیه دوام بدهند یکی از همان تصمیم متزلزل و بی ارادگی رهبران شوروی بود و نتیجه آنکه حتی مقاومت های پنهانی صورت می گرفت تا سپاهیان را از جنگ با اپوزیسیون افغانی بازدارند و یا برعکس تلاشهایی انجام می یافت تا عملیات های نظامی بنا بر تقاضای رهبران افغانی صورت گیرد. که در شق اول معمولاً رهبران و ارتشبیان و در شق دوم اداره استخبارات کی.جی.بی. موضعگیری می نمودند.

گریف می گوید که اتحاد شوروی در افغانستان متحمل شکست سیاسی گردید نه شکست نظامی: «میتوان گفت مبنایی وجود ندارد که سخن از شکست سپاهیان شوروی در افغانستان به زبان بیاوریم. اتحاد شوروی در افغانستان متحمل شکست سیاسی گردید، نه شکست نظامی. سخن آخر اینکه هرگاه رهبران شوروی در پی آن میبودند که به هر بهایی که شده افغانستان را اشغال کرد و برای این کار نیرو و وسایل لازم را تخصیص میدادند. آنگاه این وظیفه را با گذشت زمان می توانستیم حل کنیم مگر چنین وظیفه بی در روند ده سال عملاً مطرح

نگردیده بود. « (صفحه ۴۲)

گریف می نویسد که سربازان و افسران شوروی در نبود چنین برنامه های مشخص رسالت نظامی خویش را در افغانستان اداء کردند. همچنان او در مورد مخالفین می نویسد : «همچنان جای بایسته و ارجمندی به آن عده از حریفان دیرین ما که دلیرانه و با پایداری رزمیده اند، داده خواهد شد. همانگونه که لئوتولستوی زمانی در داستان «حاجی مراد» این کار را کرده بود. « (صفحه ۴۴)

* * *

بخشهای دیگر کتاب را توافقات ژنیو و بازگشت سپاهیان شوروی به کشور شان تشکیل میدهد که در مورد اطلاعات گسترده بی ارائه می کند و اعداد و ارقام فراوان از واگذاری ذخایر اضافی (۱) مواد مادی به اردوی افغانستان که با تأسف، باید گفت، سنجشهای وی نه تنها درین مورد، بلکه در موارد بسیاری درین کتاب، بدون گرفتن نام و عنوان مأخذ و چشمه آمده و گاهگاهی بسیار مبالغه آمیز است. این ارقام و اعداد بیشتر بر مبنی منافع مشاورین که در افغانستان بودند و بعضی از آنها تا سطح دردناکی سقوط کرده بودند، آمده است که نگارنده در صفحه ۲۵۹ اردو و سیاست شمه از آن را بیان داشته است. پس در حالیکه نمیتوان اعتماد و باور قطعی به این محاسبات داشت، با آنهم کار بزرگی انجام شده است که شاید محققین را بکار آید.

در يك بررسی جالب از رویارویی و وجود تضادها بین خلقی ها و پرچی ها در حزب حاکم که تقایل نجیب الله مبنی بر راندن خلقیها و گماشتن پرچی ها در

(۱) در بسی موارد حتی قبل از تحویل گرفتن و تسلیمی این مواد و وسایل توسط عساکر اردوی ۴۰ به تاراج میرفت.

کرسی های کلیدی را میرساند به گونه زیرین یاد می کنند :

«در میان اعضای کمیته مرکزی پرچمی ها دوبار بیشتر از خلقی ها بودند. از ۱۱۱ نفر عضو ۷۲ نفر پرچمی ۳۴ نفر خلقی و ده نفر اعضای دیگر سازمانها بودند. در ارتش از ۳۱۰ کرسی رهبری (از معاون وزیر دفاع تا فرماندان غند) ۱۳۷ کرسی به خلقی ها داده شده بود. در حلقه معاونان وزیر دفاع و رؤسای ارکان از ۳۵ کرسی به خلقی ها ۱۷ کرسی رسیده بود. از فرماندهان ۵ قول اردو، چهار فرماندان پرچمی بودند، همچنان از ۲۰ فرقه اردو، پانزده فرماندان پرچمی و تنها ۵ فرماندان خلقی بودند و الخ. که آفرین و مرجبا باید گفت به حوصله و دقت پروفیسور مآبانه بی این پژوهشگر دوران ما. ولی تنها نمیدانم که اکنون اینگونه محاسبات و علم آوری ها بجز آنکه زخم های چرکین گذشته را باز نمایند، چه دردی را دوا خواهد نمود؟

در مباحث بعدی کتاب، شورش خلقی ها، داستان همانطور است که در اردو و سیاست آمده است. جز آنکه نویسنده خنثی ساختن کودتای شهنواز تنی را بیشتر از اثر مساعی شخص خودش و رئیس جمهور وانمود می سازد و بجز رد این اتهام که گویا در تشریح تنی به کودتا علیه نجیب شورویها نقش داشته اند، حرف تازه بی ندارد. او درنمورد چنین می نویسد : ص ۷۹ «... عده بی از نظامیان و دیپلماتهای شوروی در کابل گمان میزدند که سناریوی کودتا را ك.گ.ب در ماسکو نگاشته بود. بر پایه این سناریو از يك سو ك.گ.ب تنی را به کودتا و از سوی دیگر پنهانی نجیب را برای سرکوب آن از پیش آماده گردانیده بود درین اواخر من در يك گفتگوی خصوصی با رئیس پیشین اداره كل يكم ك.گ.ب. سپهبد «دگر جنرال» ل. شیبارشین درین باره داشتم. مگر او این اندیشه را رد کرد.»

فصول دیگر کتاب را دیدگاه ها، ارزیابی ها و چشم دیدهای محمود تاربیف از جریان کودتای، شهنواز تنی تشکیل میدهد که در کتابهای برخی از پژوهشگران

داخلی نیز وقایع آن دوره آمده است. این چشم دیدها، با دیدگاه های اردو و سیاست در موارد بسیاری شبیه است، و بناءً میتوان به ان اعتماد نمود.

سپس او به تشریح حوادث نظامی طی دوران اقامتش در افغانستان می پردازد و در باره رویدادهای اطراف کابل، جلال آباد، خوست و وقایع نظامی و سیاسی که در سال ۱۹۹۰ در مناطق شمال کشور رخ داده است. سخن میزند. همچنان حرف ها و صحبت هایی در مورد مجاهدین سابق و رهبران مشهور آنها دارد که به نوبه خود دلچسپ است.

گریف مانند هر کارشناس و متخصص حرفوی نظامی، همچنانکه توانایی، حالت و وضعیت قوت های طرف مقابل را ارزیابی می نماید، در بخش چهارم کتاب خویش به ارزیابی نیروهای مسلح جمهوری افغانستان می پردازد. متأسفانه این ارزیابی گاهگاهی، اینجا و آنجا زیر بار خود پسندی نویسنده قرار گرفته و تردیدهایی را بر می انگیزد. مثلاً در صفحه ۱۱۸ هنگامی که در مورد مارش يك لوی جدید تانك از «ترمز» سخن میزند، می نویسد که «سراجام تیپ (لوا) جدید زرهپوش به کابل رسید، مگر با شرمساری بزرگی که تعداد انگشت شماری از آن آگاهی داشتند. از جمله ۳۷۰ تانکیست، تنها ۱۲۷ نفر به کابل رسیدند. بقیه در گردنه ها و خم و پیچهای جاده دسته، دسته روبه گریز نهاده بود» (ص ۱۱۹)

در حالیکه مسئول مارش آن لوا به کابل من بودم و می توانم بگویم که این ادعا درست نیست. زیرا که چون هر تانك چهار نفر مرتبات داشت پس میبانیست اولاً ۳۶۰ نفر مرتبات می داشت، نه ۳۷۰ نفر و در حالیکه قام این تانکها (بجز ۶-۷ تانك به نسبت عوارض تخنیکی) به کابل رسیدند، چگونه و توسط کدام دیروانی تانکهای مذکور به کابل رسیدند؟ این جریان در « اردو و سیاست» صفحه ۳۹۲ آمده است.

به این ترتیب گریف گاهگاهی در کتاب خویش نقش يك ناظر بی طرف را از

دست میدهد و این ضعف گاه با فروغ بیشتر و گاه کم فروغ در ارزیابی های او از توانایی اردوی افغانستان مشاهده میرسد. مثلاً ترتیب و تنظیم دفاع از کابل را تحت عنوان پاسداری کابل در بخش علیحده بی مربوط و منوط به مشوره ها و مساعی شخص خویش میدانند و تصویریکه میدهد به این معنی است که قبل از وی شهر کابل به گونه بسیار بد و ضعیف پاسداری می شد و با دخالت او و مجبور ساختن رئیس جمهور به پرداختن به این امر دفاع از شهر رونق گرفت و سروسامان یافت. یا عملیات در پغمان به گونه نقل می گردد که هم پلان گزاری آنرا و هم سوق و اداره آنرا «گریف و رئیس جمهور» کرده باشند. همچنانکه در جنگ جلال آباد و دفاع از آن شهر حضور فعال گریف را همه جا می بینیم و اگر او نمی بود، آن شهر با سقوط مواجه می شد.

ولی این حرف ها به هیچگونه ارزش تاریخی و علمی اثر او را نمی کاهد. به نظر من یکی از بخشهای جالب این اثر بخش ششم آن «افغانها و ما» مخصوصاً آشنایی او با رهبران بلند پایه نظامی افغانستان است. که دیدگاه های مستقل گریف را در مورد بعضی از شخصیت های نظامی بازتاب میدهد که چنین تصویر نگاری ها در اردو و سیاست نیز آمده و گاهگاهی هردو نویسنده گریف و عظیمی نقاط نظر مشابهی ارائه کرده اند که نکات عمده و اساسی آن بازگو میگردند زیرا که مسایل بسیاری به رجال، رفتارهای آنها، استعداد، کیاست و تجربه آن ها بسته است :

نجیب الله : ...

... او جوان قدرت طلب و سرشار از شور زندگی بود. نجیب از فرهنگ بالا و جهانبینی گسترده برخوردار بود. بی تردید در میان رهبران افغان با هوشیاری، توانندی در کار و توانندی درک سریع پیچیدگی اوضاع و برداشتهای مستدل متمایز بود. او همچنان يك انسان دارای برخورد های سازنده بود و به آسانی از دیدگاه های متحجر و پیشداوریها رو بر میگردانید. بر رغم آرامش ظاهری و

حاکمیت برخوردار شدن در اوضاع دشوار او نمیتوانست خیلی پررو و احساساتی نباشد. نجیب با آگاهی خوب از تاریخ و برخورداری از احساس بذله گویی، حکایه های شیرین را بازگویی می کرد. در شب نشین ها و دیدارها، سخنرانیهای دراز و نسبتاً جالبی را میکرد. او مانند هر افغان دیگر، آدم خیلی ها نیرنگ باز و حيله گری بود... در مسایل نظامی، سیاسی خوب وارد بود و کم و کیف نیروهای مسلح را میدانست.

... نجیب نسبت به هر کسی که در حلقه هواربون نزدیکش شامل نبودند، نهایت سؤظن داشت و در برابر دوستان دیرین خویش بیش از حد ضعف داشت. این امر منجر به لغزشهای بزرگ در سیاست کادری گردید. به گونه مثال کمتر کسی با اقدامات بیجای خود برای بی آبرو ساختن رئیس جمهور مانند همکار نزدیکش ژنرال باقی اینقدر زیان نرسانید. بسیاری از او متنفر بودند، مگر رئیس جمهور نمیخواست او را از خود دور کند. ژنرال مانوکی منگل که به سال ۱۹۹۰ به کرسی رئیس اداره امور سیاسی وزارت دفاع گماشته شده بود، نیز انسان خود سروکله شخی بود. در آرامترین پادگانها، پس از آنکه پای او به آنجا میرسید، اختلافات و سروصداها بالا میگرفت. پس از سفر او به مزارشریف در ۱۹۹۱ استانهای ولایات شمال کشور از نجیب الله رو تافتند. در نخستین سفر من به جلال آباد معاون ریاست اداره عملیاتی وزارت دفاع، ژنرال اسماعیل (خلقی) که از هواداران نزدیک ژنرال تنی بود. همراه من بود از دیدگاه حرفه ای او یکی از ورزیده ترین و کاردار ترین ژنرالهای افغانی بود ... اسماعیل به خود اجازه داد چند انتقاد ناگوار مگر عادلانه درباره کاربرد نابخردانه نیرو و وسایل گسیل شده به جلال آباد به عمل آورد ... پس از بازگشت به کابل من از زبان دیگران شنیدم که شب هنگام پیش از پرواز، ژنرال مانوکی منگل چند سرباز را به اتاق خواب ژنرال اسماعیل فرستاد که به لت و کوب و خفه کردن او پرداختند. تنها آمدن ژنرال دلاور که با بلند شدن سرو صدا به اتاق اسماعیل وارد شد مانع کشته

شدن او گردید ... او (اسماعیل) (۱) در کابل دلیل سکوت خود را چنین توضیح داد که واکنش تند از جانب من میتوانست «به پندار اسماعیل» زندگی همه را به خطر روبرو سازد. او گفت: آنها می توانستند شیوه های مختلفی بیابند که ما نتوانیم زنده به کابل برگردیم. روزه یگر ماجرا را به رئیس جمهور بازگو کردم. نجیب الله ناخشنودی خود را نسبت به این گونه رفتار گستاخانه با ژنرال که به دستور رئیس جمهور به همراه من به جلال آباد رفته بود، ابراز کرد. من خاطر نشان شدم که به این ترتیب هم به رئیس جمهور و هم به نماینده اتحاد شوروی توهین شده است. جالب این بود که این فاکت ناهنجار واکنش تند رئیس جمهور را بر نیانگیخت ... طرفه اینکه پس از چندی او را به سمت رئیس اداره امور سیاسی وزارت دفاع گماشت ...

... هرگاه اتحاد شوروی کمک نکند، نجیب الله در پی راهیافتهای دیگر حل و فصل مسأله افغانستان خواهد گردید. در آن هنگام هنوز بسیاری از مسایل روشن نبود مگر در نزد من این گمان بوجود آمده بود که نجیب الله آغاز به تردد کرده و احساس واقع بینی را از دست میدهد و آن تحولات بنیادی را که اتحاد شوروی و در مجموع در اوضاع جهانی در حال وقوع اند، نمی بیند.

بهرحال، صرف نظر از لغزشهای گذشته و بر رغم آنچه که رخ داد، نجیب الله یکی از تواناترین رجال سیاسی افغانستان بود. « (ص ۱۵۹) محمدرفیع:

«... متفاوت با بسیاری از افسران، جنرال رفیع شخص نهایت قانع بود و امکانات خود را بیش از آنچه که است، ارزیابی نمیکرد او برای رئیس جمهور به علت آن قابل پذیرش بود که مجدانه و صادقانه سفارشهای را که به او داده می

(۱) جبران لت و کوب اسماعیل خان جنرال ابراسیون توسط متوکی منگل و عمر معلم در صفحه ۳۹۹ «آردو و سیاست» نیز آمده است.

شد، عملی می کرد و مدعی بازی کردن هیچگونه نقش مستقلانه در امور دیگر نبود ... رویهمرفته جنرال رفیع يك انسان جذاب و مهربان است. ترسناکترین ناپسامانها و ناهنجاریها در ارتش نمیتوانستند تعاون او را برهم زنند. شماری از افغانها و مشاوران شوروی این خصلت محمد رفیع را بمشابه مظهر عطات و بی تفاوتی او ارزیابی میکردند. معمولاً از سوی جنرال رفیع عملاً کاری برای تحقق پیشنهاد ها و فیصله های اتخاذ شده انجام نمیگرفت. بی ارادگی، بی ابتکاری و ضعیف النفسی، همراه با سازماندهی ناتوان بسیاری از ویژگی های بالقوه مثبت او را کاهش می بخشید.» (ص ۱۶۰، رك به صفحات ۲۷۹ و ۳۴۵ اردو و سیاست) محمد اسلم وطنجبار:

«... پس از ناکامی شورش ماه مارس در ۱۹۹۰ و فرار تنی، وطنجبار به پُست وزارت دفاع گماشته شد. راستش او برای این کرسی ساخته نشده بود و خود نیز از احراز آن تا اندازه پرهیز میکرد. مگر نجیب الله او را به این خاطر به پُست وزارت دفاع گماشت تا دست کم بتواند خلقی ها را آرام بسازد ... مانند هر انسان دیگر وطنجبار ضعف هایی نیز داشت و این در حالی بود که بیشتر خصلت های خوب او به عکس آن مبدل میگردد. ضعف اصلی وطنجبار آن بود که درونگرایی و نرمش و مهربانی بیش از حد به او مزاحمت می نمودند که از قدرت دست داشته به پیمانته کامل کار بگیرد ... در اوضاع سازماندهی ضعیف و بی سروسامانی موجود در افغانستان این فروکاستی در خصلت و روشهای کار وطنجبار نظم و اداره ارتش را تضعیف می کرد.» (رك. به صفحه ۲۴۶ اردو و سیاست)

غلام فاروق یعقوبی:

«... من، طبیعی است که در کار اختصاصی او کنجکاوی نمیکردم. راستش او را خوب نمی شناختم. مگر چون با او در نشست های مورد سرفرماندهی و درباره عملیات نظامی که در آن نیروهای ارتش، وزارت امنیت دولتی و وزارت کشور اشتراك میوزیدند هم صحبت می شدیم، میتوان داورری کرد که او يك انسان

دارای جهانبینی گسترده، هوشیار و خیلی‌ها دروندار، مرموز و نیرنگباز بود. او با مشاوران با گشاده رویی گفتگو میکرد و مسایل را که در برابر او قرار میدادند به وجهه احسن حل و فصل میکرد، مگر در مسایل رزمی کمتر دلچسپی نشان میداد با آنکه او به تأمنیات و اکمالات نیروهای خود توجه بایسته مبذول میداشت.» (ص ۱۶۲)

محمد آصف دلاور:

«... دلاور مورد اعتماد عمیق نجیب الله بود. البته نه تنها به این دلیل که پرچمی بود. او صرف نظر از همه چیز يك انسان خیلی شایسته، اعتماد بود ... در دشوار ترین اوضاع در لحظه، خطر او کاملاً خونسردی و آرامش خود را حفظ میکرد. با آنکه جنگ ده ساله او را بیش از حد خسته و فرسوده ساخته بود. شماری از افسران ارشد مانند نبی عظیمی معاون اول وزیر دفاع (سترجنرال) ارتشبد رفیع و سپهد «دگرجنرال» لودین محیلاته به گونه متناوب به بهانه تداوی و آسایش به شوروی میرفتند مگر آصف دلاور که پیش از هرکسی به این کار نیاز داشت، هیچگاهی فرصت نیافت این کار را بکند ... او به اندازه کافی فعال در روند عملیات رزمی مداخله نمیکرد و گاهی اصلاً هیچگونه دستوری نمیداد با این دستاویز که «هر فرمانده باید خود بداند که چه کند» نه تنها دلاور، بلکه در شماری دیگر از افسران کاردان و مجرب افغانی راضحاً قایل به رهبری عمومی به مشاهده میرسید و آنها به گونه با اکراه به بارکسی‌ها و جزئیات مسایل مورد بررسی که در ارتش گاهی بس مهم است متوجه می‌گردند ...» (ص ۱۶۳)

جنرال شهنواز تنی:

«تنی يك افسر پرشور - پرتوان و يك حرفه بی‌تمام عیار بود. او اراده نیرومند و کاردانی خوب داشت. و با استعداد سازمانگری از دیگر افسران افغان

متمایز بود ... او به عکس بسیاری از فرماندهان افغان هماره در یگانهای فرمان خود بسر میبرد و پیگیرانه در آرایش و آمادگی رزمی آنان سهم میگرفت ... نمایندگان شوروی از تقرر او به حیث وزیر دفاع حمایت کرده بودند. رئیس جمهور احتمالاً چنین سنجید که با گماشتن او به این کرسی مهم و اعطای درجه سپهبدی «دگریزالی» از او وزیر دفاع گوش به فرمانی خواهد ساخت. مگر جنرال تنی مبارزه آشتی ناپذیری را بر ضد قایلات رهبران پرچمی مبنی برکنار زدن خلقی با از کرسی های مهم در دستگاه دولت و ارتش پیش میبرد که این امر اتوریتته او را در میان افسران خلقی بالا میبرد. ضعف تنی محدودیت بینش سیاسی او بود، که این امر برای شماری از سیاست بازان کهنه کار امکان میداد پای او را به توطئه های مرموز بکشانند. او گاهگاه با رئیس جمهور به مشاجره میپرداخت و با وزیران دیگر و حتی همکاران خود بر سرمسایل خرد و ریزه و پیش افتاده ناسازگاری و دعوا می کرد و در مجموع رفتار بس «پراژنگ» و «ناهموار» داشت.

... در محافل نزدیک به رئیس جمهور این سؤزن پدید آمده بود که شهنواز تنی پیوندهای با رهبران اپوزیسیون گلبدین حکمتیار و احمد شاه مسعود دارد ... سر از آغاز مارچ ۱۹۸۹ تنی در واقع پنهانی در تحکیم توانایی های رزمی نیروهای مسلح در خطرناکترین مسیرها سنگ اندازی می کرد. به ویژه این امر به گونه آشکار، هنگامیکه او قاطعانه از گسیل یگانهای «جزوتام های» ارتشی از کابل به جلال آباد (۱۱) برای تحکیم مواضع پادگان آن شهر و دفع حملات شورشیان بر آن خودداری کرد، هویدا گردید ... با آنکه در آستانه شورش، هنگامیکه مناسبات پیچیده تر گردید و اوضاع به مشکل قابل کنترل بود، تنی خودسرانه

(۱۱) به نظر من گریف اشتهاً عرض خوست اسم ننگهار را گرفته است، جریان خودداری او در گسیل سپاهیان اردو یعنی غند ۶۱ در صفحه ۴۱۳ اردو و سیاست آمده است.

بیش از ۲۰۰ دو صد افسر را به پُستهای گوناگون گماشت. (رك به صفحه ۴۱۲ اردو و سیاست) این امر که فرماندهان ارکان (قول اردوهای) ارتش عملاً به او بی اعتنایی میکردند، عصبانیت و برافروختگی تنی را دامن میزد. به گونه مثال هنگام بازدید تنی از جلال آباد در فوریه ۱۹۹۰ فرمانده جبهه جلال آباد، سپهبد «دگر جنرال» لودین «از شاخه پرچم» به پیشواز و دیدار وزیر دفاع نیامد و همچنان در نشست فرماندهان جز و تام های گارنیزون «یگانهای پادگان» اشتراك نوزید. در باره این مسأله که نقض ساده ترین انتظام و نظم ارتش بود، رئیس جمهور تنها به يك یادآوری سطحی تلفونی به لودین بسنده کرد. مگر در میان خورد رهبری نیروهای مسلح «جلسه قوماندانی اعلی قوای مسلح» این مسأله رسماً مطرح نگردید ... در واقع هدف اصلی توطئه در آن بود که رهبری افغانستان به ریاست نجیب را کنار زده و خود قدرت را بچنگ آورند. و سپس با گروه های معین اپوزیسیون (درگام نخست با حزب اسلامی) بر سر تقسیم قدرت و ساحه نفوذ در کشور کنار آیند. شاهد این مدعا این است که برخی از گفته های تنی کاملاً با اظهارات نمایندگان و فرستادگان حزب اسلامی که برای دیدار و گفتگو با نمایندگان شوروی به لیبی آمده بودند مطابقت داشت ... مگر درست در همین مورد بود که به روشن ترین وجه رفتار غیر اصولی رهبران خلقی ها (زیری، گلاب زوی، نیازمحمد مومند، کاروال و پنجشیری) آشکار گردید. در گردهمایی های مختلف حزبی در شورای دفاع مخالفت اصلی آنها متوجه مشی آشتی ملی بود. در حرب آنها شعارهای چپ گرایانه انقلابی سر میدادند و رئیس جمهور را به عقب نشینی در برابر اپوزیسیون و خیانت به آرمانهای انقلاب آوریل متهم می ساختند و فراخوان ایشان این بود که به پیکار آشتی ناپذیر تا پای جان با اپوزیسیون ادامه داده شود، مگر در عمل پس از کودتا عده از پیشوایان خلقی (تنی، نیازمحمد

مومند و قادر آک) (۱) به راپسگراترین شاخه اپوزیسیون راست - حزب اسلامی - پیوستند ... بدین ترتیب «توطئه تنی» از مدتها پیش به پختگی رسیده بود. رهبران «حلقی ایسم» شهنواز تنی را با بازی گرفتن ناپختگی سیاسی، خودخواهی های بیمارگونه و ماجراجویانه او به عنوان دستاویز وارد آوردن فشار به رهبری جمهوری افغانستان و شخص رئیس جمهور برگزیده بودند. نجیب با آنکه خود برخی از اقدامات افراطی خلقی ها را تحریک می کرد، در آستانه کودتا با گروهی از رهبران خلقی دیدار نمود و وعده داد به شماری از پیشنهادهای آنان به گونه مثبت ترتیب اثر دهد. خلقی ها باید تا تاریخ ششم مارس «مارچ» به او پاسخ می دادند، مگر تنی هرچه بیشتر «افسار گسیخته تر» می شد. او آغاز به تشکیل خودسرانه جزوتامهای «یگانهای» تازه در پادگان «گارتزیون» کابل کرد و آنان را تا دندان مسلح و تجهیز نمود. در این اوضاع نجیب ناگزیر گردید تصمیم به برکناری او از کرسی وزارت دفاع بگیرد. تنی با آگاه شدن از این مطلب تصمیم گرفت دست به قیام بزند. «(ص ۸۲-۸۴) نورالحق علموی:

«... او در گام نخست با کار مؤفق خود در میان مردم و فرماندهان محلی نیروهای اپوزیسیون متمایز بود. او اکتشاف و خبرچینی را به خوبی پیش میبرد. به محض آنکه در مییافتند که مجاهدان در نظر دارند بار دیگر برقندهار حمله بیاورند به مشوره جنرال علموی یا به ابتکار خود گروهی از خویشاوندان و آشنایان فرماندهان مجاهدان نزد آنان می شتافتند و آنان را دلاسا می ساختند تا به قندهار پورش نکرده و شهر را زیر آتشیاری نگیرند. مدارکی هم در دست بود که در بسیاری از موارد به مجاهدین در ازای امتناع از حمله به شهر، پول، خوار

و

(۱) نیاز محمد مومند عضو پیرویی سیاسی یا پیرویی اجرائیه حزب وطن یکی از مستولین بهاردمان شهر کابل در کودتای شهنواز تنی بوده است.

بار و حتی مهمات داده می شد ... علمی برای ناداران کمک های خیرخواهانه می کرد. رویهمرفته علمی در میان مردم و سپاهیان از اتوریتته بالای برخوردار بود ... در مجموع نیروهای سپاه «قول اردو» دوم ارتش عمدتاً وظایف دفاعی را در زمینه نگهداری مواضع دست داشته اجرا نموده و نسبتاً «سست» می جنگیدند. در این ناحیه این اصل عمل می کرد: «به ما کاری نداشته باش، ما هم با شما کاری نداریم!» پیوندهای تنگاتنگ ژنرال علمی با جبهه مخالف سؤزن های معین رئیس جمهور نجیب را بر می انگیخت و میترسید که در اوضاع دشوار پیوسته در حال تحول، علمی ممکن است به اپوزیسیون بپیوندد. رئیس جمهور به گونه متناوب علمی را در پشت فرمانده سپاه دوم ارتش تعویض می کرد و او را برای آموزش به اتحاد شوروی می فرستاد. مگر به محض اینکه فرماندهان دیگر به جای علمی به قندهار مقرر می شدند زندگی و کار برای شان در قندهار دشوار می شد و رئیس جمهور ناگزیر می گردید بار دیگر علمی را به جای خودش برگرداند و همانا او بود که میتواند ثبات و استقرار نسبی نظام را برگرداند ... او می نالید که از خدمات او قدردانی بایسته و سزاوار شأن او صورت نمیگیرد. و شکوه میکرد که میتواند در يك پُست بزرگتری در کابل کار کند. درین مسایل حتی برادر بزرگترش ژنرال عبدالحق علمی (مسئول بخش دفاع کمیته مرکزی) که دستیار نجیب الله بود، نیز نمیتوانست به او کمک کند. ژنرال علمی در اتحاد شوروی و هم در امریکا دوره «تحصیل» دیده بود. خبرنگاران می نویسند که زبان روسی را به روان میداند، مگر این حرف واقعیت ندارد. او به روسی بسیار بد حرف میزد. ژنرال علمی يك انسان رسا، بلند بالا، با چهره نمایان و رفتار مهربانانه بود. در مجموع او یکی از فرماندهان برجسته و «رنگین چهر» افغان بود که وظایف مطروحه در برابر خود را پیروز مندانه انجام میداد.

بدینسان آقای محمود تاربیف در باره تعدادی از رجال و شخصیت های نظامی آن وقت قوای مسلح افغانستان اظهار نظر می نماید و اعمال خوب و بد آنها را

از پرویزن انتقاد می گذرانند. او اسمای قوماندانان قول اردوها و حتی بعضی از فرقه های مستقل را میآورد ولی مکشی در باره خصوصیات منفی یا مثبت آنها نمی نماید. تنها از فرقه ۵۳ پیاده که قوماندان آن جنرال دوستم بود یادآوری می نماید و میگوید که وی آدم خونگرم و دارای مشت آهنین بوده است که به علت خونگرمی و رفتارهای عجیب و غریب او را «چاپایف» افغان لقب داده بودند. «تاریف» متأسفانه در مورد این کمترین به همان اظهار نظر نه چندان منصفانه بی بسنده کرده است. کاش او چیز بیشتری می نوشت تا بدون کم و کاست بازگو می شد. او در صفحه ۱۹۷ اثر خویش مدعی است که :

«... هواداران کارمل، وکیل، رفیع، ژنرال نبی عظیمی و ژنرال دلاور فعالیت خود را بر ضد نجیب پویاتر ساختند و با سنجش روی نجات خود از طریق زد و بند با مجاهدین خواستار کناره گیری رئیس جمهور شدند. آنها در واقع برای مدتی قدرت را در کابل به دست گرفتند. مگر بر رغم همه اینها، هرگاه حداقل حمایت از حکومت نجیب الله ادامه مییافت جمهوری افغانستان به رهبری او یا رهبران دیگر میتوانست روی پا بایستد و امید برای نزدیک ساختن جوانب درگیر حفظ می گردید. در صورت حمایت روسیه کارملی ها نیز به گونه دیگری رفتار میکردند. مگر میتوان بر آن گونه که دیپلماسی روسیه عمل کرد، مهر تایید ماند؟»

که معلوم می شود، سترجنرال گریف، از اوضاع و احوال به شدت منقلب آن زمان، از روسیه و از سکوی بلند و مرتفعی نگرسته و شنیدگی هایش را توضیح داده است. ولی میدانیم که «شنیده کی بود مانند دیده» با وصف تمام این حرف ها کتاب مذکور بصورت کُل بُرُشی از حوادث واقعیات جاری آن برهه زمان وطن ما است که در پهلوی آثار دیگر میتواند به روشنی تصویر کامل وضعیت را در آن سالها برای ما و نسل بالنده فردای وطن سربلند مان مجسم سازد. بخصوص درین هوا و فضائیکه هوای درک سالم و یا فضای بیان

حقیقت و واقعیت آسان نیست و هنوز هم تیره و تار هست. پایان

و من الله التوفیق

هالیند - نبی عظیمی

* *

در شماره ۳۶۵ «امید» مدیر مسؤل و ناشر آن هفته نامه آقای قوی کوشان به مناسبت هشتمین سال نشراتی «امید» در سرمقاله منتشره در آن هفته نامه در مورد اردو و سیاستم چنین نوشته اند:

«... نشر بخش هائی از کتاب (اردو و سیاست) با استقبال گسترده روبرو شد و عده زیادی از خوانندگان گفتند و نوشتند، خو بست جریانات حوادث ایام اندوهبار آلمان را از زبان یکی از مسؤلان بلند پایه آن رژیم بشنویم و نقایق خونبار را از جانب دیگر هم بدانیم، اما چند هموطن با تلفون و نامه و حضوری، نشر بخش ها را «زبان آور، و نامطلوب شمرده و چند مخالف امید» هم آنرا نوعی گرایش به کمونیسم تبلیغ کردند. تبلیغ چند نفر اخیرالذکر اصلاً ارزش پاسخ ندارد، ولی خدمت دسته اولی عرض می کنم که این نوع برداشت ها درست نیست، زیرا که آگاه شدن از وقایع خونبار آن روزگار و عملکردها و دیدگاه های اشغالگران شوروی و عمال شان نه تنها ضرر ندارد، بلکه خیلی هم ضرور است.

نشر بخش هائی از کتاب «اردو و سیاست»، نه تنها آگاهی های تازه ای بما داده، بلکه باب تازه مناقشه و تحلیل جریانات را باز نموده، حقایق و نکات عمده و مغشوش آن اوضاع را روشن تر ساخت و هنوز بحث های موشگافانه روی مطالب آن کتاب در هفته نامه به نشر میرسد. «تعداد نوشته های رسیده به بخش های چاپ شده کتاب «اردو و سیاست» و مقاله مستقل نویسنده کتاب، بیش از گنجایش هفته نامه میباشد، اداره مجبور است از نشر مطالبی که بطور تکرار از جانب چند نفر ارسال شده، خود داری کند، امید است معذرت اداره پذیرفته

شود.»

اگر چنین ابتکاراتی رویدست گرفته نشود و زمینه بحث و فحص روی جریانات و اوضاع آن ایام بدین وسیله فراهم نگردد. ممکن است تا یکی دو سال دیگر نشرات افغانی، مقاله، مختصری در روزهای هفتم و ششم جدی چاپ کنند...»
اما به نظر میرسد که بر علاوه مسایل سیاسی و فرهنگی بالا، منافع مادی نیز در این هیاهوی فراوان مضمحل بوده است.

بلی، خواننده عزیز! با خواندن این اعلانات مکرر و سر و صداها و هیاهوی فراوان، با تلخی تمام دریافتیم که حقیقت این بازار مکاره، نشر، فروش، نقد و به بلن کشانیدن کتابها را چگونه هونوره دو بالزاک در رمان مشهور خویش بنام «آرزوهای بر باد رفته» به رشحه قلم آورده بود. در آن اثر «لوسین» قهرمان رمان، شاعر پرشور، فقیر، و جوانی است سرشار از هوا و هوسهای جوانی، که میخواهد اولین مجموعه اشعارش را که «گلهای مینا» نام دارد به چاپ برساند و بفروشد و از پول آن لباس ضروری برای مجلس رقصی که در آن «اناستازی» زیبا نیز اشتراک می نماید، بخرد و با کالسکه فیشنی در آن محفل حضور بهمرساند و اگر توفیقی حاصل شد به دستان سپید، کوچک و لطیف آن ملکه، حسن و سمبول هوس و تمنا بوسه زند.

پس، لوسین به بازار کتابفروشها میرود، بازار مکاره ای که در گوش تا گوش آن، دکانها، غرفه ها و حجره های رنگارنگی جاخوش کرده اند و کتابفروشها، مقاطعه کاران، دلانان، پادوها، دستفروشها، هیاهوی بزرگ براه انداخته اند. بالزاک با قلم سحرانگیز و نثر زرین و دید ژرف و ریالستیک خویش، آشفته حالی لوسین بیچاره را ترسیم می کند که چگونه همینکه در آن بازار پا می نهد و گلهای مینا را به اولین ناشر و کتابفروش آن بازار پیشکش می نماید، چگونه چشمان تیز بین و شامه خریدار گلهای مینا به فقر، تنگدستی و احتیاج مبرم وی پی میبرد، برق پول را می بیند و بوی آنرا استشمام می کند. و پس از امتناع از

خرید و چاپ آن، لوسین را سر میدواند و در دنیای زد و بندهای پنهانی و آشکار آن بازار مکاره، رها می سازد. سرانجام لوسین مجبور می شود که به بهای بسیار اندکی کتاب خود را به نزد ایشان به گرو بگذارد و با چند سکه که بدست میآورد، لباس دست دوم برایش تهیه کند و با پای پیاده که برای شوالیه های عصر بالزاک عیب بوده است، به آن مجلس رقص پا نهد، بالزاک درین چند صفحه آرزو های بر باد رفته آنجا که در مورد صنعت چاپ، نشر و فروش کتاب سخن میزند، روابط برهنه، زد و بندهای عریان، تبانی های پشت پرده، زشتی ها و کژی های گوناگون را که درین عرصه از زندگی آدمها وجود دارد، با بیان رسا و موشگافی عمیقی برجسته میسازد و می فرماید که چگونه همین آدمهای بازار، کتابی، دفتر شعری، مقاله یی یا مقامه یی را به اوج شهرت میرسانند و یا بر حضيض ذلت، او صحنه ها، تصویرها، گفتگوها، دیالوگ های فراوان و گوناگونی از عجایب و غرایب این گوشه و از زندگی آدم های عصرش را بازگو میکنند، او به منظور تجسم و نشان دادن این چنین روابط ضروری انسانی و اجتماعی برای خلق ریالیزم خویش، از عرصه های مختلف زندگی دقیقاً عکسبرداری می کند و انسان را به دنیای واقعی، دنیائیکه همه چیز در آن مطابق واقع صورت می گیرد و واقع می شود، می کشاند و نتیجه گیری می کند، که برای مقاطعه کار کتاب همه چیز پول است پول یا زر و خوشی، همانطوریکه در دفتر زرین چشم گفته بود، در پاریس، انسان قوم و خویشی بجز اسکناس هزار فرانکی و دولتی بجز بانک رهنی ندارد. درین بازار نیز پول حاکم بر قلبها، رجدانها و انصاف آدمی است و حیثیت، شخصیت و اعتبار مؤلف به جهنم!!

و اکنون که در آستانه هزاره سوم قرار داریم و کامپیوتر، این موجود عجیب الخلقه خوش ترکیب و کاردان و چیز فهم، امکان چاپ و نشر یک اثر را در یک زمان کوتاه و با مصرف اندک میسر ساخته است با افسوس باید گفت که آدمهای بازار، همانها اند، همانهایی که بودند، با همان کژ اندیشی ها، زد و بندها، سازش

ها و بینش ها، که عقل معاش را در صدر همه امور جایگاه، و وجدان و عدالت و انصاف را نه جانی و نه جایگاهی...

و بهمین خاطر بود که «امید» صحنه قلمفرسائی های پیاوه سرایان و هتاک های تنی چند از شهرت طلبان نخواستہ و بعضی از کهنه کاران شناخته شده قرار گرفت و هر کس، هر چه خواست، نوشت و «امید» فقط برای فروش هفته نامه اش، نسخه های اردو و سیاست، را نشر کرد و اسمش را گذارد آزادی عقیده و بیان و گفتار، و هیچ پروا و باکی نداشت و ندارد، که صفحات «امید» آزمگنانه اینهمه قباح نگاری ها را می پذیرفت و می پذیرد و خوانندگان چیزی جز اباطیل در آن نوشته ها نمیابند. بخاطر میآورم نامه پر محتوی جناب رهنورد زریاب را که زیر عنوان «هزیان های دور غربت - ناله به دل شد گره» اندریاب «امید» و «امیدی ها» پس از نشر «پرده چهارم» در «امید» برای «صریر» چاپ هالیند فرستاده بودند و از برخورد «امیدی ها» گلایه داشتند، در قسمت هائی از آن نامه چنین آمده بود : پس از نشر پرده چهارم در امید :

«... و بعد بلافاصله، در سه شماره پیهم آن جریده دو تن از همکاران دایمی و یک تن از همکاران ظاهراً غیر دایمی آن هفته نامه آقایان... خامه برداشتند و بر جان این بنده کمینه ذات باری افتادند که : دستت شکسته باد و زیانت بریده بریده به! و این نا توان را به تازیانه اتهامات و افتراآت آنچنانی - که دانید و دانیم - بستند و خرواری از سخنان شعارگونه و میان تهی را که امروز در میان اولولالباب دیگر هیچ خریداری ندارند، چاشنی آن تازیانه های ساختند تا تعزیر و حد و قصاص را به یکباره بکار بسته باشند و با این نسخه «چره بی» آواز یک مخالف گستاخ را یکسره خاموش گردانند و - چنان که میدانید - همه خود کامه گان و زور گویان تاریخ با دم شمشیر و نوک سرنیزه همین کار را کرده اند و می کنند و خواهند کرد ... و یقیناً اگر این آقایان دست شان میرسید، یک گلوله را هم نثار قلب این جانب می نمودند.»

و در جای دیگر چنین می نویسند :

«... و نیز خواستم از هموطنانم بپرسم که با این ناله های گره شده در دل، به کدام نیستان سر بزنم؟ آخر نیستان ما را ستایشگران ظلمت و تاریکی سوختند. و باز هم بیاد هموطنان بدهم که خداوند گار بلخ مولای ما، جلال الدین محمد سده ها پیش از روزگار ما، چه پیامبرانه سروده است :

چون قلم در دست غداری بود

لاجرم منصور بر داری بود

و حرف آخر درد دل آقای المنجیر خلیل الله رؤفی است که اندر یاب روش نادرست «امید» در برابر «اردو و سیاست» و مؤلف آن، در مقاله خویش بنام «نظری پیرامون کتاب اردو و سیاست» در شماره یازدهم سال دوم «آزادی» منتشره، دامارک آورده است. که با تکیه هائی اینجانب آن موارد مشخص گردیده است :

«نظری پیرامون کتاب اردو و سیاست»

نوشته : المنجیر خلیل الله رؤفی :

اردو و سیاست در سه دهه اخیر نوشته سترجنرال نبی عظیمی را بعد از مطالعه دقیق اثری یافتم ارجمند و غنیمتی در خور ماندگاری آرشیف روزگار، نویسنده با مهارت چیره دستی حوادث غمبار سه دهه اخیر را در حد کمال، تحلیل و بررسی کرده است. بخصوص دو دهه آخر را که دستان از خود و بیگانه، ملتی را به تباهی کشاند و سرزمینی را با همه ارزشهای معنوی و تاریخی اش بیاد فنا داد، به حسرت و تلخی یاد میکند. از حوادث با استدلال و منطق چشم دیده عبور میکند. از اثرات چاپ شده مؤرخین معتبر و قلم بدستان شناخته شده که در مسایل وارد بوده اند، استفاده و نقل قولها میکند. اگر از یکسو از پایمردی ها سخن میگیرید، از سوی دگر خفت و انکسار چهره های رنگ باخته

گرداننده گان حزب خود را در برابر مشاورین خود کامه روس پنهان نمیکند.
اگر جهت گیری و کاستیهای هم در کتاب عرض وجود کرده است که هیچ اثری
عاری ازین پدیده شده نمیتواند، آتقدر قابل اندیشه و در خور انتقاد جدی نخواهد
بود که بعضی از هموطنان، تند و پرخاشگرانه در برابر آن اظهار نظر میکنند،
حتی سخن بجای رسید که از نام چیز نویسان خیر خواه نامه های در مذمت این
اثر تا سرحد کوچه و بازار ترتیب داده شده جهت نشر به مجلات و روزنامه ها
فرستاده میشود.

این عمل زشت و ناجوافردانه که عاملان آنها مسلماً شناخته شده اند، سخت
نگران کننده و تأثر برانگیز است تذکر این مطلب بخاطر یست که چندی قبل
مضمون بی بند و باری بنام اینجانب علیه محترم عظیمی نوشته شده و به اداره
محترم هفته نامه «امید» بخاطر چاپ فرستاده شده است، آیا این شیوه انجام
رسالت ملی است و یا خیانت آشکار که درد غربت و صد پارچگی ما را با خنجر
های زنگ زده ای تعصب، هنوز هم عمیق تر میسازند! دوستان فرهنگی من
میدانند که اینجانب در نوشته ها و اشعار خود عفت قلم را مقدس میشمارم
هیچگاهی به ابتذال نرفته ام و به فرهنگیان هموطن بهر کیش و آهینی که باشند،
سخت حرمت قایل هستم.

«اردو و سیاست»، کتابیست که تسلسل موضوعات و جاذبه، کلامش از آغاز
تا انجام گیرائی دارد و مفاهیم آن غوغا برانگیز است از آنجائیکه نام و محتوی
کتاب بر محور تاریخچه اردو میچرخد، بناءً مطالعه آن بخصوص برای نظامیان
اردو ارزندگی خود را دارد، چون خودم افسر نظامی اردوی خود بودم حوادث
مصیبت بار دو دهه گذشته را بمشابه يك افسر بیطرز، بگوشت و استخوان لمس کرده
ام از مطالعه این اثر، درد های گذشته ام یکبار دیگر تکرار میشود چه بسا
دردهاییکه در آن روزگار بیرحمانه بر روح و روان ما، سنگینی میکرد دردهائیکه
ارزش انسانی، وزنه شخصیت و اهلیت، اگر در زمان شاه در معیار ارتباطات

خاندانی و امتیازات اعزازی سنجیده میشد، در نظام حزب حاکم خلق، این پدیده ها در معیار حزیت خاتمه پیدا میکرد، باقی همه هیچ بود و عناصر دست دوم، این دست دومهای بیطرف در اردو از هیچگونه حق و موقفی بر خوردار نبودند، بشابه غریبه های روزگار حقوق شان پامال و زندگی شان در معرض خطر زندان، تهدید و مرگ قرار داشت، اما در کتاب اردو و سیاست ازین ماجرا های تلخ کدام تذکری بعمل نیامده است.

جنرال عظیمی، از ظهور و تشرکله اردو از قرن ۱۸ بدینسو آغاز به سخن میکند، از شاهان فاتح و شهزادگان شمشیرزن با کمیت و کیفیت اردو های شان، نام میبرد، پیوسته به آن با نظری گذرا اردوی شاهی را معرفی میکند، اردوئیکه اگر از دید بیرونی سخت تشریفاتی مینمود، اما در قالب درونی خود رنگ باخته بود و بی محتوا، اضافه از چهار دهه تاریخ ذهنیت اردو و جنبش روشنفکری و مطالعه در آن سرکوب میشد، بیعدالتی و حق تلفی و بیسوادی بر روح و روان اردو مستولی بود، سردار خود کامه این دوران، یگانه جنرال مغروری بود که اداره اردو را بدست داشت و شاه ادامه بقای سلطنت را در وجود او به محاسبه گرفته بود، منصبداران رژیم شاهی طوریکه جناب عظیمی مینویسد مسلمانان پارسا و مظاهر زنده اعتماد و وفاداری به ولی نعمتان شان بودند، انضباط خشک و کشنده عسکری آنزمان که از دنیای متمدن و بینش اجتماعی به فرسخها فاصله داشت اندیشه های سالم و مترقی را میخکوب کرده بود.

مطالعه این بخش کتاب خاطرات تأثر بار کودگانه ام را بیادم میداد، زمانیکه طفل ۱۳ ساله بیش نمودم به حربی بنونحی، لیسه ایکه نامش بر سر زبانها بود، انتخاب شدم، روز اول ورودم بدروازه این دژ افسانوی واقع در مهتاب قلعه کابل، در حالیکه همه چیز برایم هیولا مینمود جهت گرفتن لباس نظامی به دیپوی قوماندانی تولی احضار شدم، دیپوئیکه انگار از زمین و فضایش خشونت و عفونت می بارید، تولیمشر ما با نگاهی آمیخته با کراهت بسویم دید یکجوره

بوت ساقدار ۹ نمره و یکدست دریشی سرچی کلان جان بی دکمه و بی گاج را بسویم پرتاب کرد که بگیرم و بپوشم، منکه هنوز با جسمی کوچک و اندازه پای نه بالاتر از نمره پنج داشتم، نمیدانستم چکنم، بخود جرئت دادم از قوماندان خواستم تا دریشی و بوت خورد تر برایم بدهد اما هنوز حرفهایم که با لکنت و واهمه اداء میشد تمام نشده بود که تولیمشر ما مشهور به «سرور بی خانه» با همان بوتهای بر فرقم حواله کرد و گفت: اینجا چناق دلخواه نیست، خانه عسکری است ازین روز به بعد باید بدانی که در عسکری دلیل و منطق وجود ندارد در برابر امر آمر مافوق باید نفس کشیده نشود، آه! اشک آنروز که آغاز گر حیات نظامی من در دوره شاهی بود هیچوقت فراموشم نمیشود.

جناب عظیمی در کودتای داود خان نقش فعال بر عهده داشته است سخن را از چشم دید های خود بازگو میکند، داود خان را شخص با انضباط، مستبد، و مغرور در عین زمان مؤمن و خدا پرست که عشق ترقی و اعتلا کشور در سینه اش جوشان بود، یاد میکند سجایای نیک او را با اشتباهاتش که در نتیجه آن روند سیاسی مملکت را از بنیاد دگرگون ساخت، در مقایسه قرار میدهد و با قلمی رسا و روشنگرانه آنرا بروی صفحه تاریخ می ریزد.

نظام جمهوری داود خان واقعاً يك دگرگونی و درخشش بود در حیات سیاسی و اجتماعی کشور، اردوی شاهی به اردوی ملی تغییر نام کرد از تشریفات سلطنتی، غلام بچه های دربار و خنیاگساران در حرمسرا دگر نام و نشانی شنیده نمیشد، مگر داود خان با آنهمه ابعاد سیاسی در بخش اردو، عملاً مرتکب اشتباهات گردید، نخست از همه به کودتاچی ها دو دو رتبه فوق العاده داده شد، به تمام خورد ضابطان اردو رتبه افسری اعطا گردید، اداره ام و تام يك اردوی تازه به ارمان سیاسی رسیده، بدست جنرالی بیسواد و خانقانشین مانند رسولی سپرده شد، وزیر دفاعیکه سخت از خود راضی بود و در خواب خرگوش فرو رفته بود. جنرال عظیمی اشتباه کینه توزانه محمد داود را در قتل بیرحمانه میوندوال که

بوسیله دارو دسته معلوم الحال او در زندان سازماندهی شد، کم اهمیت جلوه داده است، در حالیکه میوندوال بمثابة يك شخصیت ملی و دموکرات، صدراعظم دانشمند و دلسوز، در قلب مردم خود محبوبیت داشت، مرگ او ضایعه بود جبران ناپذیر که نباید آنرا نادیده گرفت و یا آنرا فراموش کرد.

در ۷ ثور ۱۳۵۷ جنرال عظیمی از کودتائی به کودتائی میگذرد که در حقیقت بخش اصلی کتاب «اردو و سیاست» را احتوا کرده است. او در کودتای ۷ ثور که بوسیله عده ای از نظامیان قوتهای زمینی و هوائی اردو مربوط به ح.د.خ.ا. به پیروزی میرسد، نقش برجسته و کلیدی را نظر به گذشته ها با خود دارد و اینجاست با آرمانیکه در سینه دارد سرنوشت خود را با سرنوشت حزمش محکم گره می زند و به ژرفای حوادث پا میگذارد. رویداد های تلخ و خونین این برهه را گاهی با دریغ و درد و زمانی هم با داغ و ابستگی ها یاد آوری میکند.

بمثابه راوی داستان ناگزیر است از خود زیاد تر نام ببرد زیرا خودش درگیر حوادث است بهر سونی که کوله بار سفر کشیده است، اوضاع را یاد داشت کرده است در حالیکه این شیوه ای او را بعضی ها انتقاد میکنند.

مشاورین شوروی را خود کامه و لجوج و فرصت طلب یاد میکنند، مگر از بعضی آنها اظهار رضایت دارد رهبران حزب را سر سپرده میخواند و بی مایه، حقایق را در باره آنها دنبال میکند از عروجهای فرعونى حکایه مینماید، از یکسو شب نشینیهای مجلل در بار تره کی و امین را به مجلس خاقان چین تشبیه میکند و از سوی دیگر تضرع عاجزانه آنها را از کاسیگین به خاطر ارسال قوا در دفاع هرات نقل قول میکند که این حقیقتی است انکار ناپذیر اما در دوران کارمل با احتیاط قدم میگذارد، اشتباهات او را که زیادتر از دیگران چشمگیر است و بیشتر از دیگران دریمگان افغانیت را در پای خوکان می ریخت، ندیده و نادیده می گیرد و از کنار آن خاموشانه رد میشود. در معرفی وزرای دفاع و رؤسای سیاسی اردو تا آنجائیکه اینجانب هم به صفت يك افسر سابقه دار شاهد حال بوده ام

کلامش خالی از تائید و دلچسپی نیست.

قادر وزیر دفاع بد زبان و مغرور و بلی گوی مشاورین که متأسفانه در برابر منسوبان بیچاره اردو از فحش و دشنام کار میگرفت، کلمورستوران تپه تاج بیک به محل شب نشینی های مجلل او و مشاورین تبدیل گشته بود. جنرال رفیع که خود را وارث چوکی وزارت میدانست، مسند سالار و پر از کش و فش بود، دفترش با تشریفات خاصی جلوه نمائی میکرد نزدیکی خود را با رهبران کریملن بالاتر از هر چیزی دیگر ترجیح میداد.

سرمین وزیر دفاع نظر محمد از قوای هوائی، گرچه پیلوت خوب بود اما از عهده وظایف سنگین اردو برآمده نمیتوانست، تنها در فکر آن بود که چطور چوکی های مهم وزارت دفاع را در بین خویشاوندان و هم مسلکان خود تقسیم کند، از دانش سیاسی و سایر بخشهای اردو بکلی بی بهره بود خلص کلام سمبول بی کفایتی بود که تمام امور اردو از طرف مشاورین تنظیم میشد.

تنی یک افسر جنگی، مصمم و قاطع بود. تا حدی نسبت به وزیر یاد شده در برابر مشاورین حرف خود را داشت، استقلالیت و تقوی خود را حفظ کرده بود.

جنرال عظیمی در مورد بعضی از قوماندانان اردو بنابر عدم شناخت و یا ملحوظات دیگری، اگر بیک بعد کرکتر آنها روشنی می اندازد، جهت دگر آنرا بکلی نادیده میگیرد، طور مثال جنرال عبدالودود قوماندان قول اردوی مرکزی را در زمان بېرک کارمل، در صفحه ۲۷۶ کتاب خود یک قوماندان متعصب خلقی و طرفدار امین یاد کرده است، مگر جنرال ودود گذشته از اینکه بکدام جناح تعلق داشت، یک سپاهی ساده و یک افسر سچه افغان بود، احساس وطن و مردم خود را همیشه با خود داشت و در درد مشترک آنها سهیم بود، اکثریت افسران اردو که با وی شناخت داشتند، غرور ملی و شهامت او را می ستودند و برایش سخت احترام میگذاشتند او جوانی بود که اصلاً با روحیه نفرت از فرمانروائی بیگانگان و ضدیت با مشاورین و مشاور پرستان در اردو سربالا کرد، بدون کدام اتکائی به

بوروی سیاسی یا ک.ا.ج.ب. مسکو، از هر زخم حادثات مردانه گذشت و در برابر مشاورین قهار که دیگران بشمول وزیر دفاع در ازای آنها می خیمیدند، ایستادگی میکرد و به آنها موقع نمیداد تا پلانیهای محاربوی او را رد کنند، استقلالیت قومانده را در هر عملیات خود بدست میگرفت و جداً مخالف پلانیهای تهاجمی روسها بود که ده و دیار مردم ما ۱۰ به رگبار می بستند مشاورین حق نداشتند بدون اجازه قبلی بدفتر کارش داخل شوند، موجودیت جنرال ودود با این احساس مردمی در پست حساس اردو، تشویش بزرگی بود هم برای مستشاران، اکم و هم برای وزارت دفاع و سرقوماندانی اعلی حزب. بناً این دستها در طرح يك دسیسه نهایت شوم و مرموز بهم یکجا شد و به زندگی این کوه شرف و عزت اردو، در دفتر کارش پایان داده شد لحظه بعد اعلان اضطراری پخش گردید که گویا قوماندان قول اردوی مرکزی در دفتر کارش با تفنگچه دستی خود، خودکشی کرده است. جنرال ودود مردانه زیست و نامردانه بقتل رسید، نامش بمشابهه يك افسر ملی و با شهامت در دل حماسه های تاریخ اردو جای خواهد داشت و کسی نمیتواند ازین حقیقت تاریخ چشم پوشی کند.

در قسمت دوم کتاب، محترم عظیمی از سقوط مرگبار حاکمیت سخنها دارد. سقوط سنگینی که حزب حاکم با همه ابعاد و شاخ و پنجه اش در دل آتشفشان ها پیچیده شد و از هم متلاشی گردید، جنرال عظیمی تأثیرات روحی این سقوط را در وجود داکتر نجیب با چنین کلمات اندوهبار ترسیم میکند: «بیشتر از يك هفته بود که دیگر هیچ نشانی از «خودی» در وجود او دیده نمیشد، هیچ هوس هیچ ارزشی هیچ خشمی او را بحرکت نمیآورد، از مدتها بدینطرف از ما و از دوستان و حلقه های نزدیکش فاصله گرفته بود، با همه غریب و بیگانه گردیده بود. گویی به آستان فنا نزدیک شده بود، روحش خسته، رنجور و مریض بود. قبل از دخول طالبها بکابل، مسعود دو بار به داکتر نجیب پیام فرستاد تا با آنها یکجا عقب نشینی کند اما او که طالبها را از تبار خود فکر میکرد، این پیشنهاد را

نپذیرفت و با این اشتباه بزرگ به زندگی خود خاتمه داد، مگر جفسر و توخی که ازین مهلکه جان سلامت می کشند، تا هنوز مهر سکوت و خاموشی را نسبت این حادثه. المناک بر دهان زده اند، سوال بر انگیز است. جفسری که نجیب او را بر هرم قدرت جا داده بود، توخی که مالك بالا استحقاق دولت بود، جنرال تنی در جلسات بصراحت میگفت: «من وزیر دفاع هیچکاره هستم، حقوق اردو را نمی توانم تأمین کنم، معاش يك سرباز قطعات گارد نسبت به يك دگروال اردو که در سرحدات جان میدهد، دو برابر است. و می بینم که به افسران دلخواه اردو در حالیکه من خبر ندارم، به امضای توخی صاحب جنرالی داده میشود.»

مؤلف کتاب در موقع ملاقات خود با جنرال مؤمن هنگام سقوط مزار مینویسد: «جنرال مؤمن هنگام خدا حافظی با سردی و کراهیت از ما جدا شد، نمیخواست با مرکز آشتی کند، ارواح خبیثه او را احاطه کرده بود و بر عقل و خرد او حکمفرمائی داشت» اما قسمیکه واضح است و جناب عظیمی خودش هم تذکار داده است، قضیه بر عکس در جریان بود، این ارواح خبیثه دیگران بود که او را وادار ساخت تا با مرکز آشتی نکند، ارواح لجوجیکه سرانجام باعث سرنگونی خودشان شد. جنرال مؤمن میدانست آشتی کردن با مرکز به معنی سند مرگ خود را امضاء کردن است، او حق داشت با عقل و خرد در مقابله با این ارواح خبیثه بایستد و از داعیه حقوق خود آگاهانه دفاع کند.

جنرال عظیمی از نقش حماسه آفرینی نیروهای مقاومت جهادی که علیه اشغالگران می رزمیدند. کمتر سخن میگوید بر عکس در اوج همه داستانها کارهائی اردو برجستگی دارد او در صفحه ۲۸۵ می نویسد: یکی از بزرگترین عملیاتهای مشترک افغان - شوروی در سال ۱۹۸۲ در دره پنجشیر صورت گرفت که برای مسعود و قوماندانهایش ناگهانی بوده، در حالیکه چنین يك تهاجم وسیع ضربوی برای مسعود ناگهانی شده نمیتوانست. زیرا شبکه های اطلاعاتی او قویاً در درون حزب و اردو تا سطح رهبری فعال بود. از کوچکترین پلانهای تعرضی

دشمن قبل از آنکه در عمل پیاده شود، آگاهی میداشت چه رسد به اینکه يك تهاجم كتلوی كه دكتورین ستراتژی آن در چوكات نیروهای پكت وارسا، اردوی ۴۰ و قطعات پیشرفته دولت طرح ریزی شده بود. مسعود چندین ماه قبل، ازین پلان باخبر بود و تصمیم دفاعی در برابر آن اتخاذ کرده بود، از آن جمله قوتهای خود را با سلاح های ثقیله قرارگاه ها به عقب كشیده بود و دره سراسر از سكنه خالی شده بود، صرف به تعداد ۳۰ تن از قوماندانان برجسته و فدایی خود را در سمجهای صخره ها، مؤظف ساخته بود تا با ترصد چشمی و دوربین، از وضع سوق الجیش روسها و دولت به عقب جبهه را پور بدهند، روی همین دلیل این تهاجم بیرحمانه و سهمگین كه زمین و فضای این دره تنها، در آتش رگبار میسوخت، با هیچ مقاومتی روبرو نشد، مسعود با تكتيك خاص چریکی برای قوتهای متخاصم موقع داد تا با خاطر آرام در قرارگاه ها تعبیه شوند، بعد يكماه شبخونهای مقابله چریکی بالای آنها آغاز یافت كه با تلفات سنگین دو باره مجبور به تخلیه دره پنجشیر گردیدند.

حزب و دولت در بحبوحه سقوط خود، روزهای دشواری را می پیمود، با گذشت هر روز زنگهای شكست و تسلیمی و فرار از قطعات مركز و اطراف بگوش میرسید، فضای كابل برای فرعونییانی كه بر اريكه های قدرت تكيه زده بودند و بر ملت بیچاره توسن غرور و خود كامگی میراندند و خوشیها به كام شان می چرخید، اکنون به جهنمی مبدل شده بود، دیگر از موترهای پرده دار و بادی گارد ها خبری نبود، زرق و برق دربار مستشار ها بذاك خفته بود، اكثریت وزیران، جنرالها، قوماندانان بزرگ، اعضای بلند پایه حزب و دولت راه فرار را جستجو میكردند و وطن جنگ زده و ملت در خون نشسته را غیر مسؤولانه ترك داده، راهی دیار غرب می شدند. مگر جنرال عظیمی واقعا در بحرانی ترین اوضاع كابل، وطن را ترك نداد. گرچه با آمدن مجاهدین سرنوشت خود را در لبه خطر میدید، اما بپشابه يك سپاهی متعهد در چوكی خود نشست و آماده محاسبه بود.

و به امید يك تولد ديگري در جهت آرامش كشور مدتي را در وظيفه باقى ماند.
بعداً كه شيرازه اردو بكلى از هم گسيخت، مجبور به ترك وطن شد. در آوان
غربت هم آرام نه نشست، بلكه رسالت فرهنگى خود را با آفرينش كتابى با حجم و
محتوى غنى در بخش اردو و سياست به انجام رسانيد. سلامتى و مؤلفيتهاى
بيشتر برايش آرزو ميكنم.

ماد مى ۱۹۹۹

آلمان

دوستی بنام مستعار ع. کابلی در نشریه «واقعیت‌ها» منتشره کانادا، نقد واره بنام «مشتی نمونه خروار» بالای اردو و سیاست نموده بودند، که اینک قسمت‌ها و تکه‌های مهم آن تقدیم می‌شود، وی بعد از مقدمهء کوتاهی چنین می‌نویسد:

«الف: ... محترم عظیمی خود را عضو حزب مربوط از جناح پرچم میدانند که در سال ۱۳۵۵ توسط عبدالوکیل به حزب جذب گردیده بود ولی پیش از سقوط داکتر نجیب الله با احمد شاه مسعود پیوست و با او همکاری نموده است که خواننده شك می‌کند که چگونه يك کمونیست بر خلاف مسلک و عقیده خود تغییر شکل داده و با بنیاد گراهای اسلامی که در طرز تفکر و عقیده کاملاً مغایر هم میباشند حاضر به همکاری می‌شود.»

وی سپس شرح مفصلی را در مورد تصمیم اعزام قوای شوروی، از اردو و سیاست اقتباس کرده و نتیجه‌گیری می‌کند که چرا شوروی موضوع را به اطلاع امین رسانیده و چرا شوروی راساً به تره‌کی تذکر نداده است. و می‌نویسد که هرگاه امین پس از اینکه تره‌کی را از بین برده بود و از روسها تقاضای کمک کرده باشد و روسها هم بر طبق نقشه ایکه داشتند تا حفیظ الله امین را سرنگون نمایند، این اشتباه امین بوده است که بدست خود حکم قتل خود را می‌کشد. و ادامه میدهد:

«من نمیدانم که محترم عظیمی با این باریکی‌های موضوع ملتفت بوده اند یا نه و یا فقط عضو حزب پرچم بوده اند و باید از حقایق چشم‌پوشند و قضاوت نامعقولی نمایند.»

«ب: محترم عظیمی در صفحه ۸۸ اثرش می‌نویسد که فرهنگ کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ را به اشتراك روسها دانسته و ببرک کارمل را بحیث عضو کاجی.بی قلمداد کرده است. عظیمی می‌نویسد که اتهام بستن به افراد مشخص

چون بېرك كارمل شواهد قانع كننده ميخواهد... البته در باره اشخاصی كه حرف زده می شود باید سند و دلایل ارائه كرد و با این سخن كاملاً با عظیمی موافقم...»

سپس وی در باره فاشیسم، کمونیسم اظهار عقیده کرده و می نویسد كه «... بناءً اعضاء و حزب فاشیست و کمونیست در هر كشوریکه زندگی می کنند و عضویت حزب کمونیست را دارا باشند باید این عضو حزب به «سویتیزم» اعتقاد داشته باشد.» و نتیجه گیری آنكه هر کسی كه به سویتیزم آن روز عقیده داشت جاسوس است. او می نویسد :

«بناءً به عقیده نویسنده كه چند نفر اعضاء حزب از همه اعضاء خلق کرده به سویتیزم بیشتر عقیده و ایمان داشته بودند، شاید عقیده عظیمی صاحب در مورد ناقص بوده و از آن اطلاع نداشته ورنه ان اعتراض را به فرهنگ نمیاید میگرفت.»

در مورد قتل و یا خودكشی میوندوال مرحوم و محاکمه سردار عبدالولی نیز مطالبی مینویسد كه سردرگمی و درهم برهمی فراوانی دارد و نمی ارزد كه آنرا اقتباس نمایم. پس تنها فقره اخیر او را درین مورد میآورم :

«... خوب متوجه شدید كه محترم عظیمی چسان از هیئات محاکمه میوندوال پشتیبانی می كند ولی از محاکمه عبدالولی حقایق را بر ملا میسازد. كه همه كارها را به دستور کرده اند و نشان صداقت مردی در اعضاء محكمه بشمول خود عظیمی وجود نداشته...»

ج - درین ماده آقای ع. كاهلی سخت آزاده خاطر اند كه چرا مؤلف اردو و سیاست جنایات خلقی ها را یاد آور شده و از جنایات پرچمی ها یاد نمی كند و خود را به اصطلاح به كوچه حسن چپ زده ولی جناب ایشان پس از بحث فاضل مآبانه یی از جنایات پرچم ها چنین یاد آور می شوند :

«۱- تلاشی منازل از دوره خلقی ها کرده در دوره كارمل بیشتر گردید و

در هفته دو سه مرتبه منازل تفتیش و تلاشی می گردید» و مثالی میآورد که یکی از همسایگانش که افسر جوان پرچی بی بوده است و منزلش تلاشی شده بوده است و بکس لباس همسر او را نیز مؤظفین پالیده اند، افسر جوان طاقت نیاورده، و به پاکستان فرار می نماید.

۲- موضوع رهائی یکنفر زندانی را مثال میآورد که در دوران دوکتور نجیب الله، دوسیه اش تصفیه نشده باقیمانده بود و به فامیلش گفته بودند که وی اعدام شده است و بناء همسرش شوهر دیگری اختیار کرده و دو طفل از آن شوهر داشته است که از این موضوع بشیر بغلانی وزیر عدلیه وقت واقف می شود و کارمندان خویش را مورد عتاب و خطاب قرار میدهد و اضافه می کند: «خمکنی که در آنوقت رئیس جمهور بود بیان داشت که تا امروز کسی بمن نگفته است که دوسیه زندانی ها به امضاء من معطل میباشد و قطعاً از بودن دوسیه ها انکار کرد.» وزیر عدلیه گفت «پس با این جنایات که صورت گرفته در مقابل تاریخ چه پاسخ میدهید؟» این بود نمونه های جنایات دوره کارمل - نجیب که قوای شوروی هم با دژخیمان حزبی بغرض تصفیه در شهر و دهات به تلاشی مصروف می شدند، اکثر زنان و دختران با عصمت بدون اجازه پدر و شوهر پیش از ورود عساکر روسی و افغان خودکشی میکردند. و یا توسط پدر و شوهر یا برادر شان به شهادت میرسیدند تا از تجاوز روسها در امان باشند.)

و چند سطر بعد تر بدون ارتباط موضوع و تسلسل منطقی نقدش، در باره شخصیت این حقیر داد سخن میزند ولی اینجانب را گاهی شخص عرفی مشرب و زمانی مردیک دنده و سالم ندانسته گاهی شخص با حوصله و خونسرد و زمانی محافظه کار معرفی کرده و بالاخره میفرمایند که بنابر همین خصوصیات ذهنی و فکری وی، «تره کی - امین ۱؟» ببرک و نجیب و احمد شاه مسعود از وی استفاده نموده اند. و سپس اضافه می کند که:

«بناء اثر موصوف برای خوانندگان معلومات خوب دست اول میدهد ولی

خوشبینی و بدبینی و طرفداری از این و آن از ارزش کتاب کاسته است و اشتباهات زیاد دارد...»

ع. کابلی این اشتباهات را در مورد سردار محمد هاشم خان، پس از توصیف و تحلیل از قد و قامت و اندام رعنا و عباو قبای سردار موصوف چنین می‌آورد : «... در حالیکه سیاه چاهی وجود نداشت و تیل و روغن هم بالای مشروطه خواهان اجراء نشده. تنها بالای مجرمین قتل شاه توسط فیض محمد ذکر یا وعده دیگر توسط فیصله فامیلی صورت گرفته که تنها محمد هاشم خان مسؤل نبوده است... جرم محمد هاشم خان همین بود که از متهمین تحقیقات صورت نمیگرفت و جزای شان تعیین نمیگردید. و شخص مستبدی بود، ولی باقی موضوع سیاه چال ها و چشم کشیدن ها کاملاً بی اساس میباشد و نشاندهنده عدم معلومات شان می باشد.» یعنی نشان عدم معلومات عظیمی.

و در فرجام می نویسند : «... بناءً این نوشته برگی از درختی بود که شاخه های خشك و بیجان از یکطرف و شاخه های کرم خورده و میوه ناسالم از آن بوجود آمده، تنها چند برگ سبز و میوه خوب از آن بدست خواهد آمد. اما باز هم هر کتاب برای يك مرتبه مطالعه ارزش دارد. یا هوا»

دوست محترم ع. کابلی! نقد واره شما را مدتها قبل یکی از فرهنگیان شناخته شده و وارسته، آقای لطیف ناظمی لطف کرده و برایم فرستاده بودند و با اشاره کوتاه که به پاسخ گفتن نمی ارزد، بهمین خاطر آنرا در گوشه گذاشته بودم. ولی هنگامیکه تصمیم به نشر انعکاسات هموطنان پیرامون «اردو و سیاست» گرفتم. بیادم آمد و ناگزیر شدم تا به آن ایرادات و سوالات و تردیدات شما پاسخ گویم که برجستگی های بیشتری دارند.

قبل از همه، میخواستم خواهشی از شما بنمایم که هیچکسی را «احق» خطاب نکنید، زیرا که ادب و تربیت و سطح و سواد شما را زیر سوال میبرد. و اما بعد باید عرض کرد که دنیای نقد و انتقاد دنیای وسیع و پهناور است، و

نوشتن يك اثر ساده تر از نقد كردن يك اثر. و در اين اقيانوس بيكران ، تنها و تنها فرهیختگانی كه بدون تعصب و ریا و هول و شتاب پارو میزنند میتوانند زورق كوچك خود را به ساحل نجات برسانند. ناقد موظف است كه اثری را كه نقد می كند، چنان از پرویز انتقاد بگذرانند، كه تمام كاستی ها، مطالب، اشتباهات و نارسائیهای اثر آشكار شود، و در عین زمان محاسن، خوبی ها و رسائیهای اثر. او باید در این دادگری خود حب و بغض را كنار بگذارد و اگر عیب را گفت، و درد را تشخیص كرد طرق درمان آنرا نشان دهد. او نباید حسود باشد و از شخصیت نوشته اثر تأثیر پذیر. آدمهای بسیاری بوده اند كه در جامعه خویش شهرت خوبی نداشته اند ولی نغز و پر مغز و زیبا آفریده اند، ناقد نباید با نویسنده از يك سكوی مرتفع و از يك جایگاه بلند صحبت كند. او باید در عوض با تواضع و فروتنی طوری بنویسد كه مایه تسلی گردد، و شوق نویسنده برای كارهای بعدی اش، نوشته ناقد باید راهنما و راهگشا باشد، نمیدانم نقد بالزاک را بر نوشته های استاندال خوانده اید یا خیر؟ او در سپتامبر ۱۸۴۰ در اوج شكوه ادبی اش، نقد پر حرارتی و ژرفی بر «صومعه پارم» استاندال، نویسنده گمنام آنزمان نوشته و مدلی برای تحلیل جدی يك كار هنری ارائه داد. همین نقد شور انگیز و صادقانه بالزاک كه زیبایی يك اثر هنری را آشكار کرده بود، و با نامه یی بلند و مفصلی كه استاندال به بالزاک نوشت پاسخ یافت و استندال از روش خلاق و شیوه های نوشته اش دفاع نمود، استاندال را به نویسنده بزرگ قرن نوزدهم تبدیل ساخت ... و در همان مثال درخت خشکی كه در اخیر مقال خویش آورده اید ببینیم كه نویسنده و شاعر و منتقد بزرگ ادبی ایران آقای رضا براهنسی چه می گویند :

«... و علاوه براین منتقد باید ریشه ها را نشان دهد، بالیدن درخت را نشان دهد، تبدیل شدن نهال به درخت، شاخ و برگ دادن درخت و میوه دادن درخت را نشان دهد، و اگر درخت فرسود، اگر دیگر کاری از دستش ساخته نبود اگر گرمی

بر درخت افتاد و آن را از درون پوشاند و تباهی در درخت ریشه دواند، منتقد باید حاضر باشد، تا چراغ های ذهن مردم را برای مشاهده عینی پوسیدگی بسیج کند، هشدار دهد، بگوید و در همان کوبیدن سنگ بنای ساختن و خلاقیت را بگذارد.» می بینید دوست عزیز، که نه خودت و نه من و متأسفانه بجز از یکی دو نفر فرهیخته نامدار کشور ما همینکه واژه نقد را می شنویم، در نظر میآوریم که نقد عبارت از دشنام، ناسزا، توهین و برجسته ساختن ضعف های نقد شونده و هرگز در نظر نمیآوریم که نقدی که بی طرفانه نوشته شود، بر دل می نشیند و نویسنده اثر را در رهیابی و رهپویی و رهنوردی اش بسوی حقیقت، خلق و تولد بیشتر و بهتر مدو رهنما می گردد. پس به امید آنروز که نقادان محترم ما روزی به این آرمان کبیر جامه عمل بپوشانند، می پردازم به ایراداتی چند از شما.

شما نوشته اید که اینجانب توسط عبدالوکیل به حزب د.خ.ا. جذب گردیده است، اگر چه این موضوع که توسط کدام شخصیتی و کدام والا گهبری به حزب جذب شده بودم، چیزی را تغییر نمیدهد و در حزبی بودن من خللی وارد نمی کند میخواستم از شما بپرسم که در کدام صفحه اردو و سیاست خوانده اید که را وی چنان نوشته باشد؟ و دو سطر پائین تر می نویسید که پیش از سقوط نجیب الله به احمد شاه پیوست و خود باور نکرده می نویسید که چگونه يك کمونیست با يك بنیاد گرای اسلامی می پیوندد؟ پس، در حالیکه خودتان به خود پاسخ میدهید، طرح این سوال از من بیهوده نیست؟

و میرسیم در مورد دعوت قوای شوروی به افغانستان، که پس از تردید ها و سوال های گوناگونی به این نتیجه میرسید که پس این اشتباه امین بوده است که بدست خود حکم قتل خود را امضاء کرده است و تعجب می کنم که این سوال را چرا از من میفرمائید؟ و به دروازه دوزخ نمیروید و از شخص آن جناب نمیپرسید؟ در جای دیگر میفرمائید که میر محمد صدیق فرهنگ در ادعای خود در

مورد اشتراك روسها در کودتای ۲۶ سرطان حق بجانب بوده و از اینکه بیرک کارمل را عضو کی.جی.بی شمرده است حق بجانب است. ولی دفعتهاً با مؤلف اردو و سیاست همعقیده می شوید و می نویسید که حرف زدن در باره اشخاص و افراد شخصی را چون کارمل باید با سند و دلیل ثابت ساخت. بلی، دوست عزیز! می بینید که نهال نقد شما از همان آوان در شوره زار، توهم، حدس، خیال، سردرگمی و سرگردانی، غرس شده است و حاملش همین اطفال رنگ پریده ایست که شاخه های خشکی را پس داده اند. ولی اگر آسمان میبارید و زمین نم پس میداد، چه بسی که به قول شما، برگ های سبز و میوه های خوب بدست آمده باشد و شما با تعصب کور خود به موجودیت آن میوه های خوب و آبدار پی نبرده باشید.

شما می نویسید که سویتیزم بودن در گذشته بمعنی جاسوس بودن بوده است، و در همین تحلیل ها و برداشت های تان اضافه می کنید که فاشسیت های آدم کش نیز کمونست بوده اند. و ایشان را بنام «سویتیزم» می شناسید، نه سویتیت ها، و نتیجه گیری می کنید که اعضاء و حزب فاشسیت و کمونیت در هر کشوری که زندگی می کنند و عضویت حزب کمونیت را دارا باشند، باید به «سویتیزم» اعتقاد داشته باشند. اگر قهر نمی شوید، ببینید با تمام لاف ها و گزاف هائیکه میفرمائید. هنگامیکه صحبت از دو حزب و یا چند حزب می نمائید، احزاب نمی نویسید و ثانیاً، هنوز هم فرق بین فاشسیت و کمونست را نمیدانید و هر دو را با يك چوب میزنید و تکفیر می کنید. و ثالثاً توضیح نمیدهد که به چه مناسبت باید يك فاشسیت کمونیت باشد و يك کمونیت فاشسیت؟! و رابعاً اکنون موقع آن فرا نرسیده است که به این مفکره تان تجدید نظر فرمائید که هر کسی که کمونیت بود، سویتیت بود و هر کسیکه سویتیت بود، جاسوس؟! که کمونیت بود، سویتیت بود، سویتیت بود و هر کسیکه سویتیت بود، جاسوس؟! در مورد سوالهای شما در باره قتل و یا خودکشی مرحوم میوندوال، رجوع فرمائید به پاسخهاییکه در موارد متعددی در همین کتاب پاسخ یافته اند. ولی

امیدوارم که منبهد تفاوت فراوانی بین هیئات تحقیق و هیئات محکمه را دریابید، تا به توهمی دچار نگردید. اگر شما قبل از نوشتن این سوال به تاریخ رجوع می کردید، پاسخ سوال تان را بصورت روشن در میبافتید که مرحوم میوندوال، هرگز توفیق نیافت تا در محضر محکمه حاضر شود و از خود دفاع کند. پس بر آنچه نوشته اید، یکبار دیگر مرور فرمائید. و در مورد سردار عبدالولی، بعد از همانشب که شما قصه اش را از اردو و سیاست آورده و اقتباس فرموده اید دیگر، مؤلف اردو و سیاست از عضویت محکمه منفصل و به عوض جگرن عبدالستار به امضای سردار محمد داود خان تعیین گردیده بود. که آقایان چندی از این موضوع با خبر اند، مثلاً سردار عبدالولی که خوشبختانه تا هنوز زنده اند، عبدالستار جگرن، محمد آصف الم و چند تن دیگر. پس امید دارم که برایتان افشای این موضوع درس عبرتی گردد و منبهد هرگز در تاریکی مشت نکوبید.

دیگر چه بنویسم؟ زیرا میترسم که آزرده شوید. ورنه آیا آوردن این مطلب که تلاشی خانه ها را هم، هسان با قتل نفس، شکنجه، تجاوز به ناموس انسانها، زنده بگور ساختن ها، کله منار نمودن ها، برق دادن ها، قین وفانه کردن ها، از طیاره پرت کردن ها می پندارید و تلقی فرموده اید، نمایانگر موضع گیری خصمانه تان و کوشش جهت تبرئه یی قصابان و جانپان نامدار تاریخ کشور ما نیست؟ و در مورد دوسیه های زندانیان زمان حکمکنی، حیرانم که چرا من حقیر سرزنش میشوم؟ ولی همانطوریکه می نویسید. چنین جنایاتی در کشور ما سابقه طولانی دارد که اگر سابقه آنرا پی بگیریم تا زمان سردار محمد هاشم خان و حتی بیشتر میرسد. زیرا خود نوشته اید که «جرم محمد هاشم خان همین بود که از متهمین تحقیقات صورت نمیگرفت و بدون سرنوشت در زندان افکنده می شدند و جزای شان تعیین نمیگردید» پس اگر حکمکنی صاحب جنایتی (۱) را مرتکب شده بودند و جزای زندانیان را تعیین نفرموده، این دور و تسلسل را به حساب همان بیروکراسی فاسد بگذارید. یعنی همان بیروکراسی حاکم در کشور های عقب مانده. ولی

جنایت زمان هاشم خان را، با جنایت زمان خمکنی چگونه همسان می پندارید؟
بناءً از سیاه چال و تیل و روغن جوشان و مثله نمودن اعضای بدن انسانها و غیره
و غیره که در زمان آن سردار مستبد يك امر عادی پیش پا افتاده بود، نیز می
گذریم، زیرا که اگر تاریخ را ورق بزنید، اندرین باب، چه در ظاهر و چه در باطن
کم میآورید و من هرگز چنین آرزوی ندارم. فقط
به امید آنکه روزی ناقد بزرگی شوید و نوشته های تان راهنما و راهگشای
مبتدیانی چون این حقیر گردد.

با احترام

نبی عظیمی

در ارتباط به اثر اردو و سیاست

در شماره ۳۶۹ «امید» آقای محمد یوسف صفا مقاله بنام «در ارتباط به اثر اردو و سیاست» نوشته بودند که چون به قسمت های بیشتر سوالات و تردیدهای شان که مربوط به شخصیت شخیص و محترم مرحوم محمد هاشم میوندوال می شد، در لابلای همین کتاب توضیحات کافی تقدیم شده است و بنا بر همین دلایل از نشر مقاله شان خود داری می شود. ولی تنها به نقل پراگرافی بسنده می کنم که گمان می رود ناشی از غلط فهمی و یا مغالطه ان جناب در بین مفاهیم هیئات تحقیق و هیئات محکمه یا محاکمه بیان آمده باشد.

«... این پاره ای از گفتگوی من با آن جنرال بود (منظور شان نیک محمد خان سهاک است) اینکه چه توطئه ای در کار بود تا مرحوم میوندوال یا افسران عالیرتبه چون سهاک و دیگران را به چنین توطئه ای از صحنه برداشته یا زندانی ساختند، جواب آن نزد شما و همراهان شماست که خود جز و هیئات تحقیق بودید.»

و من صادقانه عرض می کنم که در تمام طول زندگیم، هیچگاهی عضو هیچ هیئات تحقیقی نبوده ام.
و نکته دیگر اینکه باید بیاد می آوردند که محترم نیک محمد خان سهاک و

سایر جنرالان و افسران و ذوات محترمی که در قضیه، مرحوم میوندوال زندانی شده بودند، چه وقت و در کدام زمان رهائی یافتند؟ پس اگر دسیسه ای علیه آن رجال و شخصیت های محترم از طرف پرچی ها سازمان داده شده می بود، چرا ایشان را در هنگام حاکمیت خود رها ساخته و حتی به مقام های عالی مانند سناتور و غیره انتصاب نمودند؟

و در مورد دیدگاه های آقای صفا که فرموده بودند وزارت شئون اسلامی و اوقاف جمهوری افغانستان، به ریاست خاد بیشتر شباهت داشت و اکثریت اعضای آن وزارت عضویت دستگاه رعب آور خاد را داشتند، مکشی نمی کنم، زیرا چشم دیدهای این حقیر، با دیدگاه های ایشان که از فراز آسمان خراشهای امریکا بدان نگریسته اند تفاوت فاحش و ماهوی وجود دارد. و تبصره بالای آن درین مقال نمی گنجد و مثنوی هفتاد من کاغذ می شود.

والسلام
م. ن. عظیمی



نگاهی گذرابه کتاب یک جنرال پرچمی

در شماره ۳۶۹ «امید» و شماره بعدی آن مقاله بنام «نگاهی گذرا به کتاب یک جنرال پرچمی» به قلم فرهاد لبیب که خویشتن را استاد دانشگاه نیروی هوایی افغانستان قبل از هجرت وانمود می کنند به نشر رسیده بود. (۱)

با خوانش این القاب پر طمطراق از خود پرسیدم که این استاد دانشگاه کی

(۱) در اردوی افغانستان کدام نهاد نظامی، بنام دانشگاه نیروی هوایی افغانستان وجود نداشت. در این اردو در زمان امیر حبیب الله در سال ۱۹۰۹ مکتب حربیه که صرف ۱۵۰ نفر محصل داشت برای اكمال کادر افسری اردو تأسیس شد. بعد ها این مکتب ۹۰۰ نفر شاگرد یا محصل را می پذیرفت. این مکتب همراه با وسعت و تکامل اردو، انکشاف کرد و اولاً به حربی پوهنخی و بعد ها به حربی پوهنتون مسمی شد. که پوهنخی هوائی جزء آن بود و در سالهای اخیر به نسبت خریداری انواع طیارات و انکشاف مسلک هوانوردی در اردو، این پوهنخی نیز به پوهنتون هوائی مسمی و در جنب قوای هوائی و مدافعه هوائی فعال گردید. ولی هیچگاهی واژه بنام دانشگاه، که همریف با یونیورسیتی است کدام نهادی در اردوی افغانستان نه در قوتهای زمینی و نه در قوای هوائی وجود نداشت، و در مورد کلمه استاد، نیز باید گفت که این کلمه به هر معلم یا هراسیستانت وی، اطلاق نیگردید، مگر آنکه عمری، تجربه بی، تحصیلی، تخصصی و تألیفاتی در مسلک و مضمون مشخصی داشته باشد. البته در سالهای اخیر حاکمیت ح.د.خ.ا. برای ان افسران نخبه و ممتاز درجه های علمی، مثل پوهنتون کابل (با توافق پوهنتون کابل) مانند پوهیالی، پوهنیار، پوهنمل، پوهاند و غیره به اساس همان معیار های قبول شده علمی بوجود آمده بود و شورا کملی افغانستان بآن صحنه گذاشته بود.

باشد، که بنا بر خصوصیت و مسؤلت وظیفوری ام، که عبارت از کنترل تعلیم و تربیه اردو بود و مستقیماً نظر به لایحه وظایف وزارت دفاع آنوقت از آن مسؤل بودم ایشان را نمی شناسم و معرفتی ندارم. ناگزیر از دوستی که در آن پوهنتون سابقه خدمت داشتند، جویا شدم و معلوم شد که جناب فرهاد خان، نه تنها استاد و معلم نبوده اند، بلکه معاون یا اسیستانت معلم البسه صنوف اول پوهنحی لوژستیک قوای هوائی بوده اند و بس، که از سلسله حربی سوونحی، پس از واسطه بازی ها و حمد و ثنا گفتن ها و سرسائیدن ها به آستان سردار عبدالولی خان، به حیث محصل (و بقول ایشان طلبه؟!) پوهنتون هوائی، در مسلك لوژستیک، (نه در مسلك پیلوتی) که اینهم مفت و ارزان و برای هر کسی مقدور نبود، شامل شدند و بعد از آنکه دنیا دگرگون و همه چیز واژگون شد. گاهی به این حزب و گاهی با آن سازمان کله شور دادند و بالاخره عریضه در یکی از سازمانهای سیاسی افغانی تقدیم کردند و چون آن سازمان سیاسی نیز بنا بر گذشته مشکوکش او را تحویل نگرفت، با يك تق تفنگ، ترك جان و ترك مال و ترك وطن کرده به هندوستان فرار و پس به کانادا پناهنده شدند...

بهر حال، از این حرف ها که بوی خوشی از آن بمشام نمیرسد و حاصلی نمیدهد، که بگذرم، نامبرده بمشابه يك دانشمند با نام و نشان و يك فاضل والا مقام، پس از مقدمه طولانی و بی ربطی و پس از آنکه همان نغمه قدیمی را ساز کرده اند می نویسند که اردو و سیاست نوشته مؤلف آن نبوده، بلکه توسط يك گروه مخفی قلم بدست پرچمی به رشته تحریر در آمده است و چنین در فشانی می کنند :

«... نکته دیگری که باید گفته آید، اینکه گروه مخفی قلم بدست کتاب، اول شبهای کابل» را بنام کذایی «جنرال عمرزی» بیرون دادند، که اصلاً کسی به این نام و نشان وجود خارجی ندارد. (هرگاه خواننده عزیز خواسته باشند، دلایل کافی ارائه خواهد شد) و اینک کتاب دوم نیز بنام «جنرال نبی عظیمی» بیرون

داده شده است. »

که آگاهان با يك نظر به درد این آقا پی میبرند. زیرا که جنرال عمرزی مذکور با نوشتن خاطرات خویش بر رساله علمی و تاریخی (؟) «نظر اجمالی بر اردوی افغانستان» و ... آقای لیبب یکسره خط بطلان می کشد. زیرا که از اول شب، تا یازده بجهه صبح، حفیظ الله امین تحت نظر وی بوده و هرگز صاحب منصبی بنام سرور منگل با وی تماس نگرفته و کدام پلانی را از سفارت شوروی به حفیظ الله امین نرسانیده است. و نکته دیگر، اینست که اگر آقای لیبب پاورقی صفحه ۱۲۶ «اردو و سیاست» را با دقت کامل میخوانند، مؤلف رساله شهبای کابل را می شناختند. و سومین نکته اندرین باب : در کدام صفحه و کدام سطر شهبای کابل آقای لیبب خوانده باشند که جنرال غنی مذکور از پرچمی ها دفاع کرده است؟ تا به چنین توهمی دست یافته باشند که گروه مخفی قلم بدست اینک کتاب دوم خود اردو و سیاست را بیرون داده است.

این آقا چنین ادامه میدهند :

«این گروه در کتاب «اردو و سیاست» سه هدف و خط السیر مشخص را دنبال

می کنند.

۱- بر حق جلوه دادن مرام «حزب د.خ.ا.»

۲- بر حق جلوه دادن تجاوز قشون روس به سرزمین افغانستان به نحوی

دیگر.

۳- خوار پنداشتن و تهمت بستن بر مبارزین و گروه های آزاده ملی خصوصاً

به افراد ملی اردوی افغانستان. »

و پس از شرح و بسط و تفصیلات عبث و ماده ها، فقره ها و بندهای نا مرتبط می نویسد که مرام ح.د.خ.ا. با محتویات صفحات ۴۳ و ۴۴ «اردو و سیاست» مشابهت هائی داشته و گروه قلم بدست خواسته است تا با آوردن اسمای محمودی و غبار، احساسات و عواطف خواننده را تحریک و مرام ح.د.خ.ا. با حق

جلوه دهند. (که امیدوارم مطلب فرهاد را بصورت خلاص آورده باشم.)

اما، اگر خوانندگان عزیز صفحات ۴۲ و ۴۳، ۴۴ و ۴۵ «اردو و سیاست» را یکبار دیگر مطالعه فرمایند يك كلمه هم در باره ح.د.خ.ا. و مرام آن ذکر بعمل نیامده است. و اگر در قسمت های اخیر صفحه ۴۳ چنین آمده است که :

«... درین افکار از آزادی انسان، عدالت اجتماعی، و وارستگی مردم وطن از ظلم و بیداد گری سخن میرفت، حکایت دهقانان وطن بود که با دستان پر آبله حاصل خویش را جمع می کردند هنوز به کندو نارسیده ده ها تقسیم می شد و ...» مشابهت هائی با پروگرام ح.د.خ.ا. یافته باشند. مربوط می شود به طرز تلقی جناب ایشان. اما، هنگامیکه می نویسند که گروه مخفی با مؤلف، خواسته است با این نوشتار خویش در همین صفحه و همین چند جمله محدود، مرام حزب د.خ.ا. را بر حق جلوه دهند، آقای لیبیب به توهمی دچار نشده اند؟ و همچنان آدم تعجب می کند که چرا لیبیب نام مذکور آوردن اسم آن دو شخصیت بزرگوار را در «اردو و سیاست» جرم میپندارند و در حد قصاص و تعزیر؟ و باید بیاد می آوردند که بخاطر دفاع از داعیه آن دو رادمرد بزرگ، رادمردان دیگری نیز سالهای متبادی، در حبس و غل و زنجیر بسر برده اند و دیگر آنکه آندو به همه مردم افغانستان تعلق داشتند، نه به گروه، یا گروهکی !!

جناب فرهاد لیبیب، بحث و فحص خویش را در یکی از فقرات همین ماده چنین دنبال می کنند :

«... تا اینجا بعد از آنکه احساسات خواننده تحريك و یکی دو نام از مردان بزرگ کشور نیز مانند محمودی و غبار در آن جا بجا گردید مستقیماً داخل محیط مخنق (حریمی پوهنتون) شده می نگارد : که وی «آقای عظیمی» را نيك محمد سهاک بجرم خواندن کتاب خرمگس توهین و به جهت مطالعه جریده خلت زیر خیمه پورتاتیف حبس می کند...»

و اگر نامبرده (لیبیب) بار دیگر این کتاب را بخوانند، در خواهند یافت که

جریان مذکور در فرقه ۷ ریشخور اتفاق افتاده بود، نه در حربی پوهنتون. و چند سطر بعد تر آنچه را که نویسنده «اردو و سیاست» در مورد فضا و هوای مختنق سیاسی و فرهنگی حربی پوهنتون و اردوی آنوقت نوشته است دفعتاً و بصورت غیر منتظره چنین تائید می نمایند.

«... تا جائیکه برای نگارنده معلوم است، باید گفت که به عین جرم یعنی خواندن کتاب در اردو که جنرال پرچی صرفاً تحقیر شده است، داد گل بدخشی متعلم صنف یازدهم لیسه حربی را در همان زمان و در بحبوحه دموکراسی ظاهر شاهی که چون منسوب به حزب پرچم (!؟ عظیمی) نبود، زیر شکنجه های حیوانی به شهادت رسانیدند.»

و این بدان معنی که اگر خواننده کتابی و یا مجله نی در اردو پرچی می بود، او را صرف تحقیر می کردند و اگر به یکی از جریانات دیگری منسوب می بود شکنجه می دادند و می کشتند. گویی در پیشانی هر محصل و هر افسر آن وقت وابستگی شان به یکی از سازمانهای سیاسی وقت حک شده بود و شحنة گان دوران دموکراسی ظاهر شاهی میدانستند که کی، کی است؟ پناه بر حضرت حق!! و چند سطر بعد تر انتقاد می کنند که چرا عظیمی چنین نوشته است؟ : (صفحه ۴۵ اردو و سیاست)

«... ما نسل جدیدی بودیم، زمان تغییر می کرد، اردو وسعت و تکامل مییافت و افکار نوین و مترقی در آن جوانه میزد زایش و پیدایش مییافت و تا قطعات دور دست آن گسترش پیدا می نمود.»

و می نویسد که این يك اندیشه «مزدور منشانه» بوده است. شاید اندیشه بادار منشانه معاون صاحب البسه چنین بوده باشد، که باید می دانستیم و می نوشتیم :

«... ما نسل کهنی بودیم، زمان از حرکت ایستاده بود، اردو در جای خود «چپرهای» میکرد، و به همان افکار قدیمی و سترون خود میزیست و زندگی

متوقف بود و ...»

اما در مورد ماده دوم، یعنی بر حق جلوه دادن تجاوز قشون روسی به سرزمین افغانستان به نحوی دیگر، جناب لیبیب فیراهی بی خریدم کرده اند که ارزش مکث و تأملی را ندارد و بیکاران و بیعاران را بکار آید، زیرا که این آدم، با وصف آنکه عنوان مقاله اش را نگاه گذرا... گذارده است، معلوم نیست زره بین ها را بدست چند نفر بیکار و بیعار داده و مجموعه این گروه نقد (۱) نویس چه روز هایی را به شام نرسانیده، و چه شب های یلدائی را به صبح، تا کشف کرده اند که نویسنده «اردو و سیاست» در فلان و بهمان جا، اعترافاتی (۱) دارد. و چه اعترافاتی که اعترافات ژان ژاک روسو را فراموش کنی. اما این گروه با دار (۱) نخواسته اند پی ببرند که آنها با یک خاطره نویس طرف و مواجه اند، که از بازگویی حقایق هراسی ندارد. کز را کز نوشته و راست را راست. اگر روسی جفائی در برابر مردمش کرده به عیان گفته و اگر امریکا و کانادا، و ... نیز ستمی روا داشته اند برهنه و آشکار و با ذکر اسناد و مأخذ از آن یاد آوری کرده است. وی از صفحه ۲۶۰ اردو و سیاست چنین نقل قول می نماید :

«انسان های شریفی مانند تورنجنرال دوینین که بعد ها قوماندان اردوی ۴۰ شد، جنرال دوارنیچنکو مشاور ریاست اوپراسیون و غیره فراوان بودند و نمونه های زنده انسان روس و مظهر پاکدلی و خوش قلبی این قوم بزرگ.» و افزوده است، تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. یعنی اینکه، مؤلف کتاب، یا نویسندگان کتاب، روسها را مردمان شریف خوانده و انسانهای روسی را پاکدل و قوم شان را قوم بزرگ ولی آن جمله در صفحه ۲۵۹ و ۲۶۰ «اردو و سیاست» چنین آمده است :

«بهانه ها زیاد بود و گوناگون و وجدان ها سیاه و دوزخی. اگر کسی بمن بگوید که مثال بزن، ده ها و صد ها مثال دارم مثلاً جنرال شکروندیف معاون سرمستشار نظامی... جنرال گریشین مشاور ستردرستیز، جنرال کیبل مشاور

مدافعه، ملکی و غیره که در موقعش صحبت خواهم کرد. ولی اگر کسی به من بگوید که همه مشاورین و یا جنرالان و قوماندانان اردوی ۴۰ چنین بودند، بطور قاطع جواب خواهم داد که هرگز! انسانهای شریفی مانند تورنجرنال دوپین که بعداً قوماندان اردوی ۴۰ شد جنرال میاچین مشاور قول اردوی ۳، جنرال پتاخوف مشاور نظامی زون شمالغرب، جنرال دوارینچنکو مشاور ریاست اوپراسیون و غیره فراوان بودند و نمونه های زنده انسان روسی و مظهر پاکدلی و خوش قلبی این قوم بزرگ. « و اکنون معلوم نیست که کی به کی بگوید که : تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل؟! »

باید به آقای لیبب گفت، که شما چه بخواهید، چه نخواهید، ۲۸۰ میلیون نفوس يك قوم بزرگی را تشکیل میدهند. قومیکه (۲۰) میلیون انسان خویش را در برابر تجاوز فاشیزم هیتلری و دفاع از داعیه صلح و آزادی و دموکراسی در جنگ دوم جهانی قربان بشریت نمود. و شما چه بخواهید چه نخواهید، آن قوم فرزندان چوَن تولستوی، پوشکین، چخوف، گوگول، داستایوفسکی، چایکوفسکی « پاسترناک و شولوخف » برندگان جوایز ادبی نوبل و ... را در خدمت هنر و ادبیات قرار داد. هر قومی سیاهکاران دارد و سیاه دلانی، و هر قومی پاکدلانی دارد و پاکنهادانی. و حیرانم که شما چرا تعجب کرده اید که حد اقل سه، چهار نفر جنرال و انسان پاک نهاد که از جنگ و خونریزی نفرت داشتند، درین نوشته ها سیمای انسانی پیدا کرده اند؟! براستی اگر تاریخ را ورق زده باشید، آیا با من همعقیده نمی شوید که تمام ملت آلمان با هیتلر همراه نبودند و بودند انسانهای فراوانی از آن قوم بزرگ که نمونه و مظهر پاکدلی و انساندوستی قوم جرمن بودند ؟ آیا نمیتوان به این عقیده شما باور کرد که هر کسیکه در زمان هیتلر در آلمان زندگی می کرد و یا در ارتش آن مجبور به ادامه خدمت شده بود، فاشیست بود؟ یا هم کسانیکه در شوروی زندگی می کردند و بنا بر همان مجبوری در اردوی چهلیم خدمت می نمودند، قاتل و گنهکار و دشمن مردم افغانستان؟! و آقای فرهاد لیبب

فراموش کرده اند که در ویتنام چه گذشت؟ آیا تمام سربازان و افسران امریکائی که ویتنام را به آتش کشیدند، همه را میتوان قاتل خواند؟ و ملت امریکا را که فرزندان خود را به این جنگ فرستاده بودند، شماتت کرد و ملت صغیر خطاب نمود؟ و بگذریم از حوادث اخیر که در بوسنیا اتفاق افتاد و هم تودانی و هم من که چه شد؟

باری آقای فرهاد لیبب پس از این ارزیابی های حقیر و زیون در جای دیگری می نویسند:

۳- تهمت و افتراء علیه افراد ملی و وطن دوست، در کتاب «اردو و سیاست» باز هم همان تاکتیک بکار رفته یعنی مخلوط کردن شخصیت های ملی با افراد آلوده، قبل و بعد از کودتای ثور و یا متهم ساختن آنها به همکاری با خود شان. مثلاً در صفحه ۲۲۰ همین کتاب میخوانیم، «روشنفکران زیادی مانند میر محمد صدیق فرهنگ، روان فرهادی، سید قاسم رشتیا، داکتر عبدالحکیم ضیائی، محمد حسن، ولید حقوقی، فضل ربی پژواک، سعید افغانی، نعمت الله پژواک، عزیزالله واصفی گل احمد فرید محمد آصف آهنگ، محمد خان جلالر، داکتر حسن شرق، خلیل الله ابوی، دیپلوم المجنیر امان الدین امین، عبدالحمید مبارز و غیره همکاری شانرا با دولت بیرک کارمل آغاز کردند. اکثراً هموطنان ما قضاوت خواهند کرد که روان فرهادی، قاسم رشتیا، صدیق فرهنگ، هر چه بوده اند و یا هر چه باشند باز هم نمیشود آنان را تا سطح افراد حقیری مانند حسن شرق، سعید افغانی نعمت الله پژواک، جلالر و غیره پائین آورد. چه پنج نفر اخیر الذکر از جمله اعضای اصلی کی.جی.بی. در افغانستان بودند.»

پس معلوم می شود که بنا بر عقیده آقای لیبب «کی.جی.بی.» اعضای اصلی و علی البدل داشته است یعنی به زعم ایشان روان فرهادی، قاسم رشتیا، صدیق فرهنگ «هر چه بوده اند و یا هر چه باشند» اعضای علی البدل و چهار نفر اخیر الذکر یعنی حسن شرق، سعید افغانی، نعمت الله پژواک و جلالر، اعضای اصلی

آن سازمان بشمار میرفته اند.

مگر نه؟ ولی برای این اتهام بستن ها هیچگونه سند و دلیلی نمیآوردند، و همچنان نمی نویسند که افراد ملی این فهرستی که عظیمی داده است به زعم وی کدام ها اند؟ و چرا عظیمی، و به کدام مناسبت عظیمی، از میان صدها نفر روشنفکران و تخنوکراتان وطن، تنها اسم این ذوات را آورده است. آیا عظیمی نمیتوانست، بنویسد که دوکتور محمد یوسف مرحوم، صمد حامد، عزیز نعیم، احسان الله مایار، عبدالوحید اعتمادی، محمد ناصر کشاورز، یاسین عظیم، داکتر عرفان فطرت، داکتر عزیزالله لودین، داکتر جلیل شمس، جنرال اسمعیل فرمان، تاج محمد تاج، راشد سلجوقی، حبیب الله ذکریا، انجنیر محمد رحمتیان، محمد حسن کشتیاری، معصوم ایماق، داکتر سید مخدوم رهین، و ... همکاری شانرا با دولت کارمل آغاز کردند؟ زیرا که اگر دروغ و بهتان در آوردن اسمائی که آقا لیبب در گیمه گرفته اند، چنین ساده و آسان می بود و نویسنده بی هیچ مشکلی اسم هر کسی را که به خاطرش می آمد می گرفت، پس چرا آن لست خود را طولانی تر نساخت و از شخصیت های محترم بالا ذکری بعمل نیآورد؟!

فرهاد لیبب مذکور در باره عبدالعلی وردک می نویسد :

«... همچنان عبدالعلی وردگ که در دوران اخیر حکومت داود خان بحیث قوماندان قوای مرکز ایفای وظیفه می کرد در اولین ساعات روز هشتم ثور، همراه با حیدر رسولی و دگر جنرال عزیز خان لوی درستیز، در تپه تاج بیگ بدست کودتاچیان تیرباران گردیدند اگر عبدالولی وردگ همکار و جاسوس سردار ولی میبود و علیه داود در اردو کار می نمود، و تا آن حدی که همه او را می شناختند، پس داود خان بعد از کودتای ۲۶ سرطان با کدام منطق او را به عوض سردار ولی بحیث قوماندان قوای مرکز مقرر نمود؟»

معلوم می شود که معلومات اسپستان معلم صاحب البسه در مورد اردوی افغانستان بسیار ضعیف و فقیر و لاغر بوده است و افسوس که بعضی از

مؤرخین معاصر به این معلومات های «يك نظر اجمالی بر اردوی افغانستان» باور کرده و آنرا مأخذ قرار داده اند و متأسفانه مؤرخینی همچون میر محمد صدیق فرهنگ، بعضی از صفحات افغانستان در پنج قرن اخیر را، با چنین اطلاعات دقیق (۱) خدشه دار ساخته اند. و بهمین خاطر است که جناب لیبب پاس نمک را می شناسد و از مرحوم فرهنگ فقد با چنین کلمات و جملاتی یاد آوری می فرمایند: «اکثر هموطنان ما قضاوت خواهند کرد که روان فرهادی، قاسم رشتیا، صدیق فرهنگ هر چه بوده اند و یا هر چه باشند باز هم نمیشود آنان را تا سطح افراد حقیری مانند ... پائین آورد.»

ولی، آقای لیبب باید بدانند که مرحوم عبدالولی وردگ هیچوقت و هرگز قوماندان قول اردوی مرکزی نبوده اند. و دوم اینکه آن سه نفر بروز هشتم ثور در تپه تاج بیک نه گرفتار گردیدند و نه اعدام، و سوم اینکه اینجناب اسم عبدالعلی وردگ را در جمله حواریون سردار عبدالولی آورده ام نه در جمله جاسوسان وی. و در ادعای خود که او و برادر زاده اش عبدالرحیم وردگ از جمله هواخواهان سردار عبدالولی بوده اند، تردیدی ندارم. آقای لیبب می تواند با يك نگاه به لیست ذواتی که در مجلس مشورتی «روم» دعوت شده بودند، اسم جنرال رحیم وردگ را بیابند و در عکسی که در «امید» منتشر شده، نامبرده و سردار عبدالولی را در کنار هم مشاهده کنند.

وی در مورد مرحوم خان جان مقبل شاعر خوش بیان و عبدالله سور نیز مطالبی بیان میدارد، که همه از آن آگاهند و کدام کشف تازه نیست و راوی با هر دو نفر مذکور آشنا بود و شناخت عمیقی از ایشان داشت، و با وصف تمام ارج گذاری ها به شهامت ها و ایثار شان باید گفت که آنها از جمله هواخواهان سردار ولی بودند و راوی حرف گزافی نگفته است.

در جای دیگری از مقاله اش نوشته است که در صنف اول پیلوتی «۱۴» درس میخوانده و یاوری به رتبه لموی بریدمن نداشته است. که راوی نیز چنین بدعتی

نکرده، بلکه در جمله «یاور مذکور عتیق الله لمی بریدمن»، منظور روشن است یعنی یاور سردار عبدالولی. که در ابتدای پراگراف از او سخن بیان آمده است. و در آخرین قسمت مقاله اش نوشته است که آری من، قبلاً زیر عنوان «یک نظر اجمالی بر اردوی افغانستان» منتشره. پگاه چاپ کانادا نوشته بودم که دستور کودتا در سفارت شوروی در کابل تهیه و توسط صاحب منصبی بنام سرور منگل به حفیظ الله امین فرستاده شد و وی آنرا بدست گلابزوی به صاحب منصبان وابسته ارسال نمود. و ادامه میدهد که موضوع فوق را از زبان «رفقای» سرور منگل در زندان شنیده بوده است. پس معلوم می شود که نامبرده به شایعه باور کرده، یا خودش آنرا ساخته و پرداخته و درج رساله اش کرده است، و مؤرخین معاصر افغانستان، از جمله فرهنگ فقید را با کذب اظهارات خود، به بیراهه کشانیده است. پس کسانی که با یک «نظر اجمالی»، «نیم نگاهی»، «نگاهی گذرا»، «کوتاه نگاهی» و عناوین این چنانی، سعی می کنند از اهمیت یک اثر بکاهند، و آنرا به زعم خودشان لجن مال کنند، خود مفتضح می شوند و راه بجائی نمیبرند.

و من الله التوفیق .

جنرال محمد نبی عظیمی

پیرامون نامهء تقلبی مندرج کتاب «اردو و سیاست»

ادارهء محترم جریدهء وزین امیدا

کتاب «اردو و سیاست» محترم ستر جنرال محمد نبی عظیمی که از مدتی بدینطرف فرازهایی از آن کتاب در جریدهء امید ادامه یافت، اخیراً به دستم رسید. حین مطالعهء آن با تعجب دریافتم که در صفحهء ۲۷۰ کتاب، نامهء شخصی که گویا من بتاریخ ۱۴ حمل ۱۳۶۵ برای يك دوست خود نوشته و طی آن مصوبهء پلینوم شانزدهء کمیتهء مرکزی ح. د. خ. ا. و پلان تیزس های ده گانهء محترم بیرک کارمل (رهبر محبوب ما؟) را ستایش بعمل آورده باشم، بچاپ رسیده است.

برای روشن شدن اذهان هموطنان عزیز احتراماً خواهشمندم با نشر این نامه بر من منت گذارید.

ادعای محترم جنرال عظیمی را که مرا نویسندهء نامهء فوق الذکر معرفی نموده اند، جداً رد میکنم، چه هیچگاه چنین نامه ای را ننوشته ام، و نامهء چاپ شدهء تقلب محض میباشد، که دلایل ذیل تقلبی بودن نامه را ثابت می سازد:

۱- من مانند سایر هموطنان به محرمانیت مراسلات شخصی در دوران حاکمیت ح. د. خ. ا. اعتقاد نداشتم، لذا هیچگاه در نامه های شخصی ام عنوانی دوستان و

اعضای فامیلیم در خارج کشور، جریانات کشور را مورد تبصره قرار نداده ام. از آنجا که همه دوستان در خارج کشور در جبهه مخالف رهبری وقت کشور قرار داشته و همکاری مرا بحیث غیر حزبی در حکومت ائتلافی وقت که خلاف آرزویم صورت گرفته و مقابل عمل انجام شده قرار گرفته بودم، و شرح آن درینجا مطرح نیست، انتقاد می کردند. نوشتن چنین نامه ستایش آمیز به نفع رهبری ح. د. خ. ا. دور از هر گونه منطق و عقل سلیم بوده، کذب ادعای نویسنده کتاب را ثابت می سازد. من هیچ يك نامه ای برای جلب و جذب همکاری دوستانم با ح. د. خ. ا. ارسال نداشته ام.

۲- پالیسی حمایه از بخش خصوصی که در تیزس های دهگانه مطرح شده بود، بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته، کردار با گفتار وفق نداشت. من بحیث رئیس عامل وقت نساجی افغان شاهد عینی مزاحمات، مداخله های بدون موجب و زور گویی های اعضای حزب و کارمندان خاد در امور مؤسسه بوده و برخورد های متعدد با سازمان اولیه حزبی مؤسسه، ناحیه حزبی، کمیته حزبی شهر کابل داشته مصمم به کناره گیری از پست ریاست نساجی افغان بودم، که مسئولین حزبی و حکومتی وقت مطلع بوده و مرا به حوصله افزایی دعوت می کردند.

حین اجرای وظیفه بحیث معاون شورای وزیران و مسئول مستقیم حمایه و هماهنگی بخش خصوصی نیز شاهد مداخلات، مزاحمات و مشکل تراشی های سازمانهای حزبی و کارکنان خدمات امنیت دولتی در امور مؤسسات صنعتی بخش خصوصی و تجار ملی بودم، و همیشه با مسئولین حزبی و رهبری خاد جهت رفع مداخلات بدون موجب و مزاحمات آنها در تماس بوده و سعی می نمودم تا برای بخش خصوصی حتی الامکان تسهیلات لازم فراهم شده از مداخلات ارگانهای فوق الذکر جلوگیری بعمل آید. من یکبار بجواب سوال رئیس جمهور که چرا بخش خصوصی با دولت همکاری مطلوب نکرده، و آماده توسعه فعالیت سرمایه گذاری نمی شوند گفتم متأسفانه اعضای حزب و کارکنان خاد خلاف مطالب

مندرج پالیسی اعلان شده، و بیانیه های شما، اجراءات نموده و برخورد های خشن و نا مطلوب با تجار ملی و صاحبان صنایع بخش خصوصی دارند. پس من به حیث مسئول رهبری بخش خصوصی و با وقوف کامل از جریانات فوق الذکر چطور می توانستم به يك دوست خود خلاف واقعیت ها چنین بنویسم؟ «هر ارگانی که مانع فعالیت و رشد بخش خصوصی میشود، نه تنها مورد بازخواست قرار خواهد گرفت، بلکه تعقیب قانونی خواهد شد. اگر واقعین باشیم از این بیشتر حمایت و تشویق گنجایش ندارد.»

۳- نویسنده نامه تقلبی تحت تاثیر احساسات حزبی خویش مرا با خود عوضی گرفته از زبان من (رهبر محبوب ما) نوشته اند... يك فرد غیر حزبی چطور میتواند بعوض رئیس جمهور، «رهبر محبوب ما» بنویسد، در حالیکه جناب ایشان نزد اکثریت قاطع هموطنان گرامی ما به اسم دیگری شهرت داشته اند!!!

کنفوسیوس گفته است: «هر وقتی که نزد انسانها کلمات مفهوم اصلی خود را از دست بدهند، انسان ها آزادی خود را از دست خواهند داد.»

۴- پست بکس شخصی ام در شهر نو کابل ۲۰۱۸ نبوده است. علاوتاً خوانندگان محترم قضاوت نمایند که آیا من در نامه شخصی ام به يك دوستم و معرفی پست بکس شخصی، خود را معاون شورای وزیران معرفی می نمایم؟ و چنین معمول می باشد؟ این واقعیت ثابت میکند که نامه کذایی از نام من جهت بهره برداری حزبی و سیاسی جعل شده است.

۵- بدون ارزیابی و تبصره بر محتویات کتاب «اردو و سیاست» که یقیناً از طرف صاحب نظران و دانشمندان افغانی صورت گرفته و خواهد گرفت، صرف به محترم جنرال عظیمی صاحب که از روابط صمیمانه اش با جنرال تنی و داشتن زبان مشترک با او سخن میگوید (صفحات ۳۸۸ و ۳۹۰ کتاب) احتراماً یاد آور میشوم که آیا بخاطر دارند که یکبار با من تلفونی صحبت داشته و مساعدت مرا

با يك قرار دادی وزارت دفاع که قرار دادش طبق مقررات جهت ارزیابی و تایید به شورای وزیران ارسال شده بود، تقاضا نمودند. من برایشان گفتم : عظیمی صاحب! خودت معاون وزارت دفاع هستی، چرا مساعدت مرا با يك قرار دادی وزارت دفاع تقاضا می نمایی، و خودت مستقیماً به او که مستحق کمک می باشد مساعدت نمی کنی؟

در جواب فرمودند : من معاون وزارت دفاع هستم ولی به گپ من کسی گوش نمی دهد. نمی دانم حالا محتویات کتاب را چگونه ارزیابی کرده مقرون حقیقت بدانم؟!؟

در اخیر قضاوت را به خوانندگان محترم و صاحب نظران گرامی گذاشته تأمین اخوت اسلامی را بین همه ملیت های با هم برادر و برابر کشور عزیز و استقرار عاجل صلح و امنیت را در وطن محبوب ما از بارگاه ایزد متعال استدعا می کنم.



تاریخ بی رحم است

منتشره «امید» شماره ۳۷۵

آقای محترم دیپلوم انجیر سید امان الدین امین، سابق رئیس عامل نساجی افغان، و بعداً معاون رئیس شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان، امیدوارم سلام ها و تمنیات نیک و صمیمانه مرا قبول فرمائید. اما بعد :

مطالعه مقاله مندرج در شماره ۳۷۴ هفته نامه وزین امید که بنام «پیرامون نامه تقلبی مندرج کتاب اردو و سیاست» توسط خامه زیبا و بیان رسای آن عالی جناب نگارش یافته بود، اثرات عمیق و جانکایی بالای روح، روان و ذهن بهانه جوی این کمترین که صدها مشغله ذهنی و جسمی در ایام هجرت و عسرت دارد بجا گذاشت. باور کنید که از ژرفای قلب و از اعماق روح، متأثر، مغبون و مکرر گردیدم. زیرا از لابلای هر کلمه، هر واژه و هر جمله آن مقاله، به سویه های روح انسان نادم و پشیمان وقوف یافتم که بشدت بالای گذشته اش خط باطل می کشید، توبه میکرد و پریشان و آشفته بود، آه، کاش می دانستم که اگر نوشتن حقایقی در آن تصنیف برای عده ای خوش آیند است. برای برخی سخت ناگوار و ناهنجار و تلخ تمام می شود. و من از کجا میدانستم که آن عالیجناب آن نامه کذایی را بدینسان جدی تلقی می کنند و تا سرحد گریستن و موئیدن بر روح و روان شان اثر میگذارد. همچنانکه نمی دانستم روزی و روزگاری بازار سیاست بار دگر گرم میگردد، تنوری در «روم» داغ داغ میگردد. و

کهنه کاران سیاست از هر قماشى که هستند. برای پختن نان خویش، سر و گردن
همدیگر را می شکنند، به امید آنکه باز به وزارتى، سفارتى و یا ولایتى برسند
و به نوایى دست یابند، که انشا الله آن عالیجناب از آن قماش نخواهند بود.

ولى با تمام این حرفها، اگر راستش را بخواهید، منظور من از نشر قسمت هاى
از نامه مفصل تان به آقای عبدالله مهندس، این بوده است که به خوانندگان آن
تصنیف (اردو و سیاست) عرض کنم که کم نبوده اند رادمردان و وطنپرستانى که
نه تنها در آنسوی خط، بلکه درین سوی خط بدون تعلقات ایدلوژیک و عقیدتى،
تنها و تنها به وطن و مردم خویش می اندیشیده اند و آرزوى جز قطع جنگ،
صلح، ثبات و بازسازی کشور محبوب خویش را نداشته اند. اما افسوس که با
نشر آن مقاله تان چه آسان و چه ارزان به این ارزشها پشت پا زدید، و می ترسم
که اکنون کسى شما را تحویل نگیرد.

زیاده عرضى ندارم، اما چرا يك نکته نا گفته ماند، و آن اینکه هر قدر به
حافظه ام فشار آوردم، موردی نیافتم که با آن عالیجناب (بجز از سلام عليك) دو
کلمه صحبت نموده باشم. با احترام

جنرال نبی عظیمی

*

(متن و فوتوکاپی مکتوب فوق الذکر قرار ذیل تقدیم است)

برادر عزیز و گرامی ام عبدالله جان!

از اینکه بعد مدت طولانى نامه ۲۶ فبرورى ترا چندی قبل دریافت نمودم از
صحتمندی تو و اعضای فامیل محترمی اطمینان حاصل شد مسرورم. امیدوارم
نتایج تداوی برایت مفید ثابت شده و مشکلات صحی ات کلاً یا قسماً رفع شده و
با خانم محترمه و نور چشمان عزیز قرین صحت و سعادت باشید!
از تبریکى و اظهار تمنیات نیک تو و دوستان محترم که از طریق تو اظهار

لطف و شفقت نموده اند صمیمانه ممنون و متشکرم و آرزومندم برای فرد فرد آنها
سپاس گذاری مرا برسانی!

چون همه ما و شما مدیون کشور و هموطنان خویش می باشیم و ایفای
خدمات صادقانه و شایسته را بر مردم خویش افتخار می دانیم. بناءً من از حسن
اعتماد مقامات رهبری حزب و دولت ج. د. د. عمیقاً سپاس گذار بوده از بارگاه الهی
استدعا می نمایم تا برایم توفیق ارزانی نماید تا مصدر خدمت مطلوب و ارزنده
برای کشور عزیز خود گردم.

من با تأیید شرح نامه تو متذکر می شوم که با اعلان تیزس های ده گانه رهبر
محبوب ما مصوبه پلینوم شانزدهم کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. و اعلامیه شورای
انقلابی ج. د. د. توسعه پایه های اجتماعی انقلاب در عمل پیاده شده، بکتمداد
اشخاص غیر حزبی عضویت شورای انقلابی را حاصل نموده و برای افراد غیر
حزبی مانند من امکان سهم گیری فعالانه در رهبری ارگانهای حکومتی داده شده
است. محترم رئیس شورای انقلابی ج. د. د. فرموده اند که پست های موقتی در
انحصار اعضای حزب نخواهد ماند و همه افراد این کشور حق سهم گیری در
آبادانی کشور خویش دارند.

در اعلامیه بیروی سیاسی کمیته مرکزی ح. د. خ. ا. آمده است که هر کس و
ارگانی که مانع فعالیت و رشد بخش خصوصی شود نه تنها مورد باز خواست قرار
خواهد گرفت بلکه تعقیب قانونی بعمل خواهد آمد.

اگر واقع بین باشیم از این بیشتر حمایت و تشویق گنجایش ندارد و بنا بر
تسهیلات و فضای مطمئن که برای همه افراد این کشور فراهم شده است پشتیبانی
همه گانی از تصامیم حزب و دولت در همه اقشار بمشاهده رسیده و فعالیت
متشبهین تجاری و صنعتی در ماه های اخیر رشد امیدوار کننده را نشان می دهد.
من مسرورم که تو و دوستان دیگری که در خارج کشور مؤقتاً اقامت اختیار
نموده اند بنا بر انکشافات اخیر در کشور آرزوی بازگشت و سهم گیری در بازسازی

از میان نامه ها

(عبداله مہمند)

منتشره «امید» شماره ۳۸۳

مدیریت محترم جریده «وزین امید»

من اخیراً نامه آقای جنرال محمد نبی عظیمی را که در شماره ۳۷۵ جریده امید به نشر رسیده بود، مطالعه کردم و متعجب شدم که نامه شخصی که دوست و همکار محترم سید امان الدین امین در سال ۱۹۸۶ بجواب بعضی پرسش های من برایم فرستاده بود، چطور به دسترس ایشان قرار گرفته تا آنرا در کتاب (اردو و سیاست) منتشر سازند.

لازم دانستم که پیرامون نامه متذکره مطالب ذیل را به اطلاع خوانندگان محترم جریده امید برسانم.

من بعد از ختم تحصیلات عالی در آلمان غرب وقت در سال ۱۹۵۷ در شرکت نساجی افغان شامل خدمت شده و سالیان دراز در گلپهار و کابل همکار نزدیک آقای امین بودم. در اخیر سال ۱۹۸۰ متقاعد شدم و بعد عازم آلمان غرب شده و آنجا در یک مؤسسه آلمانی شامل کار گردیدم و در آن کشور مقیم هستم.

قبل از ترک وطن، سند قانونی به ریاست نساجی افغان سپردم تا معاش تقاعد مرا ماهوار برای برادرم خلیل الله مہمند جهت تأمین مصارف والدین محترم در کابل تادیه نمایند. و این تادیات تا وقتی که آقای امین بحیث رئیس شامل نساجی

افغان اجرای وظیفه میگردند. مسلسل اجراء می گردید، ولی بعداً به اثر هدایت سازمان اولیه حزبی نساجی افغان بنا بر اقامت من در خارج کشور، معطل قرار داده شده بود!

حینی که از توظیف آقای امین بحیث معاون شورای وزیران وقت اطلاع حاصل نمودم، نامه شخصی برایش ارسال و در ضمن عرض تیریکی خواهان معلومات شدم که در صورت سفرم به کابل، امکان اجرای مجدد معاش تقاعد ماهوارم برای والدین محترم و فروش خانه ام در وزیر اکبر خان مینه میسر خواهد بود یا خیر؟ بر علاوه چون در نظر داشتم عریضه به مقامات ذیصلاح دولتی (وزارت صنایع و معادن و یا ریاست شورای وزیران) به ارتباط موضوع اجرای مجدد معاش تقاعد ارسال بدارم. شرحی درین باره نیز در مکتوب گنجانیده شده بود و از دوستم آقای امین نظر خواسته بودم به جواب همین نامه، نامه ای را که در شماره ۳۷۵ جریده امید ملاحظه میشود آقای امین بمن ارسال داشته. قابل تذکر است که در نامه ای که برایم رسیده و فوتوکاپی آنرا ضمناً تقدیم میدارم، در حاشیه نامه درج اسم، وظیفه و نمرة پست بکس وجود ندارد، در فوتوکاپی مندرج شماره ۳۷۵ جریده امید، بگمان غالب (قریب به یقین) از روی پاکت ارسالی من برای آقای امین، مطالب متذکره طور فوتوکاپی بعداً در حاشیه نامه آقای امین درج شده است و بازگویی این واقعیت است که نامه مرا نیز دستگاه خاد سانسور و کاپی نموده بود.

حین وداع در کابل، آقای امین برایم وعده داد که در تماس تلفونی و مکتوبی خواهیم بود. ولی از آنجا که مصونیت مکاتیب و تلفون وجود نداشت و مکاتیب او بحیث فرد غیر حزبی سانسور خواهد شد، چنین شفر گذاشته شده بود: «اگر مکاتیب من دارای مطالب عادی بود. هیچ، و اگر از رهبری حزبی تعریف کرده بودم بدان که وضع مطلوب نیست و هر قدر بیشتر تعریف کرده بودم همان اندازه جریانات را نامطلوب تر قیاس کن.»

من با خواندن نامه ایشان دانستم که شرح نامه منعکس کننده حقایق نبوده و طبق شفری که گذاشته شده بود بحیث فرد غیر حزبی و عضو کابینه وقت با رعایت احتیاط جریانات کشور را واژگونه برشته تحریر در آورده تا از مزاحمت احتمالی دستگاه خاد در امان باشد. چنانچه در سفر بعدی آقای امین به آلمان غرب رفت. حین ملاقات ما در فرانکفورت، حقایق را برایم حکایت نمود، و مرا مشوره داد تا از سفر بوطن صرفنظر نمایم و متذکر شد نه تنها نتایج مطلوب خویش را از این سفر بدست نخواهم آورد بلکه برای بازگشتم به آلمان، دستگاه خاد و سازمان اولیه حزبی مشکلاتی را نیز ایجاد خواهند کرد و من هم از سفر بکابل صرف نظر کردم.

جهت رفع سوء تفاهم و جلوگیری از قضاوتهای غیر عادلانه پیرامون موقف درست و همکار محترم آقای امین که در دوره ماموریت طولانی خویش خدمات ارزنده ای برای کشور انجام داده، و در مقابل دسیسه ها و مشکلات که پیروان احزاب خلق و پرچم و شعله جاوید در فابریکات نساجی افغان ایجاد می نمودند با درایت و پایداری مبارزه می نمود و من بحیث همکار نزدیک ایشان شاهد عینی بوده ام، نگارش مطالب فوق را لازم شمردم.

با عرض احترامات فایقه

عبدالله مهمند

آلمان ۱۹۹۹/۸/۶

از جنرال عظیمی و دیگران می‌پرسم

بنده کتاب اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان نوشته جنرال محمد نبی عظیمی را در یکی از شماره های جریده وزین امید معرفی کرده بودم. دیری نگذشت که جنرال عظیمی مضمونی زیر عنوان «دفاع از زندگی، هستی و شرف مردم» نوشت و در شماره ۳۵۴ امید به نشر رسانید.

آن معرفی و مضمون آغاز جنجال بزرگ مطبوعاتی است جنرال نبی عظیمی در يك طرف و چندین دانشمند و صاحب نظر در جبهه مقابل قرار گرفتند و با نشر مقالات و نقدها و ابراز نظر های متعدد کتاب را جلاحي کردند و میکنند. بدتر از همه چند تن از دوستان مرا متهم به طرفداری از نویسنده ساخته و به این باور اند که گویا من از کتاب عظیمی بی جا و بی مورد ستایش کرده ام در حالیکه مضمون بنده يك معرفی مختصر بود و بس. حتی در اخیر مقاله کلمات و سخنان نیش دار را نیز نثار جنرال عظیمی کرده بودم.

یکی از موضوعات محوری که تقریباً در تمام نقدها و ابراز نظرها به چشم می خورد همان سوالیست که آیا این کتاب توسط جنرال نبی عظیمی نوشته شده یا کسانی دیگر نیز در تهیه کتاب دست داشته اند؟ عده از هموطنان به شمول دانشمند گرانمایه و چیره دست کشور ما دکتور محمد امین فرهنگ به این باور است که کتاب نتیجه کار دسته جمعی يك تیم نگارندگان می باشد. دهها نویسنده و دانشمند دیگر با دکتور فرهنگ هم نظر بوده ادعا دارند که جنرال نبی

عظیمی صلاحیت و لیاقت نوشتن چنین اثر را ندارد.

بنده که ژورنالیست استم و سر و کارم با پرسش و پاسخ است از خواندن نقدها و نظرهای هموطنان در باره کتاب به این نتیجه رسیدم تا چند سوال را از جنرال نبی عظیمی و دیگران بپرسم جوابات این سوالات شاید دهها موضوع پوشیده کتاب را روشن سازد و قضاوت ما را در باره کتاب تغییر بدهد.

نخست از صاحب نظرانی که راجع به کتاب اردو و سیاست تبصره های نوشته اند می پرسم که اگر جنرال نبی عظیمی خودش نویسنده این کتاب نیست پس چه کسی کتاب را نوشته است؟ در گروهی از نویسندگانی که به تمهیه این کتاب موظف شده اند کدام اشخاص شامل بوده اند؟ اگر گروهی از نویسندگان این کتاب را نوشته اند پس چرا کتاب را به اسم جنرال عظیمی ثبت کرده اند؟ نویسندگان کتاب چرا در موضوع و اخیراً در جواب دانشمند گرامی دکتور فرهنگ همان شیوه را بکار برده اند که در تحریر کتاب دیده میشود. باز هم سوال مطرح میگردد که جوابات را کی یا کیها نوشته اند؟ اگر گروهی از نگارندگان کتاب را نوشته اند پس باید جوابات را نیز گروهی از نگارندگان نوشته کنند در حالیکه میدانیم جنرال عظیمی در کشور هالند پناهنده است. در آنجا نه دفتر دارد و نه دیوانی و نه کشور هالند آن گروه نگارندگان را اجازه داده تا در کنار وی در يك کمپ زندگی کنند.

موضوع دیگری را که برای بنده جالب بنظر میرسد همان نشانی است که جنرال نبی عظیمی در مضمونش زیر عنوان «دفاع از زندگی...» نوشته اند. در مقاله جنرال عظیمی آمده «آقای علمی را برای اولین و آخرین بار در لحظاتی که رژیم ما بنا بر ده ها عامل و اجباریکه شرح جانسوز آن در اردو و سیاست آمده است. به مجاهدین سابق انتقال میگردید در نزدیکی فرستنده های یکه توت در حالیکه با یکی از افسران ارشد اردوی افغانستان در حاشیه سرك گرم صحبت بود و انتظار موکب حضرت صبغت الله مجددی اولین ممثل دولت اسلامی افغانستان را داشت،

ملاقات کردم. این نشانی جنرال عظیمی را مانند دیروز بخاطر دارم و جریان ملاقات را مدتها قبل در کتابم. «سفرها و خاطره ها» ذکر کرده ام و با صراحت حکم کرده میتوانم که بلی من همان شخص استم و اولین ملاقات ما همان بود. اگر چه بعد از آن روز چندین بار جنرال عظیمی را دیدم ولی فرصت صحبت مساعد نشد. پس با در نظر داشت این مبهمات چه دلیل محکم وجود دارد تا به اتکاء به آن حکم کنیم که کتاب نوشته ای جنرال عظیمی نیست؟

حالا بخش دیگر سولات خویش را با جنرال عظیمی مطرح می سازم آن اینکه : جناب جنرال : طوریکه از خواندن کتاب بر می آید شما نویسنده چیره دستی استید. اکثراً از شما می پرسند که با داشتن چنین قلم و دانش قبلاً کجا بودید؟ و چرا تا قبل از نوشتن کتاب اردو و سیاست هیچ مضمون و مقاله جالب از جناب شما در مطبوعات کشور به چاپ نرسیده است حتی در مجله اردو که از سالیان دراز در کابل به نشر میرسید و جریده سرباز که در زمان حاکمیت شما منتشر میگردد مطلب قابل توجه از شما دیده نشده است. بنده با چندین تن از صاحب منصبان اردوی افغانستان صحبت ها داشته ام و از آنها که فعلاً در نقاط مختلف دنیا پراکنده اند در باره گذشته نویسندگی شما پرسیده ام هیچ يك حتی چند همصنفی شما این مسأله را تأیید نکرده اند که گویا شما نویسنده بودید و استید. پس چطور به یکبارگی قلم برداشتید و چنان اثر آفریدید که اکثر همظران و پسا مخالفین عقیدتی تانرا حیران ساختید.

جناب جنرال عظیمی! از خواندن کتاب و مقالات منتشره امید به وضاحت دیده میشود که نویسنده به ادب و ادبیات دسترسی کامل دارد در اخیر کتاب شعر برتولت برشت آمده است. در مقاله «دفاع از زندگی و ...» به یکی از کتب فروغ فرخزاد بنام «تولد دیگر» اشاره شده و در جواب دانشمند گرامی دکتور فرهنگ نقل قول از جناب محترم واصف باختری ذکر گردیده است. در حالیکه از مطالعه کتاب تان بر می آید که شما وقت به اصطلاح سرخاریدن را نیز نداشتید.

شما يك افسر نظامی در يك کشور در حال جنگ بودید و به اساس گفته تان از يك ولايت به ولايت ديگر و از يك قریه به قریه ديگر به دنبال دفاع از زندگی مردم کشور خویش سرگردان بودید.

جناب جنرال! همانطوریکه نوشتن کتاب کار آسانی نیست، تهیه و چاپ کتاب نیز درد سرهای فراوان دارد خصوصاً چاپ کتب فارسی زیرا نرم افزار های فارسی با مقایسه با کامپیوتر های انگلیسی و آلمانی و فرانسوی و عربی و غیره موثریت چندانی ندارند و چاپ کتب مرحله طولانی را بکار دارد در حالیکه شما در تاشکند بودید و کتاب در پاکستان به چاپ رسید. درینصورت سوال بجا خواهد بود که اگر پرسیده شود که بعد از تکمیل کتاب چطور با مرکز نشراتی سبا در تماس شدید و باز خوانی و اصلاحات کتاب به واسطه کی صورت گرفت در حالیکه شما در پیشگفتار کتاب هیچ گونه اشاره ای و طوریکه معمول است حتی از ناشر و مهتم هم ذکر نکرده اید. آیا پرسیده می توانم که سهم آقای غلام حسین غزنوی که به احتمال قوی همان جنرال حسین فخری و یا حسین گل کوهی نویسنده کتاب داستانها و دیدگاهها استند در راه تکمیل کردن کتاب تان تا چه حد است؟

جناب جنرال! اکثر نویسندگان را عادت بر آن است تا بعد از تکمیل کتاب یا مقاله آنچه را نوشته اند به شخص یا اشخاص ديگر برای باز خوانی و اصلاحات می سپارند. آیا شما اینکار را کرده اید؟ اگر بلی آن شخص و اشخاص کی ها اند؟ و کتاب اردو و سیاست تا چه حد با همان نوشته اولی شما تفاوت دارد؟ یا بهتر بگویم تا چه اندازه مهتم در آوردن اصلاحات سهم داشته است؟

جناب جنرال! از مقاله «دفاع از زندگی و ...» منتشره شماره ۳۵۴ جریده امید به وضاحت دیده میشود که مضمون تایپ شده به اداره جریده رسیده است و سایر مقالات شما چنان نیست پس اگر شما به کامپیوتر و نرم افزار فارسی دسترسی دارید باید همه یکسان میبود و در غیر آن این حدس و گمان که شما یگانه نویسنده کتاب نیستید قوت بیشتر میگیرد.

جناب جنرال! ما دارم تا سوالات مرا جواب بدهید البته جوابات واضح نه مانند آن جوابی که در اولین ملاقات در منطقه يك توت پاسخ دادید. اگر بیاد داشته باشید که از شما راجع به برنامه بعدی پرسیدم شما گفتید: « دیده شود که چه میشود. » وقتی پرسیدم که وضعیت امنیتی شهر کابل از چه قرار است؟ شما گفتید «خوب است.» (ببخشید شوخی کردم.)

در اخیر گستاخی کرده دو پیشنهاد را مطرح میسازم به جنرال عظیمی پیشنهاد میکنم تا هر چه زود تر چاپ جدید کتاب را سر دست بگیرند و اشتباهات کتاب شانرا با در نظر داشت مطالعه دقیق مقاله جناب محترم دکتور فرهنگ و توضیحات محترمان عثمانی، عالشاهی، مهرین، آهنگ، قدیر زاده، صفا، لیبیب و غوث الدین خان و سایر منتقدین رفع سازند. از سایر دانشمندان و اهل نظر تقاضا میکنم تا صرف نظر از مسایل عقیدتی، بلند پایگان حکومت سابق را تشویق کنند که گوشه های تاریخ و ناگفته تاریخ معاصر کشور ما را به رشته تحریر در آورند. خصوصاً از دانشمندان گرامی داکتر محمد حیدر کاندید ریاست افتخاری فرهنگ و علوم، دانشمندان برون مرزی افغانستان و پوهاند داکتر جاوید رؤسای سابق پوهنتون کابل، پوهاند کاکر، استاد شهرانی، دکتور فرهنگ، داکتر رهین، استاد غوریانی، استاد نگارگر که اشخاص با دانش و نویسندگان چیره دست و فعال هستند تقاضا میشود که برای ارزیابی چنین آثار مقاله ها بنویسند و اگر کتب به معیار های علمی و ادبی برابر بود برای کتب لقب افتخاری مانند بهترین کتاب تاریخی سال یا کتاب خواندنی و دلچسپ، شاهکار ادبی يك نویسنده افغان، کتاب مستند و خوب و امثالهم را ببخشند. به نظر بنده اگر جنرال نبی عظیمی سؤ تفاهماتی را که راجع به کتابش به میان آمده رفع سازند مستحق يك لقب خوبی خواهد بود. البته باز هم تکرار میکنم بدون در نظر داشت مسایل عقیدتی که نه تنها اینجانب بلکه اکثریت ملت افغانستان مخالف ایشان اند.

عرض حالی خدمت ژورنالیست و پژوهشگر جوان آقای محترم حامد علمی

منتشره، جریده امید شماره

همین دیروز بود که اثر زیبای شما «سفرها و خاطره ها» را که غنیمتی است در آرشیف تاریخ و روزگار، تازه به اتمام رسانیده بودم که پیک «امید» در رسید و بار دیگر مقاله، نغز و پر مغز شما را که پیرامون حقیقت نگارش کتاب «اردو و سیاست» نگاشته شده بود به خوانش گرفتم. صادقانه می گویم که مشغله های فکری و ذهنی فراوانی که معلول منطقی و طبیعی دوران هجرت و عسرت است و گاهگاهی بهانه جوئی های ذهن بهانه جو مزید بر علت، مرا از مطایبه ها، جنگ های خامگی، جرو بحث های ملال انگیز و عبث از پرداختن به مطالبی که پیرامون اثرم در مطبوعات به نثر میرسید و میرسد بر حذر میداشت. زیرا که به این پندار بودم و هنوز هم هستم که تداوم آن، پدرد کس نمی خورد، گرهی را نمی گشاید کمی غیرسازند و حاصلی نمیدهد. اما جزالت و فخامت کلام و بلندای نوشته های شما که با قضاوت دادگرانه مانند همیشه آراسته و پیراسته بود. مجبورم ساخت تا با این چند سطر شکسته به برخی از ابهاماتی روشنی بیفکنم که شما را به تشویش دچار ساخته و یا به توهمی رهنمون گردیده، اما قبل از پرداختن به سوالات شما، یکبار دیگر عرض می کنم که اکنون زمان پایکویی و دست افشانی

برای هیچ فرد، هیچ گروه و هیچ سازمان سیاسی نیست همچنانکه زمان شمات و ملامت این و آن نیست. زیرا که مایه شقاق و نفاق می شود، نفعی ندارد. بلکه زمان آن فرا رسیده است که ضرورت یک پالایش فکری، سیاسی و فرهنگی بیش از هر وقت دیگر احساس می شود، شما نیز شنیده اید که :

مورچگان را چو بود اتفاق

شیر ژیان را بدرانند پوست

و من این مقاله را به همین آرزو می نویسم، اما سوال های شما :

آقای علمی ! به پندار من بسی از سوالات دوستان را خود در بخش اول مقاله تان با منطق و دلایل موجه و محکمی جواب گفته اید که ضرورتی برای مکث من وجود ندارد. مگر يك نکته، که آیا در جهان کسی پیدا خواهد شد که کتابی را به نامش بنویسند و تمام مسئولیت آنرا به گردنش بیندازند و او حرفی نزند و اعتراض نکند؟ و اینک میپردازم به پرسش اصلی که همانا سابقه نویسندهی این کمینه ذات است.

اگر یکبار دیگر صفحات ۴۲ و ۴۳ اردو و سیاست را ورق بزنید. بخوبی درمییابید که نویسنده شرح مختصر و مؤجزی را در باره عشق سوزانش به ادب و ادبیات بیان داشته ولی از ترسی آنکه مهادا برخی از دوستان وی را با شهرت طلبان نوکیسه و نامجویان هرزه اشتباه نمایند، به همان مختصر بسنده نموده و لب فرو بسته است. ولی حتی همین مختصر نیز باعث رنجش خاطر عده بی گردید و دیدیم و شنیدیم و خواندیم که چنین داوری میکردند : نویسنده اردو و سیاست در همه جا و در هر عرصه فاتح، فاتح است نه تنها در میدان جنگ، بلکه در ساحت مقدس قلم. که در آنجا گزاره هائی گفته و درینجا ترفند هائی یافته...

اما در ایام جوانی چنانکه افتد و دانی، سر پرشوری داشتم و مانند هر جوان دیگری شیفته شعر و عاشق ادبیات بودم و بنا بر تشویق استادان فاضل آقایان

امین الله خان معلم ادبیات دری و شادروان محمد طاهر بدخشی مقالاتی می نوشتند و در جریده دیواری پیام حبیبیه به نشر میرسانیدم و یا در کنفرانس های ادبی آن لیسه قرائت میکردم. یکی از آن نوشته ها داستان کوتاهی بود، بنام «آرزوهای يك چوپان» که در زمستان سال ۱۳۴۱ در مجله پشتون ژغ کابل بچاپ رسید. و شهید محمد طاهر بدخشی مقاله مبسوطی پیرامون آن در مجله ادب کابل به نشر رسانیدند که عنوان آن «نامه یی به نویسنده جوان نبی عظیمی» بود و آگاهان فراوانی از آن واقف اند. پس از آن چند داستان و مقالات علمی و مسلکی ام در مجله اردو که مدیر مسؤل آن نورالله طالقانی بود به زیور چاپ آراسته گردید. و همانطوریکه در مقاله قبلی نوشته ام، پس از پیروزی کودتای ۲۶ سرطان. خاطرات آن شب سپید و مهتابی را نوشتم که توسط مرحوم مهدی ظفر نطق چیره دست و خوش صدای کشور از طریق امواج رادیو افغانستان بخش گردید.

ملاحظه میفرمائید که گذشته چندان درخشانی درین عرصه ندارم و نویسنده آنچنانی نیستم که برخی از ناقدین محترم از جمله آقای فرهاد لیبیب معلم البسه صنوف اول پوهنخی لوژستیک قوای هوائی سند و مدرک مطالبه میفرمایند. ولی من با نوشته یکی از دوستان فرهنگی ام کاملاً موافق هستم که نباید به این پندار باشیم که قهای هنر و ادب صرف به قامت آقایانی میزبید که تحصیلات اکادمیک درین رشته دارند و یا حتماً شاعر و نویسنده باشند، تا به آفرینش يك کتاب و یا يك اثر توفیق یابند. و چند کلمه در باب سرگذشت چاب این اثر در پشاور :

هنگامیکه آخرین صفحه این اثر را نوشتم. تصمیم به چاپ آن نداشتم. زیرا هزینه چاپ آن بسیار گران بود و آهی در بساط نداشتم. یکی از بستگان بسیار نزدیکم که انسان فرهیخته و والا گهریست و به هیچ سازمان و گروه سیاسی وابسته نیست. کتاب را خواند و کمر همت برای چاپ آن بسته نمود. و سرانجام آنرا

با خود به پشاور برده توسط آقای حمید نور کمپوزیتور جوان و با استعداد بصورت مجانی تایپ و کمپوز شده و بملاحظه آقای نصیر عبدالرحمن مالك سبا کتابخانه رسانیدند و ایشان حاضر شدند که بصورت رایگان کتاب را به اقبال طبع آراسته نمایند. بشرط آنکه امتیاز نشر کتاب از ناشر باشد و مؤلف يك آنه و يك رویه بعنوان حق التالیف تقاضا نکند. که توافق نمودم و کتاب به نشر رسید. اما اغلاط طباعتی فراوانی داشته و کاستی ها و کمبودی های چند. بعد از گذشت سه ماه به طبع دوم رسید و در همین روز ها آقای نصیر عبدالرحمن اطلاع داده اند که برای طبع سوم آمادگی میگیرند که امیدوارم اضافاتی را که برای چاپ سوم تهیه و خدمت ایشان فرستاده ام، در نظر آرند.

باید گفت که کتاب قبل از نشر به منظور اصلاح، ادبیت و تنقیح به هیچکس سپرده نشده است، زیرا که من کدام اثر فاضلانه را به چاپ نمی‌رسانیدم، بلکه کتاب خاطراتم را منتشر می‌ساختم و هیچکس نمیتوانست، جمله بی را حلقه کند و بگوید، این خاطره ات غلط است. زیرا که اگر خاطره تلخی بود یا شیرینی مال خودم بود و دیگران از آن آگاهی نداشتند. پس کتابی را که بنام «اردو و سیاست» خوانده اید کلمه به کلمه با متن دستنویس مطابقت دارد، بجز از همان اغلاط طباعتی فراوان.

در باره نقش آقای غلام حسین فخری نویسنده توانای کشور در حصه ترتیب و تنظیم این اثر باید عرض نمود که چنین توهمی به يك نویسنده توانای دیگر که «انگار» تخلص کرده اند دست داده بود. ایشان در مقاله مبسوط خود بنام «حقیقت کتاب اردو و سیاست»، پس از تبحیل و تحسین فراوان که در شماره های ۲۶ و ۲۷ اگست ۱۹۹۸ م در روزنامه سهار چاپ پشاور به نشر رسیده بود، نوشته بودند که چون نویسنده کتاب سابقه مطبوعاتی ندارد و طرز و شیوه نگارش کتاب همطراز نوشته های آقای فخری است. نوشته اند :

«... در حالیکه چنین نیست و او بجای افتخار تخصص در ادبیات، حایز مقام

ارکانحرب میباشد... ، البته انکار شدنی نیست که مبادی و اساسات نگارش کتاب مذکور تا حد زیاد مربوط آنها پنداشته شده نمیتواند. بلکه همطراز نوشته های آقای فخری اند. »

و دو سه روز بعد در شماره ۳۱ اگست ۱۹۹۸ آقای حسین فخری در مقاله

«نویسنده اردو و سیاست کیست» در روزنامه سهار چنین نوشتند :

«اخیراً آقای افگار قلم رنجه فرموده و در باره کتاب «اردو و سیاست» در آخرین شماره های روزنامه سهار مطالبی را به رشته تحریر درآورده و خیال های خامی که گویا «اردو و سیاست» را نه جنرال عظیمی، بلکه فخری نوشته است و برای اثبات آن به زعم خود شان برهان قاطعی هم تراشیده اند. تا جائیکه من میدانم، جنرال عظیمی از آغاز نوجوانی در اوایل دهه چهل با قلم و کتابت لطف وانسی داشته و حتی داستانی را بچاپ رسانیده و آن داستان از جانب مرحوم طاهر بدخشی تحت عنوان «نامه یی به نویسنده جوان نبی عظیمی» در مجله ادب کابل از سال ۱۳۴۲ از پرویز انتقاد گذشته است... با بانگ رسا اعلام میدارم که حتی يك سطر، يك پراگراف و يك عنوان و فصل و متن مربوط به کتاب «اردو و سیاست» از من نیست و به گفته شما اگر «از لحاظ تحقیق، شیوه بیان و صحافت خویش واقعاً کم نظیر است» همه و همه به نویسنده آن یعنی نبی عظیمی تعلق دارد. اثر خالص ایشان شمرده می شود و همه از نوك قلم و مغز آن جناب تراویده است. و آگاهان میدانند که زبان و بیان و لحن و شیوه نویسندگی، شاید هم تفکر و زاویه دید من و آقای عظیمی شباهت زیادی ندارد.»

در مورد اینکه مقاله «دفاع از هستی...» بصورت تایپ شده به اداره امید فرستاده شده بود، باید عرض کنم که آن مقاله قبل از نشر در «امید» در شماره ششم، جدی ۱۳۷۷ در نشریه اطلاعاتی افغانها در دنگارک بنام «آزادی» اقبال نشر یافته بود و فوتوکاپی آنرا به محترم قوی کوشان غرض نشر به امید فرستاده ام که یقیناً تصدیق خواهند فرمود.

و آخرین مطلب همانست که فرموده اید، مقالات ذوات محترمی را که زحمت کشیده و پیرامون «اردو و سیاست» مطالبی نوشته اند و تردید هائی بپیان آورده اند. دقیقاً مطالعه و در طبع سوم کتاب «اردو و سیاست» در نظر آریم، که به سر و چشم. ولی اگر شما، خود یکبار دیگر «آن مطالب را مطالعه فرمائید، مقدار اندک آن ایرادات به «اردو و سیاست» تعلق می گیرد که همانا چند اشتباه نویسنده در آوردن نامه های اشخاص، وظایف و یا محل مأموریت شان میباشد که به آن معترفم و پوزش خواسته ام. ولی آیا شما به فانتیزی هائی از قبیل «قوای نجات»، یا «آماده بودن طیارات ترانسپورتی جهت فرار دادن سردار محمد داود خان فقید به شوروی» یا «مدل شیشه نی و دلکشا و ارگ» باور می کنید. و یا اگر مقالت آقای محترم فرهاد لیبب را بخوانید. چی می یابید؟ بجز يك رنجش بیکرانی که به غلط اسم ایشان در جمله هواخواهان سردار عبدالولی خان آمده است. زیرا که ایشان به جریان فکری دیگری وابسته اند. پس من هم اصراری ندارم و بگذار که چنین باشد.

باری آقای حامد علمی محترم : چند کلمه بی در باره آخرین پیشنهاد

شما!

بعقیده من، پرداختن به امور فرهنگی را هرگز نمیتوان با برخورد های افزاری، سطحی، غرض آلود، آکنده از حب و یا بغضی سیاسی به سرانجام مطلوب رسانید. و این قالب ها برای آن امر بزرگ تنگ، کوچک و ناسازگاراند مگر آنکه آنها را بدور افکنیم و با سعه صدر و دادگری منصفانه به قضاوت بنشینیم. به امید صحت و مؤفقیتهای بیشتر شما.

با احترام

نبی عطیمی

* * *

در مجله مستقبل چاپ پشاور پاکستان جوزای ۱۳۷۸، جناب مطیع الله نائب نیز مقاله بنام نظری پیرامون کتاب «اردو و سیاست» به نشر سپرده اند که همانا انعکاس ترسبات فکری و ذهنی، دیگران است و موضوعات عنوان شده در مقاله ایشان، مطلب تازه ندارد. تا بصورت جدا گانه پاسخی به ایشان داده شود. صرف نگرانی ها و تشویشهای شان در مورد اشتباه یکی دو تاریخ هجری شمسی به میلادی و برعکس، اختلاف در تاریخ معدومیت جنرال ضیاء الحق در چاپ بعدی اردو و سیاست قبل از تذکر جناب ایشان اصلاح و مد نظر گرفته شده است.

* * *

مجله «امین» منتشره مشهد - ایران در صفحه کتابخانه امین - تازه های کتاب، کتاب «اردو و سیاست» را چنین معرفی کرده است :

جنرال نبی عظیمی یکی از افسران عالیرتبه اردوی افغانستان، شخصیت شناخته شده ای است که در اکثر حوادث نظامی - سیاسی کشور، از اوایل دهه پنجاه الی اوایل دهه هفتاد، دارای نقش حساس و کلیدی بوده است. کتاب حاضر در بردارنده خاطرات نویسنده و تحلیل های وی از این دوران است که با وجود یکجانبه بودن نگرش او نسبت به تضایا، در روشن ساختن گوشه ای از واقعیت ها در پر ماجراترین برهه تاریخ سیاسی افغانستان کمک خواهد کرد...

جنرال عظیمی افسر مسلکی ارتش افغانستان در جوانی به عضویت شاخه

پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان در می آید و در مدت بیست سال نقش مؤثری در تحولات کشور ایفا می کند، در کودتای داود بر ضد رژیم سلطنت به میدان می آید و سپس با سرنگون کردن رژیم داود برای به قدرت رساندن حزب خلق تلاش کرده و تا آخرین روزهای سال ۷۱ از حاکمیت حزب خلق به عنوان قوماندان گارنیزون کابل دفاع می کند.

جنرال عظیمی یکسال پس از سقوط کابل به دست گروههای مجاهدین در آن شهر می ماند و در جنگهای گروههای مجاهد بر سر تصاحب بیشتر شهر باز هم نقش ایفا کرده و در شکست حزب اسلامی و بیرون راندن آن از شهر کابل فعالانه اشتراک می ورزد، سرانجام راهی ازبکستان شده و در آن جا به نوشتن این کتاب می پردازد.

کتاب اردو و سیاست مجموعهء معلومات و تحلیل های جنرال عظیمی است از تحولات درونی و بیرونی اردوی افغانستان در دو دههء پنجاه و شصت، کتاب معلومات بسیار و دست اولی دارد از صلحها و جنگهای شاخه های خلق و پرچم حزب، حضور اردوی سرخ در افغانستان و چگونگی اشتراک آن در جنگ با مجاهدین، تلاش سازمان خاد و گارنیزون برای خریدن قوماندان های مجاهدین و ارتباط برخی از این قوماندانان و گروهها با جناحهای دولت کابل بویژه در سالهای اخیر، عوامل و زمینه های سقوط حکومت نجیب الله و سرازیر شدن مجاهدین به کابل و جنگهای آنان بر سر قدرت و...

نگارنده در مقدمه کتاب خود می گوید : «در این کتاب با امانت داری کامل از زبان همکاران، رفقا و دوستانم، از زبان بعضی از رجال درجه اول کشور مانند سردار محمد داود، دکتور نجیب الله، بېرک کارمل و غیره صحبت شده است که با استفاده از یادداشتهای دوزان خدمتم که مانند گنجینهء بزرگی در دوران مهاجرت با من است غنا یافته است درون مایه اصلی کتاب را خاطرات شخصی ام تشکیل می دهد که در بازگو کردن آن با قلب و وجدان يك سرباز صادق بوده ام»

جنرال عظیمی گرچه سعی کرده است در نوشتن حوادث مخاطره آمیز کشور
قیافه بی طرفی به خود بگیرد و از سیاست های حزب خلق و دولت چپی در خلال
صفحات کتاب انتقاد کند اما قضاوت های یکجانبه او عریان تر از آن است که این
گونه بتواند پیوشاند.

در سالهای جنگ آنچه که در رسانه ها و مطبوعات دو طرف حزب خلق و
مجاهدین انعکاس پیدا کرده شعار و پوف و چوف و قلب واقعیت بوده که نه تنها
به روشن شدن تاریخ بیست ساله کشور کمک نکرده بلکه حقیقت ها را دگرگونه به
ذهن مردم تحمیل کردند و باعث بوجود آمدن سنگر های از تعصب و دروغ گردید.
لازم است مسئولان دست در کار امور سیاسی و نظامی کشور از هر دو طرف -
خاطرات و معلومات خود را به جامعه عرضه نمایند - اگر چه از موضع خاص
خودشان باشد - تا در قضاوت آراء آنان واقعیت های پنهان حوادث سرنوشت ساز
بیست ساله کشور اندک اندک رونما شده، بدون شك هر کتابی از این حیث بخشی
از این واقعیتها را در خود دارد و کتاب ارزشمند اردو و سیاست نیز.



گفتگوئی با نویسنده کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان»

چریده، کانون «ارگان نشراتی انجمن سراسری پناهندهگان افغان در هالند»

چریده، کانون در شماره ۶ و ۷ ثور ۱۳۷۸ خود گفتگویی را با نویسنده کتاب «اردو و سیاست» با این مقدمه انجام داده است :

همانطوریکه خوانندگان عزیز «کانون» اطلاع دارند در این اواخر کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» نوشته محترم سترجنرال محمد نبی عظیمی در شهر پشاور پاکستان به نشر رسیده و با استقبال گسترده هموطنان ما مواجه گردیده است. درین کتاب که مؤلف آن خاطرات و چشم دید های خویش را از وقایع و حوادث سالهای اخیر کشور بیان داشته است، تاریکی ها، ابهامات و سوالهای فراوانی روشن گردیده و نویسنده سعی کرده است تا با بیان روشن حقایق را بصورت مستند ارائه نموده و نقش یک ناظر بیطرف را حفظ کند. معهذا نباید از یاد برد که گاهگاهی عواطف و انگیزه های عاطفیی در نوشتن بسی از آثار ازین دست، خواه نا خواه اثر میگذارد. مهم اینست که حتی در صورت غلبه عواطف نباید حقیقت را قربانی کرد. این چیزست که آقای عظیمی آنرا رعایت کرده است.

پیرامون این اثر بحثها و گفتگوهای شور انگیزی در محافل افغانها شنیده

میشود و توجه جدی نسبت به آن وجود دارد و ابن ناشی از ارزش علمی و اکادمیک کتاب آقای عظیمی است. اثر آقای عظیمی یکی از کتابهای بسیار پر ارزش و ماندگار تاریخی است که مستند بودن آن و احتراز نویسنده آن از اتکا به حدس ها و گمانهای جانبدارانه که ارزش کتابهای تاریخی را بسیار تنزیل میدهد، وجهه انکار ناپذیری به این اثر بخشیده است. مسلماً انتقاد ها و ایراداتی نیز وجود داشته و هم اینجا و آنجا بچاپ رسیده است.

برای آگاهی بیشتر خوانندگان عزیز ما، خبر نگار «کانون» پرسشهایی را با مؤلف کتاب «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» در میان گذاشت، که اینک با سپاسگذاری از آقای نبی عظیمی مصاحبه مختصر ایشان خدمت خوانندگان عزیز ما تقدیم میشود :

- «کانون» : آقای عظیمی، کتاب شما به نسبت ارزش علمی و اکادمیک و شیوه نگارش و استدلال و مستند بودن آن، مورد توجه همگانی قرار گرفته است. مسلماً مانند هر موردی در زندگی کتاب شما هم، نمیتواند ازین اصل مستثنی باشد که هم طرفداران و هم مخالفین دارد ولی آنچه مسلم است ارزش علمی کتاب شما است که عده ای علیرغم مخالفت با روح کتاب شما، نمیتوانند این ارزش را انکار کنند. بعضی ها ادعا دارند که چون شما يك فرد نظامی هستید و در مطبوعات کشور سابقه نویسندگی نداشته اید، بناً نمیتوانید چنین اثری را بیافرینید. بعضی ها ادعا کرده اند که این اثر حاصل کار مشترک گروهی از نویسندگان و یا احتمالاً «نیمی» از نویسندگان مربوط به «حزب دموکراتیک خلق افغانستان» (حزب وطن) است. شما چه توضیحی درین مورد ارائه میدارید.

- «نبی عظیمی» : به پاسخ بخش اولی سوال شما باید عرض نمایم که اینجانب در ایام جوانی به ادبیات علاقه و افری داشتم که جریان بسیار فشرده و مختصر آنرا در صفحه ۴۳ اردو و سیاست آورده ام. در همان سالها اولین داستان کوتاه اینجانب بنام «آرزو های يك چوپان» در مجله «پشتون ژغ» کابل به نشر رسید

که شادروان محمد ظاهر بدخشی پس از خواندن آن، مقاله پر محتوی شان را به نام «نامه به يك نویسنده جوان نبی عظیمی» را نوشته و در سال ۱۳۴۲ در مجله «ادب» کابل به نشر رسانیدند که در آن در باره راهها و شیوه های نویسندگی و وظایف نویسندگانه آروز با قلم شیوا و خامه توانای شان مطالب سودمندی تجریر یافته بود. از آن زمان به بعد بعضی از داستانهای کوتاه یا مطالب علمی و مسلکی توسط اینجانب در مجله اردو و بعضی از جراید کشور الی سال ۱۳۵۲ به نشر رسید. بعد از پیروزی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲، خاطرات آن شب سپید و مهتابی و رازهای تدارک و آمادگی و جریان کودتای مذکور را بصورت داستانهواره نوشته بودم که توسط مرحوم مهدی ظفر، نطق چیره دست و شهیر رادیو افغانستان، طی چند شب متوالی پس از اخبار دری قرانت و پخش گریده بود...

ولی متاسفانه بعد ها به نسبت مصروفیت ها و مشغله های فراوان، با وجود عشق پر شوریکه به ادبیات داشتم و دارم نتوانستم، به این کار ادامه بدهم. و به پاسخ بخش دوم سوال شما باید عرض کنم که به پندار این هیچمدان برای نوشتن يك کتاب خاطرات و یا واقعه نگاری، ضرور نیست تا حتماً يك شخص سابقه مطبوعاتی داشته باشد، تا بتواند خاطراتش را بنویسد. همچنان به نظر من، ایجاد و تشکیل يك کمیسیون و یا تیمی از نویسندگان شاید برای نوشتن دایره المعارف ها، تاریخهای حرب، فرهنگهای لغات، کتب درسی، ترجمه های رمانهای قطور و یا پژوهشهای علمی دیگر ازین دست که صفحات گوناگون و ابعاد وسیع و مختلفی دارند، ضرورت خواهد بود. پس به صراحت بیان میدارم که آن خزعبلات کار شخصی اینجانب است و هیچکس حتی يك حرفی در آن نه نوشته و رقم نزده است.

- «کانون»: چه انگیزه هائی موجب شد تا شما این کتاب را بنویسید. آیا این کتاب را میتوان نوعی دفاعیه نامید و یا بدیلی در برابر آثاریکه در ارتباط با حوادث اخیر کشور یعنی تا سقوط حاکمیت حزب دموکراتک خلق افغانستان

(حزب وطن) به نشر رسیده اند؟

- «نبی عظیمی»: پس از سقوط حاکمیت با بعضی از آثاری بر خوردم که متأسفانه با زبان توهم، حدس، قیاس و گمان نوشته شده و با حقایق تفاوت فراوان داشت، این از یکطرف و از طرف دیگر در بسی موارد از نقش و رول کلیدی و محوری اردوی سابق افغانستان در سیاست، مطالب اندک و کم رنگی در آن آثار بازتاب یافته بود. بناً خواستم تا با پژوهشی هر چند سرشار از کاستیها، اغلاط و نواقص، بیاد بود آن اردوی از دست رفته و قهرمان و افسران دلیر آن که شیفته آزادی، ترقی، دموکراسی و عدالت اجتماعی و عاشق وطن و مردم شریف خویش بودند و هستند، آنچه میدانستم و بر من روشن بود به رشته قلم در آوردم. پس دینی را اداء و رسالتی را به انجام رسانیدم. به این امید که کاستیها و کمبودهای آن را آگاهان و صاحب نظران نظامی و ملکی کشور ما برجسته بسازند و با مشوره ها و نظرات تکمیلی شان، به غنا بخشی برهه ای از تاریخ کمک بفرمایند.

- «کانون»: در مورد انعکاسات مثبت و منفی پیرامون این اثر حرفهای فراوانی وجود دارد. میخواستم از زبان خود شما احساس و برداشت شما را درین مورد بشنوم. یقیناً خوانندگان ما هم چنین انتظاری را دارند.

- «نبی عظیمی»: نشر این اثر درست در هنگامی صورت گرفت که مؤلف وطن ما لوف خود را بحکم اجبار ترك داده و به اردوی عظیم مهاجرین پیوست. بخاطر همین ناگزیری، طبع اول و دوم در فرصتی اقبال نشر یافت که مؤلف آن موفق نگردید تا حتی فوتوکاپی کامپیوتری «ترست» آنرا از نظر بگذرانند. بناً در هر دو نوبت طبع این اثر اغلاط چاپی و اشتباهات فراوانی حادث گردید که نسبت عدم آشنائی کمپوزیتور (آقای حمید نور) با خط ریز و بد اینجانب رخ داده است که باعث ایرادات بعضی از هموطنان ما گردیده است و امیدوارم که در طبع سوم آن که روی دست است تا حدود ممکن این نواقص رفع شده باشد.

باید متذکر شوم که نشر این کتاب با استقبال گسترده و بینظیر مردم حق پسند ما مواجه شد، چنانکه هموطنان نجیب ما با نوشتن تقریظ ها، ارسال نامه ها، فاکسها و پیامهای تلفونی تشویق آمیزی بر این حقیر منت گذاردند که با اغتنام از فرصت یکبار دیگر از ایشان اظهار سپاس و شکران می نمایم و البته باید گفت که چون هر کار فرهنگی اگر موافقینی دارد، مخالفین نیز خواه ناخواه میداشته باشد، و طرف واقع میشود. چند نفر انگشت شماری که سخنگوی و کاتب بعضی از حلقه ها و گروه های وابسته و معینی اند، با نشر تبصره ها و مقالات تند و تیز و با لحن پرخاشگرانه ای انتقاداتی داشته اند، که تا حدودیکه مؤلف خویش را مکلف به پاسخگویی میپنداشت، پاسخهای لازم ارائه و در جراید برون مرزی بچاپ رسیده است.

(از صفحه آغازین کتاب نبی عظیمی)

در افقهای دور دست و خونین مشرق

ستاره های فراوانی در آسمان شسته و آبی سرزمین مقدس

به چشم میخورند...

آنجا زادگاه من است... سرزمین خونین!

جائیکه بر اساس حق تولد

در خوشی های اندک و رنجهای بیکران و پایان نا پذیر...

فراموشم نمیگردد...

سرزمین محبوب من، عشق من،

مادر من! قصه های درد، غم و اندوه «مان» را...

بتو تقدیم میکنم.

زمان : ده دقیقه

تهیه کننده : احمد آرمان (رزاق مامون) پشاور

مجله آسیای میانه رادیو بی بی سی

برنامه در باره کتاب بحث انگیز (اردو و سیاست) که بعنوان پر فروش ترین کتاب سال در میان فارسی زبانان افغان و (محافل روشنفکران افغان در تبعید) در پاکستان شهرت یافته است :
در یکی دو سال اخیر، در حدود بیش از دو صد عنوان کتب و آثار مختلف به زبان فارسی دری در میان پناهندگان افغان در شهر پشاور چاپ شده است. این آثار عمدتاً مسایل دینی، فرهنگی و تاریخی افغان ها را از گذشته تا به حال در بر میگیرد. از زمره آثار چاپ شده یکی هم کتاب بحث انگیز اردو و سیاست یا ارتش و سیاست است که در یکسال اخیر، لقب پرفروش ترین کتاب سال را به خود اختصاص داده و اینک آرام آرام در مجامع افغانها در اروپا راه باز کرده است. کتاب ارتش و سیاست به قلم ژنرال نبی عظیمی یکتن از چهره های مهم ارتش افغانستان پیش از روی کار آمدن مجاهدن در کابل، نگارش یافته است.

کتاب ارتش و سیاست از نخستین روزهای نشر، با استقبال گرم هواداران و با اعتراضهایی از سوی مخالفان مواجه شد. اما همه کسانی که کتاب را خوانده اند، در يك نکته با هم توافق نظر دارند و آن این که کتاب ژنرال عظیمی در نوع خود اولین کتابی است که مسایل داغ و مهم بحران بیست ساله در افغانستان را عمیقاً بررسی کرده است.

* * *

عبدالجبّار تقوی سابق رئیس اداری وزارت دارایی افغانستان مقیم پشاور، نظریه خود را درین باره چنین بیان میکند :

داشتن ویژگی های خاص روش تاریخ نگاری سبب اصلی تقاضا و عرضه مزید کتاب اردو و سیاست شاید نباشد که این کتاب در مورد حوادث کشور ما اولین کتابی است که یکی از مشهورترین جنرالان حوادث بعد از نظام جمهوری مرحوم سردار محمد داود خان در دسترس مردم قرار داده قسماً مبین پوشیده ترین اسرار نظامی و سیاسی کشور ماست از این سبب بیشتر مردم ما علاقه میگیرند تا از جریانات تازه و مهم کشور شان آگاهی یابند، اینکه شخص آقای جنرال در جمله اشخاص طرف ایجاد حوادث است لذا تا چه اندازه ایکه صحت و سقمی داشته باشد کتاب آن ها، اینهم قابل دقت است.

* * *

محمد اسماعیل اکبر روزنامه نگار پناهنده افغان و سردبیر مجله صدای امروز در پشاور میگوید : ژنرال عظیمی در کتاب ارتش و سیاست تاریخ معاصر افغانستان را با دقت تحلیل کرده اما در باره برخی مسایل مهم سکوت کرده است: من فکر می کنم دلیل اول این همین است که این دقیقتر و واقعی تر به حوادث تاریخ معاصر افغانستان پرداخته و چون اردو در حوادث بخصوص ۲۰ - ۲۵ سال اخیر افغانستان بعد از کودتای سرطان نقش بسیار زیاد مهم داشته تاثیر سیاست های احزاب در داخل اردو، و جنرال عظیمی چون خودش بحیث یکی از دست اندر کاران تقریباً درجه اول در این حوادث سهم داشته برای خوانندگان بسیار زیاد جالب است کتاب های که از جانب بعضی از شخصیت های

جنبش مقاومت بگوئیم یا تنظیم های جهادی نوشته شده بدبختانه با یکنوع الفاظ و عبارات و چیز های نوشته شده که بیشتر به اشخاص و به جریانات با ادبیات مناسب برخورد نمی کند کتاب آقای حق شناس را در نظر بگیریم و یا دیگرهاش. کتاب آقای عظیمی خصوصیتش اینست که با اشخاص مخالف و جریانات مخالف هم نسبتاً مهذب و مؤدب برخورد کرده و واقعات را ایرقم به شکل بسیار جانب دار، صریح و ناحق جلوه نمی کند. البته بعضی ضعف ها و نواقص هم دارد، از بعضی مراحل تاریخ ساده گذشته مثل جریانات آمدن روس ها در افغانستان خواسته يك نوع بگذره از سرش و یا کودتایی که علیه داکتر نجیب صورت گرفت در این موارد تقریباً خوده بی خبر انداخته.

* * *

مخالفان کتاب ارتش و سیاست از عدم بی طرفی کتاب و نویسنده آن سخن میگویند. قادر امامی نویسنده اسلام گرا و سابق معین وزارت ارشاد و اوقاف در کابل :

خواننده ها بخاطر از این، اینرا می خوانند که این پرده از روی يك سلسله اسرار و راز ها و ضرب و بند های که در داخل حزب وطن یعنی خلق و پرچم سابقه جریان داشته بر میدارد. و به افشای قسمتی از حقایق و واقعیت هایی می پردازد که موجب بروز اختلافات در بین حزب وطن شده و باعث میشود که مداخله اتحاد شوروی سابقه صورت بگیرد همچنان سیاست ها به شیوه متضاد و دو جانبه باعث می شود که کا.جی.بی و شعبه استخباراتی نظامی و وزارت دفاع شوروی را در قبال حزب وطن و اعضای آن بیان میکند. و مفکوره های متناقض و متضادی که در رابطه با شیوه برخورد حزب با ملت و مردم در بین اعضا و جناح های آن وجود داشته بیان می کند، این علتش همین است که این کتاب پرفروش می

شود و خواننده های زیادی پیدا می کند. نه به عنوان اینکه واقعبینانه و یا بیطرفانه و بی غرضانه نوشته شده باشد بلکه نویسنده تمام سعی و تلاشش در این است که خود را معصوم و بی گناه جلوه بدهد. در حالیکه خودش اعتراف می کند که در اکثر نقاط کشور خودش طراح پلان های جنگی به قتل و کشتار و ویرانی کشور بوده و پیشاپیش قوای متجاوز و اشغالگر شوروی اقدام و مبادرت به ابراز به اصطلاح لیاقت و اثبات شجاعت در قتل و کشتار و تباهی و ویرانی کشورش کرده که خود آقای عظیمی در کتابش ذکر کرده.

* * *

اما مهندس نوری یکی از دوستداران کتاب ارتش و سیاست، به ارزش فرهنگی و تاریخی آن تاکید دارد :

حادثه ۱۳۵۷ فی تواند يك امر عادی در تاریخ افغانستان تلقی شود بناءً دوره حاکمیت حزب د.خ.ا. هم جزء تاریخ افغانستان محسوب می شود چنانچه طبری مستشرق اسلامی می گوید که حرفی که خارج از یکنفر برای دومی ارائه میشود جزء تاریخ است. از نقطه نظر فلسفه تاریخ اگر اینرا به قضاوت بگیریم مجموعه حادثه ها رویداد ها، باز آفرینی ها پس منظر تاریخی دارند و هم عواملی دارند بناءً این دوره از سال ۵۷ تا اکنون دوره پر حادثه دوره پر فراز و نشیب دوره تحولات و همه و همه گپ ها ره در خود داره بناءً به مشابه يك دوره تاریخی می تواند محسوب شود و کتمان این دوره و یا غبن این دوره در حقیقت ظلم است. و من من حیث يك اهل مطالعه پیشنهاد میکنم که کسانی که دست اندر کار تاریخ معاصر افغانستان یا تاریخ اردوی افغانستان هستند می توانند از این کتاب به مشابه يك مؤخذ قوی که آقای نبی عظیمی من حیث يك شاهد صحنه از آراء و نظرات آنوقت حکایت نموده در کتابش استناد بچوبند و مؤخذ خود را از آن

بگیرند. در غیر آن نمی تواند تاریخ افغانستان این دوره را هر کس به زعم خود از نگاه خود تعبیر بکنند، چون آقای عظیمی شاهد صحنه بوده تمام رویداد ها، حقایق را با در نظر داشت تحلیل های منطقی و دیالکتیکی از ورای تاریخ آن وقت برداشت نموده بناءً به مشابه يك سند معتبر تاریخی می تواند مورد استناد قرار بگیرد. و هرگونه تاریخی که در آینده پیرامون اردو و یا تاریخ افغانستان باز نگاری می شود هر گاه از این قضایا چشم پوشی می شود در حقیقت تاریخ مورد مطالعه و یا قابل پذیرش مردم ما نخواهد بود بناءً صرف نظر از دیدگاه های فکری و ذهنی آقای عظیمی این کتاب باید مورد مطالعه عمیق قرار بگیرد نباید ما این کتاب را دست کم بگیریم هر گاه کسانی که در ضدیت با این قرار می گیرند می توانند نقد بزرگی علیه این بیافرینند... قطع.

* * *

کتاب ارتش و سیاست در طی يك سال، سه بار در پشاور به چاپ رسیده و از همان آغاز قیمت خرید آن معادل دو نیم دلار امریکایی در پاکستان بوده است.



کوتاه نگاهی به «لاطائلات» و «لاف نامه» عظیمی

از بد حادثات و در نتیجه جنایات و فتنه خانمانسوزی که روس ها و عمال شان در افغانستان انجام دادند، نگارنده نیز همانند تعدادی از هموطنان عزیز، به دور افتاده ترین نقطه جهان آواره شده ام و از کتب و اخبار و نشراتی که در آنسوی اقیانوس ها و منجمله در امریکا و اروپا انتشار می یابد؛ یا چیزی بدستم نمی رسد، و یا بسیار دیر و به ندرت اطلاع می یابم. اما اینقدر شنیده بودم که به سلسله نوشته ها و تلاش ها و تبلیغاتی که اخیراً جهت تبرئه جنایات ننگین سردمداران کرملن و ارتش سرخ در افغانستان براه افتاده است، جنرال عظیمی عضو «جناح پرچم» و فرد پر قدرت و پر صلاحیت رژیم (دموکراتیک افغانستان) نیز ورق پاره هایی سیاه کرده و (به اصطلاح) کتابی نوشته و کوشیده است با همان شعور و شعار همیشگی، بر واقعیت ها و حقایقی که از آفتاب هم روشنتر است (بزعم خود) پرده افکنند، و خود و رفقای خود و حامیان روسی شان را نسبت به آنهمه جنایات و رفتار ضد انسانی و ضد ملی شان در افغانستان تبرئه نماید. این تبرئه نویسی ها کاملاً دستوری و حساب شده است، و شاید هم لاف نامه ها و گزاره هایی از این قبیل و همانند آن، در آینده هم ادامه یابد و برای انحراف و اغوای افکار عامه (مخصوصاً نسل نو) تپش و تلاش بیشتری صورت گیرد.

بهر حال، در بین اواخر دوست عزیزى این «لافه نامه» را در اختیار من قرار داد، و نگارنده با وجود آنکه ماهیت اینگونه افراد و میزان و محتوای فکرى آنان را بخوبى میدانم، و يك لحظه فرصتى هم برای مطالعه همچو لاطانات ندارم، مجبور شدم نظرى بر آن بیفگم و عنوان پر «طنطنه» آنرا با متن «پوچ و بی ارجش» تطبیق نمایم.

سن و سال، لقب و عنوان «ستر جنرال» و از همه مهمتر، تجارب تلخ و خونین و دردناك چندین سال آدم كشى و تباهى و بدبختى، و آوارگى يك ملت بزرگ و با حیثیت و كهنسال و تاریخی، ایجاب می کرد تا عظیمی مانند بعضی از هم كیشان شان در دیار دیگر، از کردار و رفتارشان استغفار می گفت و در برابر ملت افغانستان زانو می زد و پوزش می خواست. ولی پیداست كه جنرال صاحب هنوز هم در شوره زار جزم گرایی استعمار دوستى و روس پرستى پرسه می زند، و هنوز از دست و دامانش بوى خون می آید. با این تفاوت كه دیروز با تانك و توپ و كلاشنكوف بجان مردم یورش می برد، و اینك با قلم، دیروز پیشاپیش روسها می دويد، اکنون دوشادوش آنان، دیروز می كوشید بر سنت ها و ارزش ها و معیار ها و عقاید مردم دست برزند، حالا سعی دارد تاریخ کشور را مسخ كند، و تصویر واقعی خود را از دید و داوری زمان و نسل های آینده پنهان نماید.

هر چند كه این لاف نامه مبتذل، ارزش روشنگرى نداشت، و به سطرى از پاسخ نمى ارزید، و نگارنده نیز بر آن بود تا در برابر آن لبخندى زند و بگذرد، لیكن اندرز بزرگى از بزرگان ادب بیادم آمد و گناه دانستم تا خاموش بنشینم و فردى را كه در مسیر پر خطر نایبى و ناآگاهى از چاه به «چاله» افتاده است، كماكن بحال خود بگذارم. مخصوصاً كه اینگونه كج منشى ها و كج اندیشى ها، با تاریخ و سر نوشت دیروز و امروز و آینده وطن پیوند دارد، و خوشبهاوران و نوباوگان را بار دیگر به بیراهه میکشد. بنابراین خواستم تا به جنرال صاحب بیاموزم و برای شان تذکر بدهم كه اول بیاموز بعد بنویس.

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند نه هر که آئینه سازد سکندری دارد
نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست کلاه‌داری و آئین سروری داند

همانطور که معرکه آراییی های نظامی به کارشناسان فنی و ماهر نیاز دارد، و از عهده هر کس ساخته نیست، قلم بر کف گرفتن و چیز نوشتن نیز بدون آگاهی های لازم و جهان بینی علمی و منطقی، امکان پذیر نمیباشد. هر گاه این امکان وجود میداشت که واقعیت ها و جریانات و جنایات و پدیده های عینی و ذهنی و تاریخی، با خشم و دشنام و بهتان، شعار و عریده و پتکه و تبلیغات و یاوه سرایی کتمان میشد، این کار را جنرال عظیمی و همفکران و همراهانش (حتی تحت حمایت اردوی سرخ) و توپ و تانک و بگیر و ببند و بکش آزمودند. اما زمان ثابت ساخت که زبان بریدن و دست بریدن و نفس ها را در گلو خفه کردن، و بر هر حرف و حقیقتی خط نفی کشیدن، هر جنایتی را خدمت نامیدن، و بر هر غلطی صحنه نهادن، نه تنها به نتیجه ای نینجامید و فرجامی نداشت، بلکه کشور را به تباهی سوق داد و ملت عزیز و سرافراز افغانستان را از بین قله های افتخار بزیر کشید، بحدی که هنوز هم رنج آوارگی می کشد و قامت افراشته اش در زیر بار منت بیگانگان خم شده است.

تا جایی که مردم میگویند، و شنیده ام، تعدادی زیادی از هموطنان چیز فهم و آگاه ما، این «سپه نامه» را ارزیابی کرده و تصویر جنرال عظیمی را روی دستش نهاد اند. بنابراین اگر در تبصره و بررسی کوتاه و اجمالی نگارنده با تحلیل ها و نوشته های ارزشمند ایشان پیرامون نوشته عظیمی، احياناً «توارد» اتفاق می افتد. خواهشمندم مرا معذور دارند، زیرا من آنها را ندیده ام، و چنین تصادفی، خواسته و آگاهانه نیست، گر چه :

هر حلقهء زنجیر کند ناله به طرزی فریاد اسیران بیک اسلوب نباشد
تبصرهء نگارنده بر نوشتهء جنرال عظیمی بسیار فشرده، موجز و بعنوان مثال

و نمونه خواهد بود، اما از عنوان تا پایان مرور خواهد شد، امیدوارم چیز فهمان و هم میهنان عزیز تا آخر آترا دنبال نمایند و سواد و ماهیت فکری يك جنرال دلباخته به استعمار و کمونیسم را بیشتر دریابند.

نوشته مذکور از نظر شکل بندی، و بر اساس اعتبار «سیاهی روی کاغذ» فقط و فقط بر سه رکن یا سه بخش اتکاء دارد :

۱- استفاده و اقتباس از نوشته های مرحوم غبار، مرحوم فرهنگ، و دیگران بدون ذکر نام آنها و به شکل تحریف شده و مسخ شده اش.

۲- نقل مندرجات دو کتاب از دو انگلیس (جورج آرنی و آنتونی هاین) و تکرار های باور های غلط و بی اساس آنها.

۳- لاف خود و کارنامه های خود.

بعضی جملات و عباراتی هم که بر سبیل تفتن و تظاهر بکار می برد محصول ذهنی او نیست، و در واقع و صله های ناجوری اند که از جاهای دیگر بریده شده و بر این «لاف نامه» پینه خورده است. و در این میان آنچه به ظرفیت ذهنی خودش ربط دارد، و گاهگاه از ضمیر خودش نشئت میکند، از نظر آداب و اخلاق چیز نویسی، حتی به سویه بینش و برداشت يك خرد سال دبستانی تنزل می یابد. همه دروغ، همه افسانه و همه حرفهای مهمل و بیهوده!!

در هر صورت، اینک می پردازیم به محتوای نوشته و بررسی متن آن :

عنوان کتاب : اردو و سیاست در سه دههء اخیر، ماهیتاً عنوانیست بی مفهوم، غیر واقعی و اغواگرانه که رابطه آن با متن یا هیچ نیست، و یا بخش کوچکی از آترا احتوا می کند. و بقیه همه حرفهای اضافی، بی ربط و يك سلسله مسایل و موضوعات پرت و پراکنده و پریشانی می باشد که جریان و چگونگی آنها در کتب ارزشمند و معتبر دانشمندان افغانی بار بار بصورت شرح و مستند به چاپ رسیده است، و نیازی به نقل و تکرار آنها نیست. فقط خواسته است صفحاتی را سیاه کند و بر حجم آن بیفزاید.

اساساً در اردوی افغانستان چیزی بنام «سیاست» وجود نداشت، و همه افسران آن، سوگند خویش را در برابر خدا، وطن و نظام پاس میداشتند و حسب آئین نامه نظامی از هر گونه گرایش های سیاسی دوری میجستند. لذا تمام جریانی که عظیمی آنرا «اردو و سیاست در سه دهه اخیر» نامیده است، در عمق و محتوا يك «دزدی سیاسی» بود که توسط روسها پراه افتاد و جریانش در این چند سطر خلاصه میشود :

درست در اواخر سال ۱۹۶۰ م (زمستان ۱۳۳۹ هـ ش) بود که روس ها علی الرغم آنهمه شعار های «دوستی» و «عدم مداخله در امور یکدیگر» از حسن اعتماد، خوش قلبی و خوشباوری زعمای وقت افغانستان سوء استفاده کردند و يك سازمان مخفی نظامی (و به اصطلاح زیر زمینی) را در افغانستان بنیاد نهادند. (برای آگاهی از این واقعیت رجوع شود به کتاب (A History of Afghanistan) نوشته چند تن از اکادمسین های شوروی، ص ۲۹۳، متن انگلیسی که به سال ۱۹۸۵ در نسکو طبع گردیده است.)

تشکیل این هسته شر و فساد یا نخستین مرحله استعماری روس، تزام با ایامی بود که شبکه های غیر نظامی آن بین محصلان پوهنتون و شاگردان معارف عملاً حضور داشتند، و اندیشه و مفکوره کمونیسم و روس گرایی را بی پروا تبلیغ می کردند. از آن سال به بعد تعدادی از افسران اردو که ۹۸ درصد آنان توسط خود روسها و یا شبکه های شان ارزیابی و معرفی می شدند. یکی بعد دیگر به شوروی اعزام می گردیدند و در آنجا تحت نام و عنوان آموزش های نظامی، اساسات مارکسیسم و ایدلوزی کمونیسم را می آموختند، و پس از شست و شوی مغزی به کشور مراجعت می نمودند. در این فاصله زمانی از طریق افراد خاص و گماشته های خویش پیوسته با محمد داود خان در تماس بودند، و از احساسات او نسبت به محیط و ماحول و جریانات آنروز کشور سوء استفاده می

کردند.

در اثر این زمینه سازی ها، زد و بند ها و تحریکات و فعالیت های سری و پنهانی، سرانجام محمد داود خان همراه با تعدادی از افسران پایین رتبه که اغلب در شوروی تحصیل کرده بودند، بتاريخ ۱۶ جولای ۱۹۷۳ مطابق ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ کودتایی را به جریان انداخت و نظام دیرین افغانستان را واژگون ساخت. مسلماً در آن مرحله روسها نمی توانستند و نمی خواستند مستقیماً وارد صحنه شوند و کودتایی را توسط عمال خود به انجام رسانند. زیرا اردو، افسران عالیرتبه و ملت افغانستان از هر جهت آماده بودند و هر گونه کودتا و مداخله ای شدیداً سرکوب می شد. لذا شخص محمد داود خان را وسیله و سپر قرار دادند و در ظرف تقریباً پنج سال اردو و جامعه افغانستان را (بزعیم خویش) پاکسازی کردند و موانع را از سر راه خود و عمل شان برداشتند.

هنگامی که محمد داود خان از قصد روس ها و مرام شیطانی شان آگاه شد و خواست عمال مسکو را از اردو، کابینه، و ادارات دولتی تصفیه نماید، و بخود و میهن سرو سامان تازه ای بخشد، روسها فوراً زمینه سازی کردند و علیه خود وی کودتا نمودند. اردوی مسلمان افغانستان درین کودتا سهمی نداشت، فقط روسها بودند و عمل شان که قبلاً همه را برای چنین روزی در شوروی تربیت کرده و در قطعات حساس و مهم اردو جابجا ساخته بودند.

از کودتای روسی هفت ثور ۱۳۵۷ به بعد نیز ملت افغانستان علیه ایشان می رزمید، و اردوی کمونیستی جز کشتن و بستن و سوختن و بزدان افگندن اصلاً سیاستی نداشت. و در فرجام نه تنها دست پروردگان روسها، بلکه نظام کمونیسم از بنیاد واژگون شد، و اربابان کرملن دیدند آنچه را که در خواب هم نمی دیدند. و معلوم نیست در رساله عظیمی کدام سیاست مورد ارزیابی قرار گرفته و چه امر تازه و نا گفته ای انعکاس یافته است؟!

آیا بر ضد خدا و خلق آن برخاستن، در پیشاپیش استعمار دودن و با زبان

تانك و زره پوش و كلاشنكوف با توده های مردم سخن گفتن، و كشور و مردم خود را بخاك و خون كشیدن سياست است؟!۱

علی ایحال می پردازیم به حرفهای دیگر جنرال عظیمی، حرفهایی که میزان فکری، سویه جهانی بینی و غرض و مرض وی را در حد کمال روشن می سازد :

انتقاد بر حق شناس :

چون بیچاره چیزی به گفتن ندارد تا «سه دهه» را پر کند، لاجرم از شاخی به شاخی می پرد و جهت خالی نبودن عریضه اش، حد اقل هشت دهه آنسوتر گام می نهد و خود را در زیر چتر و پوشش نام مرحوم امیر امان الله خان جا میزند، و روی يك بهمه برداری کاذب از نوع شعار و شیوه های کمونیستی میگوید :

«... در زمان ما نویسندگانی مانند حقشناس و حتی بعضی از رجال فرهنگی و ادبی کشور او (امان الله خان) را با بی پایه ترین مدارك و اسناد تاریخی سر سپرده روس میدانند، و کافر و ملحد می شمرند، و از اینکه با انگلیسهای اشغالگر دشمنی داشته است، محکوم می نمایند. ص ۱۲.»

و بلافاصله فقره یا پاراگراف آتی را در همان صفحه از کتاب دسایس و جنایات روس (چاپ اول) بعنوان شاهد و مثال پیشکش مینماید و آن اینست :

«... اینکه باندهای خلق و پرچم از وی ستایش می کنند و علی الرغم تضاد کمونیسم با سلطنت و نظام شاهی، تزشان در باره و توجیه و تفسیر دیگری می یابد، همه ناشی از نزدیکی امان الله خان با روسها و مساعد ساختن زمینه راهیابی و نفوذ بلشویک ها به وسیله اوست. و در واقع او بود که برای اولین بار با انعقاد پیمان دوستی با روس، کلید محاصره و استثمار کشور را در دست کثیف ترین مردم دنیا داد و فتح باهی شد برای تطبیق نقشه های استعماری روس که (پطر) آنرا طرح و لینن بروی صحنه گذاشته بود.»

چنانچه خوانندگان محترم توجه خواهند فرمود، در این نوشته و سایر نوشته های پنده، نه از شاه امان الله بنام «ملحد و کافر» یاد شده، نه حرفی از «سر

سپرده، روس، در آنها وجود دارد، و نه هم از وی بخاطر «ضدیت با انگلیس» نکوهش بعمل آمده است. و بنا بر این یا جنرال صاحب استعداد ارزیابی و تحلیل نوشته ها را ندارد، یا عمداً به دروغ و بهتان توسل می ورزد و یا اینکه از خواندن نام «پطر» و «لینن» هوشش را از دست داده و خواسته «شعار» بدهد، و آنها را همان شعارهای رنگ باخته و تاریخ زده و از کار افتاده!

برعکس این ادعای پوچ و اتهام بی شرمانه و دروغین، نگارنده در همان چاپ اول کتاب خویش، پس از نقل و ارائه اسناد و مدارک معتبر و رسمی، و تحلیل اوضاع و جریانات آنروز، راجع به مرحوم امیر امان الله نوشته ام که: «در مجموع میتوان گفت او شهزاده ای بود که میخواست کارهایی در جهت ترقی و پیشرفت کشور و تعمیم معارف انجام دهد. و هر گاه دست اطرافیان و همکاران مغرض و وسوسه های شیطانی روس، از دامان فکر و اندیشه اش کوتاه می بود، و برنامه ها و اقداماتش بصورت سالم و طبیعی و تدریجی مطابق به ارزشهای اصیل دینی و قومی انجام می یافت، میتوانست کارهایی را به ثمر رساند... ص ۱۲۴»

عظیمی به ادامه همان حرفهایش در ص ۱۲ رساله اش مینویسد: «... اگر دسایس این حق ناشناس ها در برابر نهضت های دلیرانه و متهورانه وی موجود نمی بود، امروز افغانستان یکی از پیشرفته ترین ممالک جهان و منطقه می بود. او باید در کتاب خود به نهضت و ترقیات دو ملت مسلمان دیگر ایران و ترکیه که در اوایل سالهای ۱۹۲۰ م آغاز شده بود، اشاره می کرد و چگونگی پیروزی آن دو ملت را و شکست امان الله را به تحلیل می گرفت.»

کاش جنرال عظیمی از حد اقل انصاف و آگاهی و درک مسایل و جریانات تاریخی و علمی برخوردار می بود و می دانست که: اولاً نگارنده در عهد امیر امان الله اصلاً پا به عالم هستی نه نهاده بودم، و بنا بر این اگر احیاناً و بقول وی، در برابر نهضت های امیر موصوف، حق ناشناسی صورت گرفته باشد، تقصیر آن بر عهده بنده و امثال من نیست. و چنین فتوایی در هیچ قانونی وجود ندارد که

نسل امروز به جرم نسل دیروز مورد نکوهش قرار گیرد!

ثانیاً، در باره شکست برنامه های امیر امان الله و علل و عوامل آن، همکار نزدیک و معاصرش مرحوم میر غلام محمد غبار به تفصیل نوشته است و نیازی به تکرار آن نبود.

ثالثاً، کتاب نگارنده چنانچه از نامش پیداست، راجع به «دسایس و جنایات روسها» نوشته شده است و نه نهضت ها و تحولات جهان اسلام یا کشور های همسایه افغانستان. و مسایلی هم که در باره امیر امان الله خان و امثال شان تذکار یافته است، فقط و فقط در ارتباط و محدوده همین مطلبی می باشد که عنوان گردیده است و لاغیر!

رابعاً، آنچه که عظیمی در باره ترکیه و ایران آنروز میگوید، کاملاً عامیانه و از نوع افسانه های کنج میخانه است، که در ادامه همین مبحث روی آنها تماس خواهم گرفت.

خواننده عزیز! حرف شوخی نیست، لطفاً توجه کن تا از معلومات و نوشته عظیمی بی بهره فانی که سخت ناب است و بدیع و ناشنیده و ناخوانده، و باید هم چنین باشد، زیرا جنرال است و آنهم جنرال اندیشه و نظامی که فقط حکم میکند و امرش همه چیز است، حتی تاریخ و سیاست و تحلیل مسایل!

بلی! جناب ایشان می فرمایند که: «همه میدانیم که در اوایل سالهای ۱۹۲۰ (مگر سال ۱۹۲۰ چند سال را در بر می گیرد؟) در ترکیه رهبر مترقی و مسلمان بنام اتاترک عرض اندام کرد که از خرابه های کشور نیمه ویران عثمانی، کشور متمدن ترکیه را بنا نهاد و بر ضد امپریالیسم جهانی جبهه گیری داشت. او توانست با حمایت مردم و اردوی مقتدر و نیرومند خویش مقاومت مذهبی در برابر تغییرات و ریفورم ها را از بین ببرد، خلافت را رأساً منسوخ نماید و بدون اینکه به دین اسلام و ارزشهای والای معنوی آن صدمه ای برساند، ترکیه را از يك کشور عقب مانده و مخروبه بیک کشور عصری و متمدن تبدیل نماید.» (ص ۱۲)

جنرال عظیمی حق دارد صفحه ای را با حرفهای مهمل سیاه کند و در باره اتاترک بر خلاف واقعیت ها و حقایق تاریخی داوری نماید. زیرا در دشمنی با اسلام، خدمت به استعمار، ستیزه جویی با فرهنگ و تاریخ و هویت ملی، هر دو وجه مشترک دارند.

ولی حد اقل باید اینقدر می دانست که اتاترک نه تنها بر ضد امپریالیسم جهانی جبهه گیری نداشت، بلکه تمام تحولات ترکیه و بر هم زدن بناهای فکری، تاریخی، جغرافیایی و عقیدتی آن، با پشتوانه امپریالیسم و صیهونیسم، صورت پذیرفت و از همان ایام به بعد این کشور بزرگ اسلامی با همه عظمت و افتخارات پارینه و دیرینه اش، در دامن امپریالیستها و صیهونیست ها سقوط کرد، و تا آنجا ضربه دید و تضعیف شد که نخست به حیث پایگاه نظامی و استعماری «ناتو» در آمد و اینک لانه ها و دستگاههای نظامی و اطلاعاتی «صیهونیسم» نیز در آن تمرکز یافته است، و تمام فعالیت هایش علیه کشور های اسلامی و شرق میانه، از همانجا سازماندهی میشود.

ترکیه بر خلاف ادعای عظیمی يك کشور ویرانه و مخروبه نبود، و اساساً کشوری که از اسپانی تا شاخه شمال افریقا، و از مراکش تا مکه در اختیارش قرار داشت، و بر اروپای شرقی و مرکزی فرمان میراند، عقلاً و عملاً نمی تواند کشور عقب مانده و مخروبه باشد. امپراتوری بزرگی که در قرن هژده خط آهن داشت و کشتی های تجارتي و نظامش بر سر تا سر مدیترانه و دریای سرخ مسلط بود، با هیچ معیار و منطقی «کشور نیمه ویران» محسوب نمی شود! همین عظمت و نیروی عثمانی بود که اروپایی ها و در راس همه انگلیس و فرانسه با تمام امکانات خویش جهت انهدام آن دیوانه وار می تپیدند، و قبل از آنکه مصطفی کمال را بهروراندند و روی صحنه آرند، دست اندازی های نظامی و دسایس شیطانی خود را در سرزمین های افریقایی و عربی امپراتوری عثمانی، آغاز کرده بودند.

اصولا مسایل بفرنج و پیچیده جهانی و تاریخی را بآن همه عمق و بعدش نمیتوان با طرز دید و معیار های خاص «کمونیستی» تحلیل و ارزیابی کرد، و دو عنصر متضاد یعنی «آب و آتش» و «مذهب» و «لامذهبی» را در کنار هم قرار داد. مصطفی کمال (که در جای دیگر روی آن به تفصیل صحبت خواهیم کرد)، در واقع و عمل با دشمنان اسلام و ترکیه همدست گردید و در ضدیت با مسلمانان و تمدن اسلامی همان کرد که لینن و ستالین در ترکستان و بخارا انجام دادند.

او بود که برای خوشنودی استعمار بر تمام ارزش ها، افتخارات و موارث پر بار و کهن فرهنگی و تاریخی کشورش پشت پازد و در نخستین گام، حروف لاتین یعنی حروف استعماری روم را جانشین ترکی و عربی ساخت. آذان را به زبان عربی ممنوع اعلان نمود، تعالیم قرآن را در مدارس منع قرار داد، و علما و دانشمندان اسلامی را قتل عام کرد. و سر انجام ترکیه را از يك امپراتوری پهناور، به يك سرزمین کوچک استعمار گرا مبدل ساخت.

در باره این مطلب بهمین مقدار بسنده می کنیم و بر می گردیم به شاهکار های فکری و قلمی دیگر عظیمی. هر گاه وی مایل باشد میتواند پیرامون ماهیت مصطفی کمال، روزنامه «الحیات» شماره ۲۸ اگست ۱۹۹۷ چاپ لندن را که در جریده امید نیز انتشار یافته است، مطالعه نمایند.

آری! عظیمی به ادامه سخنانش در همین راستا ادامه میدهد و میگوید که: «اصلاحات و رفرم در ایران مثل ترکیه از طرف رضاخان پادشاه ایران پیاده شد، و این سرلشکر دلیر (رضا خان) توانست با زور و تدبیر اصلاحات و افوام های نوین را ایجاد کند، که عبارت بودند از منع کردن چادرو حجاب برای زنان، بیروکراسی مرکزی و عصری شدن کشور، چرا در افغانستان که همسایه ایران بود، اصلاحات بناکامی انجامید، در سال ۱۹۲۸ ذهن پادشاه (امان الله خان) با بازدید از ترکیه و ایران باز شد و در صدد برآمد تا افغانستان نیز همراه با آنها کاروان ترقی را ببیماید. اما همین حق ناشناسها هنگامی که او هنوز در خارج بود،

دست مخالفت با اوزده و او را غرب زده خواندند، و رفورم هایش را غیر اسلامی توصیف کردند...» (ص ۱۲-۱۳)

ملاحظه میکنید که جنرال عظیمی در بدو امر ادعا دارد که حق ناشناس ها امیر امان الله خان را سر سپرده روس و... می دانند، و اینکه فقط چند سطر پایین، مدعی است که حق ناشناس ها او را غرب زده خواندند و رفورم هایش را غیر اسلامی نامیدند.

در هر صورت، این حرف ها بجای خودش، ولی جان مطلب اینجاست که عظیمی تمام تحول فکری، ذهنی و اصلاحی امیر امان الله خان را ناشی و ملهم از ترکیه و ایران میدانند، در حالی که همزمان با سفر شاه مذکور به ایران، رضا خان هنوز در گیر توطئه ها و دسایس استعمار روس و انگلیس بود، و برای تحولی که عظیمی از آنها نام می برد، هرگز آمادگی نداشت. لطفاً به نوشته مرحوم غبار که خود در جریان وقایع و جریانات آنروز قرار داشت به دقت توجه فرمایید و بردستی و نادرستی معلومات جنرال صاحب داوری نمایید. موصوف ضمن گزارش سفرهای شاه امان الله می نویسد: «... تنها حکومت ایران از ابراز گرمی و حرارت خودداری نمود، زیرا ملکه افغانستان و زنان همراهش همه بدون نقاب معجز بودند. در حالیکه زنان آنروز در قید حجاب بسر می بردند و شاه ایران ورود ملکه افغانستان را بدون نقاب مخالف عنعنه کشور خویش می شمرد.» (ص ۸۱۲ افغانستان در مسیر تاریخ - چاپ دوم)

من تعجب میکنم که عظیمی ازین همه حرفهای واهی و بی اساس و ادعا های غلط و نادرست چگونه ذوب نمی شود، آخر کار نویسندگی با شغل آدمکشی و حرفه بگیر و ببند و به آتش بکش، بسیار فرق دارد. طبعاً نه من و نه عظیمی در آن ایام وجود نداشتیم، ولی دفتر زمان هر نیک و بدی را بجای خودش ثبت می کند، و آنچه اعتبار دارد و محک داوری نسل های بعدی می شود، همین دیوان و دفتر است که بنام «تاریخ» یاد می شود.

امیر امان الله خان تا وقتی که با مردم بود، مردم نیز از همکاری باوی و برنامه هایش مضایقه نکردند، و آنچه سقوط او را فراهم ساخت، عمدتاً ناهنجاری ها، نارسایی ها، نابسامانی ها و لگام گسیختگی هایی بود که در ماحول خودش، در ادارات دولتی، در سازمانها و نهادهای اجتماعی وجود داشت، و زمینه را برای دگرگونی و هرج مرج سیاسی مساعد نمود. شاهد عینی و آگاه آن جریانها، مرحوم غبار، ضمن بررسی های تحلیلی و تشریحی اوضاع آن ایام میگوید: «... اینکه ناکامی مرحله دوم رفورم حکومت امانیه را بعضاً تنها نتیجه مخالفت اقلیت فیودال و روحانی و یا توطئه و مداخلت يك دولت خارجی می دانند، تماماً منطبق با حقیقت نیست. همچنان قضاوت کسانی که ناکامی رفورم را نشانه جمود و تعصب ملت دانسته اند، ارتباطی با واقعیت ندارد...»

پس علت اغتشاش افغانستان در سوء اداره دولت و بی کفایتی مامورین دولت بود که هر امر حیاتی و مقدسی را با رشوت خواری و خیانت ملوث می کردند، و هر رفورمی را بشکل منفور و مستکسر در نزد ملت قمشیل می نمودند.» (صفحات ۷۸۹ - ۷۹۰)

حالا در پرتو این شواهد و اسناد باید جنرال صاحب خود را آگاهانه در جریان آنروز ها قرار دهند و از اتکاء به قصه و افسانه و شایعه و تهمت بستن بر این و آن اجتناب نمایند، و بدانند که دروغ و اتهام با فرهنگ و فرهیختگی بسیار فاصله دارد!

عظیمی که جز نقالی و تقلید، راهی بجایی نبرده و از آنچه رفت و گذشت هنوز هم انتباهی نگرفته است، با خیره سری تمام می کوشد تا بزعم خودش روی دست روس ها تبرئه نامه بگذارد و همه نوشته های نویسندگان افغانی، حتی اسناد و مدارك رسمی را «بی پایه» و «آثماید» ولی از آنجا که برای تثبیت این ادعا و تحقق اهداف تبلیغاتی اش هیچگونه برهان و حجتی در دست ندارد، لذا خود را در زیر نام امیر امان الله خان جامی زند و تیر به تاریکی رها می کند. ولی با

يك نگاه سطحی میتوان فهمید که بین ایندو قطب تا کهکشان فاصله است، و طبع و فطرت امیر امان الله خان با طینت و سرشت و کارنامه های هواداران کاذب و دوستداران مزور و متقلبش در مقابل هم قرار دارد.

امیر موصوف در برابر متجاوز و دشمن اشغالگر شمشیر بر کف گرفت، ملت افغانستان را در مبارزه با استعمار بریتانیا و حصول آزادی و استقلال افغانستان تحریک و تشویق نمود. ولی جنرال عظیمی و رفقای همفکرش که اینک زیر نام شاه امان الله چهره می نمایند، از لشکر متجاوز، با بیرقهای سرخ، سبد های گل، و خوانچه های نقل و شیرینی «هورا» گویان استقبال کردند. بین تفاوت راه از کجاست تا به کجا! لذا برای مرحوم امیر امان الله خان اهانتی بالاتر از این نخواهد بود که فردی چون عظیمی خود را در صف هوادارانش قلمداد کند و از نام او سوء استفاده نماید!

همین جنرال در صفحه ۶۵ نوشته اش میگوید: «افسران اردو (کمونیستان) نظام سلطنتی را بحیث مظهر بیعدالتی اجتماعی می دانستند» آیا نظامی که شاه امان الله بر آن حکومت می کرد، سلطنتی نبود؟ آیا اگر او درین عهد می بود، شما و حامیان تان علیه او کودتا نمی کردید؟ مگر رهبر شما ببرک کارمل محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان را در شورای ملی بنام «مترقی ترین پادشاه» یاد نمیکرد؟ پس چه خلاقی اتفاق افتاد که علیه همان «شاه مترقی» دست به کودتا زدید و از وجود محمد داود خان بحیث يك سپر استفاده کردید؟؟

در دوره نخستین صدارت مرحوم محمد داود خان، (بگفته شخص عظیمی در صفحه ۶۱ و سایر صفحات نوشته اش) تمام امور نظامی افغانستان در اختیار مشاورین روسی قرار داده شده بود تا در باز سازی آن کمک نمایند. و بنابراین چه انگیزه ای وجود داشت که همزمان با آن همه اعتماد و اطمینان، و دوستی های بی شائبه - روسها به تشکیل حزب کمونیست و سازماندهی شبکه

نظامی آن در افغانستان مبادرت ورزیدند؟ آیا این بارزترین سند و برهانی نیست که اربابان کرملن از همان اولین روز انقلاب بلشویکی، اهداف شومی را در منطقه و افغانستان دنبال می کردند؟ و گاه همراه با انگلیس و زمانی تنها و در رقابت با آن، جهت سلطه یابی خویش بر کشور های همسایه زمینه سازی می نمودند؟

جامعه و نظامی که با همه کمبودها، خلاها، ضعف ها و نارسایی هایش تدریجاً براه می افتاد و مردم آهسته آهسته می آموختند و بطرف مردم سالاری و دموکراسی گام بر می داشتند، به اثر نفوذ و مداخله و دست اندازی پیدا و پنهان روسها و همنوایی و همکاری عظیمی و امثال شان، در نیمه راه عقب زده شد. روسها و روس گرایان از شهرت و قدرت و اعتماد و خوشبختی بیش از حد محمد داود خان سوء استفاده کردند، و همینکه زمینه فراهم گردید و دسایس شان به اتمام رسید، در حق وی نیز خیانت نمودند و کشور ما را به خاک و خون کشیدند.

آری جنرال صاحب! دربار ها به شما اعتماد کردند، استادان پوهنتون به «هوراهای شما» گوش دادند، مربیان و معلمان معارف حرف های شما را باور نمودند، عامه مردم به شما معصومانه اعتماد کردند و به لافها و دروغها و شعارها و تظاهر و ریاکاری های شما دل بستند، اما بهمه خیانت کردید!

چه استادان ارجمند و عزیزی که توسط شما بیرحمانه کشته شدند، چه شخصیت های ملی و بزرگ که در اثر توطئه ها و تهمت های نامردانه شما و روس های غدار از بین رفتند، چه انسان های میهن دوست و با ارزش و چه مربیان و دانشمندان فرهیخته که در سلول های زندان شما جان سپردند و چه بسا خانواده ها و فامیل های شریف و نجیب که بدست شما آسیب دیدند. حتی بر دهقانان، کسبه کاران و شاگردان نانوا هم ترحم نکردید و بالاخره از آن ملت آزاده و سرافراز و متکی به نفس، يك کشور حقیر و تاراج شده و بدبخت و دست نگر و استعمار زده بر جا گذاشتید! حالا خود بگوئید و مردم آواره افغانستان داوری فرمایند که چه کسی حق ناشناس است. و کدامین حق شناس !!

عظیمی، حرفهای صدها تکرار شده. دیگران را باز هم تکرار می کند و ضمن حرف هایی در رابطه بار فورم های امیر امان الله، «پوشیدن پیراهن و تنبان» را یکی از عوامل پسمانی می داند و براین باور مصراست که هر گاه به جای آن، دریشی و نکتایی و کلاه شپو رایج می شد، راه صد ساله در يك روز بسر می رسید و پیشرفت و ترقی حتمی بود.

نگارنده در حالیکه توجه عظیمی را در باره این رفورم هاوماهیت و چگونگی آنان، به کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، صفحات ۸۱۲ - ۸۱۳، جلب می نمایم، به ایشان خاطر نشان میسازم که: تبدیل لباس بعنوان يك رفورم اجتماعی و اقتصادی، از جمله باور ها و معیار ها و اعتبارات بسیار مسخره و کاذب و نابجایی است که نه بر شخصیت حکمی و حقوقی کشور ها چیزی می افزاید، و نه از هویت ملی آنها چیزی میکااهد، نه مغز و فکر و فضیلت انسان ها را صیقل می کند، و نه بر استعداد و نیروی ایشان لطمه وارد می نماید. نه باعث پیشرفت است، نه اسباب پسمانی!!

گاندی وقتی رهبری کشورش را بر عهده گرفت و علیه استعمار بریتانیا علم مخالفت برافراشت، جز يك لنگ کرباسی، لباسی به تن نداشت. حتی در کنفرانس لندن با همان «لنگ» حضور یافت، و لاردها و سیاستمداران انگلیس نه تنها از ورودش در مجلس مانع نشدند بلکه تا آن حد در برابر عظمت روحی این مرد بزرگ و با فضیلت قرار گرفتند که از پاسخ دادن در برابر خواست هایش عاجز آمدند و آن کوه وقار و تمکین باهمان لنگ کرباسی کماکان در موضعگیریش پافشاری نمود و سرانجام استعمار در برابرش زانو زد و ملت هند بار دیگر به آزادی خود دست یافت. همان انسان بی دریشی و بی نکتایی سر برهنه و پا برهنه از يك کشور آشفته و بیمار و استعمار زده و تاراج شده، ملت سر بلند و بزرگی بوجود آورد که اینک بم اتوم می سازد و بزرگترین مظهر و مثل دموکراسی در جهان است.

وقتی گاندی مورد سوء قصد قرار گرفت و از جهان رخت بریست، جز جفتی «عینک» دو جوهر نعلین چوبی و یک لنگ و یک قلم، چیزی در هستی نداشت، اما انقلاب بزرگی را به ثمر رسانید و تحول چشمگیری را در کشورش به ارمغان گذاشت. در پاکستان از رئیس جمهور و صدراعظم و کابینه و مامورین و عوام الناس تا مستخدم دفتر همه پیراهن و تنبان می پوشند. ولی همین کشور تازه ایجاد شده با همان پیراهن و تنبان در کمترین دوره هستیش دارای بم اتمی و کلاهک های هسته ای است، و از پیشرفته ترین کشورها در منطقه میباشد. ولی کشور ترکیه با تقلید از اروپا و پوشیدن لباس روم و یونان و فرانسه و بریتانیا، جز فقر و بدبختی چیزی بدست نیآورد، و بحدی ناتوان و زمینگیر شد که چون سبب پوسیده ای در دامن امپریالیسم و صهیونیسم افتاد و دار و ندارش را از دست داد.

جنرال عظیمی در ص ۳۲ نوشته اش دست پدامن یک انگلیس میزند و برای رنگ و بو دادن به حرف های بی محتوایش از وی نقل قول میکند و اکثریت اعضای حزب «ویش زلیان» را جوانان تحصیل کرده غرب مینامد. چون اطلاعی از جامعه خود ندارد، حرف و ادعای جورج آرنی نویسنده انگلیسی را وحی منزل می پندارد و بر آن باور می کند.

در حالیکه از بانیان و اعضای این نهضت در آن مرحله تنها یک نفر بنام محمد معصوم معصوم بخارج رفته بود و بس. و آنهم در علیگر درس خوانده بود و نه در غرب. تعدادی از اعضای «ویش زلیان» که در دوره صدارت مرحوم شاه محمود خان غازی در شورای ملی راه یافتند، همه افرادی بودند که مردم ایشان را می شناختند، و عظیمی منحیث یک جنرال سیاست باز، حد اقل این را باید درک میکرد و یا قبل از اتکا به جورج آرنی، موضوع را از یک فرد آگاه هموطن خود می پرسید. از همه مهمتر آنکه این گونه جریانات و مباحث هیچ ربطی به «اردو و سیاست» ندارد!

دید سیاسی و جهان بینی عظیمی :

وی در صفحه ۴۵ نوشته اش، از تقلید و اثر پذیری و انحراف فکریش حین تحصیل در حرمی پوهنتون تذکراتی میدهد، و ضمن یاد آوری از نقش افرادی چون ذبیح الله زیارمل و دیگران میگوید که : «... موجودیت آنها و معاشرت با آنها در اثنای تفریح و فراغت موجب گردید تا آثار مترقی و نشرات حزب توده ایران در بین ما و عده زیادی از محصلین معارف پخش شود و جهان بینی و دید سیاسی ما را تغییر دهد.»

بنا بر این اعتراف، مسلم است که جنرال صاحب و پارانش حتی در فراگیری مفکوره انحرافی و تاریخ زده ماده گرای، ماهیت يك دنباله رو مقلد را دارند و آنها از دست دوم و سوم. و چه عجب طرف و مایه ای که بلا درنگ عوض میشود و القابای «روس گرای» به والاترین سطح دانش، یعنی «جهان بینی و دید سیاسی» تعبیر می گردد!!

چون جنرال صاحب بنا به اظهارات خودش در محیط پر قید و بند نظامی بسر می برد، و جز «خرمگس» و «پاشنه آهنین» از کتاب و مطالعه و جهان و جهان بینی و سیاست و افکار و آرای متعدد و مختلف و جهانی خبر نداشت، لاجرم فکر و اندیشه اش با ایدئولوژی مردود و انحرافی حزب توده ایران گره می یابد و آنرا «جهان بینی و دید سیاسی» مینامد.

در بیابان فقیر گرسنه را شلغم خام مرغ بریانست

با صرف نظر از اینکه این اعترافات و اظهارات، سند دیگری از فعالیت و خیانت روسها در افغانستان، و پیوند حزب توده با شاگردان نو آموزش در معارف و اردو می باشد، اینک می بینیم که ماهیت حزب مذکور چیست، و دنباله روی عظیمی از این حزب چه درسی را به وی آموخته است!

احسان طبری که از پیشگامان حزب توده و مغز فعال و متفکر آن بود و سالیان درازی از عمر خویش را جهت خدمت به این حزب و اهداف آن در مسکو و

آلمان شرقی سپری نمود، سرانجام به بیهودگی این مفکوره و خیانت و ماهیت حزب توده پی برد و همه آن خاطرات و خیانت ها را نوشت و در کتابی بنام «کژراهه» انتشار داد. او میگوید: «حزب توده خود را اخلاصمندان حزب توده ایران می نامید، ولی در ایدلوزی و در عمل سیاسی متعلق به ایران و مردم آن کشور نبود. عملکرد مارکسیستها در ایران، اجرای خلعت به ابر قدرت شرق بود.» (ص ۱۴) و باز هم تکرار میکند که: «مارکسیست های ایرانی با قبول یک ایدلوزی الحادی و نفی اصالت شرقی و اسلامی، راه بیگانگی از جامعه ایران را در پیش گرفتند و برنامه عملی آنها بر خلاف آنچه که می پنداشتند، در راه بهبود جامعه ایران نبود.» (ص ۲۱) در باره کیانوری رهبر حزب توده و ماهیت و موجودیت آن رجوع کنید به صفحه ۲۸۰ کتاب، نوشته احسان طبری، چاپ دوم، سال ۱۳۶۶، تهران.

داکتر فریدون کشاورز و تعدادی از اعضای دیگر حزب توده نیز یکی بعد دیگر از این حزب بریدند و خیانت های آنرا نسبت به ایران و مردمش محکوم کردند. و به این ترتیب تاسف آور خواهد بود که عظیمی بحیث یک جنرال، بر اشتباه و خطای خود مصر باشد و بر یک پدیده نفرین شده و شرم آور افتخار نماید.

در صفحه ۵۲ نوشته اش میگوید: «استاد خلیلی دست به تأسیس حزبی بنام وحدت ملی زد که به زرنگار معروف است. این حزب بنام اتحاد ملی نیز یاد میشود.» و بعد داکتر امان الله رسول و اسحق عثمان را هم از جمله اعضای آن قلمداد می کند. چون جنرال صاحب از جریانات سیاسی عهد (غیر از کمونیسم و آنهم در سطح تقلید و دستور پذیری و دیکته دیگران) اصلاً خبر ندارد، مثل سایر ادعاهایش به سخنانی مبادرت می ورزد که بسیار مسخره و مضحک است. او باید با اینهمه لاف و گزاف، حد اقل اینقدر می دانست که محترم داکتر امان الله رسول و محترم اسحق عثمان نه تنها عضو حزب مرحوم خلیلی نبودند، بلکه

خود حزبی داشتند بنام «اتحاد ملی» و جریده ای نشر می نمودند که مدیر مسؤل آن در آغاز شاعر شیوا بیان کشور محترم عبدالحکیم مؤده بود. نام حزب مرحوم استاد خلیلی نه زرنگار بود و نه اتحاد ملی.

در صفحه ۶۱ مینویسد: «بعد از آنکه اولین هیئت نظامی اتحاد شوروی در سال ۱۹۵۹ به ریاست جنرال شوروی در جنگ عمومی دوم، مارشال دی دی سولوفسکی، بکابل آمد تا در مورد عصری ساختن و مجهز نمودن اردوی افغانستان به محمد داود کمک کند، و مدت سه سال در این زمینه تلاش کرد هیئت های نظامی زیادی به افغانستان خاصاً در دوره مشروطیت از اتحاد شوروی چه به شکل مخفیانه و چه بشکل علنی، آمدند و رفتند. زیرا که به اساس فیصله محمد داود خان، اکنون سیستم تکتیات اردوی افغانستان به اساس مودل شوروی تنظیم شده بود. و سردار عبدالولی در برابر عمل انجام شده ای قرار گرفته بود.»

این فقره از نوشته عظیمی چند مطلب مهم را در ذهن تداعی میکند:

اولاً - معلوم نیست که منظور نامبرده از دهه مشروطیت چیست؟ اگر سخن شان معطوف به ده سالی باشد که بنام «دهه قانون اساسی» یا «دهه دموکراسی» شهرت دارد، در آن موقع مسئله مجهز ساختن اردوی افغانستان به انجام رسیده بود و نیازی به آمد و شد جنرال های روسی احساس نمی شد. نه محمد داود خان رویکار بود و نه مشی آن دنبال میگرددید. و هیئت های نظامی روس مشغول تکامل این پروسه بودند، پس سفر مخفیانه مشاوران و کارشناسان نظامی روس به افغانستان یعنی چی؟ چرا مخفی؟ آیا از سفر علنی آنان کسی جلوگیری کرده بود؟ آیا در روابط دو کشور آزاد و مستقل و نظام های از هم متفاوت افغانستان و شوروی، سفر مخفیانه مشاوران و افسران نظامی روسیه به کشور، جز خیانت و غداری و شیطنت و مقدمه چینی برای کودتای بعدی، چه توجیهی می تواند داشته باشد؟

همه آگاهند که اردوی افغانستان از هر نوع گرایش های سیاسی منزله بود، ولی

پس از آنکه روسها بسال ۱۹۶۰ م. اولین سازمان مخفی نظامی را در چوکات حزب نا اعلان شده و غیر قانونی «دموکراتیک خلق» بنیان نهادند، این سرطان خبیثه، پیکر سالم اردوی افغانستان را تدریجاً به صورت پنهانی مسموم کرد. شخص عظیمی با وجود تلاش در تبرئه روسها، بعضاً بصورت نا خود آگاه براین موضوع اعتراف میکند و می نویسد: «موجودیت روز افزون مشاورین شوروی و پخش و پلاشدن آنها تا قطعات جزوتام های دور دست اردو، و مراجعت فارغ التحصیلان از اکادمی های شوروی و کشورهای دیگر نیز باعث تکانه نیرومندی در جهت راهیابی افکار نوین و عقاید مختلف سیاسی در اردو گردیده بود.» (صفحه ۱۰۱)

اما بر خلاف ادعای عظیمی، این حرکت در اردوی افغانستان تا کودتای سرطان ۱۳۵۲ کماکان سری بود و به گروه خاص و معینی محدود می شد که رهبری آن بدست روسها بود. بقیه افسران اردو یا اصلاً از سیاست و سیاست بازی خبری نداشتند، یا بحکم وظیفه از آن دوری می جستند، و یا بعلت ترس و نداشتن امکانات و حامی و پشتوانه، در برابر هر نوع پدیده سیاسی واجتماعی بی تفاوت بودند.

این گفته عظیمی که: «محصلان نظامی در اکادمی های شوروی بر علاوه فراگیری علوم نظامی، به فراگیری مضامین سیاسی مانند مبانی فلسفه، مارکسیم، لیننیسم، و جهانبینی علمی به حیث يك مضمون مستقل می پرداختند.» (ص ۶۴) بهترین سند و اعترافی است که خیانت روس ها و ماهیت افسران روس رفته رابخوبی روشن میسازد. این جریان رانه جهانبینی علمی میتوان نام نهاد و نه سیاست فقط يك تلاش خاینانه و جنایتکارانه ای محسوب می شد در جهت شستشوی مغزی، مسخ هویت و اصالت ملی و فرهنگی و عقیدتی افسران افغانی، و آماده ساختن آنان برای کودتا و پذیرش سلطه و سیادت استعماری روس در افغانستان ا و عملاً هم همین طور شد و همه آنرا به چشم دیدیم.

ادعای شرم آور :

اتهام کودتا بر شهید مرحوم میوندوال از همان حرف های پوچ، مضحك مبتذل و مسخره و بی شرمانه ایست که دیروز کاجی بی آنرا وسیله توطئه خود قرار داد ، و اینك عظیمی روی آن صحنه می نهد و تکرارش میکند. (ص ۱۰۴)

واقعاً وقتی آدمی از آزادی «وجدان» فاصله گرفت و برارزش های انسانی و اخلاقی دست رد نهاد تمام حقایق و جریانات عینی و ذهنی را بر محور و معیارهای وابستگی و منافع شخصی و حزبی خود شکل می دهد، و آنچه که از آفتاب هم روشنتر باشد، در نگاهش تیره و تارمی نماید. در این صورت او يك مقلد است، مقلد بی ماهیت و بی اراده و ناپینا و گم کرده راهی که شناخت و برداشت و آگاهی از جامعه و مردم و جریانات، توسط دیگران در گوشش نجوای شود ، و او هم ناگزیر و متعهد است تا حسب دستور بر شیر قیر بنامد و قیر را شیر پندارد. ورنه اگر عظیمی از واقعیت امر آگاه می بود و می دانست که مردم از همان آغاز بر ماهیت این توطئه و اتهام کاملاً آگاه بودند، و می دانستند که روس ها و عمال شان دیوانه و ارمی کوشیدند تا شخصیت های ملی، قومی و افراد و افسران ضد کمونیسم و ضد استعمار را با انواع دسیسه و حیل در عهد محمد داود خان پاك سازی کنند و راه را برای کودتا های بعدی خود هموار سازند.

چون جریان این دسیسه خاینانه را اتهام پوچ و بی اساس، با تمام جزئیات آن در نشریه ها و کتب متعدد، منجمله در کتاب «محمد هاشم میوندوال» نوشته مرحوم محمدنجیم آریا، و دسایس و جنایات روس، چاپ دوم به تفصیل گزارش یافته است، در این جا به اشاره ای اکتفا گردید و نیازی به تکرار آن نیست.

درجدال های ذات البینی جناحهای خلق و پرچم و زمان زعامت تره کی، عین اتهام با همان شعار و ماهیت، بر مرحوم جنرال شاپور احمدزی داکتر میر علی اکبر رئیس شفاخانه جمهوریت، جنرال عبدالقادر، سلطان علی کشتمند و همانند ایشان نیز تکرار گردید. از ایشان هم درست بهمان شیوه سوال و جوابی در جراید نشر

کردند و همه را کشتند، جز کشتمند و عبدالقادر، که ارباب نخواست، و پس از يك مدت در زندان، یکی به صدارت رسید و دیگری عضو شورای انقلاب شد.

این جریانات همه دلیل صریح و روشنی اند که روسها و دست پرورده های شان در ابعاد مختلف حیات ملی و سیاسی با ملت افغانستان خیانت کرده اند، و باید نسل های امروز و فردا با ایشان محاسبه کنند و انتقام خون صدها انسان با ارزش و بیگناه را از جانیان آدمکش و گنهکار واستانند. عظیمی در صفحه ۱۰۹ ضمن حرفهای پرت و پراکنده و بی معنایی در باره نهضت اسلامی افغانستان می نویسد: «بعده ها همه این اساس گذاران اسلامی بجز ازربانی و حکمتیار و سیاف یا در زندان ها و یا در جنگها شهید شدند، واسم شهدا راه عقیده و ایمان را بخود گرفتند، تنها غلام محمد نیازی به اثر مرگ طبیعی خود در گذشت.»

وی میکوشد در عباراتی (با آب و رنگ اسلامی) روی يك جنایت ننگین و تلخ و تاریخی روسها و عمال شان پرده افکند و مردم را نسبت به آن ذهنناً اغفال نماید. در حالی که مرحوم پوهاند غلام محمد نیازی رئیس فاکولته شرعیات کابل، شب ۱۴ ثور ۱۳۵۳ از منزلش گرفتار گردید و شب ۸ جوزای ۱۳۵۸ همراه با یکصد و هشتاد تن ارادتمندان و شاگردان و همفکران و دوستانش به حکم روس ها و توسط جلا دان دست پرورده آنان، در زندان پل چرخی به شهادت رسیدند، و آنکه به مرگ طبیعی خود در گذشت، مرحوم عبدالرحیم نیازی بود و نه پوهاند غلام محمد نیازی!

عظیمی قرار اقرار خودش (از صفحه ۱۲۶ به بعد) روز کودتای ۷ ثور آنسوی تپه تاج بیگ سرگرم انجام وظیفه عادی عسکری خود بود، و شب کودتا را هم از ترس و بیم پرواز طیاره همراه با تعدادی از افسران قرار گاه، خود را در جویچه ها پنهان کرده و تافر دای روز بعد هم اصلاً اطلاعی نداشته است که در مرکز چه اتفاقی افتاده است. و بهمین دلیل جریان سقوط ارگ جمهوری را از آنتونی هایمن نقل میکند و میگوید: «... در کاخ ریاست جمهوری داود شخصاً

فرماندهی را بعهده داشت و در اینجا مقاومت سرسختانه تا صبح روز بعد ادامه یافت و گارد ریاست جمهوری در برابر حملات تانکها و بمباران هوایی با سرسختی مقاومت می کردند. (ص ۱۲۷-۱۳۸)

ولی از آنجاکه وی در تلاش برای تهرئه جنایات روس ها عطش خاصی دارد، و غرض و مرض و هدف مشخصی را دنبال میکند به ادامه سند ارائه شده مینویسد: «... السی ساعت يك شب ۲۸ اپریل گسارد دفاعسی تقریباً به شکست مواجه شد.» (ص ۱۴۰) و در پی این ادعا بلادرنگ در صفحه ۱۴۵ از بمباران ارگ جمهوری توسط پیلوتان روسی انکار می کند و برای اینکه تهرئه دروغینی فراهم کرده باشد، میگوید: «حق شناس از تعصب بیش از حد کار گرفته و سندی در زمینه ارائه نمی دهد.»

ببینید میزان این پر رویی و دروغ تا کجاست!

در صفحه ۱۲۷ نوشته اش اظهار مینماید که: کوه آسمایی و شیر دروازه مانع بود و شهر دیده نمی شد. در صفحه ۱۳۰ مینویسد که که در آن شب از قصر تپه تاج پیگ به بیشه کوچکی پناه برده و با تعدادی از افسران دیگر بین چقوری ها و جریچه ها پنهان شده بودند. در ادامه مطالب بالا از مهارت پیلوتی سخن میزند که در آن تاریکی شب به سطح بسیار پائین پرواز می کرده و در جستجوی رسولی بوده است، و در عین حال ادعای نماید که تقریباً ساعت يك شب گارد دفاع محمد داود خان به شکست مواجه شد.

آری جنرال صاحب انقلابی ۱ در آن شب هولناک و دهشت که سرنوشت آینده افغانستان را با خون و اشک و بدبختی رقم زد، در همین شبی که بگفته خودت در جستجوی چقوری و مرغانچه بودی، و تا صبحگاه آتروز سر درته بال داشتی، تعداد زیادی از باشندگان مرکز کابل و آنانی که به فردای وطن و مردمش فکر می کردند، تا سحرگاه بیدار بودند و جریان را به چشم خویش می دیدند. نگارنده نیز در جمله کسانی بود که تقریباً از نزدیکترین فاصله با ارگ جمهوری (از حصه

اول کارته پروان) نحوه بمباران ارگ جمهوری را به چشم خویش می دیدم و صحنه های وحشت و بربریت و خیانت روس ها و عمالش را نسبت به افغانستان و سردار داود خان شخصاً تماشا می کردم، چه سندی می تواند از يك شاهد عینی موثق تر باشد، سندی که خودت در نفی آن واقعیت داری. چیست؟

سهم گیری مشاوران و پیلوتان روسی در کودتای ثور يك امر مجهول و مبهم نبود بلکه از جمله مسلمات و بدیهی های محسوب می شد که آقایان امور و ناظرین اوضاع همه آنرا می دانستند حتی چند روز قبل از کودتا فعالیت روس ها در اردو و لجوهای و ابستگان شان در کوچه ها و پس کوچه ها کاملاً محسوس بود و مشاهده می شد، همه میدانند و اسناد و شواهد آثاری که بعداً به نشر رسید (بشمول نوشته خودت) گویای این حقیقت بود و هست که طرح کودتا از همان آغاز سر لوجه کار سردمداران کریمین بود و سفر اخیر محمد داود خان به مسکو (۵ اپریل ۱۹۷۷) و بر خوردش با برژنف انجام کودتا را سریعتر ساخت. و معلوم شد که آنهمه آمد و شد پنهان و پیدای مشاورین نظامی روس و تربیت افسران افغانی در شوروی هدف و منظوری جز این نداشت.

مهره های اصلی کودتای ۷ ثور بذات خود مؤید این ادعاست، زیرا به قول عظیمی (ص ۱۳۲-۱۳۳) از جمله ۲۲ نفر افسر کودتا چی، بیست نفر آن تربیت شده روس بودند.

حالا که عظیمی بر هر امر بسیار بسیار روشن و پیش پا افتاده ای هم سند می خواهد، من از میان آنهمه لاف ها و حرفهای بی مفهوم و «لاطائلات» خودش، چند موضوع را بعنوان مثال تذکر می دهم و می پرسم که سند خودش درین موارد چیست؟

۱- در صفحه ۲۰۳ مینویسد: «شیر جان مزدوریار قبل از آنکه موفق به پناه بردن به سفارت شوروی شود، در پغمان توسط عمال امین دستگیر و به زندان رفت. سه نفر دیگر (گلاب زوی، سروری و اسلم وطنجار) به وسیله تابت های

چوبی رسماً به میدان هوایی انتقال و با موتر حامل تابوت ها به طیاره داخل گردیدند. اولاً به صوفیه و سپس به مسکو رفتند.»

جای شك نیست که افراد مذکور به سفارت شوروی پناهنده شده بودند و از طرف نگارنده و سایر نویسندگان افغانی روی این موضوع تفصیلات لازم ارائه شده است. اما انتقال ایشان بوسیلهء تابوت از همان افسانه های بازاری و بی بنیادی می باشد که عظیمی سندی در زمینه ارائه نمی دهد. آیا در آن روزها و آن شرایط، جنرالی، افسری، عسکری، پروتی و بی پروت، جرئت و قدرت و شهامت و صلاحیت آنرا داشت تا جلو تانکها و موترهای روس را در کابل بگیرد و آنها را تفتیش نماید؟ مسلماً نی! بنا برین چه عذر و مجبوریت و مشکلی سر راه بود تا روس ها آن سه نفر را در «تابوت» می نهادند و بداخل طیاره انتقال می دادند؟

۲- در صفحه ۲۰۳ با نقل قول از ابلاغیهء نامشخص و نامعلومی میخواهد چنان وانماید که: «روسها به افراد و افسران شان توصیهء خوشرفتاری می کرده اند.» معلوم نیست این ابلاغیه را از کجا و کدام مرجع بدست آورده است؟ و این ادعا را در حالی عنوان می کند که به شهادت و اعتراف خودش در صفحات دیگر، روسها بخاطر يك فير در يك روستا، همهء آنرا با خاك و خون یکسان می نمودند.

۳- نوشتهء محترم کشکی را در بارهء هزیت بېرك کارمل نادرست می خواند و ادعا می کند که به حرف درست نیست، و باید سندی در میان باشد. اما خود عظیمی در صفحه ۲۶۶ نوشته اش بر افراد مسلمان و مجاهدی چون داکتر عبدالله، محمد یونس قانونی و فهیم اتهام ناپجا و نامردانه ای وارد می نماید و آنان را به «سامایی» بودن متهم می کند، ولی در برابر چنین حرفهای بچه گانه و دور از اخلاق و مروت هیچگونه سندی ارائه نمیدهد.

۴- در صفحه ۲۷۲ ضمن تعریف و ستایش از بېرك ادعا میکند که: «...»

الی سال ۱۹۸۳ اقلأ سه هزار مخالف مسلح به دولت پیوسته بود» اما برای ثبوت این ادعا هیچگونه مثال و نمونه و شاهد و مدرکی در اختیار خواننده قرار نمی دهد.

۵- در صفحه ۲۷۲ مینویسد که: «نجیب الله مقدار زیاد اسعار خارجی را از طریق خافش به هندوستان انتقال داده بود.» لیکن در مورد این مسئله و درستی آن هیچگونه سند با پایه و بی پایه ای نشان نمی دهد.

حواشی بی ربط و تلاش های بی بنیاد

در صفحه ۱۹۱ تعداد کشته شدگان هرات را در بمباران نخستین روزهای حکومت تره کی، از قول آنتونی هاین پنج هزار قلمداد می کند و می گوشد آن جنایت ننگین و تاریخی و قتل عام مردم شریف و مجاهد هرات را که توسط روس ها انجام یافت، کم اهمیت جلوه دهد. در حالی که مردم آن دیار خود شاهد اند و نشرات تقریباً دو دهه اخیر بر آن گواهی میدهند. جای تعجب است که بزعم و ذهن عظیمی، همه افغان ها و حتی مردمی که ناظر آن صحنه ها بوده اند، در این مورد راه خلاف پیموده اند، و آنکه راست می گوید، تنها آنتونی ها ین است و آنهم از آنسوی اقیانوس ها!!

سند حقارت و بردگی

در صفحه ۲۵۷ طوری تظاهر می کند که پنداری با نقشه ها و کارنامه های آدم کشی روسی ها مخالف بوده است، ولی اندکی بعد حرفش را فراموش می نماید و به قاتلان ملت افغانستان، به پرچم داران ظلم و استبداد و بربریت، به دشمنان آزادی توده ها، و به آنانی که رهنمایی و فرماندهی تجاوز و کشتار و انهدام افغانستان را بر عهده داشتند، «مظهر پاکدلی» لقب می دهد و می فرماید: «... جنرال میاچین مشاور قول اردوی سه، جنرال تیاکوف مشاور نظامی زون

شمال، جنرال دوارنیچنکو مشاور ریاست اوپراسیون و غیره فراوان بودند، و نمونه های زنده انسان روسی و مظهر پاکدلی و خوش قلبی این قوم بزرگ...» (ص ۲۶۰) و بالا فاصله می افزاید که : «فقط يك اشاره کوتاه مسکو و یا قوماندانی اردوی ۴۰ برای سر مستشار اردو کفایت می کرد که قوماندان زنده و برجسته اردوی افغانستان اعم از خلقی و پرچی بنام های مختلف مانند ضد شوروی، تنبل، مشکوک، ضعیف و غیره، تبدیل و یا حتی به زندان بیفتد و دیگر رنگ اردو را نبیند...»

جنرال صاحب! ترا بخدا دارای هر فکر و عقیده ای که بودی و هستی، باری سر به گریبان فرو کن و بحیث يك فرزند افغانستان، با وجدانت محاسبه نما، و آنگاه (ولو برای بار هم باشد) شرافتمندانه قضاوت فرما که آیا صد ساله حیاتی با چنین ذلت و حقارت و بردگی، ارزش يك لحظه سکوت و شرمساری را در برابر تاریخ، وطن و مردم آن دارد؟ آیا بهتر نبود که بجای جنرال و صدراعظم و رئیس جمهور و قوماندان و امثال آن، خاکروب می بودید، اما آزاد و مستقل، و آبرومندان زندگی می کردید؟

آیا حد اقل سی سال میزبانی و محبت و اعتماد حکومت و ملت افغانستان را با کودتا و لشکرکشی و تجاوز و خیانت و جنایت و آدم کشی پاسخ گفتن، و بر آنهمه پیمان ها و میثاق های مودت و همزیستی و عدم تجاوز و عدم مداخله در امور یکدیگر، پانهادن بر تمام معیار ها و موازین حقوقی، انسانی و بین المللی را نادیده انگاشتن، مظهر پاکدلی و خوش قلبی است؟ هر گاه تاراجگری و تجاوز و آدمکشی و شیطنت و سلطه جویی و اغواگری و بدعهدی و بد کنشی و بدمشربی و بداندیشی و خیانت در روابط ملت ها، و علیه يك کشور آزاد و صلح دوست، پاکدلی و خوش قلبی تعبیر شود، پس عکس آن چه خواهد بود؟

نوشته های عظیمی در باره مسایلی چون : واقعه چند اول، قتل امین، موضوع دوستم و جنبش شمال، موضوع خوست و جنگ جلال آباد و امثال آنها نیز

با آنچه واقعیت داشت، به کلی مغایرت دارد. و خلاصه میتوان گفت که رساله وی یک سلسله حرفها و اوراقیست که نه ارزش تاریخی دارد، نه ماهیت علمی، و نه محتوای تحقیقی، فقط ببرد اجاغ می خورد و بس!!

تضاد حرفی و تضاد فکری و تقلای عظیمی، نه تنها روی مسایل افغانستان و تبرئه روسها بر محور منافع شخصیش اتکا دارد، بلکه در روابط حزیش نیز تابع همین بی ثباتی و بدمشربست. مثلاً وقتی نجیب الله نشان های درفش سرخ و انقلاب ثور را بر سینه اش تعلیق می نماید، از وی ستایش میکند. ولی به محض آنکه در انجام توقعات شخصیش تاخیری اتفاق می افتد، فوراً یکصد و هشتاد درجه می چرخد و با طنز تلخ و طعنه نیش داری بر نجیب می تازد و می گوید: «... گریباچف نازش را می خرید و با کاجی بی هم پیاله بود.ش (ص ۳۲۶) و در صفحه ۴۷۲ از این هم پا فراتر می نهد و از وی بنام «آدم صد چهره و یا افسون و نیرنگ» یاد میکند.

وی به ادامه سخنانش در نکوهش مجاهدین و حکومت اسلامی، تهمت بی شرمانه ای را عنوان می نماید و می نویسد: «... شاید شخصی از آن میان اشاره نموده باشد که تمام آثار تاریخی موزیم ملی غارت گردد و بفروش رسانیده شود.» (ص ۶۱۸) در اینجا افزون بر آنکه از حرف های قبلیش مبنی بر ارائه «سند با پایه» عمداً اغماض می کند، می کوشد جنایات نا بخشودنی روس ها و کودتا چیان گماشته شده را به دیگران نسبت دهد و اذهان عامه را مغشوش بسازد. حالانکه قضیه کاملاً بر عکس است، و مردم فرهنگ دوست کابل خود در جریان بودند و شاهد اند که کتابخانه غنی و نفس ارگ سلطنتی و موزیم کابل، قسماً در نخستین روز های کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ توسط کودتاچیان، و قسمت باقی مانده هم در جریان کودتای نحس ثور و پس از آن توسط روس ها و عمال شان به تاراج برده شد. و چون رسوایی و دست اندازی شان از حد گذشت، و نفرت مردم در زمینه بالا گرفت و آنگاه این جنایت و دزدی را هم یکی بدوش دیگری افکندند و از آن

به سود بانگو گروه خود بهره برداری کردند. و این هم سند آن که می خوانید.

«بتاریخ ۲۶ حوت ۱۳۵۸ کمیونی موظف گردید تا به کار احیاء، تصنیف، و تنظیم مجدد موزیم کابل پردازند. اعضای کمیون موظف عبارت اند از :

پوهاند عبدالحی حبیبی، عبدالرؤف بینوا، پوهاند شکور رشاد، میر محمد صدیق فرهنگ، داکتر روان فرهادی، داکتر ولید حقوقی، پوهنوال ضمیر صافی، داکتر مجاور احمد زیار، پوهنوال سرور همایون، لطیف ناظمی، احمد علی معتمدی، داکتر رؤف وردک، محمد کریم بارکزی، احمد شاه گردیزی، میر احمد جوینده، کمیون موظف در جلسه خویش بر خورد غیر مسئولانه و دست درازی های باند جنایتکار امین را که خایتانه قسمتی از آثار موزیم ملی کابل را بتاراج برده و شدیداً به آثار باقی مانده صدمه وارد نموده اند، مورد نکوهش قرار داد.»

(نشریه حقیقت انقلاب ثور، سه شنبه ۲۸ حوت ۱۳۵۸ صفحه اول)

اصلاً بعد از کودتای ثور چیزی جز «خزف پاره های بی ارزش» در موزیم کابل باقی نمانده بود و تعیین هیئت نیز ماهیتاً جنبه نمایشی و اغواگری داشت. بهمین ترتیب بقیه نوشته های عظیمی هم در واقع سیه اوراقیست آکنده از نادرستی، پر از مسخ حقایق، پر از اتهام بر این و آن و پر از کارنامه های بی سند و بی پایه و بی مرجع خودش که ارزش تبصره و ضیاع وقت را ندارد. و لذا این حرف اولین و آخرین من در پاسخ به عظیمی بود، و هر گاه پس از این بازهم راه خطا پیماید و یا لب به ناسزا بگشاید، عکس العمل نگارنده لبخند و خاموشی خواهد بود. زیرا از فکر و اندیشه او چیزی روی کاغذ نقش نمی بندد که ارزش خواندن و پاسخ دادن و صرف وقت کردن را داشته باشد!!!

کار با شیخ حریفان به مدارا نشود
 نشود یکسره تا یکسره رسوا نشود

در شماره های ۳۷۵ الی ۳۷۸ هفته نامه «امید» نویسنده کتابهای وزین و جاودان (۱) «دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد تا ببرک» و «تحولات سیاسی جهاد افغانستان»، همان نویسنده ای که تحت تأثیر جنگ سرد و هیاهوی تبلیغاتی ابر قدرتهای دیروز، تعصب را در تاریخ نویسی و دشنام پراگنی را در نویسندگی بکار بست و به کار می بندد، مطلب مطولی که به جزوه شبیه است تحت عنوان «کوتاه نگاهی به لاپایلات و لاف نامه عظیمی» پیرامون کتاب یا به قول ایشان رساله «اردو و سیاست در سه دهه اخیر افغانستان» به نشر سپرد و یکبار دیگر از سطح سواد، سویه، ادب و تربیت و مقام بلندا فرهنگی و فرهیختگی خویش پرده برداشت و سخن ها، رازها و رمزهایی را بیان نمود که حاجت و ضرورتی بدان نبود و همه میدانستند که آقای دوکتور نصری حق شناس همان مؤرخ بی نظیر! تاریخ است که نه تنها به مردم بلکه به تاریخ اهانت روا میدارد. نه تنها مردم را فحش می دهد، بلکه تاریخ را نیز، نه تنها دروغهای شاخدار(*) می گوید، بلکه غلط خوان هم هست و در مسله نمودن و قتل حقیقت نیز بد طولاتی دارد و بارها و بارها حقیقت را، واقعیت را و در مجموع تاریخ را غرغره کرده است و به همین خاطر است که اندیشمندان و آگاهان بسیاری، او را خوب می شناسند و بر درفشانی ها و پاره سرانی های وی پنهانی می خندند و آرزو ندارند که خود ها را با نیش قلمی که

سومش بهر طرف پراکنده می شود و بر دوست و دشمن گزند میرساند مواجه
سازند، زیرا که :

نیش عقرب نه از پی کین است
مقتضی طبیعتش اینست

و آقای اسمعیل اکبر روزنامه نگار و سردبیر مجله «صدای امروز» باری در
برنامه فرهنگی آسیای میانه، رادیوی (بی بی سی) که بتاريخ ۷ جولای ۱۹۹۹
پیرامون پرفروشترین کتاب سال تنظیم شده و توسط احمد آرمان پیش برده می
شد، در باره زبان و بیان آقای حق شناس مذکور، با کمال احتیاط چنین فرمودند:
«... کتابهایی که از جانب بعضی شخصیت های جنبش مقاومت بگروئیم یا
تنظیم های جهادی نوشته شده اند، بدبختانه با یکنوع الفاظ و عبارات و چیزهایی
نوشته شده که بیشتر به اشخاص و جریانات با ادبیات مناسب برخورد نمی کنند،
کتاب آقای حق شناس را در نظر بگیریم و یا دیگرهایش...»

اما تنها آقای اسمعیل اکبر نیستند که نامبرده را به بد زبانی و تعصب متهم
و نکوهش کرده اند، بلکه هنگامیکه نامبرده در پاسخ خویش به مقاله «بیراهه»
آقای عزیز آریانفر، جریده «هفته نامه امید» را بخاطر نشر آن مقاله سرزنش
کرد و چنین نوشت: «... و جریده امید هم بدون توجه به مسئولیت های ملی،
اخلاقی و خامه نگاری محض جهت غوغا آفرینی، جلب مشتری و پرکردن
صفحات خود آنرا در دو شماره چاپ می کند و در اختیار مردم قرار میدهد» مدیر
مسئول امید با توضیح مختصری دال بر پالیسی نشراتی جریده اش، حق شناس
را متوجه ساخت و از وی طلبید تا به مدارا و مداوای خویش پردازد. (۱) و بی

(۱) رک جریده امید، شماره () «تلاشهای بهبود و اغراگری های رنگ باخته» نوشته دکتر
نصری حق شناس.

مناسبت نیست از آقای حق شناس پرسیده شود که هنگامیکه جریدهء امید در چهار شمارهء خویش بصورت مسلسل چتیات نامهء شما را پیرامون «اردو و سیاست» پڑواك داد. در آنموقع به مسئولیت‌های ملی، اخلاقی و نامه نگاری خویش متوجه بود؟ و منظوری جز جلب مشتری و غوغا آفرینی نداشت؟

باری می پردازیم به آن «چتیات نامه» :

از مقدمهء عریض و طویل و بی بو و خاصیت آن استاد استادان زمانه می گذریم، زیرا مقداری از بد حادثات روزگار گله دارند که در استرالیا هجرت فرموده اند، کشوریکه رسیدن به آنجا یکی از آرزو ها و آمال مردم ستمدیدهء ماست و برای رسیدن به آنجا خود ها را به آب و آتش می زنند ولی راه بجائی نمیبرند، و مقداری از مصروفیت های بیکران شان و مقداری هم لاف و پتاق هائی از قبیل وقت نداشتن و غیره. و يك مقدار هم ناسزا و دشنام که نثار سرکل این حقیر گردیده و دشنام های شان را بجان می خرم، نه بخاطر آنکه زبان الکن و قلم قاصری دارم، بلکه دشنام را با دشنام جواب دادن دون شأن آدمی می پندارم و از طرف دیگر این آقای حق شناس را نمی شناسم و چهرهء نورانی و مبارک شان را از نزدیک ندیده ام تا برایش می گفتم ...

پس سعی فراوانی نموده ام که با شیوهء معهود اهل قلم تنها به آن ایراداتی پاسخ بگویم که برجسته است و به امید آنکه این پاسخ ها مقبول افتد و پژوهشگران جوان و نسل بالندهء فردا را بکار آید. ولی خویشتن داری انسان نیز حد و حدودی دارد و اگر گاهگاهی نفس خسیس بر عقل سلیم غالب می شود و عنان اختیار از کف میرباید، امیدوارم که آگاهان بخصوص آقای حق شناس مذکور مرا را معذور دارند.

* * *

و اینک ایرادات و پاسخ ها :

۱- حق شناس می نویسد که در نوشتن اردو و سیاست از نوشته های مرحوم غلام محمد غبار «افغانستان در مسیر تاریخ» مرحوم محمد صدیق فرهنگ و دیگران بدون ذکر نام و به شکل تحریف شده و مسخ شده اش (۱) اقتباس و استفاده وسیع شده است. در حالیکه اگر کوتاه نگاهی بر آن کتاب نمی افکندند و عمیقاً آنرا مطالعه می نمودند، در مییافتند که تنها دویار در صفحات ۶ و ۱۴ کتاب با ذکر مأخذ از کتاب گرانسنگ «افغانستان در مسیر تاریخ» استفاده بعمل آمده است، نقل قولها در بین گیمه گرفته شده و هیچگونه تحریفی در آن اقتباسات بعمل نیامده است. همچنان در چندین مورد از کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» استفاده شده و اقتباساتی صورت گرفته و در یکی دو موردیکه آقای محمد امین فرهنگ اعتراض داشتند، مطالب توضیحی از طرف نگارنده این سطور تحریر و در «امید» به نشر رسیده و اینک آن پاسخها را در لابلای همین مجموعه، که در دست دارید ملاحظه میفرمائید. از طرف دیگر فکر نمی کنم که اقتباس نمودن، یا نقل قولهایی را از منابع و مأخذ معتبر آوردن و به آرشیف هائی سرزدن، برای مستند ساختن هر چه بیشتر يك مطلب و یا نوشته، بدعت تلقی گردد، بلکه همانطوریکه آقای پوهاند دوکتور علمی در مقاله خویش بنام (۲) «نگاهی بر کتاب تحولات سیاسی جهاد افغانستان» نوشته اند. بر خلاف عدم استفاده دوکتور حق شناس مذکور از منابع و مأخذ معتبر خارجی و عدم استفاده از آرشیف های کشورهای مختلف و اتکاء بالای مطالبی که دیگران ترجمه کرده اند (که اکثراً دقیق نیستند)، و اخبار محلی تنظیم ها و روز نامه

(۱) درین مقاله تمام تکیه ها از من است.

(۲) ريك به مقاله «نگاهی بر کتاب تحولات سیاسی جهاد افغانستان»، نوشته پوهاند دوکتور علمی

منتشره شماره ۴۰۴ امید.

های پاکستانی، که با روش تاریخ نویسی مغایرت دارد اثر او را از وجاهت انداخته است. و به اشتباهاتی رهنمون شده است. پوهاند دوکتور علمی که استاد آقای حق شناس در پوهنتون کابل بوده اند، در مورد چنین می نویسند :

«... ۳- دوکتور حق شناس در تألیف چنان يك اثر با ارزش تاریخی ملت افغانستان از منابع و مأخذ معتبر خارجی استفاده ننموده و آرشیف کشور های مختلف را ندیده، بلکه مأخذ اکثر مطالب او را ترجمه دیگران و اخبار محلی تنظیم ها و روز نامه های پاکستانی تشکیل میدهد. این کار او هم مغایر روش تاریخ نویسی است. اگر در بعضی موارد با آرشیف ها و مأخذ اصلی تماس بر قرار می نمود و از راویان ثقه نقل قول میکرد، الحق مرتکب اشتباه نمی شد...»

۲- نامبرده نوشته است که در «اردو و سیاست» باور های غلط و بی اساس دو نفر نویسنده انگلیسی جورج آرنی و آنتونی هایمن بصورت وسیع انعکاس یافته است. و این در حالی است که این دو نفر از جمله افغانستان شناسان مشهور و از جمله آن عده کار شناسانی که در مسایل مربوط به افغانستان وارد و خبره و صاحب صلاحیت اند. ولی باید آقای حق شناس به دست مأخذ یکه مؤلف «اردو و سیاست» استفاده کرده و از آنها سود برده است می انداخت، تا به چنین باور های غلط و بی اساس نرسید.

۳- حق شناس می نویسد که مؤلف «اردو و سیاست» بیشتر از خود سخن گفته و کارنامه های خود را برجسته ساخته است... در حالیکه اگر يك خاطره نویس، از خود و کارنامه هایش ننویسد، پس از چه سخن گوید؟ از درختان؟ خاطره نویس مکلف است که از کوران حوادث و جوشا جوش وقایعی که خود در آن حضور داشته و ناظر دگرگونی ها و تغییرات شگرفی بوده است سخن گوید. او اگر از خود ننویسد، پس خاطره نویس نیست، مؤرخ است. برای خاطره نویس و حتی واقعه نگار و گزارشگر عیبی نیست که خویشتن را در جریان قضایا قرار دهد و چشم دیده های خود را بیان کند ولی برای مؤرخ عیب است. به همین خاطر

است که پوهاند دوکتور علمی در همان مقاله (۱) چنین می نویسد :

«... مؤلف محترم «حق شناس» در بخش های مختلف کتاب ضمن تحریر وقایع و ثبت رویداد های جهاد، نظریات، مقالات و یادداشتهای خود را ضمیمه کرده و خویش را در جریان رویداد ها قرار داده است. ولی این روش با اصول تاریخ نگاری متفاوت است. اگر داکتر نصری نتایج و دستآورد های خود را در آغاز با انجام کتاب خلاصه میکرد و قضاوت را به خوانندگان می سپرد هر آینه کتاب او از وجاهت بیشتر برخوردار می گردید و از تکرار، حشو و زواید هم جلوگیری بعمل می آمد.»

پس خواننده آگاه قضاوت خواهد فرمود، که چه کسی لافزن است؟

۴- آقای حق شناس مذکور می نویسند که بعضی از جملات و عباراتی که بر سبیل تفتن و تظاهر در کتاب «اردو و سیاست» بکار رفته محصول ذهنی نویسنده کتاب نیست و در واقع وصله های ناجوری اند که از جاهای دیگر بریده شده و بر این لاف نامه پینه خورده است.

اما، آقای حق شناس، مادامیکه از يك اشتباه كوچك طبیعتی مانند، اوایل سالهای ۱۹۲۰، گذشته نمیتوانند و آنرا بحیث پاشنه آشیل «اردو و سیاست» عنوان کرده و سوالیه و استفهامیه می گذارند، ولی چه بسی که اگر دلایل و اسنادی دال بر بکار برد محصول ذهنی دیگران و یا وصله های ناجور پینه بسته براین کتاب «اردو و سیاست» پیدا می کردند، از آن پیراهن عثمان درست نمیکردند؟ از جمله آثار نامبرده، این حقیر صرف «دسایس و جنایات را» مطالعه کرده ام در این کتاب از کجا نیست که وصله ناجوری بر اندام ضعیف و لرزان آن چسپانیده و سرش نشده باشد؟ هر ورقی که میزنید، نقل قولی است از روزنامه های دولتی اصلاح و انیس، که بصورت ماهرانه و استادانه (۱) به نفع نوشته.

(۱) رک به همان مقاله و همانجا.

خویش تغییر داده اند و بر آن وصله فرموده اند. یا مانند «تحوّلات سیاسی جهاد» که آقای پوهاند علمی آنرا مطالعه فرموده سر تا پای آن نقل قول هائی است یا بهتر است بگوئیم وصله هائی که از روزنامه های پاکستانی و اخبار محلی تنظیم ها آمده است. و بهمین خاطر یکجانبه، پر از غرض و مرض و سرشار از تعصب اند و نمیتوانند قابل باور و اعتماد باشند. و ما در زبان خویش چه گفته نغز و پر مغزی داریم: «کور خود و بینای مردم!»

۵- نامبرده عنوان کتاب یا به قول ایشان «رساله» و «سیه نامه» و «لاف نامه» «اردو و سیاست» را عنوانی میداند بی مفهوم، غیر واقعی و اغواگرانه که گویا هیچ رابطه با متن ندارد و اگر دارد بخش کوچکی از آنرا احتواء می کند. از این دانشمند ولی نستوه و عقل کل بگذار بپرسم که در کشور ما بخصوص درین سالهای فتور آیا موردی سراغ دارید که قوای مسلح افغانستان، جدا از سیاست و یا سیاست جدا از آن مطالعه گردد؟ شما می نویسید که اساساً در اردوی افغانستان چیزی بنام سیاست وجود نداشت و ادامه میدهید که صرف در اوایل سال ۱۳۳۹ یک سازمان مخفی توسط روسها در اردوی افغانستان بنیاد گذاشته شد. و برای اولین بار مأخذی میدهید از چند اکادمیسین روسی که آدم حیران می ماند به این نویسنده روس ستیز، که چگونه باور های نویسندگان انگلیسی را بی اساس می خواند و باور های روسها را قابل اعتماد؟ ولی این تنها نیست، حرف بر سر آنستکه آیا واقعاً در اردوی افغانستان چیزی بنام سیاست وجود نداشت؟

پس دور نمی رویم و می پرسیم که امیر حبیب الله کلکانی در گارد شاهی اردوی اعلیحضرت امان الله خان غازی خدمت نمیکرد و یک سپاهی ساده آن اردو نبود؟ پس چگونه توانست با استفاده از افکار ملهم از ترقی ستیزی خویش رفتائی پیدا کند، و حتی رجل مذهبی و سیاسی کشور و حواریون آن پادشاه نامدار را رفیق راه و همراه خود بسازد و کشوری را که تازه استقلال سیاسی

خویش را گرفته بود و در جاده ترقی و تعالی گام گذاشته بود، مدت نه ماه تمام و کمان در اوج سیاهی، وحشت و دهشت بکشاند؟ و آقای حق شناس میفرمایند که چیزی بنام سیاست در اردوی افغانستان وجود نداشت. اگر از وی بگنیم، «میرسیم به محمد نادر شاه که یکی از سپه سالاران اردوی امان الله خان غازی بود، و می بینیم که با رخنه در اردوی شاه و تحریک سپاهیان اردو و سران آن، چگونه توانست اردو را بر علیه شاه استعمال کند و از مطامع انگلیس ها در کشور ما سالهای سال پاسداری و حراست نماید؟ آیا غلام نبی خان چرخ یکی از سپه سالاران باشرف و با وقار اردوی افغانستان نبود و او برادران و هواخواهانش در اردوی افغانستان طرفدار بازگشت شاه و ادامه ریفرم ها نبودند؟ جنرال محمد ولی خان دروازی و محمود سامی را در نظر آوریم، یا در عصر ظاهر شاه، قیام ناکام خواجه نعیم «بچه گاوسوار» در روز نوروز به چه مناسبتی صورت می گرفت؟ بخاطر تغییر نظام یا بخاطر هیچ و پوچ؟ آیا این قیام ها و عملکرد ها، هیچگونه رابطه با سیاست نداشت؟ یا حوادث روز اول عید سعید اضحی سال ۱۹۵۷ را که شادروان عبدالملک عبدالرحیم زی و هواخواهانش در اردو قربانی آن شدند و سالهای عزیز عمر شان را در غل و زندان گذشتاندند، ربطی به اردو و سیاست نداشت؟ یا در سالهای پسین گرفتاری میر اکبر خیبر، عبدالله و محمد زرائی بتاريخ ۳۰ حمل ۱۳۳۱ درست در روز توزیع شهادتنامه های محصلین حری پوهنتون به اتهام ترور صدراعظم آن وقت را جدا از سیاست مطالعه میفرمائید؟ البته و صد البته کودتاهائی پی در پی را که در سه دهه اخیر اتفاق افتاد، میتوان برای يك لحظه در نظر آورد که ملهم از سیاست نبوده باشند؟ و اما در باره موجودیت کدام سازمان مخفی سیاسی در اردو که به گفته حق شناس باید در سال ۱۳۳۹ توسط روسها در اردو بنیاد گذاشته شده باشد، هیچگونه سند و مدرکی موجود نیست و این ادعای آقای حق شناس از پایه و ریشه بنا بر دلایل ذیل بی اساس و غلط است : اولاً در سال ۱۳۳۹ هـ ش حتی

یکنفر مشاور روسی در اردوی افغانستان خدمت نمی‌کرد. ثانیاً هنوز دولت پادشاهی افغانستان و حکومت آن کدام قرار دادی در مورد سلاح و تخنیک محاربه‌ی با شوروی انعقاد نکرده بود. و در اردوی افغانستان هنوز هم مشاورین و استادان ترکی خدمت می‌کردند. و ثالثاً این سازمان مخفی که هنوز کدام حزب و جریان سیاسی هم وجود نداشت و هوا و فضای يك حکومت استبدادی که دارای يك اردو منضبط و دستگاه های قهار و جبار استخباراتی بودند چگونه می‌توانست متشکل شود و به حیات سیاسی خویش ادامه دهد و تا امروزه روز کسی از نام و نشان آن بی خبر بماند؟ که اکنون پس از گذشت چهل سال از آن سازمان بی نام و بی نشان و بدون رهبر و پیشوا، آقای حق شناس از وجود آن با خبر می‌دهند.

۶- آقای حق شناس مذکور، در لاف نامه اش ناگهان ۱۸۰ درجه تغییر جهت داده و می‌نویسند که این من نبودم که امان الله خان غازی را در کتاب «دسایس و جنایات...» خویش به روس پرستی محکوم کرده و او را به زمینه سازی راهیابی و نفوذ اندیشه های مبسوطی متهم کرده و ننوشته بودم که وسوسه های شیطانی روس در دامان فکر و اندیشه اش «امان الله غازی» راه یافته بود. و این من نبودم که بر علیه او چنین و یا چنان نوشته بودم. بلکه من همان نویسنده واقع بینی بودم که او را شهزاده خوانده بودم که میخواست کارهایی در جهت ترقی و پیشرفت کشور و تصمیم معارف انجام دهد. و بهمین خاطر حق ناشناس نیستم.

ولی این من نیستم که درین مورد ایراداتی داشته و شاره های کوتاهی کرده ام. بلکه نویسندگان دیگری، از جمله آقای نصیر مهرین که با این حقیر بی لطف اند، مدتها پس از نشر «اردو و سیاست» در مورد اندیشه های امان الله ستیزی آقای حق شناس در رساله خویش بنام دو چهره از امیر عبدالرحمن خان در صفحات ۵۵ الی ۶۶ اثر خویش با وضوح تمام حرف هائی نوشته اند که اینک قسمت هائی از آن نقل می‌شود، مثلاً در موضوع قتل امیر حبیب الله خان نصیر

مهرین چنین می نویسد : (۱)

«... اما برخی از دیدگاه ها انعکاس یافته در حول موضوع تا اینکه معرف انگیزه کاوشگری در مسئله باشد، در چنبره دید و موضع معین قرار گرفته و نتیجتاً حاصل کار حامل بار اشتباهات شده است. چنین نمونه را در نظرات آقای حق شناس به وضاحت میتوان مشاهده کرد... ایشان (حق شناس) در آن رابطه چنین می نویسند : «... نگارنده «حق شناس» را عقیده بر این است که قتل امیر مذکور هر انگیزه که داشته باشد و بدست هر کسی که عملی شده باشد، بریتانیا و روس هر دو در آن اشتراك مساعی داشته اند. این يك به هدفی و آن يك به مراستی، و ظاهراً مهمترین عاملی آنها، خوف هردو از عملی شدن اتحاد ممالک اسلامی، تسخیر و تصرف بخارا بدون درد سر و مشکلات و خنثی کردن نهضت آزادی خواهی افغانستان بوده است.»

و آقای نصیر مهرین پس از تحلیل مطالبی که در پرانتز گرفته شده به نتیجه میرسند و می پرسند که «کدام نهضت آزادیخواهی افغانستان در وجود امیر حبیب الله خان بازتاب داشت که با قتل وی در معرض نابودی و تمامیت قرار گرفت؟»

و چند سطر بعد تر نتیجه گیری می کنند که (از خلال تذکرات آقای حق شناس در ضمن آن موضوع برمیآید که ایشان نهضتی را که در مخالفت با امیر حبیب الله خان پیش آمده و سرهای نازنین را فدا کردند، قبول ندارند به این جملات توجه کنیم : «ولی آن طوفانیکه در ماحول اتفاق افتاده بود و آن نیروی مسموم و مرموزی که نظام سیاسی و اجتماعی ترکان و ایرانیان را در آن ایام زیر و رو کرده بود. در افغانستان نیز بکار افتاد...» با آنکه آقای حق شناس نام نمی

(۱) رگ به رساله بنام «دو چهره از امیر عبدالرحمن خان» تألیف محمد نصیر مهرین چاپ اول سال

۱۳۷۸ ه.ش.

برد، اما کاملاً مفهوم آنست که مشروطه خواهی را به اصلاحات لازمه آن محکوم می کند...)

و در جای دیگر (صفحه ۶۳) همین رساله می خوانیم :
(حصول استقلال با قتل امیر پیوند دارد. به تحقق آن خواست شریف (کسب استقلال) در قبال خود، تعویض نیروی خارجی مسلط بر امور افغانستان را نداشت. امان الله خان با کوتاه کردن دست انگلیسها از افغانستان، دست روسیه شوروی و بعد ها اتحاد جماهیر شوروی را به افغانستان دراز نگذاشت. اینکه کسب استقلال افغانستان مایه خوشی روسها را فراهم کرد، ناشی از مصالح و منافع خود روسها و حدود روابط تیره شان با انگلیسها بود و چنان موقفی کاملاً طبیعی بوده امیر امان الله خان را گناهی نیست و اثری هم از تشریک مساعی روسی و انگلیس بچشم نمیخورد...)

۷- حرف های ناسخته در مورد مصطفی کمال پاشا، بانی ترکیه نوین و پدر ترکیه، حق شناس می نویسد :

«... جنرال عظیمی حق دارد، صفحه یی را با حرف های مهمل سیاه کند و در باره اتاترک بر خلاف واقعیت ها و حقایق تاریخی داوری نماید. زیرا در دشمنی به اسلام، خدمت به استعمار، ستیزه جوئی با فرهنگ و تاریخ و هویت ملی هر دو وجه مشترک دارند.» و به ادامه می نویسد که ترکیه هرگز يك کشور نیمه مخروبه نبوده و اتاترک ضدیتی با استعمار نداشت و هیچگونه خدمتی ب مردم خویش انجام نداد....

بلی خواننده عزیز!

چتی گوئی و پریشان گوئی هم اندازه دارد. این خاک پای عالم را ببین و کمال اتاترک را و این مقایسه مضحک خنده دار را بنگر! پس آیا به مکتبی می ارزد؟ جز اینکه بصورت مؤجز و فشرده بگوئیم که ترکیه عثمانی که در قرن نوزدهم دستخوش طوفانها و جنگ های مهیبی شد، اروپائیان آرام آرام بخش های

بزرگ آنرا متصرف شدند و امپراطوری عثمانی ضعیف شد و از اثر همین جنگها به کشور نیمه مغروبه، با اقتصاد ور شکسته تبدیل شد. و مجبور گردید تا بقای خود را در اتحاد با آلمان فاشیستی جستجو نماید. و به همین مناسبت مورد تهاجم قشون دول متفق قرار گرفت، بطوریکه بخش بزرگ آنرا کشور همسایه اش یونان اشغال کرد و مرکز خلافت عثمانی یعنی استانبول نیز تحت سلطه و سیطره انگلستان درآمد. در همین آوان مصطفی کمال وارد صحنه شد و توانست روح تازه بر ملت بدمد و الی سال ۱۹۲۱ م قوتهای نظامی یونانی را شکست دهد و با درایت و تدبیر سیاسی و نظامی، قوتهای متفقین را از کشور اخراج نموده از استقلال ملی کشور و تمامیت ارضی آن دفاع نماید. بهمین خاطر است که مردم ترکیه او را بمشابهه یک قهرمان ملی، ارج و احترام گذاشتند و پیاس خدمات اش، وی را بحیث اولین رئیس جمهور کشور برگزیدند و رئیس حزب ترکیه جوان شد. خلافت و جمهوریت از همدیگر جدا شدند و پس از فاصله یکسال «خلافت» بنا بر اراده مردم منحل گردید و بدینترتیب کشور ترکیه و مردم مسلمان و خدا پرست آن تحت اداره مصطفی کمال پاشا، راه ترقی و پیشرفت را پیمود و از خرابه های امپراطوری عثمانی، ترکیه نوین و پیشرفته امروزی سر بلند کرد. و بهمین خاطر است که اکنون با گذشت یک قرن هنوز هم مصطفی کمال را کمال اتاترک می خوانند و یادش را گرامی میدارند.

حق شناس در مورد ریفورم های رضا شاه، که یکی از آنها رفع حجاب و چادر زنان و تعویض پیراهن و تنبان مردم به لباس غربی بود. شرح مبسوط و مفصلی آورده و خواسته است درجه وطنپرستی و ملی گرایی خویش را با چنین ترفند ها و شگردهائی بالا ببرد حرف هائیکه به یک پول فی ارز، به «اردو و سیاست» ارتباطی ندارد و چه کسی نمیداند که پوشید. پیراهن و تنبان یک سنت قدیمی و دیرپای مردم ما است و کدام کشف تازه نیست.

۸- در جای دیگر می نویسد که از جمله ۲۲ نفر افسر کودتاچی به قول

عظیمی بیست نفر آن تربیت شده روس بوده اند که نمایانگر نقش روسها در کودتای ۷ ثور می باشد. در حالیکه اگر به صفحه ۱۳۳ چاپ اول و دوم «اردو و سیاست» نظر انداخته شود، آمده است که از جمله آن ۲۲ نفر، به تعداد ۱۲ نفر شان در شوروی تحصیل کرده بودند. نه اینکه تربیت شده بودند. و ده نفر از آن جمله تحصیل کرده شوروی نبوده اند. و یقین کامل دارم که آقای حق شناس فرق بین تحصیل و تربیت را پس از این توضیح خواهند یافت. ولی آقای حق شناس به این ایرادات بسنده نکرده، سوالهای مشخص دیگری را طرح می کنند :

الف : عظیمی چه ثبوتی دارد که سه نفر «گلابزوی، سروری و وطنجار» ذریعه تاپورت از سفارت شوروی به میدان هوایی کابل رسانیده شده و به خارج منتقل شدند؟ آقای حق شناس، مادامیکه خود آن افراد زنده اند و بارها و بارها این موضوع را بیان کرده اند و مادامیکه نویسندگان مانند ولادیمیرسنگیروف، و داوید گای روسی و نویسندگان افغانی و غربی این موضوع را بهمان شکل نقل می کنند، دیگر چه ثبوتی میخواهید؟ اگر این موضوع آنقدر بزرگ و مهم بنظر تان میرسد، بفرمائید از آن ها سوال کنید و یا به مطالعه تان بیفزائید و خواهید دید که با غلط خوانی تاریخ نمیتوان از حقایق سره چشم پوشی کرد.

زین قصه هفت گنبد افلاک پر صداست کوتاه نظر بین که چنین مختصر گرفت
ب : او می نویسد : «ابلاغیه مندرج در صفحه ۲۳۵ «اردو و سیاست» را معلوم نیست که از کجا و کدام مرجع بدست آورده است؟

این دیرکتیف که در صفحه ۲۳۵ «اردو و سیاست» آمده و اینجانب آنرا ترجمه کرده ام، از طرف قوماندانی اردوی ۴۰ شوروی وقت خطاب به سربازان و افسران آن اردو، در کتاب «تجاوز بر کشور مستقل و جنگ اعلان نشده» که نویسندگان آنها، دو نفر ژورنالیستان معروف شوروی است، و ولادیمیرسنگیروف - و - داویدگای می باشند، بهمان شکل ترجمه شده و آورده ام.

ج : در مورد اینکه خط فکری آقایون دکتر عبدالله، محمد یونس قانونی،

فهییم و غیره روشنفکران مربوط به شورای نظار با خط فکری سامانی ها که در رأس آن مرحوم مجید کلکانی قرار داشتند، مراجعه کنید به آثار فراوانی که نویسندگان داخلی و خارجی نوشته اند. ولی این موضوع نه بخاطر تحقیر آن‌ها، ذوات، بلکه بخاطر آنکه مخالف بنیاد گرایی بوده اند در «اردو و سیاست» آمده است و پس و خلاص.

د- در باره اینک در سال ۱۹۸۳ سه هزار نفر مخالف مسلح به دولت پیوسته بود، آقای حق شناس تردید دارد و سند و مدرک مطالبه می کند، باید گفت که در آن سال در ولایت هرات مرحوم شیرآقای چونگر، با بیشتر از یکنیم هزار افراد مسلح خویش از ولسوالی المچیل ولایت هرات، ارباب سیدو با بیشتر از یکهزار نفر افراد مسلح از منطقه رباط پریان هرات و آدم خان پسر حاجی عبدل از ولسوالی زیارت جاه هرات با بیشتر از یکهزار نفر افراد مسلح خویش به دولت پیوستند و اولین قطعات و جز و تام های قومی را بنیاد گذاشتند.

ه- در مورد اینکه چرا فلان مشاور روسی بد و فلان مشاور روسی را مؤلف «اردو و سیاست» انسان شریف و نجیب معرفی کرده و قوم روس را قوم بزرگ خوانده است. گمان می کنم که اگر بار دیگر «اردو و سیاست» را بخوانند و کوتاه نگاهی بر آن نیفکنند، جواب خویشان را خواهند یافت. ولی در مورد اینکه آن قوم بزرگ است یا کوچک؟ باید از حق شناس پرسید که آیا آن قوم کوچک است؟ و تاریخ و گذشته و فرهنگ ندارد؟ و اگر ندارد، پس تولستوی و داستایوسکی و چخوف و گورکی و تورگنیف و چایکوفسکی و «بوریس پاسترناک و میخائیل شولوخف» (برندگان جوایز ادبی نوبل) و ... از میان همان قوم برنخواسته اند؟ از طرف دیگر آیا ما حق داریم که قومی را تحقیر کنیم؟ و تعصب و کوردلی و نفرت را وارد عرصه تاریخ بسازیم؟

باری آقای حق شناس در فرجام مقاله خویش در مورد به تاراج رفتن کتابخانه غنی و نفیس ارگ سلطنتی و موزیم ملی که گویا در جریان کودتای

۲۶ سرطان و هم در جریانات قیام مسلحانه ۷ ثور توسط روسها (۲) و عمال شان تاراج و به یغما برده شده باشد. دروغهای شاخداری نوشته و اتهامات ناروانی بسته اند و برای اثبات قول خویش سندی آورده اند مبنی بر اینکه در حوت ۱۳۵۸ کمیسیون از طرف دولت وقت مؤظف شده بود تا به کار احیاء، تصنیف و تنظیم مجدد موزیم کابل بپردازند. و اسمای اعضای کمیسیون را از روزنامه حقیقت انقلاب ثور ذکر کرده اند. و نوشته اند که «اصلاً بعد از کودتای ثور چیزی جز «خرف پاره های بی ارزش» در موزیم کابل باقی نمانده بود و تعیین هیئات نیز ماهیتاً جنبه اغواگری داشت؟»

ولی نمیدانم آقای حق شناس کتابی را به نام «خسارات وارده به فرهنگ افغانستان» نوشته آقای محمد اسمعیل یون استاد پوهنچی زبان و ادبیات کابل را که در رابطه به خسارات وارده به فرهنگ افغانستان به زبان ملی پشتو نوشته و آقای عبدالغنی هاشمی آنرا به فارسی دری برگردانیده اند. مطالعه نموده اند؟ که اگر مطالعه نفرموده باشند، متأسفم، در آن رساله با ارزش حتی یک حرف و یک کلمه هم در مورد آنچه آقای حق شناس در باره تاراج موزیم ملی و آثار باستانی توسط دولت ها و حکومتی که قبل از بقدرت رسیدن مجاهدین سابق، پاسدار هویت و فرهنگ ملی خویش بوده اند، ننوشته اند. آقای یون در مورد موزیم ملی که از نظر قدامت تاریخی آثار با ارزش خویش در قطار موزیم های بزرگ جهان بود پژوهش فراوان بعمل آورده و از صفحه ۳۷ الی صفحه ۴۷ اثر خویش را وقف بررسی، حالت و وضعیت این موزیم نموده است. نامبرده می نویسد : «موزیم ملی افغانستان در ماه های اخیر سال ۱۳۷۰ هـ ش دارای بیشتر از یکصد هزار پارچه آثار تاریخی بود. در سال ۱۹۷۸م خزانه حیرت انگیز هزار سکه بی طلایی از طلا تپه جوزجان واقع در نزدیکی شیرغان بدست آمد.» و با اینهمه حق شناس می نویسد که بعد از کودتای ثور چیزی جز خرف پاره های بی ارزش در موزیم کابل باقی نمانده بود. آقای محمد اسمعیل یون در صفحه ۴۱

کتاب شان چنین می نویسند :

«نانسی دوپری اظهار میدارد : «در اپریل ۱۹۹۲ م بعد از آنکه قانون در کابل با آمدن تنظیم های طرفدار جنگ به شکست مواجه شد، موزیم به بدبختی بزرگی دچار گردید. در اوایل زمانیکه ساحه دارالامان به شمول موزیم تحت تسلط شورای نظار قرار داشت به کارمندان موزیم اجازه کار داده نمی شد. نجیب الله پوپل، کارمند مستعد موزیم سه ماه بعد از پیروزی تنظیم ها، قبل از آنکه باران راکت بالای موزیم سرازیر شود، هیچ نوع ارتباطی رسمی با موزیم نداشت. با آنها يك هفته قبل از آنکه راکت به موزیم اصابت نماید، با قبول خطر جدی بطور غیر مجاز از موزیم دیدن نمود، موصوف مشاهده کرد که بکس ها و صندوقها همه بجای خود مانده ولی وقت دیدن داخل صندوق ها برایش مساعد نشد... در اواسط سپتامبر پوپل طور خصوصی به موزیم رفته و پارچه های صندوق ها را در صحن موزیم به چشم سر مشاهده نمود که این موضوع موجب تأثر و تشویش فراوان بود.

ولیم ریو خبرنگار «بی بی سی» طی دومین بار دیدنش از موزیم گزارش داد که بکس ها و صندوق ها خالی شده و آثاریکه در داخل این بکس ها و صندوق ها جابجا شده بود برده شده اند. سر کوچک بودا در نزدیکی کلکین دارای میله های فلزی افتاده و نشانه های تآیر موتر از خارج مستقیماً به آن امتداد یافته بود...»

نانسی می گوید که در اواخر سپتامبر ۱۹۹۳ بنا بر تقاضای آقای ستورس موسورس نماینده خاص ملل متحد در امور افغانستان، به کابل رفته و از موزیم کابل دیدن نموده است. در قسمتی از گزارش وی چنین می خوانیم : (۱)

«... عکسبرداری های HABITTAT که از اشیای شکسته و پراکنده شده

(۱) رلک به «رساله خسارات وارده به فرهنگ افغانستان» نوشته محمد اسمعیل پون، ترجمه به دری آقای عبدالغنی هاشمی، چاپ اول ۱۳۷۷ - چاپ پشاور صفحات ۳۷ الی ۴۷.

صورت گرفته بود نهایت غم انگیز و درد آور بود در بین عکس ها آلماری اره شده نیز به نظر میرسید که قبلاً کتابهای دفتری و لست های موزیم در آن نگهداری می شدند، تمام این الماری ها یکسان بدون تغییر اره شده و کاغذ ها به بدترین شکل پاره شده بودند. قلفک ها باز شده و صندوق های فولادی سبک و کم وزن به نظر میرسیدند که حدس زده می شد خالی باشند. بکس ها و جعبه ها تماماً بر روی اتاق خالی شده بودند. به همین ترتیب معلوم می شد که زیادتر تحویلخانه ها خوب پالیده شده اند... آقای موسوریس شخصاً از موزیم دیدن بعمل آورد و موصوف اولین کس بود که اجازه دخول به اتاق سکوک به آن داده شد و دید که تمام جعبه ها خالیست... در برج می سال ۱۹۹۴ من (نانسی) به کابل رفتم و روز شانزدهم می را در باز دید از تحویلخانه های موزیم سپری کردم... تا آن موقع سه هزار پارچه ظروف گلی از بین مواد فاضله کشیده شده و در تحویلخانه ها جابجا شده بودند. یکی از اتاق ها پر از پارچه های شکسته و ذوب شده و پاره شده اشیا برونزی اسلامی بود. بتعداد ۲۲۴۷ جلد کتاب در کتابخانه باقیمانده بود، ولی کتابهاییکه دارای عکس های بهترین آثار بودند همه غارت شده بودند. اکنون لازم است بالای چپاولگران موزیم نیز اندکی روشنی بیندازیم. تنظیمها از آوان پیروزی، چپاولگری را حق طبیعی خویش می پنداشتند. تمام اسناد و مدارک در رابطه به موزیم بیانگر آنست که دزدی و چپاول با اطمینان خاطر صورت گرفته است... الی ماه سپتامبر سال ۱۹۹۴ به تعداد ۱۵۳۴ قلم آثار (از جمله یکصد هزار قلم آثار) ثبت گردیده بود، که هنوز چهار گدام از قید موجودی باقیمانده بود. طبق تخمین که توسط پوپل صورت گرفته تقریباً هفتاد در صد بهترین آثار مفقود گردیده بود.... بعد از آنکه کابل تحت تسلط مجاهدین قرار گرفت شایعات چور شدن موزیم کابل توسط آنها از هر سو بگوش میرسید. بازار های پشاور، اسلام آباد و کراچی مملو از آثار غارت شده موزیم کابل گردید. زمانی به من اطلاع رسید که تمام آثار موزیم در چترال انتظار کسب قیمت بلند تر را می

کشد... و عاج بگرام که در اپریل ۱۹۹۴ در اسلام آباد دیده شده بود واقعاً اصلی بود، که قیمت آن بالغ بر بیست میلیون پوند بریتانوی می رسید. چندی قبل اطلاع یافتیم که عاج ها از پاکستان کشیده شده و قیمت آن بالغ به چهل میلیون پوند بالا شده است.... در پهلوی آثار دیگر نسخه قرآن کریم که گفته می شود به آب طلا نوشته شده بود و در جهان نظیر نداشت نیز دزدیده شده و به قیمت هشتاد هزار کلدار در منطقه باجور به فروش رسانیده شده.... به اساس چشم دید یکی از افغانها به تعداد ۳۴ مجسمه که قیمت آنها میلیونها کلدار تخمین می شد و ۱۶ شمشر عصر مغول ها که ۳۲ میلیون دالر قیمت داشت در يك دكان واقع یکی از زیر زمینی های کوچی بازار پشاور گذاشته بودند. نه تنها مالک نزدیک و همجوار پر از آثار موزیم شدند بلکه این آثار به بازار های دور دست جهان نیز راه یافتند... یکی از اتباع خارجی که در آنوقت در رابطه دزدان آثار موزیم می نوشت بخاطر آنکه خطر متوجه موصوف نه شود، نام گروه هائی را که در چور و چپاول آثار موزیم سهمیم بودند طور شفری ثبت و بعداً به حافظه کمپیوتر سپرده است شفرهای نامبرده از این قرار اند : 2 - CH ، 7 - HI ، H118 ، و - HI ، SNP ، 2 - HW ، 13 - BR ، 2 - AM و غیره. به تعداد بیست هزار سکه طلایی طلا تپه، آهر و دیگر آثار که دارای ارزش بیشتر بودند نیز در آثار موزیم شامل میباشد.... در صورتیکه موضوع انتقال در زمان حاکمیت داکتر نجیب الله به بانک مرکزی اساس واقعی داشته باشد، چون بانک مذکور بعد از سقوط حاکمیت دوکتور نجیب الله تحت تسلط نیروهای شورای نظار قرار گرفت، پس طبیعی است که آثار مذکور بدسترسی آنها قرار گرفته خواهد بود... و بالاخره قوماندان مسعود اعتراف کرد که «آثار طلا تپه در محلی که بوسیله هیئات حکومت قبلی و هیئات ملل متحد جاهجا و مهره لاک گردیده بود، محفوظ است.» و اخیراً طبق گزارش راپورتر بی بی سی مینار چکری را در حومه جنوبی کابل که بیش از ۲۵۰۰ سال سابقه تاریخی داشته است با فیر مرمی و

مواد انفلاقیه منهدم گردانیده و خاکش را به توپره بردند.

و جناب حق شناس هنوز هم با لجاجت مشت خاک خشک را به دیوار می کوبند و مصر هستند که لاحق را به کرسی حق بنشانند.

آری آقای حق شناس، اکنون دیگر برای همه میرهن شده است که با سقوط دولت در اپریل ۱۹۹۲، نه تنها نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی درهم ریخت و از بین رفت بلکه سیستم حقوقی و نظم قانونی با از بین رفتن ارگانهای حراست قانون و قوای مسلح فدا کار افغانستان از بین رفت، و قانون جنگل و آوای وحش جاگزین آن گردید. اگر همانطوریکه عادت شما است حتی اگر نگاه کوتاهی به گزارش گزارشگر خاص سازمان ملل متحد پروفیسور، فلکیس آرماکورای فقید که در سال ۱۹۹۴ در ژینو ارائه کرد بیفکنید، خواهید خواند که آن مرد فقید در مورد نقض حقوق بشر و تباهی و برپادی یک کشور و تحقیر یک ملت بوسیله کسانیکه تا هنوز هم سنگ آنها را به سینه میزنید چه گفته است؟ : «مسئولین امور در فکر و اندوه مردم نبوده، برعکس باعث زجر و شکنجه مردم بیدفاع شده اند.»

پروفیسور آرماکورا طی مصاحبه بتاريخ ۲۵ نومبر ۱۹۹۴ تذکر داد که : «بارزترین عنصر اینستکه کابل پایتخت کشور که الی ماه اپریل ۱۹۹۲ دست ناخورده باقی مانده بود، اکنون ویران شده است. گروه های رقیب پایتخت را ویران کرده اند که اکنون به توده خاکی تبدیل شده است. این تأثر آور ترین و بارزترین چیزست که من مشاهده کرده ام.»

به تعقیب مرگ پروفیسور آرماکورا، داکتر چیون صوین پاگ، تبعه کوریایی منحیث گزارشگر خاص ملل متحد تعیین و توظیف گردید. وی در آخرین گزارش خود اظهار داشت که وضع حقوق بشر در افغانستان شدیداً مورد انتقاد بوده، زیرا همه افراد مسلح و تنظیمی، جان و مال و اهالی ملکی را به خطر مواجه ساخته و حیات تعداد زیاد انسانها را سلب و تجاوزات صریح بالای

ناموس مردم صورت گرفته است.

جمال فیض عضو هیئات تحریر سازمان عفو بین المللی طی مصاحبه در دسامبر ۱۹۹۴ تذکر داده بود که در افغانستان کشتار دسته جمعی و وسیع مردم، زندانی ساختن و تجاوز به زنان باعث شده تا حقوق بشر در آن کشور به فاجعه مواجه شود... همه رنج ها و آلام مردم افغانستان بعد از اپریل ۱۹۹۲، ۸ ثور ۱۳۷۱ آغاز یافته و هنوز هم ادامه دارد... از اپریل ۱۹۹۲ الی اکنون در تمام ساحات کشور افراد مسلح هزاران تن از زنان و پسران را بطور وحشیانه مورد تجاوز جنسی قرار داده و بعضی از آنها را بقتل رسانیده اند. بر علاوه گزارشات سازمان عفو بین المللی سازمان حقوق بشر، ایالات متحده امریکا بنام بنیاد آزادی و آسیا واچ و نیز وزارت خارجه ایالات متحده امریکا پیرامون موضوع حقوق بشر، ویرانی، بریادی و تاراج و یغمای هستی مادی و معنوی کشور ما، بعد از اپریل ۱۹۹۲ گزارشات مفصلی دارند که توسط دوکتور عنایت الله مجرایی به متن دری ترجمه و در شماره های ۲۴ الی ۲۶ ملت زغ به نشر رسیده اند.

آری آقای حق شناس (۲) :

در سرزمین قد کوتاهان

معیار های سنجش

همیشه به مدار صفر سفر کرده اند

من از عناصر چهارگانه اطاعت می کنم

و کار تدوین نظامنامه های قلبم

کار محلی حکومت کوران نیست

«فروغ فرخ زاد»

در فرجام این مقاله باید گفت که اگر در برابر خیره سری ها و ذیده درانی های این سوفسطائی سفسط گو و حرف ها و کلمات توهین آمیز او مکث نمی کنم و

می گذرم و صرف بعنوان مشت فئونه خروار به روح و رؤس اساسی ایرادات آن حق شناس (؟) پاسخ ارائه شده است هدفی دیگر جز این نداشته ام که مبادا، پیچیدن به جزئیات کلافه سردرگم آقای لاف نامه نویس، بیشتر از این خوانندگان این تصنیف را ملول سازد و موجبات تکدر خاطر شانرا فراهم آورد. ورنه همانطوریکه مطالعه فرمودید، هر سوال را پاسخی است بشرط آنکه انسان حق شناس باشد و حق را از ناحق تمیز دهد.

* * *

راستی یادم نرود که هنگامیکه در همین مضمون از دروغهای شاخدار یکه عادتاً حق شناس برای به کرسی نشاندن حرف و قول خود می نویسد، یاد آور شده بودم علامت ستاره، کوچک را نهاده بودم. که اینک به توضیح آن می پردازم: در شماره های ۳۹۵ و ۳۹۶ آقای عزیز آریانفر پژوهشگر تاریخ و مترجم چیره دست آثار نویسندگان و جنرالان روسی که در باره وقایع افغانستان، کتاب هائی چون «ارتش سرخ»، «توفان در افغانستان»، «افغانستان پس از بازگشت سپاهیان شوروی» را نوشته اند و آقای آریانفر با تلاش قابل تحسین آنها را به فارسی برگردانیده اند. مقاله مبسوطی تحت عنوان «بیراهه» به نشر سپرده بودند که در قسمتی از آن می خوانیم :

«... درین زمینه میخواهم مثالی بیاورم که چگونه اظهارات غیر مسئولانه يك شاهد (عینی) و پخش آن از سوی يك «مرجع مسئول» يك پژوهشگر را به بیراهه کشانیده و چگونه پژوهشگر مذکور با تکیه بر يك فاکت بی بنیاد و نادرست به برداشتهای ناسخته دست یازیده است... این مثال را آگاهانه از کتاب «تحولات سیاسی جهاد افغانستان نوشته دانشمند فرهیخته و نستوه (؟) جناب آقای حق شناس برگزیده ام...»

و چند سطر بعد تر آقای آریانفر صفحه ۴۳۰ جلد دوم تحولات را مثال میدهد و می نویسد که حق شناس چه گفته است :

«... شواهد عینی و کتبی در دست است که کشنده ترین، پیشرفته ترین و زیاد ترین سلاح و مهمات نظامی چون طیارات میگ ۲۵، میگ ۲۷ و میگ ۲۹ و موشکهای دور برد زمین به زمین، (اسکاد) و امثال آن در عهد گریه چف بدستور خاص وی به اختیار رژیم کابل قرار داده شد.»

آریانفر می نویسد که ایشان (حق شناس) این مطلب را در چندین جای کتاب بمناسبت های مختلف ذکر کرده اند. مثلاً در صفحه ۱۹۷ جلد دوم «... روسها با استفاده از اوضاع آشفته و سوخته در پاکستان خروج عساکر خود را متوقف کردند و سلاح های بسیار پیشرفته یی چون میگ ۲۷، موشکهای سکا و تانکهای تی ۶۱ در اختیار رژیم کابل قرار دادند.»

یا در صفحه ۲۸۳ تحولات جهاد، در رابطه با جنگ جلال آباد حق شناس نگاشته است که «... بتاريخ ۱۸ خوت هواپیمای بمب افکن سو ۲۲ و میگ ۲۷ که برای سلاح های ضد هوایی مجاهدین چیز جدید بود در ارتفاع کم به پرواز درآمدند.»

در صفحه ۲۲۲ همین کتاب قید کرده اند که «... در جمله سلاح های جدید بیست فروند هواپیمای سو ۲۹ نیز شامل بود که ده فروند آن به کابل و ده فروند دیگر آن در سبزوار شیندند جا بجا گردیدند.»

در صفحه ۳۶۵ «رادبوی کابل از قول عبدالق علمی اعلان داشت که روسیه اظهار آمادگی کرده تا طیارات میگ ۲۹ و سو ۲۷ را در اختیار کابل قرار دهند.»

در صفحه ۲۱۳ جلد سوم تحولات آمده است که «بیست فروند هواپیمای میگ ۲۷ و میگ ۲۹ جزئی از آنهمه تجهیزات نظامی بود که روسها بلا درنگ در اختیار کابل قرار دادند.»

و عزیز آریانفر می نویسد که «تا جائیکه بنده آگاهی دارم تا کنون در هیچ منبع و مأخذی و هیچ سندی تأیید نشده که شوروی ها هواپیمای پیشرفته میگ ۲۷ و میگ ۲۹ و سو ۲۹ را در اختیار رژیم نجیب قرار داده باشند... در کتاب اسناد محرمانه جنگ افغانستان ۱۹۷۸ - ۱۹۹۱، چاپ مؤسسه مطالعات ستراتیژیک سویس فهرست کاملی از جنگ افزار و ساز و برگ هائی که رژیم شوروی در اختیار دکتر نجیب الله قرار داده بودند با اسناد و مدارک آمده است. در هیچ يك از این اسناد حتی نامی هم از هواپیمای میگ ۲۷ و میگ ۲۹ دیده نمی شود. همچنان هیچ مدرک و سندی در دست نیست که شوروی ها به رژیم نجیب هواپیمای میگ ۲۳ و میگ ۲۵ داده باشند. ضمناً هواپیمای سوخوی پیشرفته چون سو ۲۴ و سو ۲۵ و سو ۳۰ نیز برای رژیم نجیب داده نشده بود.»

آریانفر می افزاید که حق شناس گفته است در زمینه «شواهد عینی و کتبی در دست است...» و علاوه می کند که خوب، هرگاه شواهد عینی و کتبی در دست می بود چرا این اسناد را نیاورده اند؟ و اضافه می کنند «که تنها سندی که ارائه کرده اند نقل قولی از پاچاگل وفادار است که از نشریه خبری حکومت مؤقت مجاهدین تاریخی ۷ جدی ۱۳۶۷ گرفته شده. ولی آنچه مربوط به موجودیت طیارات نامبرده در پایگاه های هوائی افغانستان و پرواز آنها توسط پیلوتان روسی میگردد، از پایه بی اساس است (از همین رو) آقای حق شناس را به بیراهه کشانیده است.»

در همین مضمون (بیراهه) آقای آریانفر ادعای حق شناس را که گویا بمب افکن های قوای هوائی روس از فرودگاههای شنیدند و ترمز به پرواز درآمده و در جنگ جلال آباد به نفع رژیم نجیب الله سهم گرفته باشند با قاطعیت کامل و با ارائه اسناد و شواهد کافی رد می کند. و در پاورقی مقاله اش می نویسد که موشکهای سکاد B، از جمله موشکهای میان برد است، نه دور برد. و مدل تانک

(T-61) اصلاً وجود ندارد. همچنین آقای آریانفر در فرجام مقاله شان نوشته اند که هرگاه کارشناسان نظامی و رجال نظامی کشور در زمینه این موضوع روشنی افکنند بهتر خواهد بود.

اگر چه این حقیر کارشناس نظامی نیستم ولی بحیث یک افسر اردوی سابق بر ایرادات آقای «عزیز آریانفر» مهر تائید میزنم و متذکر می شوم که ایشان خود بهتر از هر کارشناس نظامی، با احاطه وسیعی که از اثر پژوهش های عمیق و ژرف شان پیرامون اوضاع غمبار آن برده تاریخ پیدا کرده اند. توانسته اند حد اقل چهار مدل طیاره به نامهای سو ۲۹ میگ ۲۰، میگ ۲۲ و هلیکوپتری بنام میگ ۸ را که از اختراعات آقای حق شناس اند و وجود خارجی ندارند، از صف محاربه (۱) خارج نمایند و ضریب درستی بر ادعا های کاذب و دروغهای شاخدار نویسنده تحولات سیاسی جهاد، بکشند، همچنان متذکر میگردم که همانطوریکه آقای عزیز آریانفر می نویسند، حتی یک طیاره شکاری میگ ۲۵، ۲۷ و ۲۹ در قوای هوایی افغانستان وجود نداشت. و همچنان طیارات بم افکن سو ۲۷، سو ۳۲ ام کی، سو ۳۷ که برخی از آنها وظایف تاکتیکی - اوپراتیفی، برخی وظایف اوپراتیفی و پیشرفته ترین آنها یا بقول دانشمند گرامی آقای آریانفر طیارات نسل پنجم مانند سو ۳۲، سو ۳۴، سو ۳۷ که وظایف ستراتژیکی یا قاره ئی را انجام میدهند. در اردوی افغانستان وجود نداشت و نمیتوانست وجود داشته باشد، زیرا که ضرورتی برای استعمال این گونه هواپیما ها در تأثر محاربه کوچک (افغانستان - پاکستان) دیده نمی شد. برای اجرای این گونه وظایف همان طیارات بم افکن سو ۲۲ و سو ۲۲ ام کفایت می کرد. که با جنگنده های F-14 و F-15 قوای هوایی پاکستان میتوانست رقابت و همسری کند و وظایف تاکتیکی یا تاکتیکی - اوپراتیفی خود را به انجام برسانند. همچنان در مسئله جنگ جلال آباد حتی یک هواپیمای شوروی از ترمز پرواز نکرده و اشتراك نداشت. زیرا که اردوی ۴۰ مدتها قبل کشور را ترك نموده بود و در گذشته اگر

طیاراتی از ترمز پرواز می کرد و به نفع اردوی ۴۰ استعمال می شد، طیارات ریزرف آن اردو بود و مطابق اوامر قوماندان آن اردو اجراءات می نمود. همچنان باید گفت که مدل تانک T-61 تا کنون در اردوی شوروی دیده نشده و موشکهای بالستیکی دور برد که بیشتر از ۵۰۰ کیلومتر پرواز می کنند نیز به اردوی افغانستان داده نشده بود. و غرض معلومات آقای حق شناس عرض می شود که موشکهای سکاد، موشکهائی آن اند که وظایف تاکتیکی را انجام میدهند و منزل مؤثر آنها بیشتر از ۳۰۰ کیلومتر نیست.

* * *

اما هنوز مرکب مقاله روشنگرانه آقای آریانفر خشک نشده بود که داکتر ش. ن. حق شناس مذکور مقاله بنام «تلاشهای بیهوده و اغواگری های رنگ باخته» را با همان طمطراق همیشگی و با همان زبان و بیان بازاری به نشر سپردند و با تلاشهای بیهوده و اغواگری های رنگ باخته معهود خویش چنان اباطیلی قطار کردند و چنان اتهاماتی را نثار، که آدم حیرت می کند و با خود می گوید ده در کجا و درختان در کجا؟ حق شناس آریانفر را وکیل مدافع روسها خوانده، آمار و ارقام و اسنادی را که آورده است دروغین و وابسته به کرملین دانسته و مؤسسه تحقیقاتی سویس را يك مؤسسه مشكوك خوانده و به آریانفر چنین اندرز داده است: (۱)

«ای برادر هموطن، آقای عزیز آریانفر! هر سخن جانی و هر نکته مکانی دارد. طمطراق کردن، حرف های کته کته زدن اطلاق و استعمال کلماتی چون

(۱) «تلاشهای بیهوده و اغواگری های رنگ باخته»، نوشته دکتر ش. ن. حق شناس، امید

«بیراهه رفتن» و «بی مسئولیت نوشتن» در صورتی بجا می بود و صدق میکرد که نگارنده بحیث وکیل مدافع روسها چهره آرائی میکردم.»

بلی خواننده عزیز! ما و شما چه خواهیم و چه نخواهیم ترازوی عدل و انصاف تاریخ بدون شك، دقیق، بیطرفانه و دادگرانه به سنجش می ایستد و بدون شك آیندگان کفه سنگین درخشان، شفاف و سرشار از حقیقت و درستی و راستی را از کفه تهی، رسوا و سبک آن تشخیص خواهند داد. صدای پیوستن حقیقت به اصل روشن خورشید بگوش ها خواهد رسید و جاودان خواهد ماند و دروغ، کژی، کذب و کید و ریا اند که محکوم به پوسیدن اند و جانی جز زباله دادن تاریخ نخواهند داشت.

با احترام

م. ن. عظیمی

از آقای حامد علمی می پرسم

در شماره ۳۷۴ امید، نامه ای از آقای حامد علمی تحت عنوان «از جنرال عظیمی و دیگران می پرسم» به چاپ رسیده بود که در آن آقای حامد علمی از نبی عظیمی و کتاب او به دفاع برخاسته، آنده از دانشمندان و نویسندگان محترم را که نظر مخالفی با کتاب «اردو و سیاست» داشته اند و در قسمت موضوعات بی اساس آن کتاب روشنی انداخته بودند زیرا سوال کشیده اند. آقای علمی در نامه خود جنرال عظیمی را وصف نموده و او را تنها مخالف عقیدتی خود و ملت افغانستان دانسته اند.

این دور از انصاف خواهد بود که ما جنایات چندین ساله گروه خلق و پرچم را که تا امروز ملت بیچاره ما در آتشی که آن جنایتکاران افروختند، دست و پای می زند، فراموش نماییم و آنها را تنها مخالف عقیدتی خود و ملت بدانیم، و بدان هم اکتفاء نکرده خواستار مدال و القاب علمی برایشان شویم. اگر اینها «کمونیستان» اینقدر سزاوار قدردانی اند که آقای علمی از دیگر نویسندگان خواسته اند که مقاله ها راجع به کتاب عظیمی بنویسند و لقب افتخاری برایش بدهند. در حالیکه این شخص «عظیمی» یک افسر بلند پایه در زمان حاکمیت کمونیستان و عضو حزب خلق که تا هنوز هم به آن افتخار می کند، پس مسئول

جنایات چندین ساله و خون آنهمه شهید کیست؟

آقای علمی خودتان در نامه خود چنین نوشته اید : «او (عظیمی) ستر جنرال اردوی افغانستان بود، و حد اقل سه سال مهره کلیدی اردوی حکومتش به شمار می رفت.» آیا مقامی بالاتر ازین وجود دارد؟ حتماً می دانید مهره کلیدی به چه کسی می گویند آیا امکان دارد عظیمی برای چندین سال مهره کلیدی رژیم، آنهم در وزارت دفاع باشد، اما دستش بخون دشمنان همان رژیم، یعنی مردم و مجاهدین آلوده نشده باشد.

پس اگر این مهره کلیدی هیچگونه فعالیتی برای استقرار و استحکام نظام کمونیستی وقت و از بین بردن دشمنان آن نظام انجام نمی داد، چرا برای چندین سال در آن پست حساس و حیاتی رژیم باقی ماند. در حالی که باداران رژیم، یعنی روسها، هر روز مهره ها را جابجا میکردند.

آقای علمی خطاب به عظیمی نوشته اند : چنان اثری آفریدید که هم نظران و مخالفان تانرا حیران ساختید، معلوم نیست غیر از آقای علمی دیگر کی را اثر عظیمی کتاب «اردو و سیاست» حیران ساخته است؟ تا جایی که بنده از لابلای نشرات افغانی، بشمول هفته نامه امید دریافته ام اکثر نویسندگان و دانشمندان کتاب عظیمی را يك مشت دروغ، تقلب و موضوعات بی اساس برای دیگرگون جلوه دادن حقایق و براهت گروه خلق و پرچم و باداران شان روسها دانسته اند.

آقای علمی کتاب عظیمی را از دید ژورنالیستی خود مطالعه نموده و دل به ظاهر آراسته آن داده اند، چون معمولاً ژورنالیستان بیشتر به ظاهر مسایل توجه می کنند، چنانچه عظیمی هم بازرنگی به این نکته پی برده و در اولین نامه خود که بجواب آقای علمی نوشته بود، با چرب زبانی مخصوص خود از ظاهر زیبا و قد و بالای رسا آقای علمی توصیف نموده بود، و بدین طریق بیشتر دل شان را بدست آورد.

در اخیر از آقای حامد علمی می پرسم که اینقدر سخاوتمندانه القاب علمی و

افتخاری می بخشید، اگر قرار باشد هر جنایتکاری با نوشتن خاطرات دوران خود
بخشیده شود. و مدال و القاب علمی بگیرد، اگر فردا ملا عمر و گلبدین هم کتاب
خاطرات نوشتند، آیا حاضرید القاب علمی نثارشان نمایید؟
آقای علمی، شما از دانشمندان و نویسندگان خواسته بودید راجع به کتاب
عظیمی مقاله بنویسند، نظر شما را به شماره ۳۷۵ امید جلب می نمایم، چون در
آن شماره دانشمند گرانمایه آقای دکتر حق شناس به ندای تان لبیک گفته و خیلی
زیبا نوشته اند.

* * *

به نوشتار بالا به سه دلیل جواب جداگانه و مستقیم داده نشده است، اول آن
نوشته خطاب به آقای علمی است نه باین حقیر، دوم ترسیمیم از اینکه پاسخ دادن
به آن، کوششی برای گرفتن عنوان و القاب و مدال (؟) تلقی گردد و سه دیگر
اینکه چون ایشان از هواداران حق شناس ها اند لذا با مراجعه به جوابیه ای محترم
حق شناس و امثالهم در همین مجموعه مشکلات خود را حل نمایند.

با احترام
م.ن. عظیمی

در بارهء پیشنهاد محترم حامد علمی

در شماره ۳۷۴، مؤرخه ۳۱ جوزا ۱۳۷۸ هـ ش جریدهء وزین امید ژورنالیست و روزیدهء کشور جناب حامد حسینی در نوشتار خود در ارزیابی کتاب «سیاست و اردو، در سه دههء اخیر افغانستان» یک سلسله سوالاتی را مطرح نموده و در ضمن از یکتعداد افغانان صاحب نظر تقاضا کرده اند تا به سوالات مذکور پاسخ داده بر موضوعات یاد شده روشنی بیشتر اندازند. چون جناب ایشان در چندین رابطه اسم این چیز میدان را نیز یاد کرده اند اینک میخواهم که تا جائیکه برام مقدور باشد در زمینه نظر خود را تقدیم دارم. من معتقدم که جوابدهی عالمانه، آفاقی و عاری از حب و بغض شخصی به این سوالات نه تنها مسایلی را که کتاب مذکور وارونه و صرف از زاویهء ایدیولوژی شناخته شدهء مؤلفین خود قمشیل نموده است تا اندازهء زیادی در مسیر اصلی آن قرار میدهد بلکه در جریان آن از وقایع زیاد از سه دههء اخیر افغانستان مطالب جدید در رابطه با جنایات سیزده سالهء زمامداری خونین حزب کمونیست افغانستان و سر «مداران میر غضب آن» در بخشهای سیاسی، نظامی و امنیتی افشا و روشن میگردد.

من آرزو ندارم که در این نوشتار در بارهء مسایلی پیش از حد لازم اظهار

نظر کنم که آقای عظیمی در جواب خود منتشر در شماره های ۳۷۱ و ۳۷۲ هفته نامه، محترم امید برایم قطار نموده است. یقیناً هموطنان محترمی که این مقالات را مطالعه فرموده خود متوجه شده اند که مذکور در جواہات خود عوض اینکه با اصل مطالب مطرح شده تماس بگیرد با یک تکتیک ماهرانه به حاشیه رفته و به موضوعات فرعی چنگ زده است. بطور مثال بجای اینکه اقرار نماید که مرتکب عمل زشت «سرقت علمی» گردیده است مینویسد که در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر معلومات در باره اولین پلینوم حزب به اصطلاح دیموکراتیک خلق نامکمل میباشد و هیچ فهمیده شده نمیتواند که اینرا به آن چه؟ و یا عوض اینکه اقرار نماید که قرار داد هیرمند واقعاً مطابق به اراده آزاد مردم افغانستان صورت گرفت و نه تنها حیثیت مرحوم شفیق را لطمه دار نساخت بلکه یک مؤفقت بزرگ سیاسی را نصیب او و افغانستان گردانید با تذکار اینکه صدراعظم فقید مذکور که ناجوانردانه از طرف حزبی که جناب جنرال به آن افتخار مینماید به شهادت رسید موتر خود را توسط طیاره آریانا به کابل انتقال داد و یا اینکه موترش توسط قوای امنیتی اسکورت میشد، مذبوحانه تلاش میوزد که اصلیات را قربان فروعات سازد و با خلط دادن موضوعات به اصطلاح آب را خت نموده باز هم مانند زمان فعالیتهای سیاسی خویش علیه نظام قانونی افغانستان در سالهای شصت و هفتاد به چشم مردم خاک پاش دهد. در اینحال نامبرده بعضاً علی رغم ادعای داشتن اخلاق حمیده از دایره عفت قلم خارج شده یکبار، به اصطلاح خود، از «جغرافیة دهن» اینجانب یاد آور میشود و بار دیگر مرا متهم به این میسازد که چون زمانی پدرم وکیل انتخاب شده مردم در پارلمان قانونی افغانستان بود، بنده آن وظیفه را ملکیت موروثی خود پنداشته در نوشتار خود از مردم افغانستان نمایندگی مینمایم!!! ولی موضوع اینقدر هم ساده که ایشان فکر کرده اند نیست. آنچه را من به ارتباط جنایات و قتل عام حزب دیموکراتیک خلق (ج.د.خ.) اعم از شاخه های خلق و پرچم (خپ) آن نوشته ام از درد، رنج،

بدبختی، مصیبت، آواره‌گی، ذلت، سرگردانی، محنت، هردم شهیدی، غربت، بیچارگی، محتاجی، از دست دادن جگر گوشه‌ها و منسوبین و خانه و کاشانه خود و غیره آلام و مصائبی سرچشمه میگیرد که میلیون‌ها هموطن خانه بدوش ما چه در داخل و چه در کنج و کنار جهان هنوز هم به آن مصاب میباشند و یا داشتن این احساسات مشترک در حقیقت هر کدام و در هر وقت و زمانی با یاد دهانی بدبختی‌های ناشی از اعمال و کردار زشت و غیر انسانی این حزب «افغان خوار» کاملاً از همدیگر نمایندگی مینمایند و منعم بکمال افتخار معترفم که واقعاً بنویه خود در این رابطه از این میلیون‌ها هموطنم نمایندگی میکنم و در آینده نیز خواهم نمود و صدای این کتله عظیم قربانی شده را بگوش جهانیان خواهم رسانید، چه آقای عظیمی و هم‌تاهایش آنرا «ارثی» بدانند یا کدام چیز دیگر!

با آنهم اگر خواسته باشم که مسایل طرح شده در جوابیه جناب جنرال را یکایک جواب بدهم موضوع بسیار جنبه شخصی پیدا نموده و نه تنها برای خوانندگان محترم دلچسپ نمیشد بلکه ما را از ارزیابی و تحلیل بسا مطالب عمده دیگر که بافت مستقیم با سرنوشت کشور بخون خفته ما و مردمان رنج‌دیده آن دارد و از جمله دست آوردهای نظام کمونستی و دست اندرکاران آن، منجمله آقای عظیمی میباشد، بدور میسازد.

از جانب دیگر بکته‌داد هموطنان و دانشمندان کشور بعد از مطالعه نقد اینجانب بر کتاب اردو و سیاست تیلیفونی و یا مکتوبی و یا از طریق انترنت با بنده در تماس شده بعضی آنرا تائید و عده هم نظر دادند که نوشتن چنین مقالات در واقعیت مؤلفین و یا مؤلف ظاهراً معرفی شده کتاب مذکور را که مسئولیت مستقیم و مشترک فاجعه جریان دار فعلی کشور ما دارا میباشند اعاده حیثیت مینماید و به آنها مجدداً مرقع میدهد که وارد نشیمنگاه سیاست گردند. در این رابطه میخواستیم که نظر شخصی خود را خدمت این هموطنان گرامی که نهایت

شفقت و مهربانی با من دارند طور آتی تقدیم نمایم :

متأسفانه که بعد از سقوط نظام کمونستی و انتقال قدرت به تنظیم های جهادی و بعداً به گروه طالبان تا امروز هم دامنه زد و بند و قتل و کشتار و چور و چپاول در افغانستان نه تنها قطع نشده بلکه هر بار با کمیت و کیفیت جدیدی تکرار میگردد. تداوم و تطاول این حالت در نزد بنیانگزاران اصلی این فاجعهء بزرگ یعنی منسوبین ح.د.خ این اشتباهی کاذب را زنده ساخته است که چون جاه نشینان ایشان نیز نتوانستند که يك نظام دلخواه مردم افغانستان را بنیان گزاری کنند و در بین سایر افغانان بیرون مرزی و خاصاً قشر تعلیم یافته غیر کمونست نیز اتحاد نظر موجود نیست بنا بر آن در فرجام امر و در يك مقطع معین زمانی که معضله افغانستان باید يك راه حل سیاسی پیدا کند ایشان یگانه بدیلی برای کسب دوباره قدرت در کشور بشمار آمده واپس وارد صحنه سیاسی افغانستان شده اینبار با چهره های جدید مانند بوریس یلسین و یا سلوودان میلوزویچ و... که زمانی از کمونستان دو آتشه بوده و امروز خود را ریفورمیست و ناسیونالیست جا زده اند وارد معرکه میشوند. ایشان در تپ و تلاش افتاده اند تا مجدداً خود را تنظیم نمایند و بهمین منظور در کشور هائیکه تعداد شان زیاد میباشد مانند آلمان، هالند، استرالیا و غیره اتحادیه های جدید تأسیس کرده شدیداً در جست و خیز اند تا با دایر نمودن سیمینار ها و نشست های سیاسی خود را از گناهان غیر قابل بخشودنی خویش تبرئه کرده در عین زمان زیر بناهای جدید سیاسی و اجتماعی برای روز موعود ایجاد نمایند. آنچه کار و فعالیت این گروه معلوم الحال را هنوز هم سهل تر ساخته است یکی دیده درائی خود شان و دیگر زود باوری و فراموشکاری سایر هموطنان میباشد که خود زمانی قربانیان اصلی این گروه بودند و امروز در تحت تأثیر وقایع اسفبار جدید در افغانستان گذشتهء تلخ را از یاد برده با نشست و آمیزش با چنین عناصر شناخته شده نا آگاهانه مؤقف های آنها را تقویه مینمایند و متوجه این مطلب عمده نیستند که بدون

شك فجایع فعلی در کشور بذات خود قابل محکومیت اند اما ابدأ جنایات و مظالم سیزده ساله رژیم کمونستی را پوشانیده نتوانسته بلکه خود بحیث معلول عملکرد های ضد ملی و ضد مردمی آن نظام خود فروخته هنوز هم آن جنایات را برجسته تر جلوه میدهند؟ در همین راستا یکی از تلاشهای ایشان نوشتن آثار و کتابهایی است که توسط آن میخواهند نه تنها به دسبرد ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ ش صیفه قانونی بدهند بلکه با تحریف و تعویض بسا مسایل آنچه را که در حق مردم بیدفاع افغانستان کردند حقانه جلوه داده همه را بهمین کیفیت تسجیل کنند. آنها چنین فکر میکنند که یکی دو دهه بعد وقتیکه نسلهای جدید در افغانستان سر بلند کردند چون خود شاهدان عینی حوادث نبوده اند همه آنچه را میپذیرند که در این آثار و کتب ثبت شده اند و بدین ترتیب دوره زمامداری آغشته بخون ایشان در ذهنیت عامه افغانهای آینده در مقایسه با جمیع نظامهای ما قبل و ما بعد آن مترقی تر، عادل تر و بیشتر استوار بر موازین دولرداری عصری اراده مردم افغانستان جلوه خواهد نمود. روی همین هدف شوم آنها در جهت تحریف علل واقعی وقایع اسفناک دو دهه اخیر، وظیفه هر افغان صاحب نظر و وطنپرست است که در مقابل فعالیتهای سیاسی، کلتوری، مطبوعاتی و نگارشی ایشان مسایل را طوریکه واقع شده اند و با علل، عوامل و عواقب اصلی آن نگاشته بحیث «تمثیلهای متقابل» جریانات کشور «بهموطنان و نسلهای حاضر و آینده تقدیم دارند و با این فعالیت خود از تحریفات در تاریخ مملکت خویش جلوگیری نمایند. بنا بر همین انگیزه میباید که من تصمیم گرفتم تا در مسایلی که از عهده آن برآمده بتوانم حقایق را طوریکه بحیث يك شاهد عینی و دخیل در آنها و هم بحیث یکی از قربانیان آن دیده ام تحریر و به هموطنان محترم تقدیم دارم. شاید این کار بعقیده بعضی ها در قصیرالمدت به نفع بقایای رژیم کمونستی سابق تمام شود ولی در طویل المدت بدون شك ادعا ها و تحریفات میان تھی شانرا رد و واقعتهای تلخ جامعه افغانی را در زیاده از دونیم دهه اخیر

بشکل واقعی آن بازگو میکند. بنابراین آن از سایر هموطنان چیز فهم و صاحب نظر نیز جداً تقنا میکنم که بیتفاوتی، سکوت و حتی محافظه کاری را کنار گزارده داخل این مبارزه جدید ملی شوند و وظیفه خود را در مقابل وطن مألوف و نسل های آینده آن که خواهی نخواهی محکوم به غرق شدن در کلتور های بیگانه اند. انجام دهند. روی همین هدف سعی میوزرم که در اینجا تا اندازه توان به جواب سوالات محترم علمی پردازم :

ایشان میپرسند که اگر جنرال نبی عظیمی نویسنده کتاب نیست پس کی آنرا نوشته کرده است؟

جواب این سوال هم از متن خود کتاب و هم از شیوه مروج در ممالک کمونستی ارائه شده میتواند که در تدوین و نگارش کتب اساسی و تبلیغاتی بکار میبردند. من در نقد خود بحیث مثال از کتاب «تاریخ نوین افغانستان» یاد نموده بودم که در سال ۱۹۸۴ ع از طرف کمیته روابط فرهنگی ح.د.خ. چاپ شده بود ولی از کار برد جملات و اصطلاحات آن فوراً درک میکردید که کتاب مذکور حاصل کار یک تیم مؤرخین حزبی افغانی منسوب به «خپ» و شاید یکمده تاریخ نگاران روسی باشد. بطور مثال هر مؤرخ افغان و هم هر افغانیکه تاریخ کشور خود را میشناسد و یا مطالعه میکند با نامها اشخاص و افرادی که در حوادث تاریخی مملکت ما نقشی داشته اند و از آنها ذکر بعمل می آید آشنائی کامل دارند. مثلاً همه افغانان چیز فهم و با سواد میدانند که یکی از مخالفین سرسخت شیاه امان الله در تاریخ کشور ملا عبدالله معروف به «ملای لنگ» بود که در هیچ جایی از طرف کدام مؤرخ افغان بنام «لنگ ملا» نیامده است. یا اینکه یکی از رقبای عمده شاه مذکور «والی علی احمد خان» نامداشت و هیچگاهی در جایی بنام «والی احمد علی خان و یا والی علی محمد خان» قید نگردیده است، در حالیکه در مورد هر دو نام در تاریخ نوین افغانستان بهمین شکل اشتباهاتی رخ داده است

و این خود سند اثبات این مدعاست که در نگارش این کتاب نویسندگان بیگانه نیز اشتراك داشتند و نگارندگان افغان آن نیز اصلاً متوجه این اشتباهات بزرگ نگردیده اند و یا به احتمال قوی تر از تاریخ کشور خود و چهره های آن معلومات ندارند. نمونه دیگر چنین کارهای اشتراکی و دسته جمعی را کتاب مشهور تبلیغاتی نشر شده از طرف کمیته مرکزی حزب کمونست اتحاد شوروی سابقه تشکیل میدهد که بنام «اقتصاد سیاسی» برای بار اول در سالهای ۲۰ و ۳۰ تحریر و بر اساس نظریات مارکس، انگلز، لنین و ستالین (بعد از مغضوب قرار گرفتن ستالین نظریات او در این کتاب حذف گردید) از جانب يك تیم اقتصاد دانان و علمای اجتماعی ترتیب و جهت تدریس اساسات علمی و اقتصادی نه تنها در پوهنتونهای شوروی بلکه با ترجمه آن بزبانهای مختلفه در دانشگاههای کشورهای سوسیالیستی و بعضی ممالک عقب مانده تدریس میگردد. بیاد دارم که در سالهای تحصیل در آلمان در مضمون «تئوری مارکسیزم - لنینیزم» که جزء مضامین اجباری ما بود نیز از همین کتاب تدریس میگردد اما با این تفاوت که پروفیسر مربوطه مطالب کتاب مذکور را بدیدهء انتقادی تحلیل میکرد و در مقابل تیزس های مطرح شده در آن بر مبنای تئوری اقتصاد اداره مرکزی از شیوه اقتصاد مبنی رقابت، بازار آزاد و قانون عرضه و تقاضا و بر قراری تعادل اقتصادی امثله ذکر مینمود که همه در زندگی روزمره عملی شده و باعث رونق محیر العقول سیستمهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جهان غرب گردیده اند. علت اینکه چرا تألیف چنین آثار بعداً به یکنفر نسبت داده میشود چنین توجیه میگردد که مقامات حزبی میخواستند بدینوسیله ظاهراً چنان جلوه دهند که در سیستم شان اینگونه علمای چیره دست بوفرت وجود دارند، در حالیکه در عمل از نگارش کتب مذکور توسط یکنفر به نسبت ترس از اینکه نویسنده مذکور در صورت پژوهش منفردانه استقلال فکری پیدا نماید و از اساسات و نورمهای قبلاً تعیین شده حزبی و عقیدتی عدول کند جلوگیری بعمل میآوردند. در کارهای

علمی اشتراکی عمدتاً اعضای تیم کار یکدیگر را متقابلاً کنترل نموده و یکی مانع استقلال فکری دیگر شده موضوع در انجمن بمفاد و مرام حزب تمام میشود. در همین سلسله بودند کتب متعدد دیگری نیز، از قبیل «اساسات مارکسیزم - لنینیسم» یا «سوسیالیزم علمی» و یا «جامعه سوسیالیستی»، که همه در سالهای بعد از انقلاب اکتوبر بهمین شیوه و منظور از طرف تیم های معین کار شناسان تدوین شدند ولی نظر بدلائل بالا بنام یکنفر اشاعه یافتند.

و اما جواب این سوال که چرا مؤلف کتاب محصول کار دسته جمعی اردو و سیاست جنرال عظیمی معرفی شده است و نه یکنفر جنرال دیگر اردوی کمونستی مشکل بنظر میخورد مگر اینکه بگوئیم که گردانندگان جدید ح.د.خ نظر به معیارات خاص و مطابق به اشتباهی کاذب برای دویاره گیری قدرت این جنرال را نسبت به سایرین به پاس خدماتش به رژیم بیشتر مستحق زمامداری آینده کشور دانسته کتاب را برای کسب شهرت برایش بنام او چاپ نموده اند و او هم مراتب حس افتخار خود را از عضویت به این حزب در مقالات خود بشکل فزاینده ابراز میدارد در حالیکه همه میدانیم که در این مرحله که هر روزه جنایات این حزب بیشتر فاش میگردد عده زیادی از پیروان سابقه آن در زمینه اظهار ندامت نموده حتی از نیرنگ و فریب سردمداران حزب در گذشته سخن بیشتر بنویسم. آنچه گفتنی بود گفتم و همانطور که قبلاً تذکار دادم حق تبصره میرانند که چطور ایشان را به گمراهی کشاندند. این ندامت کشی ها را ما در هزاران تقاضا نامه های پیروان سابق ح.د.خ. میخوانیم که در ممالک غربی برای اخذ پناهندگی تقدیم نموده اند. از سال ۱۹۸۰ بعد که بنده به آلمان پناهنده شدم و در پوهنتون شهر بوخوم شروع بکار نمودم تا امروز در پهلوی اجرای وظایف رسمی ام توانستم که بکمک یکنفر دوست آلمانی بنام آقای فون رنسه رئیس مؤسسه مطالعات و پژوهش انکشاف اقتصادی در این دانشگاه برای هزاران هموطن آواره ام که در این سالها مانند سیل به جرمنی می آمدند تقاضانامه های شانرا برای پناهندگی تکمیل و

براجع مربوطه گسیل دهیم که تعداد زیاد شان قبول شدند. بعد از مراجعت عساکر شوروی و خاصاً بعد از سقوط رژیم نجیب این هجوم پناهندگان افغانی دوام نمود و اینبار تعداد کثیری از جوانان منسوب به ج.د.خ. بودند که در موقع ارائه دلایل خویش برای پناهندگی از اینکه در طغیان جوانی از طرف حزب اغفال شده براه اشتباه کشانیده شدند داستانها نقل میکردند، چنانچه نقل این اعترافات در نزد بنده موجود می باشند. هموطنان محترم باید متوجه این نکته حساس شوند که جنرال پرچمی در تمام عرض و طول کتاب یاد شده و هم در جوابات خود به ناقدین یکبار هم از اشتباهات، جفاکاریها، تجاوزات و حملات خود بر علیه ملت با شهادت افغان یاد نمیکند و یا در این رابطه اظهار تأثر و تأسف نمیکند بلکه تمام سعی و تلاش وی متوجه این امر است که حزب خود و ایدئولوژی مربوطه آنرا تبرئه نماید. این تلاش نیز سند دیگری برای امیدواریهای او و همتاهایش در جهت احراز قدرت در آینده محسوب شده میتواند.

از طرف دیگر در این هیچ شکی نیست که آقای عظیمی در نظام کمونستی برتبه ستروجنرال رسیده بود ولی نباید فراموش کرد که او و سایر هم مسلکانش این مقامات را در شرایطی حاصل نمودند که القاب و رتب نظامی به شاخی باد میشد و هر کی بیشتر بر علیه ملت افغانستان و جهاد و مقاومت آن فعال میبود بهمان پیمانہ زود تر از این مزایا برخوردار میگردد. بنابر آن حصول این القاب توأم با کدام فعالیت وطن پرستانه و ملی نه بلکه همدوش با کردار و روشی بود که کاندیدان برای سرامهای بیگانه و اهداف سوذیانه حزبی خود بر خلاف مصالح علیای افغانستان انجام میدادند. با آنها چون در محاسبه فعلی بقایای رژیم کمونستی برای کسب دوباره قدرت در افغانستان باید در جهت اعطای شهرت برای يك دولتمرد آینده کار منظم صورت گیرد بنابر آن بگمان اغلب و بر مبنای منطق شان آقای عظیمی کاندید آن شده باشد که برای این مقام و آن روز تربیه و آماده ساخته شود.

در مورد سوال اینکه آیا جواب منقدین را خود جناب جنرال نوشته است یا اینکه گروه نویسندگان کتاب اردو و سیاست پاسخ به آن ساده میباشد. طبعاً جوابات نیز دسته جمعی تحریر میگرددند و این خلاء که وی و سایر همکارانش در زندگی مهاجرت در هالند فاقد وسایل تخنیکی و دفتر و دیوان برای تحریر چنین يك اثری میباشد نیز با بکار گیری آلات و ادوات جدید و مدرن ارتباطات دسته جمعی زود مرفوع میگردد. امروز میتوان که صفحات متعدد را با فکس فقط در ظرف چند ثانیه بدور ترین نقاط دنیا انتقال داد و گمان نمیکنم که ارسال مطالب ذریعه فکس برای جنرال مذکور و سایر همکارانش، اگر در جاهای مختلف باشند، کدام کار مشکلی باشد. خاصتاً در نظر داشت این مطلب که سردمداران نظامی و ملکی ح.د.خ بر اساس شهادتهائیکه خود علیه یکدیگر میدهند هر کدام وجوه بزرگی از دارائی های عامه را بچپاول برده و امروز با ناز و نعمت در کشورهای میزبان خود زندگی میکنند.

در اخیر میخواهم دو نکته دیگر را نیز مختصراً توضیح نمایم :

یکی اینکه من برخلاف آقای علمی به این عقیده نیستم که جناب جنرال جواب ناقدین منجمله اینجانب را قوی داده است. همانطوریکه در بالا نوشتم مذکور و همکارانش سعی نموده اند تا با خلط نمودن پیهم مسایل و انحراف از اصل مطلب بمسایل فرعی ذهن خوانندگان را مغشوش سازند. این همان شیوه تجربه شده شان است که آنرا در دوره فعالیت های سیاسی خود در افغانستان بهیث اوپوزیسیون بکار میبردند و در اذهان عامه نفوذ میکردند ولی امروز این روش ماهیت و کیفیت خود را از دست داده است و چلوصاف دست اندرکاران آن به اصطلاح وطنی ما از آب بر آمده دیگر بحال شان مضمحل واقع نمیشود. بطور مثال در جائیکه بنده مشت او و تیم او را در ارتکاب به عملیه «دزدی علمی» باز نموده ام فوراً و با مهارت خاص اقتباسات آزاد بنده را مثال میاورد و چنان

جلوه میدهد که اینجانب نیز مرتکب این عمل قبیح شده باشم و این تکتیک نیز ارتباط میگیرد به عدم شناخت کامل وی در چگونگی تحقیق و پژوهش علمی که بر اساس آنها يك پژوهشگر بدو شکل از آثار و منابع استفاده نموده میتواند : یکی اقتباس مقید که مطابق آن استفاده کننده يك جمله و یا يك فقره و یا حتی صفحاتی از منبع مورد استفاده را اقتباس میکند و دومی اقتباس آزاد است که محقق صرف معنی و مفهوم نوشتهء مورد استفاده را اخذ و آنرا با اصطلاحات و عبارات خود منعکس میسازد. در هر دو حالت ذکر مشخص منبع اصلی با همه خصوصیات آن شرط لایهمنه بشمار می آید و در غیر آن مانند شیوه آقای عظیمی «سرقت علمی» مطرح میگردد. از جانب دیگر عدم آگاهی جنرال با اینگونه اصول پژوهش بذات خود سند انکار ناپذیر دیگری برای این حقیقت بشمار می آید که نامبرده نمیتواند نویسندهء چنین يك کتاب قطور و همه جانبه باشد که در آن نه تنها مسایل نظامی مطرح شده اند بلکه انباشته از تحلیلهای سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی، اقتصادی و جغرافیائی، البته بر مبنای اندیشهء مارکسیستی میباشد.

دوم اینکه من به نگارش نظریات خود در بارهء سایر مدعیات نویسندگان کتاب «اردو و سیاست» و ارزیابی آنها که رابطهء مستقیم با جریانات خاصاً ربع اخیر قرن حاضر در کشور ما دارند ادامه خواهم داد و از سایر قلم بدستان کشور با تائید پیشنهاد محترم علمی تقاضا میکنم که آنها نیز در زمینه سکوت ننموده میدان را برای چنین عناصر خالی نگزارند و با محجسات و کاوشهای خویش واقعیتهای جامعهء ما را برای امروز و فردا روشن سازند.

در اینجا میخواهم مانند جناب محترم حقتناس برای جنرال گوشزد نمایم که من دیگر نه وقت آنرا دارم و نه آرزویش را که در بارهء کتاب مورد نظر هنوز هم بیشتر بنویسم. آنچه گفتمی بود گفتم و همانطور که قبلاً تذکار دادم حق تبصره

بر مطالب عمده را که کتابهای نظیر اردو و سیاست وارونه جلوه میدهند برای خود محفوظ نگهداشته و تا جائیکه امکان داشته باشد پیرامون آنها خواهم نوشت، بطور مثال در این کتاب و در بسا نشرات دیگر ح.د.خ. فاجعه ۷ ثور بنام انقلاب و تحول یاد گردیده است در حالیکه این حادثه بجز از يك کودتای خونین نظامی چیز بیشتر نبود و در مقاله بعدی ام انشالله و تعالی روی همین مفاهیم مطالبی چند تقدیم خواهم کرد.

نمیخواهم کلام خود را بدون تجدید تقاضایم از جنرال عظیمی ختم کنم تکراراً مینویسم که وقت آن رسیده است که در عوض اینهمه قلم فرسائی ها به گناهان خود اعتراف نماید و یکبار قامت خود را در پیشگاه ملت افغانستان خم نموده از اعمال زشتی که او و همتاهایش در مقابل این ملت قهرمان ولی مظلوم نموده اند طلب معذرت نماید.

والسلام

جمعیت خاطر

منتشره ماهنامه آزادی شماره ۲۹ دسامبر ۱۹۹۹

... و خداوند (ج) برای همه ما، بخصوص تنی چند از فرهنگیان و قلم بدستان ما «جمعیت خاطر» ارزانی فرمایند تا از پریشان گوئی، هذیان نویسی، آشفته فکری و پرت و پلا نویسی نجات و رهائی یابیم.

اما جمعیت خاطر یا تمرکز فکری و ذهنی انسان چرا برهم میخورد و چرا شخص به سردر گمی، آشفتگی و نابسامانی روحی و ذهنی دچار می شود و با وصف آنکه متوجه ساخته می شود و اشتباهش تذکر داده می شود، باز هم و بار دیگر به همان خط قلم میزند و بهمان روش قدم، مثلاً بر روی خود نمیآورد یا متوجه نمیگردد که نمیتوان عنوان کتابی را یا تخلص انسانی را تغییر داد و چنین نوشت (۱): «... ژورنالیست ورزیده کشور جناب حامد حسینی در نوشتار خود در ارزیابی کتاب سیاست و اردو در سه دهه اخیر افغانستان يك سلسله سوالاتی را طرح نموده.» (۲)

(۱) نگاه کنید به مقاله آقای دوکتور میر محمد امین فرهنگ تحت عنوان «در باره پیشنهاد محترم حامد علمی» منتشره شماره ۳۹۰ هفته نامه امید. سطر اول و دوم آغازین.

(۲) نک، به مقاله آقای حامد علمی زیر عنوان «از عظیمی و دیگران می پرسم» منتشره شماره ۳۷۴ «امید» (۳۱ جزای ۱۳۷۸) و پاسخ نگارنده تحت عنوان «عرض حالی خدمت ژورنالیست پژوهشگر جوان آقای حامد علمی، منتشره شماره ۲۶ آزادی و شماره ۳۷۷ هفته نامه «امید».

در حالیکه عنوان آن يك «اردو سیاست» و اسم و تخلص این دیگری «حامد علمی» اند. و یا نمونه های دیگری از همین گونه تشنت فکری و ذهنی که به یکی از همان بزرگان و والا کهران دست داده و درین مقاتلت به آن ها اشاره خواهد شد. اما چرا انسان به فقدان و نبود جمعیت خاطر دچار می شود. مسئله ایست که به علم روانشناسی و روانکاوسی تعلق دارد و در حد و توان این مقال نیست. و بزرگان این علم را شاید، که آنرا بررسی کنند و ما را آگاهی بخشند. ولی آنچه به نظر این کمترین اندرین باب میرسد، اینستکه چنین مریضی یی را باید اسباب موجهه فراوان باشد. مثلاً کبرسن که ضعف حافظه را سبب می شود، و با حواس پرتی و وسواس و آشفته فکری ملازمه دارد و يك امر طبیعی است. یا حسادت، خشم، عصبانیت که گاهگاهی به هر انسانی دست میدهد و آدمی اختیار و اراده زبان و یا قلمش را از دست میدهد و یا اینکه انسان شعور خود را ابزار غرور و مایه خودکامگی خویش بیندارد، یا دیوارهای مستحکم پندارها و باورهای گذشته اش لرزان شود و یا فرو بغلتد، و انسان احساس خفت نماید، و یا احساس نمودن شکستی در عشقی، مصافی، بحثی و یا گفتگویی، و یا با روان و ضمیر ملو از عقده های حقیری چون خوشتن را بزرگ شمردن و دیگران را خوار و حقیر دانستن به پیشواز حقیقت برود و دیگ درونش از نفرت و انتقام بجوشد تا به چنین درد بی امانی دچار گردد... ورنه چه ضرورتی به چنین مطایبه نی یا مکابره و مخاصمه یی؟ که اگر یکی فی گفتی، یکی فی شنیدی و دوستان مشوره داده بودند که همینقدر کافی است.

اما، آقای میر محمد امین فرهنگ که مصلحت دوستان خویش را نشنیده اند، و به نظر میرسد که تا قاف قیامت بار گران حسادت را بر دوش می کشند، اینک پس از چهارماه آزرگار بار دیگر قلم رنجه فرموده مطالبی در شماره های ۳۹۰ و ۳۹۱ هفته نامه امید به رشحهء قلم آورده اند که لبه تیز تیغ سخنان گزنده و زننده آن متوجه کتاب «اردو و سیاست» و مؤلف آن است. پس با وصف آنکه

هنوز هم به آن بزرگوار فضیلتی قایلیم، ولی ما دامیکه گلیم را می فشارند و کارد را به استخوانم میرسانند، نمیتوانم خاموش بمانم و رباعی زیبا و پر محتوی بابا طاهر عریان را که مناسب این حال و احوال است، نیاورم :

مکن کاری که بر پا سنگت آید جهان با این فراخی تنگت آید
چو فردا نامه خوانان، نامه خوانند ترا از نامه خواندن ننگت آید

* * *

پس مقاله ایشان را با هم میخوانیم و می شگافیم :

«من معتقدم که جوابدهی عالمانه، آفاقی و عاری از حب و بغض شخصی نه تنها مسایلی را که کتاب مذکور وارونه و صرف از زاویه ایدیولوژی شناخته شده مؤلفین خود تمثیل نموده است تا اندازه زیادی در مسیر اصلی قرار میدهد، بلکه در جریان آن از وقایع زیاده از سه دهه اخیر افغانستان مطالب جدید... افشاء و روشن می گردند»

اما جوابدهی عالمانه؟ به نظر حقیر آنست که کوتاه و مؤجز و مستدل و مستند و بدون بستن افتراء و تهمت و گفتن و یا نوشتن ناسزا و دشنام و کلمات بازاری، بر موضوعی روشنی انداخته شود و در صورت ضرورت توضیحات لازم و حواشی و زواید ضروری ارائه گردد. اما عالم را نشاید که از اوصاف خویشتن سخن گوید و فاضل را نباید که با دست خویش آفتاب جهانتاب را پنهان بنماید و منکر نور، روشنی، گرما و حرارت این کره آتشین گردد. و جوابدهی آفاقی؟ یعنی آنکه از کرانه به کرانه بی، از کناری به کناری، از ساحلی به ساحلی از شاخه به شاخه پناه ببریم و توصل جوئیم که اصل مطلب فراموش شود. یا بعباره دیگر پرداختن به حواشی نه به متن، چنگ انداختن به فروع نه به اصل.

و جوابدهی بدون حب و بغض که معلوم است. و اگر خواننده گرامی به نوشته های میر محمد امین فرهنگ که پیرامون اردو و سیاست به نشر رسانیده اند، دسترسی داشته باشند. با من هم عقیده خواهند شد که خیره سری بسیار میخواهد تا انسان بگوید و بنویسد که نه حبی داشته و نه بغضی و نه کینه یی و نه نفرتی و نه حسادتتی!! زیرا که هنوز هم همان نغمه قدیمی نواخته می شود که کتاب را یکنفر ننوشته، مؤلفین فراوانی «چند نفر؟» آنرا تألیف نموده، وارونه «یعنی سر چیه؟» نوشته شده است و از زاویه ایدیولوژی شناخته شده تحریر یافته است. اما ناقد محترم هیچگونه مثالی در هر دو نوشته اش نمیآورد که مثلاً در کدامین صفحه کتاب، از زاویه ایدیولوژی شناخته شده «اسم ایدیولوژی را نمیآورد» صحبت شده است. و چرا و به چه مناسبت آن ایدیولوژی کم آورده می شود و کم زده می شود؟ راستی! مادامیکه در اردو و سیاست از ژرفای درد و از عمق رنج و فقر جانگناه مردم بینوای کشور صحبت می شود، و خط فاصل روشنی میان غربا و اغنیاء کشیده می شود. چرا چند نفری به خود میلرزند و این حقیقت تلخ و اندوهناک جامعه ما را پاکین و کید و تزویر و ربا به گونه دیگری تفسیر می کنند و ایدیولوژی شناخته شده مسمی می سازند؟

* * *

باری اگر از واژه گرانسنگ جوابدهی عالمانه و فاضلانه بگذریم که می گذریم، خالق «کمیدی» دزدی علمی یا (Plagiat) در قسمتی از مقاله شان چنین درُ فشانی میفرمایند :

«... بعضاً نامبرده علی الرغم ادعای داشتن اخلاق حمیده، از دایره عفت قلم خارج شده، یکبار به اصطلاح خود از «جغرافیه دهن» اینجانب یاد آور می شود و بار دیگر مرا متهم می سازد که چون زمانی پدرم وکیل انتخاب شده مردم در

پارلمان قانونی افغانستان بوده. بنده آن وظیفه را ملکیت موروثی خود پنداشته
در نوشتار خود از مردم افغانستان نمایندگی می نمایم!!!

اما در مورد جغرافیه دهن و جغرافیه ذهن، یادداشت مؤرخ ۸ جون ۱۹۹۹
این حقیر یقیناً در آرشیف هفته نامه امید موجود است، که نه تنها، افتادن يك
نقطه را از جغرافیه ذهن یاد آور شده بودم بلکه چندین اشتباه چاپی و طباعتی
دیگری را نیز بر شمرده و تقاضا کرده بودم که اصلاح و یا تصحیح نمایند. که
«امید» چنین نکرد. و اینک می بینم که عاقلان پی نقطه میروند و ذهن را دهن
میخوانند و فیل را قیل. و این عاجز را به بی عفتی قلم متهم. اما مرا با
جغرافیه دهن سرکار چه کار؟ ولی اگر از جغرافیه ذهن صحبت شده است، مراد
همانا ابر حضور يك تفکر بسته، يك جهان بینی محدود و يك نگرش و بینش
تاریک و تنگ سیاسی است که عده به آن متبلا هستند و تحمل دگر اندیشان را
ندارند. شیوه تفکری که امروزه روز در نزد اولوالالباب خریداری ندارد، و به پیشیزی
فی ارز. راستی، آقای دوکتور میر محمد امین فرهنگ را معلوم بوده باشد که
این حقیر در مورد انتخاب شدن قانونی، یا غیر قانونی مرحوم میر محمد صدیق
فرهنگ، يك کلمه خلاف و نا صواب ننوشته بودم (۱)، اما اکنون که آنها از آسیابها
می افتد و حقایق برهنه و عیان می گردد، مجبور می گردم که صریحاً برای ایشان
حالی نمایم که نه خود وکیل ملت هستند و نه آنهاست که از اثر اعمال نفوذ و رشوه
دهی سیاسی و تقلب در انتخابات، باری به چنان مقام مقدس رسیده بودند.

مثلاً آقای عبدالحمید مبارز در اثر خویش بنام (۲) «بیان حقایق و انتقاد کتاب

(۱) نك به مقاله نگارنده تحت عنوان «نقدی بر مقاله آقای فرهنگ» منتشره. شماره های ۳۷۱ و
۳۷۲ «امید».

(۲) نك به «بیان حقایق و انتقاد خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا» تألیف عبدالحمید مبارز، چاپ اول
صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴ سبا کتابخانه، پشاور جنوری ۱۹۹۸.

خاطرات سیاسی سید قاسم رشتیا» در صفحات ۱۰۳ و ۱۰۴ این اثر حدیث فراوانی دارد. از زد و بند ها، اعمال نفوذ معامله گری ها، توطئه ها و دسایس که در کارزار مبارزه انتخاباتی شورای ملی در آن برهه صورت گرفته بود: از منع فروش تیل بطرول برای سه عراده موتوری که رأی دهندگان مذکور را میبایست به حوزه انتخابی میرسانید توسط امر مستقیم سید قاسم رشتیا، تا زندانی شدنش حین ایراد بیانیه در مسجد سفید دروازه لاهوری در برابر رأی دهندگانش به اساس امر مستقیم سید قاسم رشتیا، تا فرستادن عبدالاحمد اداء پسر احمد شاه گادیوان و علی احمد نعیمی از طرف سید قاسم رشتیا، غرض معامله بی، و همچنان اگر (۱) «جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ» را ورق بزنیم چنین می خوانیم:

«... میر محمد صدیق فرهنگ پس از رهائی از زندان و متعاقب ملاقات با محمد داود خان صدراعظم از بسی از اعضای حزب وطن دوری گزیده و چند سال بعد تر بحیث معین يك وزارت و سفیر سلطنت خانواده حکمران در يك پایتخت حساس اروپائی مقرر شد، و هم هنگامی که کاندید وکالت شورا گردید، خانواده حکمران نه تنها با وی مخالفتی نکرد، بلکه باز هم از طریق سید قاسم رشتیا وزیر مالیه وقت، کمک کرده و برای انتخاب شدن میر محمد صدیق فرهنگ و خانم رقیه ابوبکر (خواهر این دو برادر) سهولتهائی فراهم کرد. علاوه بر آن میر محمد صدیق فرهنگ از طریق خویشاوندی دو پسرش (ازدواج سید فاروق فرهنگ با دختر الله نواز هندی و ازدواج سید امین فرهنگ با خواهر اندر ملکه افغانستان که دختر احمد شاه خان وزیر دربار و پسر کاکای نادرشاه بود) با خانواده حکمران تماس نزدیکی پیدا کرد. به این ترتیب سید قاسم رشتیا که از خدام

(۱) نك به جلد دوم «افغانستان در مسیر تاریخ» تألیف مرحوم میر غلام محمد غبار، تاریخ طبع چون

۱۹۹۹ ویرجینیای امریکا، آقبیست سیا کتابخانه - پشاور صفحه ۲۵۱.

سابقه دار خانواده. حکمران بود، به هدفش رسیده و میر محمد صدیق فرهنگ را در گلیم سیاسی این خاندان پیچانید. صدمه که میر محمد صدیق فرهنگ در محبس از داخل به حزب وطن رسانید قابل ملاحظه بود.

و این دل غافل را بین که حیران مانده بودم، چگونه، چرا و به چه مناسبتی آقای م. امین فرهنگ در مقاله قبلی اش از سردار عبدالولی دفاع می کند؟ او در مقاله خویش تحت عنوان «مطالبی چند پیرامون کتاب اردو و سیاست» منتشره شماره ۳۶۵ امید هم نظر مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ را در رابطه به رد اتهام صدور فیر از طرف سردار عبدالولی انعکاس داده و هم موضعگیری قاطع خویش را، از منافع خانواده حکمران. وی چنین می نویسد: (۱)

«... در حالیکه يك تعداد نویسندگان دیگر (منظور امین فرهنگ بصورت مشخص کاکر است) و بخصوص وابستگان حزب د.خ. نتیجه معلوم مبنی بر مسئولیت جنرال عبدالولی را در این حادثه بر يك استدلال مجهول و فاقد مؤخذ استوار نموده بارها حکم مسئولیت او را صادر نموده اند، که اینهم از نگاه روش علمی و پژوهش که برواقعیت ها استوار میباشند يك عمل کاملاً نا جایز و يك جرم علمی و اخلاقی بشمار میآید.»

پس دریغ و درد و افسوس بسیار که تاریخ فرد مذكر و مزوری است و انسان را چه زود می فریبد، و چه آسان و چه ارزان، باورها و پندار هایش را تغییر میدهد. آه! که چقدر دلم خون می شود و قلبم می شکند هنگامیکه مثلاً «افغانستان در پنج قرن اخیر»، پس از دریده شدن نقاب ها شکسته شدن بت ها و فرو غلطیدن دیوار های اخلاص و اعتقاد گذشته، اکنون در پیشروی چشمان من دیگر نمیتواند يك اثر گرانشنگ بشمار رود و منبع و چشمه الهام و احساس و اقتباس و تتبع

(۱) نك به مقاله م. ا. فرهنگ تحت عنوان «مطالبی چند پیرامون کتاب اردو و سیاست، منتشره شماره ۳۶۵ هفته نامه امید، ستون اول بخش «دوم» پراگراف های سوم و چهارم.

حتی برای شاگرد شاگردانی همچو من!!

پس جناب داکتر م. امین فرهنگ، پیشنهاد من اینستکه یکبار، فقط یکبار به قد و قامت و گذشته خویش نظر اندازید و خویشتن را نیک بنگرید و اگر در آنصورت واژه و کیل ملت بودن بر اندام شما میزبید، آنوقت حق دارید که بنویسید «صدای کتله عظیم قربانی شده را بگوش جهانیان خواهیم رسانید.»

ولی برایتان صمیمانه می گویم که از اسپ و توسن سرکش غرور و خود پسندی که انسان را بسوی فنا میبرد پائین شوید، به چهار اطراف تان نگاه کنید، از مکابره و منازعه و مخاصمه بیمورد بگذرید و در نظر آرید که اطرافیان شما نیز انسان اند و حقوق همسانی با شما دارند. چه فرق می کند که آدم در يك بحث پرشور گذشته مغلوب شده باشد ولی آیا میتوان شکست خود را با کلمات و جملات گزنده و زننده که در حقیقت بیان بی ریای سر خوردگی و ناکامی است، تلافی نمود؟ آخر هنگامیکه میتوان حقیقت را با آرامش و متانت و به گفته خود تان به شیوه عالمانه بیان کرد، پس چه ضرورتی خواهد بود به اهانت و استهزاء؟ مگر این حقیر برای جناب عالی از قول فیلسوف کبیر و شهیر یهودی الاصل هلندی ننوشته بودم؟ (۱) : «نی تمسخر، نی تبجیل، نی محکوم کردن و نی نفرت ورزیدن، بل فهمیدن.»

و اندریاب شعار بالای تان، باید عرض کنم که بیمورد و بدون جهت وقت گرانبهای تانرا به هدر میدهید. زیرا که این صدا را، صدای ضجه و فریاد و شیون میلیونها هموطن مظلوم ما را، قبل از شما، دیگران، آنهاستیکه هیچگونه تعلقی به خانواده حکمران نداشته اند، سالها پیش و در گذشته های بسیار دور، رساتر، پر طنین تر و پر شور تر به گوش جهانیان رسانیده اند. آنهاستیکه از اعماق مردم و

(۱) رجوع کنید به مقاله نگارنده این قلم تحت عنوان «تقدی بر مقاله آقای فرهنگ» «امید»

توده ها برخواسته بودند و بخاطر رسانیدن همین آوای حزین، تا سرحد درد، تا سرحد مرگ و تا سرحد نابودی و فنا رزمیده اند. آنانیکه از دفتر لوکس کتابخانه دانشگاه بوخوم و از فرط چاقی و شکم سیری نه، بلکه با شکم گرسنه، تن برهنه افتان و خیزان، در هولناک ترین برهه و برشی از زمان منادی جق و حقیقت بوده اند.

جناب داکتر صاحب! اگر شما اینقدر سخنور و عالمید و حنجره رسا و قلم توانائی دارید. پس چرا صدای ناله و فریاد هزاران نفر محکوم به مرگ هموطنان ما را که درین زمستان سرد و سخت در دره پنچشیر و نقاط دیگر کشور از اثر مظالم آدمخواران پنجابی و بنا بر نسخه سمسوریان طالبی آواره اند و به کمک شما نیاز دارند، بلند نمی کنید و به گوش جهانیان غیرسانید؟ مگر نه آنکه همکار شما آقای (فون رنسه) از شما حرف شنوی دارد؟ تصفیه حساب تان را با من، برای فردا بگذارید، انشاء الله هر دو زنده خواهیم بود. اما وقت تان را، وقت گرانهای تانرا به هدر ندهید مردم بینوای ما، می خواهند صدایشان را به گوش جهانیان برسانند، زمستان سرد و سخت در پیش است...

* * *

برای اینکه خواننده گرامی به ژاژ خایی نویسنده مقاله «در باره پیشنهاد محترم حامد علمی» پی ببرد و با بسیط افکارش آشنائی پیدا کند، اینک نمونه های چند از پریشان فکری و نالیدن و لافیدن او را همانطوریکه در خط آمده است میآوریم: «... عده زیادی از پیروان سابقه آن در زمینه اظهار ندامت نمود، حتی از نیرنگ و فریب سرد مداران حزب در گذشته سخن بیشتر (۱) بنویسم،

(۱) آیا میتوان چنین درمی و برمی در يك نوشته چاپی را نشانه جمعیت خاطر تلقی نمود؟

آنچه گفتنی بود گفتیم و همانطوریکه قبلاً تذکار دادم حق تبصره میرانند؟ که چطور ایشان را به گمراهی کشانند. این ندامت کشی ها را ما در هزاران تقاضا نامه های سابق پیروان ح.د.خ میخوانیم که در ممالک غربی برای اخذ پناهندگی تقدیم نموده اند. از سال ۱۹۸۰ به بعد که بنده در آلمان پناهنده شدم و در پوهنتون شهر بوخوم شروع بکار نمودم تا امروز در پهلوی اجرای وظایف رسمی ام توانستم که به کمک یک نفر دوست آلمانی بنام آقای فون رنسه رئیس موسسه مطالعات و پژوهش انکشاف اقتصادی درین دانشگاه برای هزاران هموطن آواره ام که درین سالها مانند سیل به جرمنی میآمدند تقاضانامه های شانرا برای پناهندگی تکمیل و به مراجع مربوطه گسیل دهم که تعداد زیاد شان قبول شدند.»

وی به ادامه این حرف ها می نویسد که بعد از مراجعت عساکر شوروی و پس از سقوط رژیم نجیب، تعداد پناهندگان زیاد شد و همه به او مراجعه می کردند و اعتراف به گناهان خویش و اشتباهات گذشته شان :

«... و این بار تعداد کثیری از جوانان منسوب به ح.د.خ بودند که در موقع ارائه دلایل خویش برای پناهندگی از اینکه در طقیان جوانی از طرف حزب اغفال شده براه اشتباه کشانیده شدند داستانها نقل میکردند، چنانچه این اعترافات در نزد بنده موجود میباشد.»

یا جل الخالق؟ آخر کسی نیست که از ایشان بپرسد که خودت چه کاره بودی؟ وکیل دعوی، پولیس، داروغه، مستنطق، قاضی شهر و یا بک کارمند جزء کتابخانه دانشگاه بوخوم؟ هزاران نفر، رقمی بالاتر از يك هزار نفر رقمی که میتواند حتی ده هزار و بالاتر از آن را در ذهن انسان مجسم سازد. یعنی اینکه همین مثلاً پنج هزار یا ده هزار هموطنان ما، سر تا اخیر آلمان را گز و پل می نمودند، هی میدان و طی میدان میکردند و پرسیان پرسیان و جویان جویان بعد از مشقت های فراوان، کتابخانه بوخوم را پیدا می کردند و ازدحام که فراوان بود، مثل روز محشر، و سرو دست که بانیت می شکست تا این هزاران نفر به زیارت روی و موی مبارک

داکتر صاحب و دوست شان نایل می شدند عرض حالی می نمودند، عریضه، مینوشتند به گناهای اعتراف می کردند، اشتباهاتی را بر می شمردند، تا قلب رؤف و مهربان داکتر صاحب نرمتر شود و تقاضا نامه های ایشانرا به مراجع مربوطه گسیل دارد. تو گویی که در آن کشور متمدن و پیشرفته که کتله های عظیم پناهندگان را از سر تا سر جهان می پذیرفت و هنوز هم می پذیرد، یگانه نهاد و مرجع و ملجاء پناهندگان همان يك دفتر بوده باشد و بس و خلاص!!!

بهر حال! مقالت ایشانرا پی میگیریم و میرسیم به آنجا که یکبار دیگر بحر طولی پیرامون حقیقت «تاریخ نوین افغانستان» نگاشته اند و از چند اثری که به زعم ایشان توسط تیمی از نویسندگان شوروی آن وقت نگاشته شده و گویا اثر يك نفر مؤلف نیست و نتیجه آنکه «اردو و سیاست» را نیز چندین نفر، حتی تیم بزرگی از نویسندگان افغانی و شوروی نوشته است. که به نظر بنده مکث بیشتر نمی طلبد. اما خداوند ایشانرا جمعیت خاطر اعطاء فرماید تا هرگز گاهی را کوهی و قطره را دریائی به تصور نیاورند.

و اکنون میرسیم به سیم آخر از این بخش مقاله شان :

«... بعد از مطالعه نقد اینجانب بر کتاب اردو و سیاست، تلفونی و یا مکتوبی و یا از طریق انترنت با بنده در تماس شده بعضی آنرا تائید و عده هم نظر دادند که نوشتن چنین مقالات در واقعیت مؤلفین و یا مؤلف ظاهراً معرفی شده کتاب مذکور را که مسئولیت مستقیم و مشترك فاجعه جریان دار فعلی(؟) کشور ما دارا می باشند، اعاده حیثیت می نماید و به آنها موقع میدهد که وارد نشیمنگاه (۱) سیاست گردند.»

و اما نفرموده اند که کدام هموطنان با عالیجناب تماس گرفته اند؟ هموطنانی از مسلخ کابل؟ که هر روز بجرم(۱) نداشتن ریش و پشم و یا عدم مراعات حجاب مردانه و زنانه اسلامی و یا به گناه در پی یافتن لقمه نانی سرگردان اند و بهمین خاطر دره میخورند، دستها و پاهایشان قطع میگردد و یا از دارها آویزان می

شوند، و یا هموطنانی که به اساس نسخه سمسورخان افغانی و باداران پنجابی اش خلاف تمام موازین انسانی، از خانه و کاشانه، از خرمن زار و تاکستان های شان کوچانیده می شوند و هست و بود شان را آتش میزنند، یا از هموطنانی از دوزخ پشاور؟ یا همان چند نفر دوستان فامیلی و حلقه های نزدیک به خانواده حکمران که در سواحل آرام غنوده اند، به فاکس و کمپیوتر و انترنت دسترسی دارند و از فرط شکم سیری، آروغ میزنند و سیاست می کنند؟ یا همان هائی که نمایندگان قصابان کابلی اند و با تدویر سیمینار ها و نشست های سیاسی در قبرس و اینجا و آنجا برای مردم بینوا و بی پناه ما، نسخه شفا حاضر کنند و یا به قول شما خویشتن را «حقانه» جلوه دهند؟

پیشانی ار، ز داغ گناهی سیاه شود	بهتر ز داغ نماز از سر ریا
ماییم ما، که طعنه زاهد شنیده ایم	ماییم ما که جامه تقوا دریده ایم
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب	بهر فریب خلق بگوئی خدا، خدا
زیرا درون جامه بجز پیکر فریب	زین هادیان راه حقیقت ندیده ایم

(فروغ فرخزاد)

* * *

پیش میرویم و میخوانیم :

« ... گردانندگان جدید ح.د.خ نظر به معیارات خاص و مطابق اشتهای کاذب برای دوباره گیری قدرت این جنرال را نسبت به سایرین به پاس خدماتش به رژیم بیشتر مستحق زمامداری آینده کشور دانسته، کتاب را برای کسب شهرت برایش بنام او چاپ کرده اند. »

و به همین روال :

« ... با آتم چون در محاسبه فعلی بقایای رژیم کمونیستی برای کسب

دوباره قدرت در افغانستان باید در جهت اعطای شهرت برای يك دولتمرد آینده کار منظم صورت گیرد، بنا بر آن به گمان اغلب و بر مبنی منطق شان آقای عظیمی کاندید آن شده باشد که برای این مقام و آن روز تریه و آماده ساخته شود.»

به این می گویند ریسمانی بافته و پرداخته از حدس و قیاس، نمیدانم روزی کسی از وی خواهد پرسید که هر کسی که اثری می نویسد و یا مانند این حقیر سیاه مشقی، اشتباهی کاذب زمامداری دارد؟ و هزاران هزار نویسنده که آثاری نوشته اند و مردم خویش تقدیم کرده اند، و همین اکنون نیز می نویسند بخاطر دولتمرد شدن است؟ آیا جناب بطور نمونه میتوانند از نویسندگانی اسم ببرند که پس از کسب شهرت زمام دار کشور خویش شده اند؟ و یا خواهند شد؟ آخر شما که عنوان داکتر و استاد پوهنتون را نیز دارید چطور نمیدانید که مرزهای فرهنگی و روشنگری را که سخت والا و مقدس اند نباید چنین ناشایانه با سیاست و سیاست بازی درهم آمیخت و از این درهم برهمی و آشفتگی و از این شطه گل آلود ماهی گرفت؟

راستی یادم نرود که استدلال (۱) فوق شما مرا به یاد نوشته «المجنیر» عبدالله مهمند» که در همین هفته تامه به نشر رسیده بود (*) که باری پس از نشر فوتوکاپی نامه دوستش آقای المجنیر سید امان الدین امین سابق معاون شورای وزیران که عنوانی نامبرده از کابل به آلمان پست شده بود و در آن با تبصص فراوانی مرحوم ببرک کارمل را، رهبر محبوب ما خوانده و سیاست اقتصادی و نظم اداری کشور را ستوده بود، می اندازد که آقای عبدالله مهمند در نامه عنوانی «امید» فرموده بودند که آنچه در نامه آقای سید امان الدین امین آمده بود چیزی جز کلمات و رموز شفری بین آن دو نبوده است و جالب آنکه آقای المجنیر

(*) نك به شماره های ۳۷۴، ۳۷۵ و ۳۸۳ هفته نامه «امید».

امین از موجودیت چنان نامه در مضمون خویش که در «امید» به چاپ رسیده بود، رسماً انکار فرموده بودند. شاید آن آقایون فکر میکردند که با چنین خیره سری میتوان از واقعیت گریخت و آفتاب را با دو انگشت پنهان نمود. آخر مگر مردم گاه خورده اند؟

باری! یکی دو نقل قول دیگری از مقاله جناب فرهنگ میآورم و به این نوشته ملالت بار که هیچ حاصلی ندارد و انسان را به جانی غیرساند خاتمه میبخشم:

«... بطور مثال در جائیکه بنده مشت او و تیم او را در ارتکاب به عملیه «دزدی علمی» باز نموده ام، فوراً و با مهارت خاصی اقتباسات آزاد بنده را مثال میآورم و چنان جلوه میدهد که اینجانب نیز مرتکب این عمل قبیح شده باشم.»

و اینهمه هیاو فقط بخاطر آن که در یکی دو مورد نگارنده مطالبی را که از کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» آورده بود و در آموغ فکر می نمود که سره و ناب است، در گیمه و پرانتز نیاورده بوده است. مثلاً اسمای اشتراک کنندگان کنگره مؤسس ح.د.خ افغانستان را، که آقای م.امین فرهنگ آنرا یک کار علمی شمرده بودند. اما، پس از نشر کتاب «ظهور و زوال» دستگیر پنجشیری که خود از جمله مؤسسين و اشتراک کنندگان آن کنگره بودند، معلوم شد که اشتباهات کافی درین کار یا کشف (۱) علمی وجود داشته است. و از طرف دیگر اگر اقتباس جرم است و عیب، پس، گفته می شود که مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ بیشتر از آن در خلق اثر ایشان استفاده کرده اند: (۱)

«... خدمتکاران مستبدین در زمان اقتدار خانواده حکمران تملق میکردند و تاریخ کشور را تحریف میکردند و بعد از سقوط خانواده حکمران یکصد و

(۱) رجوع کنید به «افغانستان در مسیر تاریخ» جلد دوم نوشته مرحوم میر غلام محمد غبار

هشتاد درجه عقب گرد کرده و با «فرهنگ» شدند و تاریخ «اقتباسی» و «خاطرات» تحریف کننده و سراپا دروغ نوشتند... الخ...» خداوند (ج) انصاف بدهد.

در ختم مقاله، ایشان چنین میخوانیم :

«... من به نگارش نظریات خود در باره سایر مدعیات نویسندگان کتاب اردو و سیاست و ارزیابی آنها که رابطه مستقیم با جریانات خاصاً ربع اخیر کشور ما دارند ادامه خواهم داد... الخ...»

و بلا فاصله حرف های بالای خود را فراموش کرده چنین می نویسند :
«... من دیگر نه وقت آنرا دارم و نه آرزویش را که در باره کتاب مورد نظر هنوز هم چیز بیشتر بنویسم، آنچه گفتمی بود گفتم.» و اینست حزن انگیز ترین و دردناکترین قسمت این داستان.

آری خداوند شفای عاجل بدهد و جمعیت خاطر اعطاء فرماید. آمین یارب العالمین.

و من الله التوفیق

م. نبی عظیمی



مؤخره‌یی بر این مجموعه

همانطوریکه هر کتابی، آغازی و انجامی دارد، این مجموعه نیز میبایست مؤخره‌یی میداشت و نقطه پایانی، ولی مادامیکه تا هنوز هم، دوستان و بزرگواران، «اردو و سیاست...» را فراموش نکرده اند و در مطبوعات بیرون مرزی گاهگاهی، مطلبی، تقریظی و نقدی در باره آن به نشر میرسانند، نمیتوانم نقطه پایانی بر این مجموعه بگذارم. زیرا، وای، چه بسا مطالب فراوانی، که تا کنون پیرامون «اردو و سیاست...» نوشته شده و به نظر این حقیر نرسیده باشد. مثلاً خبر شدم که جریده «نوید» چاپ ماسکو فراز هائی از آن را بصورت مسلسل به نشر رسانیده و پس از مدتها يك شماره آن بدستم رسید و یا خبر شدم که در جریده کاروان دوستی بنام سید ضیاء فرهنگ مطلب انتقاد گونه نوشته اند و یا در «مساوات» و حتی روزنامه شریعت طالبان و «میثاق ایثار»، مجله «آیینہ افغانستان» هنوز هم دارند می نویسند و می نویسند که متأسفانه نسبت نبود امکانات، به مطالعه آنها مفتخر نشده ام. پس همانطوریکه گفته اند: این قصه سر دراز دارد و هنوز پایانی برای آن متصور نیست. چه خوبست که بنویسند و بنویسند و بگویند و بگویند، چی کسی است که از تقریظ راضی و خشنود نشود و یا از انتقاد سالم و سازنده تکذری خاطر ی بخود راه دهد. زیرا

پاك است از محاسبه چه پاك؟

آرزومندم که پاسخ ها و روشنی هائیکه در این «مناظره و محاضره» بر ایرادات عده از دوستان به عرض رسانده شده است. ابهامات فراوانی را روشن سازد و دوستانه با من هم‌نوا گردند که منظور و هدف نشر این مجموعه تنها و تنها روشنی بخشیدن بیشتر بر حقایقی است که باید گفته و نوشته می شد، به قول بعضی از دوستان کتاب «اردو و سیاست» توانسته است در امر شکست سکوت و باز کردن مهر لب ها بخاطر برهنه نمودن هر چه بیشتر حقایق برای نسل آینده کشور عزیز، رسالت و یا وظیفه اش را انجام داده و به آرزویش رسیده و پاداش خویش گرفته است.

در فرجام برای جناب محترم فضل «مالك كتابفروشى فضل» و سایر دوستان گرانقدر که از مدتها قبل، در گردآوری و ارسال مضامین این مجموعه به آدرس اینجانب و هم در امر چاپ و نشر آن سعی و کوشش فراوان بخرج داده اند و همچنان باقای وحید نور کمپوزر جوان که با حوصله و توجه بسیار آنرا تایپ و دیزاین نموده اند. مراتب شکران و امتنان خویش را به امید سلامتی و کامیابی های عزیزشان ابراز میدارم.

و من الله التوفیق

م. ن. عظیمی

جدول اغلاط چاپ اول کتاب
 «اردو و سیاست در سه دههء اخیر»

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱	۱	۱۸	قلم	قلم ها
۲	۷	۴ از اخیر	مچك	كچك
۳	۱۱	۱۲	مجهز بود	مجهز بودند
۴	۱۲	۲۰	امان الله	امان الله خان
۵	۱۳	سطر اخیر	يك ہى حرمتى	این يك ہى حرمتى
۶	۱۵	۱۳	دفاع	دفاعى
۷	۱۶	۱۸	نسبت به وطن	نسبت، وطن
۸	۱۹	۵	قطعه بيگى	قلمه بيگى
۹	۱۹	۱۹	كشيدہ	كشيد
۱۰	۲۰	۱۶	بارى با	بارى ا
۱۱	۲۴	۱۷	مبارزه راه	مبارز راه
۱۲	۲۵	۱۴	تعرض يا تدافعى	تعرضى يا تدافعى
۱۳	۲۶	۱۸	نيروهاى	نيروها
۱۴	۳۲	۲۰	بخش هاى مخفيانه	بحث هاى مخفيانه
۱۵	۳۴	۱	كشورها	كشورما
۱۶	۳۹	۴	Ma - 18	M - 8
۱۷	۳۹	۸	رنگ آميزى شده بود	رنگ آميزى شده،
۱۸	۳۹	۱۰	تمويل	تحويل

(الف)

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۹	۳۹	۶ از اخیر	بوجود آمده و	بوجود آمد. برای تعلیم و تربیه
۲۰	۴۰	۲	قوماندان	قوماندانان
۲۱	۴۰	۱۶	ملاحظه کار تبپیک	ملاحظه کار و تبپیک
۲۲	۴۰	۳ از پائین	عبدالله محمد خان	عبدالاحمد خان
۲۳	۴۲	۷	حق	حتی
۲۴	۴۲	۸	ملقب	مشهور
۲۵	۴۲	۳ از پائین	احساس	اساس
۲۶	۴۵	۳ از پائین	آورده بودند	آورده بود
۲۷	۴۶	۲	که بخاطر آزادی	بخاطر آزادی
۲۸	۴۶	۵	حتی دین	دین
۲۹	۴۷	۸	می ساخت	ساخت
۳۰	۵۶	۲ از پائین	تحصین	تحصن
۳۱	۵۹	۸ از پائین	عالی	اعلی
۳۲	۶۲	۸	شد	شدند
۳۳	۶۳	۴	ترکیب و لوا های	ترکیب لواهای
۳۴	۶۳	۱۳	قوماندان	قوماندانان
۳۵	۶۳	۱۶	بیسیم ها	بیسیم های
۳۶	۶۵	۵ از پائین	رستورانت	رستورانت ها
۳۷	۶۷	۱۱	سرویس های	سرویس ها
۳۸	۶۷	۱۸	امریکایی	امریکا
۳۹	۶۸	۲	یکسالی	یکسال
۴۰	۶۸	۶	یاد می شدند	یاد می کردند
۴۱	۶۸	۱۲	تزارهای آن	تیزس های آن
۴۲	۶۸	۷ از پائین	رژمی	رژیم
۴۳	۶۸	همان سطر	رویز یونیتها	رویز یونیستها

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۷۴	۴ از اخیر	اطراف	در اطراف
۴۵	۷۵	۳ از اخیر	راه	راه ها
۴۶	۸۳	۲	جود آرنی	جودج آرنی
۴۷	۸۶	۵ از اخیر	T - 26	T - 62
۴۸	۱۱۱	۳	در مقابل دو چهره	در مقابل ما دو چهره
۴۹	۱۱۲	۲ از اخیر	میتنگ	میتنگ ها
۵۰	۱۲۱	۱۰	حفظ و هوای	حال و هوای
۵۱	۱۲۶	۸	پرچی	پرچی ها
۵۲	۱۲۷	۱۴	گفتیم	گفتم
۵۳	۱۳۶	۱۱	زمانی به کشور	زمانی تجاوز به کشور
۵۴	۱۴۰	۲ از اخیر	C - 76	L - 76
۵۵	۱۴۲	۱۲	BPK	bMr
۵۶	۱۴۲	۱۴	استفاده	با استفاده
۵۷	۱۴۲	۷ از اخیر	تسلیم	تسلیم شدن
۵۸	۱۴۹	۷ از اخیر	نظامی گر	نظامی گری
۵۹	۱۵۷	۵	کسر شانس	کسر شان
۶۰	۱۵۸	۳ از اخیر	راه و وسیله ها	راه ها و وسیله ها
۶۱	۱۶۱	۱۴	تعداد تانکهای	تعداد تانکها
۶۲	۱۶۸	اول	عریان	عریان و
۶۳	۱۶۸	۲ از اخیر	شیرخان	شیرجان
۶۴	۱۶۸	سطر اخیر	در اثر مقاومت	در اثر مقاومت اضافی است حذف شود.
۶۵	۱۶۹	۳	افسران مسلح	افسران قوای مسلح
۶۶	۱۷۲	۱۵	وزن مردم	وزنان مردم
۶۷	۱۷۳	۱۵	سبزی می بود	سبزی بود
۶۸	۱۷۵	۹	دو ساعت	در ساعت
۶۹	۱۷۶	۱۵	دلپذیر سایل با	دلپذیر با سایر

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷۰	۱۷۷	۹	دهان را	دهان ها را
۷۱	۱۸۲	۱۱	قرار تُرفتند	قرار گرفته
۷۲	۱۸۲	سطر اخیر	چپی ملی	چپی ستم ملی
۷۳	۱۸۴	۵	اصراری	احراری
۷۴	۱۹۳	اول	پیوستند	پیوسته و
۷۵	۱۹۵	۳	می بستند	می بندند
۷۶	۲۰۲	۱۶	خود را ستر	خود او را ستر
۷۷	۲۱۸	۱۸	توفارنیوف	توخارنیوف
۷۸	۲۲۹	۱۰	در صدد یافتن	اضافی است حذف، شود.
۷۹	۲۲۹	۸ از اخیر	اهل کعبه	اهل کسبه
۸۰	۲۳۴	۳	اغراض خشم	اعتراض و خشم
۸۱	۲۳۴	۶	جز و تام دار	جز و تام وار
۸۲	۲۳۶	۱۰ از اخیر	مفرزه	مفرزه ها
۸۳	۲۳۸	سطر اخیر	متحد شدند	متعهد شدند
۸۴	۲۴۶	۱۵	می نویسند	می نویسند
۸۵	۲۴۷	۴ از اخیر	قومادان	قوماندان
۸۶	۲۵۰	۲۱	قوی	قومی
۸۷	۲۵۱	۴	بیشتر از	بیشتر
۸۸	۲۵۵	۱۴	پراکتیک	پراتیک
۸۹	۲۵۶	۲	اسیر گردیدند	اسیر می گردیدند
۹۰	۲۷۳	۴ از اخیر	دیگر باطن	دیگ باطن
۹۱	۲۷۴	۹	سفیر کبیر و	سفیر کبیر شدن و
۹۲	۲۷۴	۲ از اخیر	فی ابوسی	اوبوسی
۹۳	۲۸۱	۱۰	حارندوی ما	حارندوی به خلقی ها
۹۴	۲۸۲	۵	بدبینی	بدبینی ها
۹۵	۲۸۵	۱۶	احاصه	احاطه

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۹۶	۲۸۵	۱۹	۲۲۰ کیلو متر	۱۲۰ کیلو متر
۹۷	۲۸۷	۹	ما جابجا	ما به جابجا کردن
۹۸	۳۰۵	۴	اعلام	احلام
۹۹	۳۱۰	۱۴	انجام گرفته بودند	انجام گرفته بود
۱۰۰	۳۱۰		Strof	وسروف (Westrof)
۱۰۱	۳۲۱	۱۰	سیاه چهره	سیاه چرده
۱۰۲	۳۲۵		« اسم این دختر فتانه بود خواهر شهلا جیلانی »	« با وی ازدواج کرد که فتانه نام داشت »
۱۰۳	۳۲۷	۱۲	معنویات	منویات
۱۰۴	۳۲۹	۲	در نظر دارد	در نظر دارند
۱۰۵	۳۳۳		پطریطرویچ	ویکتور پطرویچ
۱۰۶	۳۴۱	۱۴	درخشیده بود	درخشیده و توانسته بود
۱۰۷	۳۴۱	سطر اخیر	می شنیدند و	می شنیدند، قدر است
۱۰۸	۳۴۵	۱۸	پست هایی را	در پست هائیکه
۱۰۹	۳۵۸	۴	پرتبات	مرتبات
۱۱۰	۳۶۰	۴	میریخت	میریختند
۱۱۱	۳۶۵	۱۰	نه کشیده بود	ته کشیده بود
۱۱۲	۳۷۲	۲	چریکهای نیکس	چریکهای نیکه
۱۱۳	۳۷۶	سطر اخیر	جنرال نجیب الله اشتباً	اسم آن جنرال نجیب احمد بود از اهالی سهاک شبرکی کابل
۱۱۴	۳۸۳	۲	قوماندان	قوماندانان
۱۱۵	۳۸۸	۹ از اخیر	به نزدیک	بهم نزدیک
۱۱۶	۳۹۲		تعداد تانکها ۱۲۰ تانک	۹۰ تانک
۱۱۷	۴۰۵	۶ از اخیر	عبدالعلیم	عبدالخلیم
۱۱۸	۴۰۸	۹ از اخیر	بر میاد	بر میآید

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۹	۴۰۹			امتیاز قوت های رئیس جمهور آن بود که کتله وسیع تانکها و تریچی بصورت متمرکز و یک پارچه قرار داشتند و سوق و اداره و استعمال آن ها به سرعت و فوریت صورت گرفته می توانست.
۱۲۰	۴۱۵	۱۷	جنرال سخی ولی شاه	جنرال ولی شاه
۱۲۱	۴۱۸	۶	بگرام	بگرام را
۱۲۲	۴۲۳	۱۷	حسام الدین قیام	حسام الدین حسام
۱۲۳	۴۲۸	۱۵	مراغع طبیعی	مواقع طبیعی
۱۲۴	۴۳۳	۱۳	موقعی بود	مواقعی بود
۱۲۵	۴۳۸	۷ از اخیر	را تمام اعضای	را اعضای
۱۲۶	۴۴۱	۱۶	فداییان	فدایثیان
۱۲۷	۴۵۴	۸	محمد منیر	عبدالمنیر
۱۲۸	۴۵۷	۶ از اخیر	درو جسی	درومی
۱۲۹	۴۵۸	۳ از اخیر	اعصباش	اعصابش
۱۳۰	۴۶۰	۴	اردو فرقه ۲۵	فرقه ۲۵ خوست
۱۳۱	۴۶۲	۶	ریسمان	ریسمانی
۱۳۲	۴۶۴	۱۵	ذیل اجرا	ذیل را اجرا
۱۳۳	۴۶۶	۹	نصوار	نسوار
۱۳۴	۴۶۶	۵	بی بهره بود	بی بهره بوده
۱۳۵	۴۶۷	۳ از اخیر	بیلتون	استاد بیلتون
۱۳۶	۴۷۰	۴	تعرضی شروع	به تعرض شروع
۱۳۷	۴۷۳	۱۲	تعدادی کشمش	مقداری کشمش
۱۳۸	۴۷۳		پال گراچف	پاول گراچف
۱۳۹	۴۷۴	اول	کیلو متر در	کیلو متر و در
۱۴۰	۴۷۴	۸	استخدام	استحکام
۱۴۱	۴۷۵	۱۵	ضرور نبود	و ضرور نبود

شماره	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۴۲	۴۷۹	۸ از اخیر	و نجیب	ولی نجیب
۱۴۳	۴۸۲	۶	مدین	میلن (Melon)
۱۴۴	۴۸۳	۱۰	سید کرم شاه	سید کرم
۱۴۵	۴۸۶	سطر اخیر	عبدالله	عبیدالله
۱۴۶	۴۸۸	سطر اول	صفوف	سوق
۱۴۷	۵۰۱	۱۸	از طرف	در طرف
۱۴۸	۵۰۲	۷ از اخیر	هر موارد	هر دو مورد
۱۴۹	۵۱۰	۲ از اخیر	ماندن مذاکره	ماندن باب مذاکره
۱۵۰	۵۱۴	۵	نا ممکن است	ممکن است
۱۵۱	۵۱۲۸	۹	تغییرهای	تفسیرهای
۱۵۲	۵۳۰	۷ از اخیر	ترتیبات برای	ترتیبات پروازت را برای
۱۵۳	۵۳۰	۵ از اخیر	امنیت دولتی که	امنیت دولتی را که
۱۵۴	۵۳۰	سطر اخیر	کاروان	کاوون
۱۵۵	۵۳۱		تیمورک	امام بکری
۱۵۶	۵۳۲	۸	نام است	خام است
۱۵۷	۵۳۲	سطر اخیر	با تو باشم همان مهمانی	با تو باشم مهمان من هستی همان مهمانی
۱۵۸	۵۳۸		حسین او علی	حسین بوتسالی
۱۵۹	۵۴۴	۲ از اخیر	تقاضا های پیشنهادات	تقاضا ها و پیشنهادات
۱۶۰	۵۴۵	۳ از اخیر	جواب های نه چندان مؤثر	جواب های نه چندان واضح
۱۶۱	۵۴۵	۱۲	قرارگاه گردیده بود	گردیده بودند
۱۶۲	۵۴۵	۱۵	حاکمیت مطالبه می نمود	حاکمیت کمک مطالبه می نمود
۱۶۳	۵۴۸	۷ از اخیر	دگروال های	دگروال عبدالهادی
۱۶۴	۵۵۰	۲	قوماندان هوایی و قوای	قوماندان هوایی و
			هوایی	مدافعه هوایی
۱۶۵	۵۵۳	۶ از اخیر	بخصوصاً من	بخصوص به من و آصف

شماره	صفحه	غلط	غلط	صحیح
۱۶۶	۵۷۰	۶ از اخیر	عیسی فرماندان فرقه (۵)	فرقه ده
۱۶۷	۵۷۱	۷ از اخیر	موجودیت جنرال	در علم موجودیت جنرال عبدالرحیم
۱۶۸	۵۷۱		عبدالله باحث	عبدالله باعث
۱۶۹	۵۷۱		مولوی شفیع الله	مولوی صدیق الله برادر مولوی شفیع الله
۱۷۰				
۱۷۱	۵۸۵	۸	تنظیم	تنظیمی
	۵۹۶	۶ از اخیر	«حجاب اسلامی را اکثر زنان داوطلبانه پذیرفتند و نمیتوانستند هم نپذیرند»	«حجاب اسلامی را زن ها علی الرغم میل و آرزوی شان پذیرفتند»
۱۷۲	۶۰۰	۷	موقعیت	موقعیت
۱۷۳	۶۰۳	۳	بی ام - ۱۲	بی ام - ۲۱
۱۷۴	۶۳۳	۵	این توضع	این موضوع
۱۷۵	۶۳۳	۶	فیرها	فیر های اسلحه خفیفه و ماشیندار های
۱۷۶	۶۳۳	۱۲	از يك گوشه بی دیگر	از يك گوشه بی به گوشه دیگر
۱۷۷	۶۳۳	۱۳	راکت ها که	راکت هائیکه

علاوه بر اغلاط فوق نواقص و کاستی های دیگری که در متون چاپ اول و دوم کتاب «اردو و سیاست» به ملاحظه میرسید در چاپ سوم مرفوع و اصلاح گردیده است.



مرکز نشراتی فضل
ڈھکی نعلبندی۔ بازار قصہ خوانی پشاور
فون: 2566846